الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
ببوی نافهٔ کاخر صبا زان طره بگشاید
زتاب جعد[1] مشکینش چه خون افتاد در دلها
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالك بیخبر نبود ز راه و زسم[2] منزلها
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم
جرس فریاد میدارد که بربندید محملها
شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران بساحلها[3]
همه کارم زخودکامی به بدنامی کشید آری[4]
نهان کی ماند آن رازی کزو[5] سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو[6] حافظ
متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها[7]

۱ـ ایا ، نج : زلف. ۲ـ الف : رسم و. ۳ـ ایا مطابق متن، ق ، نج، الف ، قب وسایر نسخ: سبکباران ساحلها. ۴ـ ق ، قب و بعض نسخ : آخر ۵ـ ایا ، نج، قب: رازی کزان، الف: حالی کزان. ۶ـ قب: مشو غایب ازو. ۷ـ بعض نسخ: امهلها.

ای فروغ حسن ماه[۱] از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما

کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت
به که نفروشند مستوری بمستان شما

عزم دیدار تو دارد جان بر[۲] لب آمده
بازگردد یا برآید[۳] چیست فرمان شما

بخت خواب‌آلود ما بیدار خواهد شد مگر
زانکه زد بردیده آبی روی[۴] رخشان شما

با صبا همراه بفرست از رهت[۵] گل دستهٔ
بو که بویی بشنویم[۶] از خاك بستان شما

دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان جان من و جان شما[۷]

عمرتان باد و مراد[۸] ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پر می بدوران شما

کی‌دهد دست‌این غرض‌یارب که‌همدستان‌شوند
خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

دور دار از خاك و خون[۹] دامن چوبر مابگذری
کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگوی[۱۰]
کای سر حق ناشناسان گوی میدان[۱۱] شما

گرچه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست
بندهٔ شاه شماییم و ثناخوان شما

۱- ق، ایا، الف، قب: ماه‌حسن، نج: مطابق متن. ۲- الف: با.
۳- الف، قب: درآید. ۴- ایا، قب: آب روی، بعض نسخ: آب از روی، این بیت در «نج» و «الف» نیست. ۵- ق، الف، قب: رخت، ایا: مطابق متن.
۶- ایا: بشنوم، بیت در «نج» نیست. ۷- «الف» بیت‌را ندارد. ۸- قب و بعض نسخ: بادا مدام، نج بیت را ندارد. ۹- الف: ازخاك ره. ۱۰- ق، قب: بگو.
۱۱- ق: چوگان، الف: مطابق متن، این بیت و دو بیت بعد در «ایا» و «نج» نیست.

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
تا ببوسم همچو گردون[۱] خاك ایوان شما
میکند حافظ دعایی بشنو آمینی بگوی[۲]
روزی ما باد لعل شکرافشان شما[۳]

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گل‌گشت مصلا[۴] را
فغان کین لولیان شوخ شیرین‌کار شهرآشوب
چنان بردند صبر از دل[۵] که ترکان خوان[۶] یغما را
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را[۷]
من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را
نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر[۸] دارند
جوانان سعادت مند پند پیر دانا را
حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو[۹]
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را [۱۰]
اگر دشنام فرمایی وگر نفرین دعا گویم[۱۱]
جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکر خا را
غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

۱ـ ق : اختر. ۲ـ ق ، ایا، الف : بگو ، قب وبعض نسخ : بشنو وآمین بگوی .
۳ـ بیت در «نج» نیست . ٤ـ ایا : مصلی. ۵ـ الف : صبر دل . ۶ـ در اصل: خان. ۷ـ ایا: بیت را ندارد. ۸ـ ق: دوست‌تر. ۹ـ الف : جوی.
۱۰ـ بیت‌در«ایا» نیست. ۱۱ـ ایا،قب،الف،نج: بدم گفتی‌وخرسندم‌عفاك‌الله‌نکو گفتی.

دل میرود ز دستم صاحب دلان خدا را
دردا که درد[۱] پنهان خواهد شد آشکارا

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شناس[۲] یا را

کشتی شکستگانیم[۳] ای باد شرطه برخیز
باشد که باز بینیم دیدار[۴] آشنا را

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل
فات الصبوح[۵] هبوا[۶] یا ایها السکارا

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت[۷] با دشمنان مدارا

درکوی نیك نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن[۸] قضا را

آن تلخ وش که صوفی[۹] ام‌الخبائثش خواند
اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا

آئینهٔ سکندر جام میست[۱۰] بنگر
تا بر تو عرضه دارم[۱۱] احوال ملك دارا

۱- ق ، نج ، قب : راز (درمتن نسخهٔ اساس ما «درد» ضبط است بعد روی‌آن خط‌کشیده شده و دربالای آن «راز» ثبت شده) ایا والف مطابق متن است. ۲- ق ، ایا ، نج ، الف ، قب و سایر نسخ: فرصت شمار. ۳- بعض نسخ : نشستگانیم.
۴- درنسخهٔ‌اساس‌بالای «دیدار» «آن یار» ضبط است، ق: باز بینم دیدار، ایا: باز بینم‌آن یار ، الف ، قب : باز بینیم آن یار، نج: مطابق متن. ۵- ق، ایا ، الف ، قب ،نج و سایر نسخ : هات الصبوح. ۶- در نسخهٔ اساس ابتدا «هیوا» بوده و بعد بصورت «حیوا» تغییرداده شده، متن از«ق» و «ایا». ۷- الف: تعطف، بعض نسخ: تلطف.
۸- قب : تغییرده. ۹- ایا: بنت العنب‌که زاهد (این ضبط منحصر بهمین نسخه‌است).
۱۰- قب و بعض‌نسخ: جام جم‌است، نج: جام جمست و بنگر، ایا : جامیست نیك بنگر.
۱۱-ق ، ایا ، نج ، الف : دارد ، قب: مطابق متن.

هنگام تنگ‌دستی در عیش[۱] کوش و مستی
کین کیمیای هستی قارون کند گدا را

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
دلبر که در کف او مومست سنگ خارا[۲]

خوبان فارسی[۳] گو بخشندگان عمرند
ساقی بده بشارت[۴] پیران[۵] پارسا را

حافظ بخود نپوشید[۶] این خرقهٔ می‌آلود
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

صوفی بیا که آینه صافیست[۷] جام را
تا بنگری صفای می لعل فام را

عنقا شکار کس نشود[۸] دام باز چین
کانجا[۹] همیشه باد بدستست دام را[۱۰]

درعیش نقد کوش که چون آبخور[۱۱] نماند
آدم بهشت روضهٔ دارالسلام را

راز[۱۲] درون پرده ز رندان مست پرس
کین حال نیست زاهد[۱۳] عالی مقام را

در بزم دور یك دو قدح در کش و برو
یعنی طمع مدار وصال دوام[۱۴] را

ای دل شباب رفت و نچیدی گلی زعیش[۱۵]
پیرانه سربکن[۱۶] هنری ننگ و نام را

ما را بر آستان تو بس حق خدمتست
ای خواجه[۱۷] بازبین بترحم غلام را ،

۱- ایا : عشق. ۲- ایا، نج: بیت را ندارد. ۳- ق، نج، الف: خوبان پارسی، قب: مطابق متن ، ایا : ترکان پارسی، شاید این ضبط مناسبتر باشد.
۴- قب : بشارتی ده. ۵- ق: رندان، با توجه به‌مضمون مصراع نخست «رندان» مناسب بنظر نمیرسد. ۶- الف : بپوشید ، ایا : «بیت را ندارد»
۷- خ ، قب : صافست ، ایا : که بادهٔ صافیست. ۸- ایا ، خ، نج : می‌نشود.
۹- ق، ایا، قب، نج: کانجا. ۱۰- الف: خام را. ۱۱- نج: آب‌رو. ۱۲- الف: حال.
۱۳- الف: راه نیست عالم، قب: کین حال نیست صوفی، بیت در«ایا» و «خ» و«نج» نیست
۱۴- الف: مدام. ۱۵- ایا: گلی ز عشق، الف ، قب: گلی ز عمر. ۱۶- ق ، الف ، قب : مکن ، بعض نسخ : مکن هوس ننگ و نام را. ۱۷- الف : شاه .

حافظ مرید جام میست ای صبا برو
از بنده[۱] بندگی برسان شیخ جام[۲] را

رونق عهد شبابست دگر بستان را
میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش‌الحان را

ای صبا گر بجوانان چمن برگذری[۳]
خدمت[۴] مابرسان سرو وگل وریحان‌را

گرچنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش
خاك روب در میخانه کنم مژگان را

ای که برمه کشی از عنبر سا را چوگان
مضطرب‌حال مگردان من سرگردان را[۵]

ترسم‌این[۶] قوم که بردرد کشان‌می‌خندند
در سرکار[۷] خرابات کنند ایمان را

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست‌خاکی‌که به‌آبی نخرد[۸] طوفان را

هر که راخوابگه‌این‌آخرمشتی[۹] خاکست
گوچه‌حاجت که‌برافلاك[۱۰] کشی‌ایوان را

ماه کنعانی من مسند مصر آن توشد[۱۱]
وقت[۱۲] آنست که بدرود کنی زندان را

برو از خانهٔ‌گردون بدرونان مطلب
کین[۱۳] سیه‌کاسه در آخر[۱۴] بکشدمهمان را

در سرزلف ندانم که چه سودا داری
باز برهم زدهٔ کاکل[۱۵] مشك افشان را[۱۶]

حافظا می‌خورورندی کن‌وخوش‌باش‌ولی[۱۷]
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

۱ـ ق، ایا، نج،الف، قب: وزبنده. ۲ـ نج: پیرجام، خ: شیخ‌خام،الف: شیخ‌وجام.
۳ـ ق ، ایا ، قب ، الف ، نج : بازرسی ۴ـ الف : مژده . ۵ـ بیت در «ایا» نیست . ۶ـ ایا ، قب : آن. ۷ـ نسخهٔ اساس: درسروکار (متن از ق و ایا).
۸ـ الف : ببادی شمرد ، بعض نسخ : به آبی نخورد ، در«قب» مصراع چنین است : راه تشویش وخرابی نبود طوفان را . ۹ـ نسخهٔ اساس دراصل بصورت متن است ولی بعد روی «این» خط‌کشیده شده و بدنبال «آخر» کلمهٔ «دل» افزوده شده است بدینگونه : خوابگه‌آخر دل مشتی خاکست، ایا: برابر متن است، نج والف نیز در اصل مطابق متن، ق : خوابگه‌آخر، بعض ازنسخ: خوابگه آخر ز دومشتی، خوابگه آخر بدومشتی، قب : خوابگه آخربمیان خاکست . ۱۰ـ ق ، نج، الف: بافلاك، ایا ، قب: مطابق متن .
۱۱ـ الف : از پی تست . ۱۲ـ ایا ، قب، الف ، نج : گاه . ۱۳ـ ق : کان.
۱۴ـ الف : بآخر . ۱۵ـ قب: گیسوی، بعض از نسخ: که بهم برزده‌ای گیسوی.
۱۶ـ ق ، ایا ، الف ، نج: بیت را ندارد. ۱۷ـ نج : ولیك.

صلاح کار کجا و من خراب کجا — ببین تفاوت ره کز کجاست[1] تا بکجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس — کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را[2] — سماع وعظ[3] کجا نغمهٔ رباب کجا[4]
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال — خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا[5]
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد — چراغ مرده کجا شمع آفتاب[6] کجا
مبین بسبب زنخدان که چاه درراهست — کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا
چو کحل بینش ماخاك آستان شماست — کجا رویم بفرما ازین جناب کجا
قرار و خواب[7] زحافظ طمع مدار ای دوست[8]
قرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا[9]

بملازمان سلطان که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی زنظر مران گدا را
ز رقیب دیو سیرت بخدای خود پناهم[10]
مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد سها را[11]
مژهٔ سیاهت ارکرد بخون ما اشارت
ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا
دل عالمی[12] بسوزی چو عذار بر فروزی
تو ازین چه سود داری چو[13] نمیکنی مدارا
همه شب درین امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایی[14] بنوازد آشنارا

۱ــ قب: ازکجاست، الف: سماع و وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا. ۲ــ ایا: صلاح تقوی را
۳ــ نسخهٔ اساس: سماع و وعظ، متن از «ق» و «ایا». ٤ــ الف: ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا. ۵ــ بیت در «الف» نیست. ٦ــ ایا: شمع و آفتاب، الف: قرص آفتاب.
۷ــ قب: قرار و صبر. ۸ــ الف: طمع چه می‌داری. ۹ــ الف: صبوری کدام خواب کجا. ۱۰ــ ایا: بنالم. ۱۱ــ ق، ایا، الف: مددی دهد خدا را، نج: مددی کند خدا را، قب: مددی کند سها را. ۱۲ــ ایا، قب: عاشقان. ۱۳ــ ق، الف، قب: که، ایا و نج: مطابق متن. ۱۴ــ ق، ایا، نج، الف، قب: آشنایان.

ز فریب چشم جادو دل مستمند خون‌شد
نظری فکن بحالش بت دلربا خدا را[۱]

همه شب درود وحمدت چوشدست ورد حافظ
بملازمان سلطان که رساند این دعا را[۲]

ساقیا برخیز و درده جام را — خاک بر سر کن غم ایام را
ساغر می برکفم نه تا ز سر[۳] — بر کشم این دلق ازرق فام را
گرچه بدنامیست نزد عاقلان — ما نمی‌خواهیم[۴] ننگ و نام را
باده درده چند ازین باد غرور — خاک بر سر نفس[۵] نافرجام را
درد و آه[۶] سینهٔ نالان من — سوخت این افسردگان خام را
محرم راز دل شیدای خود[۷] — کس نمی‌بینم[۸] زخاص و عام را
با دلارا می مرا خاطر خوشست — کز دلم یکباره برد آرام را
ننگرد دیگر به سرو اندر چمن — هر که دید آن سرو سیم اندام را

صبر کن حافظ بسختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را

۱ـ این بیت در، ق ایا ، نج ، الف ، قب ، نیست. ۲ـ در ق و قب و بعض نسخ:
بخدا که جرعهٔ ده تو بحافظ سحر خیز. که دعای صبحگاهی اثری کند شما را
بیت متن و ضبط نسخهٔ ق و قب در ایا و نج و الف نیست. قب : دهد .
ق و قب و بعض نسخ با اختلاف این بیت را اضافه دارد :

چه قیامتست جاناکه بعاشقان نمودی — دل و جان فدای رویت بنما عذار مارا
قب : یارا — قب:رخ‌همچوماه‌تابان‌قد سر و دلربا را

۳ـ ق ، ایا : زبر، بیت در«الف» نیست. ۴ـ قب ونسخه بدل نج : نمیدانیم.
۵ـ الف: شستن اولی نقش، بعض نسخ: خاك برسر نفس بدفرجام را. ۶ـ ق، الف، قب:
دودآه، نج: دود وآه، ایا: مطابق متن. ۷ـ الف: دل سودائیم. ۸ـ الف: نمی‌دانم.

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو دادهٔ ما را
شکر فروش که ذکرش بخیر باد[۱] چرا
تفقدی نکند طوطی شکر خارا
غرور حسن[۲] اجازت مگر نداد ای گل
که پرسشی بکنی[۳] عندلیب شیدا را؟
بخلق و لطف[۴] توان کرد صید اهل نظر
به بند و دام[۵] نگیرند[۶] مرغ دانـا را
چـو با حبیب نشینی و بـاده پیمایی
بیاد دار حـریفان[۷] بـاد پیما را[۸]
ندانم از چه سبب هیچ آشنایی[۹] نیست
سهی قـدان سیه چشم. مـاه سیما را
جزاین قدرنتوان‌گفت در[۱۰]جمال توعیب
که وضـع[۱۱] مهرو وفا نیست روی زیبا را
در آسمان چه عجب گر ز گفتهٔ[۱۲] حافظ
سماع[۱۳] زهره برقص آورد مسیحا را[۱۴]

۱ـ ق ، ایا ، قب ، و نسخ دیگر : عمرش دراز باد ، این بیت در «نج» و «الف» نیست.
۲ـ ق ، الف: غرور حسنت، ایا و نج: مطابق متن. ۳ـ ق: نکنی، ایا و نج و الف برابر متن . ٤ـ بعض نسخ : بحسن خلق ، نج : بخلق و لطف توان صید کرد .
۵ـ قب : به دام و دانه. ٦ـ ایا ، قب : بگیرند . ۷ـ ق ، ایا ، نج ، الف ، قب : محبان. ۸ـ قب ، الف : باده پیما. ۹ـ ق، ایا ، نج، الف، قب وسایر نسخ : رنگ آشنایی . ۱۰ـ الف : بر . ۱۱ـ الف : رسم ، قب : حال، بعض از نسخ : خال . ۱۲ـ ق، نج: نه عجب گر بگفتهٔ، قب، الف: نه‌عجب گر زگفتهٔ، ایا : نه عجب گر بگفتن. ۱۳ـ ق : سرود. ۱۴ـ الف : زلیخارا !؟

ساقی بنور بـاده برافروز جام ما — مطرب بگو[1] که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم — ای بیخبر ز لـذت شرب[2] مدام ما
مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست — زان رو سپرده‌اند بمستی زمام ما[3]
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق[4] — ثبتست بـرجریدهٔ عالم دوام ما
ترسم که صرفهٔ نبرد[5] روز بازخاست[6] — نـان حلال شیخ ز آب حرام ما
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان — کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
ای باد اگر بگلشن احباب بگذری — زنهار عرضه ده بـر جانان پیام ما
گـو نام ما زیاد بعمدا چه می‌بری — خود آید آنکه یاد نیاری[7] زنام ما
حافظ زدیده دانهٔ[8] اشکی همی‌فشان — باشد[9] که مرغ وصل کند قصد دام[10] ما

دریای اخضر فلك و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما[11]

دوش از مسجد سوی میخانه می‌شد[12] پیر ما
چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما*
ما مریدان روی سوی کعبه[13] چون آریم چون
روی سوی خانـهٔ خمار دارد پیر ما
در خرابـات طریقت مـا بهم منزل شدیم[14]
کاینچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

۱ـ الف : بزن . ۲ـ الف : عیش . ۳ـ بیت در ایا و نج و خ والف نیست .
۴ـ ایا : هرگز نشد فنا که دلش زنده شد بعشق . ۵ـ خ : نکند.
۶ـ ق، ایا، خ، نج و سایر نسخ: بازخواست ، قب : روز رستخیز، بیت در«الف» نیست.
۷ـ ایا : یاد نباشد ، الف : یاد نیاید . ۸ـ الف : دامن ! (بین مرغ و دانه تناسب است نه دامن) . ۹ـ خ : شاید ، نج : باشد که مرغ وصل درآید بدام ما.
۱۰ـ ایا : بام . ۱۱ـ بیت در ایا، خ ، الف، نیست.
۱۲ـ ق ، قب و سایر نسخ : آمد . ۱۳ـ ق : قبله. ۱۴ـ ق: شویم، قب، و بعض نسخ: درخرابات مغان ما نیزهمدستان شویم، بعض نسخ: ما نیزهم منزل شویم.
* این غزل در نسخه «ایا» و «نج» نیست .

عقل اگر داند که دل در بند زلفت[1] چون خوشست
عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
مرغ دل را بوالعجب صیدی[2] بدام افتاده بود
زلف بگشادی ز دام ما بشد[3] نخجیر ما
روی خوبت آیتی از لطف برما کشف کرد
لاجرم[4] جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
در دل[5] سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی
آه آتش بار و سوز نالهٔ[6] شبگیر ما
بادی از زلف[7] تو آمد شد جهان برمن سیاه
نیست از سودای زلفت بیش ازین توفیر ما
تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش
رحم کن برجان خود پرهیز کن از تیر ما

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن براین غریب
گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب
گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب
خفته بـرسنجاب شاهی نـازنینی را چه غم
گر ز خار و خاره دارد[8] بستر و بالین غریب

۱ـ ق : زلفش . ۲ـ قب و سایر نسخ: مرغ دل را صید جمعیت.
۳ـ قب : زدست ما بشد، بعض نسخ: زلف بگشادی و باز از دست شد، ق: بیت را ندارد.
٤ـ ق ، قب : زان زمان، بعض نسخ: زین سبب، زان سبب . ۵ـ ق، قب: با دل.
۶ـ ق : آه آتش ناك و سوز سینهٔ . ۷ قب : باد بر زلف ، بیت در «ق» نیست .
۸ـ ق ، ایا ، نج ، الف ، قب و سایر نسخ : سازد .

ای که در زنجیر زلفت جای[1] چندین آشناست
خوش‌فتاد آن خال مشکین[2] بررخ رنگین غریب[3]
می‌نماید عکس می در رنگ روی مهوشت
همچو برگ ارغوان برصفحهٔ نسرین غریب
بس غریب افتاده است آن مورخط گرد لبت[4]
گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب
گفتم ای شام غریبان طرهٔ شبرنگ[5] تو
در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب
گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
دور نبود گر نشیند خسته و غمگین[6] غریب

صبح دولت میدمد کو جام همچون آفتاب
فرصتی به زین کجا یابی[7] بده جام شراب*
خلوت خاصست و جای عیش و نزهتگاه انس[8]
موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب

۱ـ ایا ، نج ، الف: جان . ۲ـ ایا : خال شیرین . ۳ـ در نسخهٔ اساس این مصراع در جای مصراع دوم بیت هفتم واقع شده و مصراع : در سحرگاهان حذرکن..... بجای آن آمده، و ما ازترتیب اکثریت نسخ پیروی کردیم. ۴ـ ق : گرد رخت، ایا ، نج، الف: آن مورخطت گرد رخ، قب: آن مورخط در زیر لب . ۵ـ ایا : رنگین . ۶ـ ق ، ایا ، الف : خسته و مسکین ، نج : گر بنالد خستهٔ مسکین غریب ، قب و بعض نسخ: مطابق متن. ۷ـ ایا، نج ، قب : فرصتی زین به کجا باشد، بعض نسخ : فرصتی زین به کجا یابم. ۸ـ در ایا، نج، مصراع بدینگونه است: خانه بی‌تشویش وساقی یار ومطرب نکته گو، ایا: نکته گوی، قب: خانه بی اغیارومطرب یار وساقی نکته گو، بعض نسخ: خانه بی‌تشویش وساقی یار ومطرب بذله گو، و ضمناً در قب و بعض نسخ از مصراع متن با کمی اختلاف بیت دیگری بدینگونه درست شده و به غزل اضافه گردیده :

خلوت خاصست و جای امن و نزهتگاه انس
قب : مجلس اینکه می‌بینم به بیداریست یارب یا بخواب
(مصراع از انوری است)

* این غزل در «ق» و «الف» نیست .

از خیال لطف می مشاطهٔ چالاك صنع[1]
در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب
شاهد ومطرب[2] بدست افشان ومستان پای کوب
غمزهٔ ساقی ز چشم می‌پرستان پر ز خواب[3]
از پی تفریح طبع و زیور حسن طرب[4]
خوش بود ترکیب زرین جام با لعل مذاب
تا شد آن مه مشتری درهای حافظ را کنون[5]
میرسد هردم بگوش زهره[6] گلبانگ رباب

میدمدصبح‌و کله بست‌سحاب[7] الصبوح الصبوح یا اصحاب
میچکد ژاله بر رخ لاله المدام المدام یا احباب
میرسد[8] از چمن نسیم بهشت پس بنوشید دائما[9] می ناب
تخت‌زمرد[10] زدست‌گل‌بچمن راح چون لعل آتشین دریاب
درچنین[11] موسمی‌عجب‌باشد که ببندند[12] میکده بشتاب[13]

۱- ایا ، نج ، قب و سایر نسخ : طبع . ۲- بعض نسخ : شاهد و ساقی .
۳- نج : مست خواب ، قب : چوچشم می‌پرستان مست خواب ، بعض نسخ : ز چشم می‌پرستان برده خواب. ۴- نج: حسن و طرب. ۵- بعض نسخ: بگوش، ایا : باشد آن مه مشتری درهای حافظ راگرد (دگر یا اگر ظ)، قب : باشد آن مه پرده‌دار و مشتری بربط نواز ، بیت در «نج» نیست . ۶- ایا : بعود زهره ، در قب و بعض نسخ بیت ذیل به این غزل اضافه شده :
شاه عالم بخش در دور طرب ایهام‌گو حافظ شیرین کلام بذله‌گوحاضرجواب
۷- ایا ٠ میدمد صبح و گل بشست سحاب. ۸- ق ، ایا ، نج ، قب و سایر نسخ : می‌وزد . ۹- در اصل نسخهٔ اساس و ایا: دائما ، ق : هان بنوشید دم بدم ، قب و بعض نسخ : خوش بنوشید دائما، ایا و نج مطابق متن . ۱۰- بعض نسخ : سرمد ، زرین ، قب: درچمن گل زد از زمرد تخت . ۱۱- ق : این چنین، ایا: مطابق متن .
۱۲- ایا : که ببستند ، در «قب» بیت چنین است :
در چنین موسمی چرا بستند در میخانه ساقیان بشتاب
۱۳- بیت در «نج» نیست .

لب ودندانت‌را حقوق نمك هست برجان و سینهای کباب[۱]

در میخانه بسته‌اند دگر[۲]
افتح یا مفتح الأبواب[۳]

ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب
ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب*
چو چشم من همه‌شب جویبار باغ بهشت
خیال نرگس مست تو بیند اندر خواب
بسوخت این دل و جانم بکام دل[۴] نرسید
بکام اگر برسیدی نریختی خوناب
بحسن عارض و قد تو برده‌اند پناه
بهشت وطوبی وطوبی لهم[۵] وحسن ماب
بهار شرح جمال تو داد[۶] در هر فصل
بهشت ذکر جمیل تو کرد[۷] در هر باب
لب و دهان ترا ای بسا حقوق نمك
که هست برجگر ریش و سینهای کباب
گمان مبر[۸] که بدور تو عاشقان مستند
خبر نداری از احوال زاهدان خراب

۱- نج بیت را ندارد . ۲- ایا : مگر. ۳- ق این بیت (بیت تخلص) را اضافه دارد :

بررخ ساقی پری پیکر همچوحافظ بنوش بادهٔ ناب

در «قب» و بعض نسخ بیت تخلص چنین است :

حافظا غم مخور که شاهد بخت عاقبت برکشد ز چهره نقاب

۴- نسخ دیگر : این دل‌خام و بکام دل. ۵- نسخ دیگر: بهشت و طوبی طوبی‌لهم .
۶- نسخ دیگر : داده . ۷- نسخ دیگر : کرده. ۸- بعض نسخ : گمان بری .
* این غزل در«ق» و «انا» و«نج» نیست با نسخه قدسی و پژمان و جامع‌نسخ مقابله شد.

مرا بدور لبت شد یقین که جوهر عقل
پدید میشود از آفتاب عالمتاب
ز عشق روی تو حافظ غریق بحر بلاست
هلاك میشود اینك بیا ورا دریاب[۱]

آن پیك نامور[۲] که رسید از دیار دوست
آورد حرز جان بخط[۳] مشکبار دوست
خوش میدهد نشان جمال و جلال[۴] یار
خوش میکند حکایت عز و وقار دوست[۵]
دل دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقدقلب خویش که کردم نثار دوست
شکر خدا که از مدد بخت کار ساز
برحسب آرزوست[۶] همه‌کار و بار دوست
سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردش‌اند برحسب اختیار دوست
گر[۷] باد فتنه هردو جهان را بهم زند
ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست
کحل‌الجواهری بمن آر ای نسیم صبح
زان خاك نیکبخت که شد رهگذاردوست

۱- بیت درنسخ دیگر چنین است و ضبط متن منحصر به نسخهٔ اساس است :
مهل که عمر به بیهوده بگذرد حافظ بکوش و حاصل عمر عزیز را دریاب
دوبیت دیگر نیز در «جامع نسخ» به این غزل افزوده شده .
۲- قب، نج: این پیك نامه‌بر، ایا: این پیك خوش خبر. ۳- ق، نج: زخط، ایا : واورد حرزجان بخط. ۴- ق وبعض‌نسخ: جلال‌وجمال، ایا وقب: مطابق‌متن، نج: نشان ز جلال و جمال. ۵- ایا، نج: تا در طلب شود دل امیدوار دوست.
۶- بعض نسخ : مدعاست. ۷- ایا : ار .

مایيم و آستانهٔ عشق و سر نیاز
تاخواب‌خوش کرا برد اندر دیار[۱] دوست
دشمن بقصد حافظ اگر دم زند چباك
منت خدایرا که نیم شرمسار دوست

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
شب تارست و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد دیدار کجاست
هرکه آمد بجهان نقش خرابی دارد
در خرابات بگویید[۲] که هشیار کجاست
آنکس است اهل بشارت که اشارت داند[۳]
نکتها هست بسی محرم اسرار کجاست
هرسر موی مرا با تو هزاران کارست
ما کجاییم و ملامت‌گر بیکار[۴] کجاست
عقل دیوانه شد آن سلسلهٔ مشکین کو
دل‌زما[۵] گوشه‌گرفت ابروی‌دلدار کجاست
باده و مطرب و گل[۶] جمله مهیاست ولی
عیش بی‌یار مهیا نشود[۷] یار کجاست
حافظ از باد خزان[۸] در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست[۹]

۱ـ ق، قب وسایر نسخ: اندرکنار، بیت در «ایا» و «نج» نیست.
۲ـ ایا، نج: میپرسید، بعض نسخ نپرسند. ۳ـ نج: دارد. ۴ـ ایا، نج: بدکار.
۵ـ قب: دل ما. ۶ـ نسخهٔ اساس: می، ق: ساقی و مطرب و می، متن از «ایا» و «قب». ۷ـ بعض نسخ: مهنا نشود، مهنا نبود، ایا: مهیا نبود.
۸ـ قب: از خار جفا. ۹ـ ق، این بیت را اضافه دارد:
باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش کاین‌دل‌غمزده سرگشته گرفتار کجاست

آن ترك پری چهره که دوش از بر ما رفت[۱]
آیـا چه خطا بود[۲] کـه از راه خطا رفت

تـا رفت مرا از نظر آن چشم[۳] جهان بین
کس واقف ما نیست که از دیده[۴] چها رفت

بـرشمع نرفت از گـذر آتش دل دوش[۵]
آن دود کـه از سوز جگر بـرسر ما رفت

دور از رخ او[۶] دم بدم از گـوشهٔ[۷] چشمم
سیلاب سرشك آمد و طوفـان بلا رفت

از پـای فتادیم چوآمد شب هجران[۸]
در درد بماندیم[۹] چو از دست دوا رفت

دل گفت وصالش بدعا بـاز توان یـافت
عمریست کـه عمرم همه در کار دعا رفت

احرام چه بندیم چو آن کعبه[۱۰] نه اینجاست
درسعی چه کوشیم چو از مروه[۱۱] صفا رفت

دی گفت طبیب از سر حیرت[۱۲] چو مرا دید
هیهات کـه رنج تو ز قـانون شفا رفت

ای دوست بپرسیدن حافظ قدمی نه
زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

۱ـ ایا : که در زیر قبا رفت. ۲ـ ق ، ایا ، قب ، نج : دید، این غزل در «نج» دو جا تکرار شده ، در یکجا مطابق متن «بود» ضبط شده. ۳ـ ایا ، نج : نور ، نج در غزل دیگر : ماه. ۴ـ ایا : چهره. ۵ـ نج: دلسوز، غزل دیگر : دل دوش.
۶ـ ق و بعض نسخ : تو. ۷ـ ایا ، قب ، نج : چشمك.
۸ـ ق ، ایا ، نج ، قب : غم هجران. ۹ـ ق : بمردیم ، ایا ، نج: مطابق متن.
۱۰ـ ق ، ایا : قبله ، نج : قبله نه آنجاست ، قب: مطابق متن.
۱۱ـ ایا ، نج : از کعبه. ۱۲ـ ق ، ایا ، قب ، نج : حسرت.

ای شاهد قدسی کـه کشد بند نقابت
وی مرغ بهشتی کـه دهد دانـه و آبت
خوابم بشد ازگریه[1] درین فکر جگرسوز
کاغوش که شد منزل آسایش و خوابت[2]
درویش نمی‌پرسی و تـرسم کـه نباشد
اندیشهٔ آمـرزش و پـروای ثـوابت[3]
راه دل عشاق زد آن چشم خماری
پیداست ازین شیوه که مستست شرابت[4]
تیری کـه زدی بردلم از دیده خطا رفت
تـا بـاز چه اندیشه کند رای صوابت
هرنالـه و فریاد کـه کـردم نشنیدی
پیداست نگارا کـه بلندست جنابت
دورست سرِ آب درین[5] بادیـه هش‌دار
تـا غـول بیابـان نفریبد بسرابت
ای قصر دل افـروز کـه منزلگه قدسی[6]
یـارب مکناد آفت ایـام خـرابت
حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد[7]
لطفی[8] کن و بازآ کـه خرابم[9] ز عتابت
تا در ره پیری بچه آئین روی ای دل
باری بغلط صرف شد ایـام شبابت[10]

۱- ق، ایا،نج، قب ونسخ دیگر: از دیده. ۲- ایا، قب،نج: منزل ومأواگه خوابت.
۳- ایا : تدبیر صوابت. ۴- این بیت و بیت بعد در «ایا» و «نج» نیست.
۵- ق : ازین. ۶- ق ، ایا ، نج ، قب و سایر نسخ : انسی. ۷- نج: برنجد.
۸- ق : صلحی، ایا: مطابق متن. ۹- نج : نرنجم. ۱۰- این بیت در«ق» بعد از بیت هفتم واقع شده ، بیت را «ایا» و «نج» ندارد.

اگرچه عرض‌هنر پیش‌دوست[۱] بی‌ادبیست
زبان خموش و لیکن دهان پراز عربیست
پری نهفته رخ و دیو در کـرشمهٔ حسن[۲]
بسوخت عقل زحیرت[۳] که این چه بوالعجبیست[۴]
سبب مپرس که چرخ‌ازچه سفله‌پرور شد
کـه کام بخشی او را بهانـه بی‌سببیست
دریـن چمن گـل بیخار کس نمی‌چیند[۵]
چـراغ مصطفوی بـا شرار بـولهبیست
دوای درد خود اکنون‌ازین[۶] مفرح‌جوی
کـه در صراحی چینی و کاسهٔ[۷] حلبیست
به نیم جو نخرم[۸] طاق خانقاه و رواق[۹]
مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست
بیار می که چو حافظ هزارم[۱۰] استظهار
بگـریـهٔ سحری و نیـاز .نیم شبیست
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
که در نقاب زجاجی و پردهٔ عنبیست[۱۱]

۱ـ ق ، ایا ، نج ، قب ، الف و نسخ دیگر : یار. ۲ـ قب : در کرشمه و ناز.
۳ـ ق ، ایا : دیده زحیرت ، قب ، نج : دیدهٔ حیرت ، خ و الف: مطابق متن.
٤ـ ایا : بلعجبیست. ۵ـ ق ، قب ، خ: نچیدآری ، ایا، نج: مطابق متن.
۶ـ ایا ، نج ، الف : ازان ، خ : دوای درددل اکنون از آن ، قب : دوای درددل خود از آن. ۷ـ ایا ، نج ، الف : ساغر، خ ، قب : شیشهٔ ، ق: بیت را ندارد.
۸ـ نسخهٔ اساس : نخرد، ضبط متن از: ق، ایا، نج، خ و نسخ دیگر وما ضبط این نسخ را مرجح شمردیم. ۹ـ ق ، ایا ، نج ، خ ، قب ، الف و سایر نسخ : رباط.
۱۰ـ ایا ، نج : مدامم، قب: مدامش. ۱۱ـ بیت بالا در: ق ، ایا ، نج ، خ ، الف بعد از بیت ششم قرارگرفته و ضمناً در «ق» و بعض نسخ این بیت را اضافه دارد :
هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه کنون که مست خرابم صلاح بی‌ادبیست.

اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیزست
ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست
صراحئی و حریفی گرت بچنگ افتد[۱]
بعقل[۲] نوش که ایام فتنه انگیزست
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست
بآب دیده بشوییم خرقها از می[۳]
که موسم ورع و روزگار پرهیزست
مجوی عیش خوش از دور واژگون[۴] سپهر
که صاف این سرخم جمله دردی آمیزست
سپهر بر شده پرویزنیست خون افشان[۵]
که ریزه اش[۶] سر کسری و تاج پرویزست
عراق و پارس[۷] گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان دل[۸] خرم با اوست
گر چه شیرین دهنان پادشهانند ولی[۹]
او سلیمان زمانست که خاتم با اوست
خال شیرین که بر آن[۱۰] عارض گندم گونست
سر آن دانه[۱۱] که شد ره زن آدم با اوست

۱- قب : اگر بدست افتد ، نج : گرت بدست افتد. ۲- خ : بهوش.
۳- ایا ، قب ، نج ، خ ، الف: زرنگ باده بشوییم خرقها در اشك.
۴- ق : باژگون. ۵- خ : خون پالای. ۶- خ ، الف : قطره اش.
۷- ق ، قب : فارس ۸- ایا ، خ : رخ. ۹- الف: ولیك.
۱۰- ق ، قب : مشکین که بدان ، ایا ، خ : شیرین که بدان ، الف: مطابق متن.
۱۱- ایا : نکته، بیت در «نج» نیست.

روی خوبست و کمال هنر و دامن[۱] پاك
لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست
دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران
چکنم با دل مجروح که مرهم با اوست[۲]
با که‌این‌شیوه[۳] توان‌گفت که‌آن سنگین‌دل
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
حافظ از معتقدانست گرامی دارش
زانکه بخشایش بس روح[۴] مکرم با اوست*

ای هدهد صبا بسبا می‌فرستمت | بنگر که از کجا بکجا می‌فرستمت
حیفست طایری چو تو در خاکدان غم | ز اینجا بآشیان[۵] وفا می‌فرستمت
در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست | می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر | در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت
تا لشکر غمت نکند ملك دل خراب | جان عزیز خود بنوا[۶] می‌فرستمت
ساقی بیا که هاتف غیبم بمژده گفت | با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
در روی خود تفرج صنع خدا بکن[۷] | آئینهٔ[۸] خدای نما می‌فرستمت
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند | قول و غزل بساز و نوا می‌فرستمت[۹]

۱- نج ، الف : گوهر. ۲- بیت را «نج» و «خ» ندارد. ۳- ق ، ایا ، قب ، نج ، خ ، الف و سایر نسخ : نکته. ۴- خ : بخشایش ارواح.

۵- ایا: بآسمان. ۶- قب و بعض‌نسخ: بفدا، بعدازین‌بیت در«ق» و«قب» و بعض‌نسخ این بیت اضافه شده :

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل | میگویمت دعا و ثنا می‌فرستمت

۷- ق : خدای کن. ۸- ق ، قب: کایینهٔ ، بیت در «ایا» و«نج» نیست.

۹- بیت را «ایا» و «نج» ندارد.

* نسخهٔ «قب» این بیت را اضافه دارد و در سایر نسخی‌که نزد این جانب موجود است دیده نشد بهرحال مضمون لطیفی دارد :

دل عاشق زغم عشق تو لذت یابد | هرکجا عشق بود چاشنی غم با اوست

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست
بشتاب هان[۱] که اسب و قبا می‌فرستمت[۲]

آن شب قدری که گویند اهل خلوت[۳] امشبست
یارب این تأثیر دولت از کدامین[۴] کوکبست
تا بگیسوی تو دست ناسزایان کم رسد
هر دلی در حلقهٔ[۵] در ذکر یارب یاربست
کشتهٔ چاه زنخدان توام کز هر طرف
صد هزارش گردن جان زیر[۶] طوق غبغبست
شهسوار من که مه آئینه دار روی اوست
تاج[۷] خورشید بلندش خاك نعل مرکبست
عکس[۸] خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو
در هوای این[۹] عرق تا هست هر روزش تبست
من نخواهم کرد ترك لعل یار و جام می
زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست
اندران موکب[۱۰] که بر پشت صبا بندند زین
با سلیمان کی برآیم[۱۱] من که مورم مرکبست
آنکه ناوك بر دل من زیر چشمی میزند
قوت جان حافظش در خندهٔ زیر لبست

۱- ایا ، قب ، نج: تعجیل کن. ۲- این بیت نیزدربعض نسخ به‌این غزل اضافه‌شده:
هردم غمی فرست مرا و بگو بناز — کین تحفه ازبرای خدا می‌فرستمت
۳- نسخهٔ اساس و «ایا» : خلوة. ٤- ق، ایا ، نج : درکدامین.
۵- ق: ازحلقهٔ، نج: هرشبی درحلقهٔ زلف تو یارب یاربست، ایا: مطابق متن (نج درنقل ضبط نسخهٔ «ایا» بخطا رفته است.) ۶- نج : اندرزیر. ۷- نج : خال.
۸- ایا ، نج، و بعض نسخ : تاب. ۹- ق ، ایا ، نج : آن. ۱۰- ق : ساعت.
۱۱- ق وبعض نسخ: چون برانم، بعض نسخ : چون برآیم ، بیت در «ایا» و«نج»نیست.

آب خورشیدش[1] ز منقار بلاغت میچکد
زاغ کلك من بنام ایزد چه عالی مشربست

ای غایب از نظر بخدا می‌سپارمت
جانم بسوختی و بدل[2] دوستدارمت
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاك
باور مکن که دست ز دامن بدارمت
محراب ابروان[3] بنما تا سحرگهی
دست دعا برآرم و در گردن آرمت
گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی
صد گونه ساحری[4] بکنم تا بیارمت
خواهم که پیش میرمت ای بی‌وفا طبیب
بیمار باز پرس که در انتظارمت
خونم بریخت و ز غم عشقم خلاص داد[5]
منت پذیر غمزهٔ خنجر گذارمت[6]
صد جوی آب بسته‌ام از دیدهٔ بر[7] کنار
بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت
می‌گریم و مرادم ازین سیل اشك‌بار[8]
تخم محبتست که در دل بکارمت[9]

۱ـ ق و بعض نسخ : حیوانش . ۲ـ ایا : زجان، نج : بجان. ۳ـ ق ، قب : ابرویت، ایا: محراب ابرویم (نج درضبط نسخهٔ ایا بخطا رفته). ٤ـ ق ، ایا ، نج: جادوئی ، قب : مطابق متن. ۵ـ قب : خونم بریز و ازغم هجران خلاص ده ، بعض‌نسخ: خونم‌بریز و ازغم هجرم خلاص‌کن. ۶ـ در اصل : خنجر گزارمت، ضبط متن از «ق» است، بیت در «ایا» و «نج» نیست. ۷ـ ایا ، نج : در.
۸ـ بعض نسخ : اشك سیل‌بار ، چشم اشکبار. ۹ـ بیت در «ایا» و «نج» نیست.

حافظ شراب و شاهد و رندی[۱] نه‌وضع‌تست
فی‌الجمله می‌کنی و فرو میگذارمت[۲]

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست
در آن زمان[۳] که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست
چه جای دم زدن نافهای تاتاریست
بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست
خیال زلف تو پختن نه کار هر خامیست[۴]
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
لطیفه ایست نهانی که عشق ازو[۵] خیزد
که نام آن نه لب[۶] لعل و خط زنگاریست
جمال‌دوست[۷] نه‌چشمست وزلف‌وعارض‌وخال[۸]
هزار نکته درین کار و بار دلداریست
قلندران حقیقت[۹] به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنرا[۱۰] که از هنر عاریست
بآستان[۱۱] تو مشکل توان رسید، آری
عروج بر فلك سروری بدشواریست

۱- ایا : ساقی. ۲- در «ق» و بعض نسخ این بیت به غزل اضافه شده:
بارم ده ازکرم برخود تا بسوز دل در پای دم بدم گهر از دیده بارمت
۳- ق ، ایا ، نج ، قب : زمین ، بعض نسخ: چمن ، جامع نسخ : مطابق متن.
۴- ایا ، نج و بعض نسخ : نه‌کار خامانست. ۵- ایا ، نج ، قب : از آن.
۶- قب : که او برون زلب (این ضبط منحصر بهمین نسخه است).
۷- ق ، ایا ، نج، و سایر نسخ : شخص، قب : یار. ۸- ایا ، نج : نه چشمست و روی و عارض و خط . ۹- بعض نسخ : روندگان طریقت .
۱۰- ق ، قب و سایر نسخ : آنکس ، بیت در «ایا» و «نج» نیست
۱۱- ق ، ایا ، قب : برآستان ، نج : مطابق متن.

سحر کرشمهٔ وصلش[۱] بخواب می‌دیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست
دلش بناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم‌آزاریست

بکوی میکده‌هر سالکی که‌ره‌دانست — دری دگـر[۲] زدن اندیشهٔ تبه دانست
زمانه افسر رندی نداد جز بکسی — که سرفرازی عالم درین کله دانست
بر آستانهٔ میخانه هر که یافت رهی — زفیض جام می اسرار خانقه دانست
ورای طاعت دیوانگان[۳] ز ما مطلب — که شیخ[۴] مذهب ماعاقلی‌گنه دانست
دلم‌زنرگس‌ساقی‌امان‌نخواست‌بجان — چراکه شیوهٔ آن ترك دل‌سیه دانست
ز جور[۵] کوکب طالع سحرگهان چشمم — چنان‌گریست که‌ناهید دید ومه‌دانست
خوش آن نظر که‌لب‌جام‌وروی‌ساقی‌را — هلال یکشبه و ماه چارده دانست[۶]
هرآنکه‌رازدوعالم‌زخط ساغر[۷] خواند — رموزجام[۸] جم ازنقش‌خاك‌ره دانست
حدیث‌حافظ وساغر که‌می کشدپنهان[۹] — چه‌جای‌محتسب وشحنه‌پادشه‌دانست
بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر
نمونهٔ ز خم طاق بارگه دانست

بلبلی برگ‌گلی خوش‌رنگ در منقار داشت
واندران برگ ونواخوش[۱۰] نالهای‌زارداشت

۱ـ ق : چشمت، قب : چشمش ، ایا : حسنت، نج : مطابق متن.
۲ـ بعض نسخ : دردگر . ۳ـ نسخهٔ اساس و بعض نسخ : بیگانگان ، با توجه بـه «عاقلی» درمصراع دوم«دیوانگان» بنظر اصح وانسب مینماید لذا ضبط نسخهٔ «ق»و«ایا» اختیار شد. ۴ـ قب : پیر. ۵ـ ایا ، نج: زدست. ۶ـ این بیت در«ق» و «نج» نیست. ۷ـ ایا ، قب: ساقی . ۸ـ ایا ، نج : حال . ۹ـ ق ، ایا : میزند پنهان ، قب : ساغر کشیدن پنهان ، نج : چه میکنی پنهان؟ ۱۰ـ خ: بس .

گفتمش در عین وصلی[1] ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوق[2] در این کار داشت
یار اگر ننشست با ما[3] نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران[4] بود از گدایان[5] عار داشت
در نمی‌گیرد نیاز و ناز[6] ما با حسن[7] دوست
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلك آن نقاش جان افشان کنیم
کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی فکر[8] بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت
وقت آن شیرین قلندر[9] خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملك در حلقهٔ زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت[10]
شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهار داشت

بی مهر رخت روز مرا نور نماندست — وزعمر مرا جز شب دیجور نماندست
هنگام وداع تو زبس گریه که کردم[11] — دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست
میرفت خیال تو زچشم من و می‌گفت — هیهات ازین گوشه که معمور نماندست
وصل تو اجل را زسرم[12] دور همی داشت — از دولت هجر تو کنون دور نماندست
نزدیك شد آن دم که رقیبان تو گویند[13] — دور از رخت آن خستهٔ مهجور[14] نماندست

١- ق ، ایا ، قب : وصل این، نج : درعین وصلی نالهای زارچیست ، خ : مطابق متن.
٢- خ : شیوهٔ معشوق ، نج : جلوهٔ معشوقه . ٣- ایا : برما .
٤- خ ، قب: پادشاه کامر ان . ٥- خ، قب : ازگدائی.
٦- بعض نسخ : نیاز و عجز. ٧- خ : با خوی ، نج : نیازما و ناز و حسن دوست.
٨- نج : ترك . ٩- خ : صوفی قلندر . ١٠- خ : زیر بام آن بت حوراسرشت
١١- نج: کردیم. ١٢- نج: اجل‌ازسرمن. ١٣- ق، ایا، نج: رقیب توبگوید.
١٤- ق: این‌خستهٔ رنجور،نج:آن خستهٔ رنجور، ایا، قب: دوز از درت‌آن‌خستهٔ مهجور.

من بعدچه‌سود[1] ارقدمی رنجه کند دوست — کز جان‌رمقی‌درتن‌رنجور[2] نماندست
صبرست مرا چارهٔ‌هجران[3] تو لیکن — چون‌صبرتوان‌کرد که‌مقدور نماندست[4]
در هجر تو گر چشم مرا آب نماند[5] — گوخون‌جگرریز که‌معذور[6] نماندست
حافظ ز غم از گریه نپرداخت بخنده — ماتم زده را داعیهٔ سور نماندست

برو بکارخود ای زاهد[7] این چه‌فریادست
مرا فتاد دل از کف[8] ترا چه افتادست
میان او که خدا آفریده است از هیچ
دقیقه‌ایست که هیچ آفریده نگشادست
گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر بند[9] تو از هر دو عالم آزادست
اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی
اساس هستی[10] من زان خرابی آبادست[11]
دلا منال ز بیداد و جور[12] یار که یار
ترا نصیب همین داده است واین دادست[13]
بکام تا نرساند مرا لبش چون نای
نصیحت همه عالم بگوش من با دست
برو فسانه مخوان وفسون مدم[14] حافظ
کزین فسانه و افسون مرا بسی یادست

۱- ایا: چسود. ۲- نج: مهجور، بیت را«ق» ندارد. ۳- قب : چاره‌زهجران.
۴- نج: بیت را ندارد . ۵- ق : آب روانست، نج : چشم مرا خواب نگیرد، قب: در چشم من از هجرتو گر آب نمانده، «ایا» مطابق متن. ۶- ایا : مقدور
۷- ق ، ایا ، نج : قب و سایر نسخ : واعظ. ۸- ق ، ایا ، نج ، قب : از ره .
۹- ق : عشق . ۱۰- ایا ، نج : مستی . ۱۱- ق ، ایا ، نج ، قب : خراب‌آبادست. ۱۲- ایا: بیداد جور. ۱۳- ق : همین‌کرد و این‌ازآن دادست، ایا، نج، قب: همین‌کرده‌است و این دادست. ۱۴- نج: بروفسانه مگووفسون مخوان.

بجان یار و بحق قدیم[1] و عهد درست
که مونس دم صبحم دعای دولت تست
سرشك من که ز طوفان نوح دست ببرد[2]
زلوح سینه‌نیارست نقش‌روی تو[3] شست
بکن معاملهٔ وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد بصد هزار درست
ملامتم بخرابی مکن که مرشد عشق
حوالتم بخرابات کرد روز نخست[4]
زبان مور بر آصف[5] دراز گشت ورواست[6]
که‌خواجه خاتم جم‌یاوه کرد و بازنجست
دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
چولاف عشق زدی سر بباز چابك وچست
مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی
گناه باغ چه باشد چو این درخت[7] نرست[8]

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست　　بیار باده که بنیاد عمر[9] بر بادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود　　ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

۱- ق ، ایا ، نج ، قب و سایر نسخ : بجان خواجه و حق قدیم.
۲- ق : برد ، ایا: مطابق متن .　۳- ق، ایا ، قب ، نج و نسخ دیگر : مهرتو.
٤- ق: بیت را ندارد.　۵- ق : بآصف.　٦- بعض نسخ : درازگشت رواست ، درازگشت سزاست ، ایا : بآصف درازگشت از آن، نج : بآصف درازگشت روان.
۷- ق : گیاه.　۸- بجز «ایا» ق و اغلب‌نسخ این دوبیت را اضافه دارند و بیت‌دوم در «نج» نیز موجود است:
بصدق کوش که خورشید زاید ازنفست　　که ازدروغ سیه‌روی گشت صبح نخست
شدم‌زدست‌توشیدای کوه ودشت وهنوز　　نمیکنی بترحم نطاق سلسله سست
۹- نج : ایام عمر.

بگویمت[۱] که بمیخانه دوش مست و خراب[۲] — سروش عالم غیبم چه مژدها دادست
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین — نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر — ندانمت که درین دامگه چه افتادست
نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر — که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوزه[۳] عروس هزار دامادست
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد — که این لطیفهٔ عشقم ز ره روی یادست[۴]
رضا بداده بده وز جبین گره بگشا[۵] — که بر من و تو در اختیار نگشادست
نشان عهد و وفا[۶] نیست در تبسم گل — بنال بلبل عاشق[۷] که جای[۸] فریادست

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

چه لطف بود که ناگاه رشحهٔ قلمت — حقوق خدمت ماعرضه کرد[۹] بر کرمت
بنوك خامه رقم کردهٔ سلام مرا — که کارخانهٔ دوران مباد بی رقمت
نگویم از من بیدل بسهو یاد مکن[۱۰] — که در حساب خرد نیست سهو[۱۱] بر قلمت
مرا ذلیل مگردان بشکر آن توفیق[۱۲] — که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت
بیا که باسر زلفت قرار خواهم کرد[۱۳] — که گر سرم برود برندارم از قدمت
ز حال ما دلت آگه شود مگر[۱۴] وقتی — که لاله بردمد از خاك کشتگان غمت

۱ـ ق ، ایا ، نج ، خ ، قب و سایر نسخ: چگویمت.
۲ـ نج : مست شراب. ۳ـ ق: عجوز، خ: آن عجوزه، ایا: برابر متن است، درنسخهٔ اساس بیت بعد مقدم براین بیت ضبط شده ولی ترتیب فوق که برابر با نسخهٔ «ایا» است مناسبتر بنظر میرسد. ٤ـ این بیت در نسخهٔ اساس در غزل: «برو بکار خودای زاهد این چه فریادست» نیز تکرار شده ، خ: بیت را ندارد. ۵ـ ق ، نج ، خ : بگشای.
٦ـ خ : عهد وفا. ۷ـ ق: بیدل. ۸ـ نج: چه جای. ۹ـ ایا: عرض کرد.
۱۰ـ ق : ایا، نج ، قب و نسخ دیگر: بسهو کردی یاد. ۱۱ـ قب، نج: سهو نیست، ایا : نیست سهو در قلمت. ۱۲ـ ق: این نعمت، ایا، نج: این توفیق.
۱۳ـ نج : خواهم بست. ١٤ـ ایا ، نج : ولی.

روان تشنهٔ ما را بجرعهٔ دریاب[۱] چو میدهند زلال خضر[۲] ز جام جمت
دلم مقیم در تست[۳] حرمتش میدار بحکم آنکـه خدا داشتست بی المت[۴]
صبا زروی تو باهر گلی حدیثی خواند[۵] رقیب کی ره غماز داد در حرمت
همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد
که جان حافظ دل خسته زنده شد بدمت

دل سراپردهٔ محبت اوست[۶] دیده آئینه دار طلعت اوست
من که سر در نیاورم بدو کون گردنم زیر بار منت اوست
تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس بقدر همت اوست
گر من آلوده دامنم چه زیان[۷] همه عالم گواه عصمت اوست
من که باشم درآن حرم که صبا پرده دار[۸] حریم حرمت اوست
بی خیالش مباد منظر چشم زانکه این گوشه خاص خلوت[۹] اوست
هر گل نو که شد چمن آرای ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست
دور مجنون گذشت و نوبت[۱۰] ماست هر کسی پنج روز[۱۱] نوبت اوست
ملکت عاشقی و گنج طرب هرچه دارم زیمن دولت[۱۲] اوست
من و دل گر فدا شدیم چه شد[۱۳] غرض اندر میان سلامت اوست[۱۴]

۱- ایا: ترا زحال دل خستگان چه‌غم که مدام، نج: ترا زحال دل تنگ ما چه‌غم که مدام.
۲- ایا، نج: همی‌دهند شراب خضر. ۳- ایا: غم تست.
۴- ایا: بحرمت، این بیت و بیت بعد در«ق» و«نج» نیست.
۵- مصراع دوم در «ایا» بدینگونه است: صباحکایت زلف تو کرد با گل و سرو.
۶- در «[illegible]» [illegible] دوست ضبط است و بعد زیر آن «اوست» نوشته شده.
۷- ق، ایا، نج: چه عجب، خ: مطابق متن. ۸- ایا، نج: خاك بوس.
۹- ق: [illegible] خدمت، این بیت و بعد در «ایا» و «نج» و «خ» نیست.
۱۰- خ: گذشت نوبت. ۱۱- خ وبعض نسخ: پنج روزه.
۱۲- ق، نج و اغلب نسخ: همت، ایا: مطابق متن (چون کلمهٔ همت درمصراع دوم بیت سوم آمده تکرارآن مناسب بنظر نمیرسد) خ: بیت را ندارد.
۱۳- ق و نسخ دیگر: چه باك. ۱۴- بیت در«ایا» و «نج» و«خ» نیست.

فقر ظاهر مبین کـه حافظ را[1]
سینه گنجینهٔ محبت اوست

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست — که هرچه برسرما میرود ارادت اوست
نظیر دوست ندیدم[2] اگرچه ازمه ومهر — نهادم آینها در بـرابـر[3] رخ دوست
صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد[4] — که‌چون شکنج‌ورقهای‌غنچه[5] تو بر توست
نه من سبو کش‌این‌دیر رندسوزم وبس[6] — بسا سرا که درین‌کارخانه‌سنگ‌وسبوست[7]
مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشانرا — که بادغالیه سایست[8] و خاك عنبربوست
نثار روی توهر برگ‌گل که درچمنست — فدای قدتو هرسروبن که برلب جوست
زبان ناطقه در وصف شوق نالانست[9] — چه‌جای کلك بریده‌زبان بیهده[10]گوست
رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت — چرا که حال نکو درقفای فال نکوست[11]
نه این‌زمان دل حافظ در آتش طلبست[12]
که داغدار ازل همچو لالهٔ خودروست

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
که به پیمانه کشی[13] شهره شدم روز الست
من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

۱ـ ایا: حافظ راست. ۲ـ ایا : ندیدیم. ۳ـ ق : آینها در مقابل ، ایا ، نج : آینها را مقابل. ٤ـ قب : چه دریابد (این ضبط منحصر بهمین نسخه است.)
۵ـ ایا : ورقهاء دیده. ٦ـ ایا : نج : رند سوز شدم. ۷ـ ایا ، نج : خاك سبوست. ۸ـ ق : غـالیه ساگشت ، ایا و نج: مطابـق متن. ۹ـ قب : شوق ما لالست. ۱۰ـ در اساس : بیهوده ، این بیت و دوبیت بعد در«نج» نیست.
۱۱ـ «ایا» بیت را ندارد. ۱۲ـ ق : در آتش هوس است ، ایا : پرآتش هوس است
۱۳ـ ایا : که به‌پیمان شکنی.

می بده تا دهمت آگهی از سر قضا
که بروی که شدم عاشق و بربوی[1] که مست

کمر کوه کمست از کمر مور اینجا[2]
نا امید از در رحمت مشو ای باده پرست

بجز آن نرگس ترکانه[3] که چشمش مرساد
زیر این طارم پیروزه[4] کسی خوش ننشست

جان فدای دهنش[6] باد کـه در باغ نظر
چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست

حافظ از دولت عشق تـو سلیمانی شد
یعنی ازوصل تواش هست کنون باد[7] بدست

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
درحق‌ما هرچه‌گوید جای هیچ اکراه نیست

درطریقت هرچه پیش سالک‌آید خیر اوست
بر[9] صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

تا چه بازی رخ نماید بیذقی خواهیم راند
عرصهٔ شطرنج رندانرا مجال شاه نیست

چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

این‌چه‌استغناست‌یارب وین‌چه‌عالی‌درگهست[10]
کین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

۱- ایا ، نج : از بوی. ۲- ایا ، نج : آنجا.
۳- ق ، ایا ، نج ، قب و نسخ دیگر: مستانه . ۴- ق : ایا ، نج : فیروزه.
۵- قب : کس ایمن . ۶- ایـا ، نج : دهنت. ۷- ایا ، نج : نیست بجز باد.
نسخهٔ قب در اصل مانند متن است ولی بعد باخط دیگری‌آن را تغییرداده«نیست‌بجز باد»
کرده‌اند. ۸- نج : هرچه گوید در حق ما بعد ازین اکراه نیست.
۹- ق: در، ایا: مطابق متن. ۱۰- ق: قادرحکمتست، ایا، نج، قب: قادرحاکسمت.

صاحب دیوان ما گویی نمیداند حساب
کاندرین طغرا نشان حسبة لله نیست

هر که خواهدگو بیا وهرچه خواهدگو بگوی[۱]
کبرو نازو حاجب‌ودربان[۲] برین[۳]درگاه نیست

بر در میخانه رفتن کار یك رنگان بود
خود فروشانرا بکوی می‌فروشان راه نیست

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دائمست
ورنه لطف شیخ‌وزاهد[۴] گاه‌هست وگاه نیست

حافظ ار بر صدر ننشیند[۵] ز عالی مشربیست[۶]
عاشق دردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست

دارم امید عاطفتی از جناب دوست
گفتم کنایتی[۷] و امیدم بعفو اوست

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او
گر چه پری وشست ولیکن فرشته خوست

چندان گریستیم که هر کس که بر گذشت[۸]
دراشك ماچودید روان‌گفت کین چه‌جوست

۱ـ ق، ایا: بگو، نج: هرچه خواهد گو بگو و هر که خواهدگو بیا.
۲ـ قب: گیر و دار حاجب و دربان، بعض نسخ: گیر و دار و حاجب و دربان.
۳ـ ق: بدین، ایا: مطابق متن. ٤ـ ایا: شیخ و واعظ. ۵ـ نج: بنشیند.
۶ـ ایا، قب: همتیست. ۷ـ ق، ایا، نج: کردم جنایتی، قب: مانند متن است.
۸ـ نج و بعض نسخ: گریستم که هرآنکس که برگذشت، ایا: چندان گریستم که من بعد اگر کسی.

ما سر چو گوی بر سر[۱] کوی تو باختیم
واقف‌نشد کسی که چه‌گویست‌و‌این چه‌کوست[۲]

هیچست آن دهان که نه‌بینیم[۳] ازو نشان
مویست[۴] آن میان وندانم که آن چه موست[۵]

دارم عجب ز نقش خیالش[۶] که چون نرفت[۷]
از دیده‌ام که دم بدمش‌کار شست و شوست

بی‌گفت وگوی زلف تو[۸] دل را همی کشد
با زلف دلکش تو کرا روی گفت وگوست[۹]

عمریست تا ز زلف تو بویی شنیده‌ام[۱۰]
زان بوی در مشام دل من[۱۱] هنوز بوست

حافظ بدست حال پریشان تو ولی
بر بوی زلف دوست پریشانیت نکوست

صبا اگر گذری افتدت بکشور دوست
بیار نفحهٔ[۱۲] از گیسوی معنبر دوست

بجان او که بشکرانه[۱۳] جان برافشانم
اگر بسوی من‌آری پیامی از بردوست

وگر[۱۴]چنانکه درآن‌حضرتت نباشد بار
برای دیده بیاور غباری[۱۵]از در دوست

من گدا و تمنای وصل او هیهات
مگربخواب ببینم[۱۶] خیال‌منظر[۱۷]دوست

۱- ایا، نج: سرها چو گوی در سر، قب: سرها چو گوی برسر.
۲- ایا: که چه گویست و در چه کوست، ق: بیت را ندارد.
۳- ق: آن دهان ونبینم، ایا: آن دهان‌که نه‌بینم، قب: آن دهان‌که ندیدیم، بعض نسخ: آن دهان که ندیدم، آن دهان و ندیدیم، نج: مطابق متن. ۴- ایا و بعض نسخ: موئیست. ۵- نج: موئیست‌آن میان‌که‌ندانیم‌کان چه‌موست، قب: موئیست‌آن میان‌که ندانیم آن چه موست. ۶- ایا، نج، قب: خیالت. ۷- نج: برفت، ایا: گذشت.
۸- قب: موی تو. ۹- نج: بیت را ندارد. ۱۰- قب: شنیده‌ایم.
۱۱- قب: ما. ۱۲- ایا: نفخهٔ. ۱۳- ایا: که من ازشکر، قب: که من ازشوق.
۱۴- ایا: اگر. ۱۵- قب: بدین دو دیده غباری بیاور، ایا: بدین دو دیده‌بیاورپیامی.
۱۶- ایا: کجا بچشم به‌بینم. ۱۷- قب: جمال منظر، بعض‌نسخ: جمال و منظر.

دل صنوبریم همچو بید لرزانست[1]   زحسرت قد و بالای چون صنوبر دوست
اگر چه دوست بچیزی نمی‌خرد ما را   بعالمی نفروشیم مویی از سر دوست
چه باشد ار شود از بند[2] غم دلش آزاد
چو هست حافظ خوش خوان[3] غلام و چاکر دوست

مرحبا ای پیك مشتاقان بده پیغام دوست
تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
واله و شیداست[4] دائم همچو بلبل در قفص[5]
طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست
زلف اودامست وخالش دانهٔ آن دام ومن[6]
بر امید دانهٔ افتاده‌ام در[7] دام دوست
سر ز مستی[8] بر نگیرد تا بصبح رستخیز[9]
هر که چون من در ازل یك جرعه خورد از جام دوست
من نگویم[10] شمهٔ از شرح شوق خود از آنك[11]
دردسر باشد نمودن[12] بیش ازین ابرام دوست
گر دهد دستم کشم در دیدهٔ همچون توتیا
خاك راهی کان[13] مشرف گردد از اقدام دوست

۱- ایا: می‌لرزد (در این نسخه «لرزانست» در زیر «می‌لرزد» نوشته شده).
۲- بعض نسخ: قید، قب: چه باشد ار شودش دل ز بند غم آزاد.   ۳- ق: مسکین، ایا: مطابق‌متن، درنسخهٔ «نج» ازین‌غزل فقط سه بیت موجوداست یعنی بیت ششم وهفتم و از مصراع دوم بیت چهارم و مصراع دوم بیت پنجم نیز یك بیت مستقل بوجود آمده وضبط شده است.   ٤- ایا: والهٔ شیداست.   ۵- ق، قب: قفس،ایا، نج: مطابق‌متن.   ۶- ایا: خالش دانه وزان‌دام من.   ۷- ایا: بر.   ۸- نج: شورمستی.
۹- ق، ایا، نج، قب و سایر نسخ: تا بصبح روز حشر.   ۱۰- ق: بس نگویم، نج: می نگفتم، ایا: من بگفتم، در«قب» حرف اول بگفتم بدون نقطه است یعنی باین صورت: من نگفتم، بعض نسخ: من بگویم.   ۱۱- ایا، نج: از شرح شوق خود ولی، قب: ازشرح حال خود ولی.   ۱۲- ایا: می نمی‌خواهم نمودن، نج: من‌نمیخواهم نمودن.
۱۳- نج: کو.

میل من سوی وصال وقصد اوسوی فراق
ترك کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست
حافظا با درد اومیسوز وبی‌درمان[1] بساز
زانکه آرامی‌ندارد[2] دردبی آرام‌دوست

تاسر زلف تو در دست نسیم افتادست — دل سودازده از غصه دونیم افتادست
چشم‌جادوی‌توخودعین‌سواد سحرست — لیکن‌آن هست‌که این[3] نسخه سقیم‌افتادست
درخم زلف تو آن خال‌سیه دانی‌چیست — نقطهٔ دوده که در حلقهٔ جیم افتادست
زلف مشکین تو درگلشن فردوس عذار — چیست، طاوس که درباغ نعیم‌افتادست
دل من‌درهوس بوی[4] توای مونس‌جان — خاك راهیست که درپای[5] نسیم‌افتادست
همچوگرداین تن‌خاکی‌نتواندبرخاست — ازسر کوی توزان روکه‌عظیم افتادست
سایهٔ سرو[6] تو برقالبم ای عیسی دم — عکس روحیست[7] که برعظم رمیم افتادست
آنکه جز کعبه مقامش نبد، از یاد لبت — بر در میکده دیدم که مقیم افتادست
حافظ گم شده را با غمت ای جان[8] عزیز
اتحادیست که در[9] عهد قدیم افتادست

باغ‌مرا چه حاجت سرو و صنوبرست — شمشاد سایه‌پرور ما[10] از که کمترست
ای نازنین پسر[11] تو چه مذهب گرفتهٔ — کت خون ما حلال‌تر از شیر مادرست

۱- ق، نج: حافظ اندر درد او میسوز و بی‌درمان، ایا: حافظ اندر درد او می‌سوز و با درمان، قب: حافظ‌اندر درد دل‌می‌سوز وبا درمان. ۲- ق‌وبعض‌نسخ: درمانی ندارد، ایا: او را می نسازد؟، قب: پایانی ندارد، نج: مانند متن. ۳- ق: این هست‌که‌این، نج: این هست که آن، ایا: مطابق متن، بعض نسخ: این قدر هست که این.
۴-ق: روی،ایا: ازهوس‌بوی،نج: ازهوس‌روی. ۵- ق: دست. ۶- ق: قد، ایا: برابر متن. ۷- ایا: روحست. ۸- ق: یار، ایا: برابر متن. ۹- نج: با.
۱۰- ق: خانه پرور ما، ایا، نج، قب: خانه پرور من. ۱۱- ایا، خ: صنم.

چون نقش‌غم ز دوربببنی شراب خواه — تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست
از آستان پیر مغان سر کجا کشیم[۱] — دولت‌در آن‌سرا و گشایش‌در آن[۲] درست
یك‌قصه بیش‌نیست غم‌عشق واین‌عجب[۳] — کز هر زبان که می‌شنوم[۴] نامکررست
در راه ما[۵] شکسته دلی می‌خرند وبس — بازار خود فروشی ازان راه دیگرست[۶]
دی وعده دادوصلم‌ودرسر شراب داشت — امروز تاچه‌گوید وبازش چه درسرست
شیراز و آب رکنی و آن[۷] بادخوش‌نسیم — عیبش مکن که‌خال رخ هفت کشورست
فرقست ازآب[۸] خضر که‌ظلمات جای اوست — تا آب ما[۹] که منبعش الله اکبرست
ما آب روی فقر و قناعت نمی‌بریم — با پادشه بگوی که روزی مقدرست
حافظ چه طرفه شاخ نباتیست[۱۰] کلك تو
کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکرست

روضهٔ خلد برین خلوت[۱۱] درویشانست — مایهٔ محتشمی خدمت درویشانست
گنج عزت[۱۲] که طلسمات عجایب دارد — فتح آن در نظر همت[۱۳] درویشانست
قصرفردوس که رضوانش‌بدربانی رفت — منظری از چمن نزهت[۱۴] درویشانست
آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه — کیمیائیست که در صحبت درویشانست
وانکه[۱۵] پیشش بنهد تاج تکبر خورشید — کبریائیست که در حشمت درویشانست
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال — بی‌تکلف بشنو دولت درویشانست

۱ـ ق، ایا،نج وسایرنسخ: سرچراکشیم،خ، قب: سر چراکشم. ۲ـ ایا،نج،خ، قب: درین‌سرا وگشایش‌درین. ۳ـ ق:وین‌عجب. ٤ـ ایا، قب: کزهرکسی که می‌شنوم، خ: از هرکسی که می‌شنوم، نج: کز هرکه هست می‌شنوم. ۵ـ بعض نسخ: کوی ما.
۶ـ بعض نسخ: سوی دیگرست، «ق» و «ایا» بیت را ندارد. ۷ـ ق، ایا، خ، قب: این، نج: این باد خوش‌نفس. ۸ـ قب: فرقست ز آب. ۹ـ ایا: آب او.
۱۰ـایا: روان‌چه‌شاخ نباتست، نج:روان چه‌شاخ‌نباتیست، خ،قب: چه‌طرفه‌شاخ‌نباتیست.
۱۱ـ نج: صحبت. ۱۲ـ ق وبعض نسخ: عزلت ، متن برابربا «ایا» و «نج» است.
۱۳ـ ق، ایا، قب: رحمت، نج: حشمت. ۱۴ـ نج: نکهت.
۱۵ـ ق: آنکه، بیت را «ایا» و «نج» ندارد.

خسروان قبلهٔ حاجـات جهانند ولـی سببش بندگی حضرت درویشانست[۱]
روی مقصود که شاهان بدعا می‌طلبند مظهرش آینهٔ طلعت درویشانست
ازکران تا بکران لشکر ظلمست ولی از ازل تا باید فرصت درویشانست[۲]
ای‌توانگرمفروش‌این‌همه‌نخوت‌که ترا سرو زر در کنـف همت درویشانست
گنج‌قارون که‌فرومیرود[۳] از قهر هنوز خوانده‌باشی که‌هم‌ازغیرت[۴]درویشانست
حافظ ار آب حیوة ازلـی میخواهی[۵] منبعش خـاك در خلوت درویشانست
بندهٔ آصف عهدم که در این سلطنتش[۶]
صورت‌خواجگی وسیرت درویشانست[۷]

بدام زلف تو دل مبتلای خویشتن است
بکش‌بغمزه‌که‌اینش سزای‌خویشتن است ⁎
گـرت ز دست بـرآید مراد خاطر مـا
بدست باش[۸] که‌خیری بجایِ‌خویشتن است[۹]
بجانت‌ای‌بت‌شیرین‌دهن[۱۰] که‌همچون شمع
شبان تیره مـرادم فنای خویشتن است

۱- این بیت در «ایا» و «نج» نیست. ۲- بیت در «ایا» نیست. ۳- ق : فرو میشود. ۴- ایا: صدمهٔ از اثر غیرت، بیت در «نج» نیست. ۵- بعض نسخ: ابدی می‌خواهی، قب : ابدی میجوئی، بیت در «ایا» و«نج» نیست. ۶- و، قب: من‌غلام‌نظر آصف‌عهدم‌کورا . ۷- بیت‌در«ایا» نیست، بیت‌مقطع‌در «ایا»بدینگونه‌است :

حافظ اینجابادب‌باش‌که سلطانی وملك بندهٔ بندگـی حضرت درویشانست

ودر «نج» چنین است :

حافظ اینجابادب باش‌که سلطانی ملك همه از بندگی حضرت درویشانست

و در «قب» به‌این صورت ضمن غزل آمده :

ای‌دل آنجا بادب‌باش‌که سلطانی‌ملك فی‌الحقیقة‌سبب‌حرفت‌درویشانست

درحاشیهٔ «نج»: حرمت

۸- قب : بدست آر . ۹- بعض‌نسخ: ببخش‌زودکه‌خیری برای‌خویشتن‌است.
۱۰- ایا ، قب :شیرین من .

⁎این‌غزل درنسخهٔ‌اساس‌ما نیست ودر«ق»و«ایا» و«قب» موجود است، لذاما‌آن‌راازنسخهٔ «ق»استنساخ وبا نسخهٔ «ایا» و«قب» و«قدسی» مقابله و دراینجا درج کردیم.

چو رای عشق زدی باتو[۱] گفتم ای بلبل
مکن که آن گل خندان[۲] برای خویشتن است
بمشك چین و چگل نیست بوی گل[۳] محتاج
که نافهاش ز بند قبای خویشتن است
مرو بخانهٔ ارباب بیمروت دهر
که گنج عافیتت در سرای خویشتن است
بسوخت حافظ و درشرط عشقبازی او[۴]
هنوز برسر عهد و وفای خویشتن است

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
عدو چو تیغ کشد[۵] من سپر بیندازم
که تیر[۶] ما بجز از نالهٔ و آهی نیست
چرا ز کوی[۷] خرابات روی بر تابم
کزین بهم بجهان هیچ روی و راهی[۸] نیست
زمانه گر فکند[۹] آتشم بخرمن عمر
بگو بسوز که برمن ببرك کاهی[۱۰] نیست
غلام نرگس جماش آن سهی سروم[۱۱]
که ازشراب غرورش بکس نگاهی نیست
عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن
که نیست برسر راهی[۱۲] که دادخواهی نیست[۱۳]

---

۱ ـ ایا: چو رازعشق زدل باتو. ۲ـ ایا، قب: گل خودرو. ۳ـ ایا: چین گل، بعض نسخ: حسن گل. ۴ـ ایا: درشرط عشق جان بازی، قب: درشرط عشق وجانبازی. ۵ـ قب: زند. ۶ـ ق: تیغ، خ: کار، ایا، نج: برابرمتن. ۷ـ ایا: زروی، قب: زراه. ۸ـ ق و بعض نسخ: هیچ رسم وراهی، ایا: زجهان هیچ رسم و راهی، این بیت و بیت بعد در«خ» نیست. «نج» نیز فاقد بیت است. ۹ـ ق، ایا، نج، قب: بزند. ۱۰ـ قب: به پر کاهی. ۱۱ـ ایا، خ: قدم. ۱۲ـ نج: راهت. ۱۳ ـ بیت در «خ» نیست.

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت[1] ما غیر ازین گناهی نیست

چنین که از همه رو[2] دام راه می‌بینم
به از حمایت زلفت مرا پناهی نیست

خزینهٔ[3] دل حافظ بزلف و خال مده
که کارهای چنین کار[4] هر سیاهی نیست

صوفی[5] ازپرتو می راز نهانی دانست
گوهرهرکس ازین[6] لعل توانی دانست

قدر[7] مجموعهٔ گل مرغ سحر داند وبس
که نه هرکو[8] ورقی خواند معانی دانست

عرضه[9] کردم دوجهان بردل کار افتاده
بجزاز عشق تو باقی همه فانی دانست

آن شد اکنون که‌زابنای[10] عوام اندیشم
محتسب نیزدرین عیش[11] نهانی دانست

دلبر[12] آسایش ما مصلحت وقت ندید
ورنه از جانب ما دل نگرانی دانست

سنگ‌وگل‌را کنداز لطف[13] نظر لعل‌وعقیق
هرکه قدر نفس[14] باد یمانی دانست

ای که از دفتر عقل آیت[15] عشق آموزی
برسم این نکته بتحقیق ندانی دانست[16]

می بیاور که ننازد بگل باغ جهان
هر که غارتگری باد خزانی دانست

حافظ این گوهر منظوم که ازطبع انگیخت
اثر[17] تربیت آصف ثانی داست

صبحدم مرغ چمن باگل نوخاسته گفت
ناز کم کن که‌درین باغ بسی چون‌تو شکفت

۱- بعض نسخ: طریقت. ۲- ق، ایا، نج، قب وسایر نسخ: سو، خ: بیت راندارد.
۳- خ: خزانه. ۴- ق، ایا، نج: حد، خ، قب: برابر متن.
۵- نج و بعض نسخ: عارف. ۶- ایا، نج، خ: از آن. ۷- بعض نسخ: شرح.
۸- قب: نه هر آن‌کو. ۹- ایا: غرقه. ۱۰- خ: ز افسوس، بعض نسخ: زافواه عوام، ز افواه انام. ۱۱- خ: کار. ۱۲- ایا، نج، قب: لطفش، خ: لعلش.
۱۳- ق، ایا، نج، خ، قب وسایر نسخ: از یمن. ۱۴- در نسخهٔ اساس «نظر» ضبط است، متن از «ق» و «ایا». ۱۵- ایا: آیة. ۱۶- این بیت و بیت بعد در «نج» و «خ» نیست.
۱۷- ق: ز اثر.

گل بخندید که‌از راست نرنجیم ولی[۱]   هیچ‌عاشق‌سخن‌سخت[۲] بمعشوق نگفت
گر طمع داری‌از آن[۳]جام مرصع‌می‌لعل   در و یاقوت[۴] بنوك مژه‌ات باید سفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد   هر که خاك در میخانه برخساره[۵] نرفت
در گلستان ارم دوش چواز[۶] لطف هوا   زلف‌سنبل زنسیم[۷] سحری می‌آشفت[۸]
گفتم ای‌مسندجم[۹] جام جهان بینت کو   گفت افسوس که‌آن‌دولت بیدار بخفت
سخن عشق نه آنست که آید بزبان   ساقیامی ده و کوتاه کن‌این‌گفت‌وشنفت
اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکند سوز غم عشق نیارست نهفت[۱۰]

کنون که بر[۱۱] کف‌گل‌جام بادهٔ صافست   بصد هزار زبان بلبلش در اوصافست
بخواه دفتر اشعار و راه بستان[۱۲] گیر   چه وقت‌مدرسه وبحث‌کشف کشافست[۱۳]
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد   که می حرام ولی به زمال اوقافست
بدرد وصاف تراحکم‌نیست دم درکش[۱۴]   که هرچه ساقی ماکرد[۱۵] عین‌الطافست
ببر ز خلق و زعنقا[۱۶] قیاس‌کار بگیر   که صیت گوشه نشینان زقاف تاقافست
حدیث مدعیان و خیال هم کاران[۱۷]   همان حکایت زردوز و بور یا بافست
خموش حافظ و این‌نکتهای چون زر سرخ
نگاهدار که قلاب شهر صرافست[۱۸]

۱- ایا: گل بخندید و ازین راست نرنجید و بگفت.   ۲- ایا: هیچ عاقل سخن راست، بعض نسخ: هیچ عاشق سخن تلخ.   ۳- نج، قب: از این.
۴- ق، و بعض نسخ: ای‌بسا درکه به‌نوك مژه می‌باید سفت، متن با «ایا» برابر است.   ۵- نج: برخسار.   ۶- قب: که از.
۷- ق، ایا، قب: بنسیم   ۸- نج: بیت را ندارد.   ۹- قب: ای‌جان جهان.
۱۰- در«قب» این‌بیت نیز ضمن این غزل آمده:
چون قدت سرنزد از باغ لطافت سروی   چون رخت در چمن باغ گل خوش‌نشکفت
۱۱- نج و بعض نسخ: در.   ۱۲- ق، ایا، نج، خ، قب: صحرا.
۱۳- خ و بعض‌نسخ: کشف وکشافست.   ۱۴- ق، ایا، نج، خ (یکجا): خوش درکش.
۱۵- خ(یکجا): داد، بعض‌نسخ: ریخت.   ۱۶- ق: چو عنقا.   ۱۷- ایا: هم کاری.
۱۸- خ (یکجا): زراقست.

گل دربر و می بر کف[1] و معشوق[2] بکامست
سلطـــان جهــانم بچنیـن روز غلامست
گو شمع میارید درین جمع کـه امشب
در مجلس ما مـاه رخ یار[3] تمامست
در مذهب مـا باده حلالست ولیکـن
بی روی تو[4] ای سروگل اندام حـرامست
گوشم همه برقول نـی و نغمهٔ چنگست[5]
چشمم همه بر لعل لب[6] و گردش جامست
در مجلس مـا عطـر میامیز کـه جانرا[7]
هر لحظه زگیسوی تو[8] خوش بوی مشامست
از چاشنی قند مگـو هیچ و ز شکر
زان روکـه مرا از لب[9] شیرین توکامست
تـا گنـج غمت در دل ویرانه[10] مقیمست
همـواره مـرا کنج[11] خرابات مقامست
از ننگ چه گـویی که مرا نام ز ننگست
وز نـام چه پرسی کـه مرا ننگ ز نامست
میخواره و سرگشته و رنـدیم و نظرباز
وانکس که چو ما نیست[12] درین شهر[13] کدامست
بـا محتسبم عیب مگویید کـه او نیز
پیوسته چو ما[14] در طلب شرب[15] مدامست

۱- ق،ایا، نج،قب: درکف. ۲- ایا، نج، قب: معشوقه. ۳- ق، ایا: دوست.
٤- بعض نسخ : بی‌نرگس مخمور تو . ۵- ایا: زخمهٔ چنگست .
۶- قب : تو. ۷- ق، ایا ، قب : مارا . ۸- بعض نسخ: هردم زسر زلف تو.
۹- ایا، نج : درلب ، قب : بالب. ۱۰- ایـا : بیگانه؟ ۱۱- ق : کوی .
۱۲- نج: که چنین نیست. ۱۳- قب : دور. ۱۴- قب : من.
۱۵- ق، ایا ، نج، قب : عیش .

حافظ منشین بی‌می و معشوق زمانی
کایام گل و یاسمن و عید صیامست

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوشست
از صبا هردم مشام جان معطر می‌شود[1]
آری آری طیب انفاس هواداران خوشست
ناگشوده گل نقاب آهنگ رفتن میکند[2]
ناله کن بلبل که گلبانگ دلفکاران[3] خوشست
مرغ خوش خوانرا[4] بشارت باد کاندر راه عشق
دوست را با نالهٔ شبهای بیداران خوشست
نیست در بازار عالم خوش‌دلی ور زانکه هست
شیوهٔ رندی و خوش‌باشی[5] عیاران خوشست
از زبان سوسن آزاده‌ام آمد بگوش
کاندرین دیر کهن کار[6] سبکباران خوشست
حافظا ترك جهان گفتن طریق خوشدلیست
تانپنداری که احوال جهانداران خوشست[7]

خلوت گزیده را بتماشا چه حاجتست
چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجتست

۱ـ ق ، ایا، نج، قب : مشام جان ما خوش میشود . ۲ـ ق ، قب : آهنك رحلت سازکرد ایا: گل قبا آهنگ رحلت سازکرد ، نج : گل قبا آهنك رفتن سازکرد. ۳ـ ن: دل افکاران، نج: که فریاددلفکاران . ۴ـایا، نج: شب‌خوانرا . ۵ـ قب. عیاری.
۶ـ بعض نسخ: حال . ۷ـ نج: بیت را ندارد.

جانا بحاجتی که ترا هست باخدا[1]
کآخر[2] دمی بپرس که ما را چه حاجتست

ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم
آخر سوآل کن که گدا را چه حاجتست

ارباب حاجتیم و زبان سوآل نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجتست[3]

محتاج قصه نیست گرت قصد خون[4] ماست
چون رخت ازان تست[5] بیغما چه حاجتست

جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست
اظهار احتیاج خود آنجا[6] چه حاجتست

آن شد که بار منت ملاح بردمی
گوهر چو دست داد به دریا چه حاجتست

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
احباب حاضرند به اعدا چه حاجتست

ای عاشق گدا چولب روح بخش یار
میداندت وظیفه تقاضا چه حاجتست

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدعی نزاع و محاکا چه حاجتست

خوشتر زعیش وصحبت‌وباغ[7]وبهار چیست
ساقی کجاست گو[8] سبب انتظار چیست

۱ـ ایا ، نج؛ خ: با خدای . ۲ـ نج : اخر. ۳ـ خ: بیت را ندارد .
۴ـ ایا ، نج: قصد جان، خ : محتاج غمزه نیست‌که در فصد خون ماست ، قب : محتاج جنك نیست گرت قصد خون ماست . ۵ـ ایا : زان‌تست ، قب : جان خود ازان تست . ۶ـ ایا : اینجا. ۷ـ نج ، فب . صحبت باغ . ۸ ـ قب: ساقی بیارمی.

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
پیوند عمر بسته بموئیست گفتمت[۱]
غم‌خوار خویش‌باش ، غم[۲] روزگار چیست
معنی آب زندگی و روضهٔ ارم
جز طرف جویبار و می خوش‌گوارچیست
مستور و مست هردو چو از یك قبیله‌اند
ما دل بعشوهٔ که دهیم اختیار چیست
راز درون پرده چه داند فلك خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست
سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار[۳]
معنی لطف و رحمت[۴] پروردگار چیست
زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست

کنون که میدمد از بوستان نسیم بهشت
من و شراب فرح‌بخش و یارخوب‌سرشت[۵]
گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز
که چتر[۶] سایهٔ ابرست و بزمگه[۷] لب کشت
چمن برمز در اردیبهشت[۸] می‌گوید
نه عاقلست[۹] که نسیه خرید و نقد بهشت

۱ـ ق ، ایا ، نج ، قب و سایر نسخ : هوش‌دار.   ۲ ـ قب : باش و غم ، نج : باش غم‌کار و بارچیست.   ۳ـ ق: گرش اعتبار نیست.   ٤ـ ق،قب وسایر نسخ: عفو و رحمت ، «ایا» ، «نج»: بیت را ندارد.   ۵ـ ق، ایا، نج : حور سرشت ، قب: عفاالله از می لعل بتان حورسرشت.   ۶ـ ق ، ایا، نج، قب وسایر نسخ: که خیمه.   ۷ـ ایا : تختگه.   ۸ـ ق ، ایا، نج : چمن حکایت اردیبهشت ، قب : چمن برمز زاردیبهشت .   ۹ـ ایا ، نج ، قب : نه عارفست .

بمی عمارت جان[۱] کن که این‌جهان خراب
بدان[۲] سرست که از خاك ما بسازد خشت
وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد
چو[۳] شمع صومعه افروزی از چراغ کنشت
مکن بنامه سیاهی ملامت من مست[۴]
که آگهست[۵] که تقدیر برسرش چه نوشت
قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
که‌گرچه[۶]غرق‌گناهست میرودبه‌بهشت

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری[۷] برتو نخواهند نوشت
من اگر نیکم وگر بد[۸] تو برو خود را باش[۹]
هرکسی آن درود عاقبت‌کار که کشت
همه‌کس طالب یارند چه هشیار وچه‌مست[۱۰]
همه‌جا خانهٔ عشقست چه مسجد چه‌کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکدها
مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
ناامیدم مکن از سابقهٔ لطف ازل[۱۱]
توپس‌پرده‌چه‌دانی که که‌خوبست وچه‌زشت[۱۲]

۱ - ق، نج : دل ، ایا : برابرمتن. ۲ - ق ، ایا، نج : برآن. ۳ - ایا، نج، قب : که . ۴- قب: مرا بنامه سیاهی مران زکوی امید. ۵- قب: واقفست.
٦- قب، نج: اگرچه. ۷- ق، ایا : دگران ، نج: دگری برتو نخواهند نبشست .
۸- نج، قب: اگرنیکم اگر بد. ۹- ایا، نج: کوش.
۱۰- ایا ، قب : چه‌هشیار چه‌مست. ۱۱ - بعض نسخ : روز ازل .
۱۲- ق، ایا، نج ، قب: که‌که خوبست وکه زشت، خ:چه‌دانی که چه‌خوبست‌وکه‌زشت، بعض نسخ: توچه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت.

نه من از خلوت[1] تقوی بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
حافظا روز اجل گر بکف آری جامی
یکسر ازکوی خرابات برندت به بهشت[2]

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
که چو خوش بنگری ای[3] سرو روان این همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرضست
غرض اینست وگرنه[4] دل و جان این همه نیست
دولت آنست که بی‌خون دل آید[5] بکنار
ورنه با سعی‌عمل[6] باغ جنان این همه نیست
پنج روزی که درین مرحله منزل داری[7]
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
بر لب بحر فنا منتظریم[8] ای ساقی
فرصتی‌جو[9] که ز لب تا بدهان این همه نیست
زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
کز ره صومعه[10] تا دیر مغان این همه نیست[11]

۱- ق : پرده . ۲- ایا ، نج: برو تا به‌بهشت، خ: روی تا به‌بهشت، ایا نج ، قب: این‌بیت را اضافه دارد :
گر نهادت همه اینست ز هی نیك نهاد ور سرشتت همه اینست زهی نیك‌سرشت
۳- قب : بنگری‌آن. ۴- قب، نج : همه‌آنست و گرنه، خ: همه‌آنست وگرنی.
۵- ایا ، نج، قب : افتد. ۶- ق ، نج، خ: سعی وعمل، ایا، قب : مطابق متن.
۷- ق، ایا، نج: مهلت داری، قب: فرصت داری، خ: مهلت‌یابی. ۸- بعض نسخ: منتظرم. ۹- ق، ایا، نج، خ، قب وسایرنسخ: فرصتی‌دان. ۱۰- ق، ایا، نج، قب: که ره از صومعه، بعض نسخ : که ره صومعه . ۱۱- این‌بیت در «خ» نیست .

دردمنـدی مـن سوختهٔ زار نزار[۱]
ظاهراً حاجت تقریر و بیان این همه نیست[۲]
نام حافظ رقم نیك پذیرفت ولی
پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست

کس نیست که افتادهٔ آن زلف دو تا نیست — در ره گذر کیست[۳] که دامی ز بلا نیست
چون چشم تو دل می‌برد از گوشه نشیان — دنبال[۴] تو بودن گنه از جانب ما نیست
روی تو مگر آینهٔ لطف الهیست[۵] — حقا که چنین است و درین روو ریا[۶] نیست
نرگس طلبد شیوهٔ چشم تو زهی چشم — مسکین خبرش در سر[۷] و در دیده حیا نیست[۸]
از بهر خدا زلف میپرای[۹] که ما را — شب نیست که صد عربده با بادصبا نیست[۱۰]
باز آی که بی روی تو ای شمع دلفروز[۱۱] — در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست
تیمار غریبان سبب[۱۲] ذکر جمیلست — جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست
دی می‌شد و گفتم صنما عهد بجای آر[۱۳] — گفتا غلطی خواجه درین عهدوفا نیست
عاشق چکند گر نخورد تیر ملامت[۱۴] — با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست[۱۵]
گر پیر مغان مرشد من[۱۶] شد چه تفاوت — در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
در صومعهٔ زاهد و در خلوت حافظ[۱۷]
جز گوشهٔ ابروی تو محراب دعا نیست[۱۸]

۱- قب: زار و نزار. ۲- «نج»: بیت‌را ندارد. ۳- قب: در رهگذری نیست، ایا، نج: در ره‌گذر کیست که این دام بلانیست. ۴- ق: همراه. ۵- ایا: لطف خداییست، نج: صنع الهیست. ۶- ق،ایا، نج: روی و ریا، قب: مطابق متن.
۷- ق: از سر، نج، قب: ازسر و در دیده ضیا نیست. ۸- ایا: بیت را ندارد.
۹- قب وبعض نسخ: میارای. ۱۰- نج: بیت‌را ندارد. ۱۱- قب: شب افروز.
۱۲- ق، نج، قب: اثر، ایا: برابر متن. ۱۳- قب: بجاآر. ۱۴-ق: گرنکشد بارملامت. ۱۵- بیت در«ایا»، «نج»، «قب» نیست. ۱۶- بعض نسخ: ما.
۱۷- ق: صوفی، قب: عابد. ۱۸- مقطع غزل در«ق»، «قب» و بعض نسخ چنین است:
ای چنك فرو برده بخون دل حافظ — فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست

درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است — صراحی مـی صاف[1] و سفینهٔ غزلست
جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست — پیالـه‌گیر کـه عمر عزیز بی بدلست
نه من ز بی‌عملی درجهان ملولم و بس — ملالت علمـا هم ز علم بی‌عملست
بچشم عقل درین ره‌گذار پر آشوب — جهان وکار جهان بی‌ثبات و بی‌محلست[2]
بگیر طـرهٔ مه‌چهرهٔ[3] و قصه مخوان — که سعد ونحس زتأثیر زهره وزحلست
دلم امید فراوان‌بوصل روی‌تو[4] داشت — ولـی اجل بره عمـر ره زن املست
بهیچ دور نخـواهند دید[5] هشیارش
چنین کـه حافظ ما مست بادهٔ ازلست

منم کـه گوشهٔ میخانه خانقاه منست — دعـای پیرمغان ورد صبحگاه منـست
گرم ترانهٔ چنگ صبوح[6] نیست چباك — نوای من بسحر آه[7] عذرخواه منست
ز پادشاه و گدا فارغـم بحمدالله — گدای خاك[8] در دوست پادشاه منست
غرض زمسجد ومیخانه‌ام‌وصال‌شماست — جزین خیال ندارم خدا گواه منست
مگر بتیغ اجل خیمه بر کنم ور نی[9] — رمیدن از در دولت نه رسم وراه‌منست
از آن زمان که برین[10] آستان‌نهادم روی[11] — فراز مسند خورشید تکیه‌گاه[12] منست

←

در «ایا» و«نج» و«قب و بعض‌نسخ این‌بیت نیز دراین غزل موجود است :
زاهد دهدم پند زروی تو زهی روی — هیچش ز خدا شرم وزروی تو حیا نیست
قب: توبه
ضمناً قب وبعض نسخ این‌بیت را اضافه دارد :
گفتن بر خورشید که من چشمهٔ نورم — دانند بزرگان که سزاوار سها نیست

۱- ق ، قب: می‌ناب . ۲-خ: پرخلل‌است. ۳- قب: مه پیکری، بعض‌نسخ: مه‌طلعتی. ۴- خ: بروی خوب‌تو. ۵- ق: نخواهند یافت، ایانج: نخواهیدیافت، قب : بهیچ وجه نخواهید یافت ، خ : بهیچ روی نخواهند یافت . ۶ - قب و بعض نسخ : چنك وصبوح . ۷ - نج : بسحرگاه . ۸ - ایا :کمین‌گدای . ۹- قب: ورنه . ۱۰ - خ : برآن . ۱۱- خ ، قب : رو، نج : بدین آستان نهادم پای . ۱۲ - نج : بارگاه .

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو درطریق ادب کوش گو[۱] گناه منست[۲]

خم زلف تو دام کفر و دینست　　ز کارستان ما[۳] یك شمه اینست
جمالت معجز حسنست لیکن　　حدیث غمزه‌ات سحر مبینست
ز چشم شوخ تو جان کی[۴] توان برد　　که دایم با کمان اندر کمینست[۵]
بر آن[۶] چشم سیه صد آفرین باد　　که در عاشق کشی سحر آفرینست
عجب علمیست علم هیأت عشق　　که چرخ هشتمش[۷] هفتم زمینست
نپنداری[۸] که بدگو رفت و جان برد　　حسابش با کرام‌الکاتبینست

مشو حافظ[۹] ز کید زلفش ایمن
که دل برد و کنون در قصد[۱۰] دینست

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
بقصد جان[۱۱] من زار ناتوان انداخت
نبود رنگ دو عالم که نقش زلفت[۱۲] بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

۱ ـ ق : باش گو ، بعض نسخ : باش و گو ، بعض نسخ : کوش و گو ، ایا ، نج : تو برطریق ادب باش و گو .
۲ـ نسخهٔ «قب» این دو بیت را ضمن غزل اضافه دارد و بیت اول در بعض نسخ نیز موجود است:
مرا گدای تو بودن ز سلطنت خوشتر　　که ذل جور و جفای تو عز و جاه منست
ز جور چرخ بدرگاه او پناه برم　　چرا که سایهٔ الطاف او پناه منست
۳ـ ق ، ایا ، قب وسایر نسخ : او. ٤ـ قب: کی‌جان. ۵ـ ایا : بیت را ندارد.
٦ـ ایا، قب: بدان . ۷ ـ قب : هشتمین، ایا: هفتمش. ۸ ـ ف: تو پنداری .
۹ـ بعض نسخ: زاهد. ۱۰ـ ق، قب وسایرنسخ: دربند،ایا: بیت‌راندارد ، این غزل در «نج» نیست . ۱۱ـ ایا، نج : خون. ۱۲ـ ق : نبود نقش دوعالم که رنك الفت ، ایا: نبود رنك دوعالم که نقش الفت، نج: نبود نقش دوعالم که نقش رویت، قب : نبود نقش دوعالم که نقش روی تو.

بیك کرشمه که نرگس بخود فروشی کـرد
فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت
شراب‌خورده وخوی کرده‌چون‌شدی بچمن[۲]
که آب روی تو آتش درارغوان[۳] انداخت
ببزم‌گاه چـمن دوش مست بگـذشتم
چو از دهان تـوام غنچه در گمان انداخت[۴]
بنفشه طـرهٔ مفتول خـود[۵] گـره می‌زد
صبا حکایت زلـف تـو در میان انداخت
ز شرم آنکه بـروی تـو نسبتش کـردند[۶]
سمن[۷] بدست صبا خـاك دردهان انداخت
من از ورع می و مطرب ندید می هرگـز[۸]
هـوای مغبچگانم دریـن و آن انداخت
کنون بـآب می لعل خـرقه می‌شویم
نصیبهٔ ازل از خـود نمی‌تـوان انداخت
مگر گشایش حافظ درین خرابی بود
که‌قسمت[۹] از لش درمی‌مغان‌انداخت[۱۰]

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت گر نکته‌دان[۱۱] عشقی‌خوش‌بشنواین‌حکایت[۱۲]

۱- بیت در «نج» نیست . ۲- ق : میروی بچمن ، نج، قب : کی‌شدی بچمن ،ایا: کی روی بچمن . ۳- ایا: بارغوان . ٤- «ایا» و « نج » بیت را ندارد .
۵- ایا، قب : مفتون خود ، نج:مفتول‌را. ٦- ق ، ایا:کردم ، نج، قب: مطابق‌متن .
۷- ایا: سحر . ۸- ق ، ایـا : ندیدمی زین پیش . ۹- ق ، ایا :بخشش .
۱۰ ـ در «ق» و«قب» این‌بیت به غزل اضافه‌شده:
جهان بکام من اکنون شودکه دور زمان مرا به بندگی خواجهٔ جهان انداخت
۱۱- قب : خرده دان. (دراصل خورده‌دان) ۱۲- ق : بشنو تو این حکایت .

بی‌مزد بود ومنت هرخدمتی که کردیم　　یارب مبـاد کس‌را مخدوم بی‌عنایت
رندان تشنه لب را جامی[۲] نمیدهد کس　　کویی ولی شناسان رفتند ازین ولایت
در زلف‌چون کمندش ای‌دل مپیچ کانجا　　سرها بریده بینی بـی‌جرم وبی‌جنایت
چشمت بغمزه مارا خون ریخت‌می‌پسندی[۳]　　جانا روا نباشد خونریز را حمـایت
ازهرطرف که رفتم جز وحشتم[۴] نیفزود　　زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت
این راه‌را نهایت‌صورت کجاتوان[۵] بست　　کش صدهزار منزل بیشست دربدایت
هرچند بردی آبم روی از درت نتابم　　جور ازحبیب خوشتر کزمدعی‌رعایت[۶]

عشقت رسد بفریاد ار[۷] خـود بسان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در[۸] چارده روایت[۹]

یارب سببی ساز کـه یارم بسلامـت　　بازآیـد و برهاندم ازچنگ[۱۰] ملامت
خاك ره آن یار سفر کـرده بـیارید　　تا چشم جهـان‌بین کنمش جای اقامت
فریـاد که از شش جهتم راه ببستند　　آن‌خال‌وخط‌وزلف‌ورخ‌وعارض‌وقامت
ای آنکه بتقریر وبیان دم زنی از عشق　　ما با تو نـداریم سخن خیر وسلامت
درویش مکن ناله ز شمشیر احبـا　　کین طایفه از کشته ستانند غـرامت
در خرقه زن‌آتش‌که خم ابروی‌ساقی　　برمی‌شکند گوشهٔ محـراب امامت
حاشاکه من از جور و جفای تو بنالم　　بیداد لطیفـان همه لطفست و کرامت

۱- ق ، ایا، نج ، قب : کردم.　　۲- ق، نج ، قب: آبی ، ایا: مطابق متن.
۳- ق ، ایا، نج : خون خورد ومی‌پسندی ، قب : خون خورد می‌پسندی.　　۴-ایا: حیرتم .　　۵- نج : صورت نمی‌توان .　　۶- ایا ، قب : حمایت ، بیت در«نج» نیست .　　۷ - ایا، نج : ور　　۸- نج : بـر، بعض نسخ : با.　　۹- در « ق » و بعض نسخ این دوبیت به‌غزل اضافه شده ، ودر «ایا» فقط بیت اول آمده :

در این شب سیاهم گم‌گشت راه مقصود　　از گوشهٔ برون آی ای کوکب هدایت
ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم　　یك‌ساعتم بگنجـان در سـایهٔ عنایت

۱۰- ق : بند .

کوته نکند بحث[1] سر زلف تو حافظ
پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت[2]

لعل سیراب بخون تشنه لب یار منست وزپی دیدن او دادن جان کار منست
شرم از آن‌چشم[3] سیه‌بادش ومژگان دراز هر که دل بردن اودید ودر انکار منست
ساربان[4] رخت بدروازه مبر کان سر کوی[5] شاه‌راهیست کـه منزلگه[6] دلدار منست
بندهٔ طالع خویشم که درین قحط وفـا عشق آن لولی‌سرمست خریدار[7] منست
طبلهٔ عطرگل و درج[8] عبیـرافشانش فیض یك شمه زبوی‌خوش‌عطارمنست
باغبان همچـو نسیمم ز در باغ[9] مران کاب‌گلزار تو از اشك چوگلنار منست
شربت قند وگلاب از لب یارم فرمود نـرگس او که طبیب دل بیمار منست
آنکه[10] درطرز غزل نکته بحافظ[11] آموخت
یـار شیرین سخن[12] نادره گفتـار منست

شکفته شدگل حمرا و[13] گشت بلبل مست
صلای سرخوشی ای‌صوفیان باده پرست[14]
اساس توبه که درمحکمی چوسنگ‌نمود
ببین که‌جام‌زجاجی چگونه‌اش[15] بشکست

۱ـ نج: کوته کند این‌بحث. ۲ـ ق ، ایا ،نج وسایر نسخ این‌بیت را اضافه‌دارد:
امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که شوم خاك چه‌سود اشك‌ندامت
ایا، نج: که شدم.
۳ـ نج: شرمی از چشم . ۴ـ ق: ساروان. ۵ـ ق، قب:سرکو. ۶ـ ایا، نج : سرمنزل. ۷ـایا،قب: وفادار، نج:بیت را ندارد. ۸ـ ق : زلف .
۹ـ ق، قب : خویش. ۱۰ـ نج : وانکه . ۱۱ـ نج : نکتهٔ حافظ .
۱۲ـ نج: شیرین دهن. ۱۳ـ خ: حمری و. ۱۴ـخ: وقت‌پرست، قب: عارفان باده پرست ، نج : بلبلان باده پرست . ۱۵ـ ق ، ایا ، نج ، ح، قب: چه‌طرفه‌اش.

بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان‌وچه‌سلطان‌چه‌هوشیاروچه‌مست

مقام عیش[۱] میسر نمی‌شود بی‌رنج
بلی بحکم بلا بسته‌اند عهد[۲] الست

ازین[۳] رباط دو درچون ضرورتست‌رحیل
رواق وطاق معیشت[۴]چه سربلندوچه‌پست

بهست ونیست‌مرنجان‌ضمیر وخوش‌دل‌باش[۵]
که نیستست[۶] سرانجام هرکمال که هست

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر
بباد رفت‌و ازو خواجه هیچ‌طرف نبست[۷]

ببال وپر مرو از ره که تیر پرتابی
هواگرفت زمانی ولی بخاك نشست

زبان کلك تو حافظ چه‌شکر آن‌گوید
که‌گفتهٔ سخنت[۸] می‌برند دست بدست[۹]

زلف‌آشفته وخوی‌کرده‌وخندان لب‌ومست پیرهن چاك[۱۰]وغزل‌خوان‌وصراحی دردست
نرگسش‌عربده‌جوی ولبش‌افسوس‌کنان نیم‌شب دوش ببالین من‌آمد سرمست[۱۱]
سر فراگوش من‌آورد وبآواز[۱۲] حزین گفت‌کای[۱۳]عاشق‌دیرینهٔ[۱۴]من‌خوابت‌هست

۱- ایا : عشق. ۲- نج: روز. ۳- ایا ، خ : درین. ۴ - ایا : مقرنس، نج : بیت‌راندارد ۵- ق، ایا ، نج، خ: خوش می‌باش، قب: دل خوش‌دار .
۶- ق ، ایا ، نج ، خ ، قب: نیستیست. ۷ - نج : هیچ‌خواجه طرف نبست ، خ : بیت‌راندارد. ۸-ایا، نج: سخنش، بعض‌نسخ: تحفهٔ سخنت، قب: گفتهٔ‌شکرینت‌برند.
۹- خ: بیت را ندارد. ۱۰- ایا : خاك. ۱۱- ق ، ایا ، نج، خ ، قب و سایر نسخ : بنشست. ۱۲- ق، ایا ، قب: آورد بآواز. ۱۳- ق، ایا : ای .
۱۴- ایا ، خ : دیوانهٔ.

عاشقی‌راکه چنین ساغر[۱] شبگیر دهند　　کافر عشق بود گر نبود[۲] باده پرست
برو ای زاهد وبردرد کشان خرده مگیر　　که ندادند جز این تحفه‌بما روز الست
آنچه او ریخت به پیمانهٔ ما[۳] نوشیدیم　　اگر ازخمر بهشتست واگر بادهٔ[۴] مست
خندهٔ جام می‌وزلف چو زنجیر[۵] نگار
ای‌بسا توبه که‌چون‌توبهٔ حافظ‌بشکست

زلفت[۶] هزار دل بیکی تارمو[۷] ببست　　راه هزار چاره‌گر از چارسو ببست
تا عاشقان ببوی نسیمش[۸] دهند جان　　بگشود[۹] نافهٔ و در آرزو ببست
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو　　ابرو نمود و جلوه‌گری کرد وروببست
ساقی بچند[۱۰] رنگ‌می‌اندر پیاله ریخت　　این‌نقشهانگر[۱۱] که‌چه‌خوش‌درکدو ببست
یارب‌چه‌غمزه[۱۲] کردصراحی که‌خون‌خم　　با نغمهای قلقلش[۱۳] اندرگلو ببست
مطرب‌چه‌نغمه[۱۴] ساخت که‌درپردهٔ‌سماع　　براهل وجد و حال درهای و هوببست
حافظ هر آنکه[۱۵] عشق نورزید و وصل خواست
احرام طوف کعبهٔ دل بی‌وضو ببست[۱۶]

۱ـ ق: بادهٔ، ایا، نج : عارفی راکه چنین‌ساغر ، خ ، قب: عارفی را کـه چنین بادهٔ. ۲ـ ق ، قب : نشود (دراینجاحاشیهٔ «نج» مغشوش ودرهم و اشتباه است.) ۳ـ نج، قب : به‌پیمانه و ما. ٤ـ ق ، قب: وگربادهٔ، ایا، نج، خ: بهشتست وگر از بادهٔ. ۵ـ ق، ایا ، نج، خ، قب: زلف گره گیر. ۶ـ قب : زلفش. ۷ ـ ق ، ایا، خ: تاره مو. ۸ـ ایا ، نج، خ: تاهرکسی ببوی نسیمی. ۹ـ بعض نسخ : بگشاد ، قب: بگشادراه نافه درآرزو. ۱۰ـنسخهٔ‌اساس: بخنده، متن از«ق» و«ایا». ۱۱ـنج: ببین. ۱۲ـ ق: غمزه ، ایا، خ، قب : نغمه، نج: نعره. ۱۳ ـ ق، خ، قب : بانعره‌های قلقلش ، قب: غلغلش، ایا: مطابق متن ، نج: زین‌نعره‌ها وقلقلش. ۱۴ـ ق ، ایا، نج : پرده ،خ : زخمه (در نسخهٔ «نج» درنقل نسخهٔ«ق» و«خ» اشتباه روی‌داده وحاشیه مغشوش است). ۱۵ـ قب : کسی که.

←

خدا چو صورت‌ابروی‌دلگشای‌توبست گشاد کار من اندر کرشمهای تو بست

هزار سروچمن[۱] را بخـاك راه نشاند[۲] زمانه تا قصب نرگس قبای[۳] تـو بست

ز کار ما و دل[۴] غنچه صدگره[۵] بگشود نسیم گل چودل اندرپی هوای توبست

مرا به‌بند تـو دوران‌چرخ راضی کرد ولی‌چه‌سود که‌سررشته‌دررضای‌توبست

چو نافه[۶] بردل مسکین من گره مفکن که عهد[۷] با سرزلف گره‌گشای توبست

تو خود حیات‌دگربودی‌ای‌زمان وصال[۸] خطا نگر که دل امید در وفای توبست[۹]

ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت
جواب داد[۱۰] که حافظ برو که پای تو بست[۱۱]

رواق منظر چشم مـن آستانهٔ[۱۲] تست
کرم نمای و[۱۳] فرود آ که خانه‌خانهٔ‌تست

۱۶- این بیت نیز درقب وبعض نسخ آمده:

گفتم که حسن چهرهٔ اورا صفت کنم ابروی خود نمود و درگفت‌وگو ببست
بعض نسخ: او روی‌خود نمود و

ودر بعض نسخ دیگر باین صورت ثبت شده

دانا چو دید بازی این چرخ حقه‌باز هنگامه بازچید و درگفت و گـو ببست

۱- ق ، ایا، نج: مرا وسرو چمن‌را. ۲- خ : مرا ومرغ چمن‌را ز دل ببردآرام. ۳- ایا ، خ : نرگس وقبای، بعض نسخ : زرکش قبای. ۴- نسخهٔ اساس: زکار باد دل ، متن از«ق» و«ایا». ۵- ایا: بس‌گره. ٦- ایا،نج: غنچه ۷- ایا، نج ، خ: چوعهد. ۸- ق: توخود وصال دگربودی ای‌نسیم وصال، ایا: برابرمتن، نج: تو خود حیات دگر بودهٔ زمان وصال. ۹-خ،نج: دلم امید ندانست و دروفای تو بست. ۱۰- ق، ایا، خ، نج و سایرنسخ: بخنده گفت . ۱۱- ایا : این بیت‌را بعد ازبیت سوم اضافه دارد:

هم از نسیم تو روزی‌گشایشی یابد چوغنچه هر که دل اندر پی‌هوای‌تو بست

۱۲- ق، ایا، نج، قب: آشیانه، خ: برابرمتن. ۱۳- ق،نج ،خ، قب : کرم نما و ، ایا : برابرمتن

بلطف خال وخط از عارفان ببردی[1] دل
لطیفهای عجب زیـر دام و دانهٔ تست

دلت بوصل گل ای بلبل سحر[2] خوش‌باد
که در چمن همه گلبانگ عاشقانهٔ تست

علاج ضعف‌دل[3] مـا بلب حوالت کـن
که این[4] مفرح یاقوت در خزانهٔ تست

بتـن مقصـرم از دولت ملازمتت
ولـی خلاصهٔ جان خاك آستانهٔ تست

من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی
در خـزانـه بمهر تـو و نشانهٔ تست

تو خود چه لعبتی ای‌شهسوار شیرین‌کار
کـه توسنی چو فلك رام تاریانهٔ تست

چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز
ازین حیل کـه در انبانهٔ بهانهٔ تست

سرود مجلست اکنون فلك برقص آرد
که شعر حافظ شیرین سخن[5] تـرانهٔ تست[6]

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

آن‌شمع‌سرگرفته‌دگرچهره[7]برفروخت
وین[8] پیرسالخورده جوانی زسرگرفت

آن عشوه‌داد عشق که مفتی[9] ز ره‌برفت
وان لطف‌کرد دوست‌که دشمن حذرگرفت

۱ـ ق، ایا، خ، قب: ربودی، نج: برابر متن. ۲ـق : صبا. ۳ـخ: درددل.
۴ـ ایا، نج، قب: آن. ۵ـ نج : مسکین‌دگر. ۶ـ در حاشیهٔ نسخهٔ نج(صفحهٔ ۲۷ غزل۱۶ وچاپ دوم صفحهٔ ۷۰ غزل۵۲) چنین نوشته‌شده: «دو بیت آخراین غزل‌در چاپ خانلری وجود ندارد» در اینجا اشتباهی روی داده زیرادوبیت‌آخر درچاپ خانلری نیزموجوداست(چاپ خانلری‌صفحهٔ ۲۷ و۲۸). ۷ـ نج:چوگل‌چهره. ۸ـ ایا: آن ، قب: وان. ۹ـ قب: که تقوی، نج:آن‌جلوه‌کرد باده‌که تقوی‌زره ببرد .

فریاد از آن[1] عبارت شیرین دلفریب گویی که پستهٔ تو سخن در[2] شکر گرفت
باز غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا[3] بفرستاد و برگرفت
هرسرو قد که بر مه و خور[4] حسن می‌فروخت چون تو در آمدی پی کاری دگر[5] گرفت
زین قصه هفت گنبد افلاك پرصداست کوته‌نظر ببین[6] که سخن مختصر گرفت
حافظ تو این دعا[7] زکه آموختی که بخت[8]
تعویذ کرد شعر ترا و بزر گرفت[9]

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار[10] نه آن می‌کند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتیست که از روزگار هجران گفت
نشان یار سفر کرده از که پرسم باز[11]
که هر چه گفت برید صبا پریشان گفت
فغان که آن[12] مه نامهربان مهرگسل[13]
بترك صحبت یاران خود چه آسان گفت
من و مقام رضا بعدازین و شکر[14] رقیب
که دل بدرد تو خو کرد و ترك درمان گفت[15]

۱- ق، ایا، نج، قب وسایر نسخ : زنهار ازآن ، قب : زنهار ازین حکایت .
۲- الف : که پسته‌ای سخن اندر ، قب : کزخنده پستهٔ تو سخن برشکر گرفت .
۳- ایا:مگر . ۴- نج: برخورومه ، ایا : هرحوروش که درمه‌وخور. ۵- قب: کار دگر. ۶- قب: مبین ، نج والف : بیت را ندارد . ۷- ق : سخن.
۸- قب: یار . ۹- «قب»این بیت را اضافه دارد:
سرتا بپای سوخت وجودم چو در دلم آتش زشمع عارض آن سیمبر گرفت
۱۰- خ:دوست. ۱۱- ایا، نج : راست. ۱۲-نج: ازآن. ۱۳- ایا، خ، نج، قب : دشمن‌دوست. ۱۴- نج ، قب : جور. ۱۵- بیت در«خ» نیست.

غم کهن بمی سالخورده دفع کنید
که تخم خوشدلی اینست وپیر[۱] دهقان گفت

گره بباد مزن گرچه بر مراد وزد[۲]
که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت

بمهلتی[۳] که سپهرت دهد ز راه مرو
تراکه گفت که این زال ترك دستان گفت[۴]

مزن ز چون و چرا دم که بندهٔ مقبل
قبول کرد بجان هرسخن که جانان گفت[۵]

که گفت حافظ از اندیشهٔ تو باز آمد[۶]
من این نگفته‌ام آن کس که[۷] گفت بهتان گفت

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می‌ومی‌خواران‌از نرگس‌مستش‌مست*

در نعل سمند او شکل مه نو پیدا
وزقد بلند او بالای صنوبر پست

آخر بچه گویم هست‌از خودخبرم چون نیست
وزبهر چه گویم نیست باوی نظرم چون هست

شمع دل‌دمسازم[۸] بنشست چو او برخاست
وافغان ز نظربازان برخاست چو او بنشست

گرغالیه خوشبوشد در طرهٔ او پیچید[۹]
وروسمه کمان کش گشت‌درابروی‌اوپیوست

۱- ق : اینست پیر ، ایا: اینست وپیر کنعان، نج: بیت‌را ندارد. ۲- ق: رود، نج: ورچه برمراد وزد. ۳- بعض نسخ: بعشوهٔ. ۴- ایا: بیت‌راندارد . ۵- خ: بیت را ندارد. ۶- ایا: آمد باز. ۷- ایا : من‌این نگفتم وهر کس.
۸- قب: دمسازان. ۹-دراساس: پیچد. متن از «ق» ، ق: گیسوی او بپیچید
* غزل فوق در «ایا»و«نج» نیست.

باز آی کـه باز آید عمر شدهٔ حافظ
هرچند که نایدباز تیری که بشداز دست[١]

دیدی که یار جز سرجورو ستم نداشت — بشکست عهدوازغم ما[٢] هیچ غم نداشت
یارب مگیرش ارچه[٣] دل چون کبوترم — بگرفت[۴] و کشت وعزت[۵] صیدحرم نداشت
برمن جفا زبخت من[٦] آمد وگـرنه یار — حاشا که رسم لطف وطریق کرم نداشت
با این همه هر آنکه نه‌خواری کشید ازو[٧] — هرجا که‌رفت هیچکسش محترم نداشت
ساقی بیار باده و با محتسب[٨] بگـوی[٩] — انکار[١٠] ما مکن که چنین جام، جم نداشت
هرراه رو[١١] که ره بحریم درش[١٢] نبرد — مسکین برید وادی وره درحرم نداشت
حافظ ببر تو گوی، فصاحت[١٣] کـه مدعی
هیچش هنـر نبود و خبر[١۴] نیز هم نداشت

مدامم مست میدارد نسیـم جعد گیسویت
خرابم میکند هـردم فریب چشم جادویت
پس از چندین شکیبایی‌شبی یارب‌توان‌دیدن
که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
که جانرا نسخهٔ باشد زنقش[١۵] خال هندویت
توگرخواهی[١٦] که‌جاویدان جهان‌یکسر بیارایی
صبا راگو که بردارد زمانی برقع از رویت

١- در«قب»وبعض ازنسخ‌این بیت به‌غزل اضافه‌شده:
چون شمع وجود من شب تا بسحرخودرا — میسوخت چو پروانه تاروز زپـا ننشست
٢- ق: عهد و زغم ما،خ: عهد ما وازآن. ٣- ایا، خ: یارب مگیر اگر چه.
٤- ق، ایا، نج، خ، وسایر نسخ: افکند. ۵- بعض نسخ : حرمت. ٦ - قب : ز بخت بد. ٧- نج: نه‌خواری ازوکشید. ٨- ایا، نج، خ،قب: مدعی.
٩- ق، نج: بگو. ١٠- نج :کانکار. ١١- خ: راهبر. ١٢- نج: حرم.
١٣- ایا ، نج ، قب : سعادت. ١۴- خ : خبرنبود وهنر. ١۵- ق : زلوح.
١٦- خ: اگر خواهی.

وگر رسم فناخواهی که از عالم براندازی
برافشان[1] تافروریزد هزاران جان ز هر مویت
من و باد صبا مسکین[2] دو سرگردان بیحاصل
من از افسون چشمت مست[3] و او از بوی گیسویت
زهی همت که حافظ راست کز[4] دنیی و از عقبی
نیامد[5] هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت

مردم دیدهٔ ما جز برخت ناظر نیست
دل سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست
اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
گرچه از خون دل ریش دمی طاهر[6] نیست
بستهٔ دام قفص[7] باد چو مرغ وحشی
طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست
عاشق مفلس اگر قلب دلت[8] کرد نثار
مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست
عاقبت دست بدان سرو بلندش[9] برسد
هرکه را در طلبت همت او قاصر نیست
از روان‌بخشی عیسی نزنم پیش تو دم[10]
زانکه در روح فزایی چو لبت ماهر نیست
من که در آتش سودای تو آهی نزدم[11]
کی توان گفت که برداغ دلم صابر نیست
روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم
که پریشانی این سلسله را آخر نیست
سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می‌توان گرفت

۱- خ : بیفشان. ۲- نج : بادصبا زاگو. ۳- ایا ، نج، خ : چشم مست.
۴- ق ، ایا : از ، نج، خ :کزدنیا. ۵- ق: نیاید. ۶- ایا، نج: ظاهر.
۷- ق : دام وقفس، ایا ، نج : مطابق متن . ۸- ق : دلش . ۹- ایا : بلندت.
۱۰- ق: نزنم دم هرگز. ۱۱- ق، ایا : نزنم ، نج: نکشم .

افشای راز خلوتیان[۱] خواست کرد شمع — شکر خدا که سر دلش[۲] در زبان گرفت
زین آتش نهفته که در سینهٔ منست — خورشید شعله‌ایست که بر[۳] آسمان گرفت
میخواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست[۴] — از غیرت صبا[۵] نفسش در دهان گرفت
آسوده بر[۶] کنار چو پرگار می‌شدم — دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت
آن روز شوق[۷] ساغر می خرمنم بسوخت — کاتش ز عکس عارض[۸] ساقی در[۹] آن گرفت
خواهم شدن بکوی مغان آستین فشان — زین فتنها که دامن آخر زمان گرفت
می خور که هر که آخر کار جهان بدید — از غم[۱۰] سبك بر آمد ورطل گران گرفت
بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند — کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می‌چکد
حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

روزگاریست که سودای بتان دین منست — غم این کار نشاط دل غمگین منست
دیدن لعل[۱۲] ترا دیدهٔ جان‌بین باید — وین کجا مرتبهٔ چشم جهان‌بین منست
یار من[۱۳] باش که زیب فلك وزینت دهر — از مه روی تو و اشك چو پروین منست
تا مرا عسق تو تعلیم سخن گفتن کرد[۱۴] — خلق را ورد زبان مدحت تحسین[۱۵] منست
دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار — کین کرامت[۱۶] سبب حشمت و تمکین منست
واعظ شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش — زانکه منزلگه سلطان دل مسکین[۱۷] منست
یارب این کعبهٔ مقصود تماشاگه کیست — که مغیلان طریقش گل ونسرین منست[۱۸]

۱- خ : خلوت ما. ۲- خ، قب: رازدلش. ۳- ق، ایا، نج: در. ۴-خ: تو، نج: او. ۵- خ: ازغیرتش صبا، قب: ازغیرتش صبا نفس اندر دهان. ۶-نج: در. ۷- ایا، نج ، خ : عشق. ۸- ایا: طلعت. ۹- خ : بر. ۱۰- نسخهٔ اساس: ازمی، متن از«ق و«ایا» . ۱۱- در«خ» مقطع غزل بدینگونه است:

فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد — حافظ بجام می‌زد و از غم کران گرفت

در بعض نسخ در مصراع دوم بجای حافظ«عارف» یا«زاهد» آمده ولی بیت مقطع نیست.
۱۲- ق:روی. ۱۳- نج: ما. ۱٤- ایا، قب، خ: داد ۱۵- ق، ایا، نج: مدحت وتحسین ، قب : مطابق متن ۱۶- ایا : سعادت. ۱۷ - ایا : غمگین.
۱۸ بیت را «ایا» و«نج» ندارد

حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان
که لبش جرعه‌کش خسرو شیرین منست

روی تو کس ندید وهزارت رقیب هست — در غنچهٔ هنوز وصدت عندلیب هست
گر آمدم بکوی‌تو چندان[1] غریب نیست — چون من درآن[2] دیارفراوان[3]غریب هست
در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست — هرجاکه هست پرتو روی‌حبیب هست
هرچند دورم ازتو که‌دور ازتو کس‌مباد — لیکن امید وصل‌توام عن‌قریب هست[4]
آنجاکه‌کار[5] صومعه را جلوه می‌دهند — ناموس[6] دیرراهب و نام صلیب[7] هست
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد — ای خواجه دردنیست‌وگرنه‌طبیب‌هست

فریاد حافظ این‌همه آخربهرزه نیست
هم قصهٔ غریب وحدیثی[8]عجیب‌هست

•

سینه‌ام زاتش دل در غم جانانه[9] بسوخت
آتشی بود درین خانه‌که کاشانه بسوخت*
تنم از واسطهٔ دوری دلبر بگداخت
جانم از آتش مهر رخ جانانه[10] بسوخت
هرکه[11] زنجیر سر زلف پریشان تو[12] دید
دل سودا زده‌اش برمن دیوانه بسوخت[13]

۱ـ قب: گرمن گدای‌کوی توگشتم. ۲ـ ایا ، نج، قب : درین . ۳ـ ق، ایا: هزاران، نج ، قب : هزارت. ۴ـ ق: بیت را ندارد. ۵ـ نج : حسن . ٦ـ ق وبعض نسخ: ناقوس . ۷ـ ایا : بانگ‌صلیب ، نج: ناموس ونام راهب ودیر و صلیب هست. ۸ـ قب: حدیث. ۹ـ نسخهٔ اساس: سینه‌ام در غم دل زاتش جانانه ، ق : سینه ازآتش دل درغم جانانه ، متن از«ایا» و«قب». ۱۰ ایا : دلم از آتش‌حسن‌رخ‌جانانه. ۱۱ـ نسخهٔ‌اساس: دل‌که، متن از«ایا» و«قب» ۱۲ـ ایا : ری روی‌تو. ۱۳ ـ بیت در«ق» نیست .
* این غزل در «نج» نیست.

سوزدل بین که زبس آتش جانم چون شمع[1]
دوش برمن ز سر مهر[2] چوپروانه بسوخت[3]
آشنایی نه غریبست که دلسوز منست[4]
چون که[5] ازخویش برفتم دل‌بیگانه بسوخت[6]
خرقهٔ زهد مرا آب خرابات ببرد
خانهٔ عقل مرا آتش خمخانه[7] بسوخت
چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
همچو باده[8] جگرم‌بی‌می ومیخانه[9] بسوخت
ماجرا کم‌کن و بازاکه مرا مردم چشم
خرقه از سر[10] بدرآورد وبشکرانه بسوخت
ترك افسانه بگو حافظ و می‌نوش دمی[11]
که نخفتیم‌شب وشمع‌بافسانه‌بسوخت

یارب این شمع دلفروز[12] ز کاشانهٔ کیست
جان ما سوخت بپرسید که جانانهٔ کیست
حالیا خانه‌برانداز دل و دین منست
تا درآغوش که می باشد[13] وهمخانهٔ کیست

۱- ق، قب : که زبس‌آتش اشکم دل شمع، بعض نسخ: که زبس‌آتش اشکم چون‌شمع . ۲- قب: درد. ۳-نسخهٔ اساس: چون‌که ازخویش برفتم دل‌بیگانه‌بسوخت ،مصراع متن در نسخهٔ اساس نیست، متن از«ق» و«قب» بیت در«ایا» نیست . ۴- مصراع فوق در نسخهٔ اساس نیست. ۵- ق، قب: چون بس. ٦- در « ایا » مصراع افتادگی دارد وبدینگونه ضبط شده : خوش.... برفتم دل بیگانه بسوخت. ۷ - ق: میخانه . ۸- ق، قب : لاله، بعض نسخ : چون‌صراحی . ۹- ق : خمخانه، ایا : پیمانه. ۱۰- قب : بر . ۱۱ - ایا : می‌نوش و مرو . ۱۲- قب : شب‌افروز. ۱۳- ق: که می‌خسبد، ایا ، نج، قب :تا هم‌آغوش که می‌باشد .

بادهٔ لعل لبش کز لب من دور مباد
راح روح که و پیمان ده پیمانهٔ[1] کیست

دولت صحبت آن[2] شمع سعادت پرتو
باز پرسید خدا را که بپروانهٔ کیست

میدهد هر کسش افسونی و معلوم نشد
که دل نازك او مایل افسانهٔ کیست

یارب آن[3] شاه وش ماه رخ زهره جبین[4]
در یکتای که و گوهر یکدانهٔ کیست

گفتم آه از دل دیوانهٔ حافظ بی تو
زیر لب خنده زنان گفت که دیوانهٔ کیست

خیال روی تو در هرطریق همره ماست
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست*

برغم مدعیانی که منع عشق کنند
جمال چهرهٔ تو حجت موجه ماست

ببین که سیب زنخدان تو چه میگوید
هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

اگر بزلف دراز تو دست ما نرسد
گناه بخت پریشان و دست کوته ماست

بحاجب در خلوت سرای خاص[5] بگو
فلان زگوشه نشینان خاك درگه ماست

۱ـ نج : پیمان ده و پیمانه. ۲ـ نج : این . ۳ـ ایا: این .
۴ـ ایا: مهر فروغ ، نج : مهرفروز. ۵ـ قب : انس .
* این غزل در «ایا» و«نج» نیست.

اگـر بسالـی حـافظ دری زند بگشای
که سالهاست که مشتاق روی چون مه‌ماست[1]

بصورت از نظـر مـا اگر چه محجوبست
همیشه در نظر خاطر مرفـه ماست[2]

ساقی بیار باده کـه مـاه صیام رفت — در ده قدح که موسم ناموس ونام رفت*
وقتی عزیز[3] رفت بیا تـا قضا کنیـم — عمری که بی‌حضورصراحی‌وجام رفت
مستم کن آنچنانکه ندانم ز بیخودی — در عرصهٔ خیـال کـه آمد کدام رفت
بربوی آنکه جرعهٔ جامت بما رسد — در مصطبه دعای تو هرصبح وشام رفت
دل راکه مرده بود حیاتی‌بجان رسید — تا بویی از نسیم میش در مشام رفت
زاهد غرور داشت سلامت نبـرد راه — رند از ره نیاز بدار السلام رفت
نقد دلی که بود مرا صرف باده شد — قلبی سیاه[4] بود از آن در حرام رفت
درتاب توبه‌چندتوان‌سوخت‌همچوعود — می ده که عمر درسر سودای خام رفت

دیگر مکن[5] نصیحت حافظ کـه ره نیافت
گم گشتهٔ کـه بـادهٔ نابش[6] بکام رفت

المنة لله که در میکـده بـازسـت — زان روکه مرا بردر او روی نیاز ست*
خمها همه در جوش و خروشند زمستی — وآن می که درآنجاست‌حقیقت نه‌مجازست
از وی همه مستی وغرور است وتکبر — وز ما همه بیچارگی و عجزونیازست

۱ـ این‌بیت در«ق» مقطع‌غزل واقع‌شده.
بهر چه نازکند نیست جای گفت و شنید
* این غزل در «ایا» و«نج»نیست.

۲ـ «قب» این بیت را اضافه دارد:
که هست ملك دل‌ما ازو واو شه ماست

۳ـ ق ونسخ دیگر : وقت عزیز. ۴ـ ق ونسخ دیگر : قلب سیاه.
۵ـ قب : مگو. ۶ـ بعض.نسخ: عشقش، تلخش، قب: مهرش.
* این غزل در«ایا» و«نج» نیست.

رازی که بر غیر نگفتیم و نگـوییم بادوست بگوییم که او محرم رازست
شرح شکن زلف خم اندر خم جانان کوته نتوان کرد که این قصه درازست
بـار دل مجنون و خم طرهٔ لیلی رخسارهٔ محمود و کف پای ایازست
بردوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم تا دیدهٔ من بررخ زیبای تـو بازست
درکعبهٔ کوی تو هر آنکس که درآید[1] از قبلهٔ ابـروی تو در عین نمازست

ای مجلسیـان سوز دل حافظ مسکین
از شمع بپرسید که در سوز و گدازست

ما هم این‌هفته شد ازشهر[2] وبچشمم سالیست
حال هجران توچه دانی که‌چه‌مشکل‌حالیست
مردم دیده ز لطف رخ او در[3] رخ او
عکس‌خوددیدو گمان برد[4] که مشکین خالیست
می‌چکد شیر هنوز از لب همچون شکرش
گرچه در شیوه‌گری هر مژه‌اش قتالیست
ای‌که انگشت نمایی بکرم در همه شهر
وه که در کار[5] غریبان عجبت اهمالیست
بعد ازینم نبود شایبه در جوهر فرد
که دهان تو بدین[6] نکته خوش استدلالیست
مژده دادند که برما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارك فالیست

۱ـ ق : بیاید. ۲ـ ق: برون رفت ، نج : نهان‌گشت، ایا ، خ: مطابق متن.
۳ـ ایا : بر . ٤ـ ق، ایا،قب:دیدگمان برد. ۵ـ خ : در حال.
٦ـ ق ، نج : درین ، ایا : برآن، قب : برین.

کوه اندوه فراقت بچه حیلت[1] بکشد
حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست
خم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست
گر خمر بهشتست بریزید که بی دوست
هر شربت عذبم که دهد[2] عین عذابست
افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریان
تحریر خیال رخ[3] او نقش برآبست
بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود
زین[4] سیل دمادم که درین منزل[5] خوابست
معشوق[6] عیان می‌گذرد برتو ولیکن
اغیار همی بیند از آن بسته نقابست
گل بررخ رنگین تو تا لطف عرق[7] دید
در آتش رشك[8] از غم دل غرق گلابست
سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سرآبی که جهان جمله سرابست[9]
در کنج دماغم مطلب جای نصیحت
کین خانه[10] پر از زمزمهٔ چنگ و ربابست

۱- ق: حالت، بعض نسخ: طاقت. ۲- ق، ایا، نج وسایر نسخ : دهی.
۳- ق، ایا، قب: خط، نج: تحریر خیال وخط ونقشش بسرابست. ۴- ایا ، نج: از. ۵- ایا، قب:وادی. ۶- ایا، نج: معشوقه . ۷- نج: برگ‌وعرق.
۸- ق: شوق . ۹- در «ایا» و«نج» بیت بدینگونه است :
راه تو چه راهیست که از غایت تعظیم دریای محیط فلکش عین سرابست
۱۰- ق: گوشه، ایا، نج، قب: حجره.

حافظ چه شد ار عاشق و رندست و نظرباز
بس طور عجب لازم ایام شبابست

شربتی‌از[1] لب لعلش نچشیدیم وبرفت — روی مه پیکر او سیر ندیدیم وبرفت
گویی از صحبت مانیك‌بتنگ آمده‌بود — بار بربست و بگردش نرسیدیم وبرفت
بس که ما فاتحه وحرز یمانی خواندیم — در پیش[2] سورهٔ اخلاص دمیدیم‌وبرفت
عشوه میداد که ازکوی ارادت نروم[3] — دیدی‌آخر که چنان[4]عشوه خریدیم وبرفت
شد چمان درچمن‌حسن‌ولطافت[5] لیکن — در گلستان وصالش[6] نچمیدیم و برفت

همچو حافظ همه شب ناله وا فغان[7] کردیم
ای[8] دریغا بوداعش نرسیدیم و برفت[9]

دل و دینم شد و دلبر بملامت‌برخاست — هرکه‌عاشق‌شداز وزاه‌سلامت‌برخاست[10]*
که‌شنیدی که‌درین‌بزم‌دمی‌خوش‌بنشست — که نه‌درآخرصحبت بندامت برخاست

۱ـ نج: شربتی‌زان. ۲ـق، ایا، نج: وز پیش. ۳ـ ق : عشوه دادند که برما گذری‌خواهی‌کرد، بعض نسخ: خواهدکرد، ایا ، نـج : عشوه میداد‌که ازکوی ملامت نرویم، قب: که ازکوی فلانی‌نروم. ۴ـ ق: چنین ، قب: چسان .
۵ـقب: ملاحت، الف: درچمن لطف و ملاحت وانگه، «نج» بیت را ندارد.
٦ـالف: جمالش. ۷ـق،ایا، قب، نج:زاری. ۸ـ ق، ایا، قب،نج:کای
۹ ـ در بعض نسخ این دوبیت به غزل اضافه شده ودرقب فقط بیت اول‌آمده:

گفت از خود ببرد هرکـه وصالم طلبد — ما بامید وی از خـود ببریدیم وبرفت
سر ز فرمان خطم گفت مکش تا نروم — ما سرخـویش ز خطش نکشیدیم و برفت

و «الف» این بیت را اضافه دارد:

خارها بر دل ریش آمد از ایام فراق — گل بستان وصالش بنچیدیم و برفت

۱۰ـ ق، ایا ، قب وسایرنسخ :گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست .
* «نج» این‌غزل را ندارد .

شمع اگر زان رخ[1] خندان بزبان لافی زد | پیش عشاق تو شبها بغرامت برخاست
در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو | بهوا داری آن عارض و قامت برخاست
مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت | بتماشای تو آشوب قیامت برخاست[2]
پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت | سرو سرکش که بناز از قدو قامت[3] برخاست

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
کاتش از خرمن[4] سالوس و کرامت برخاست[5]

حال خود[6] با تو گفتنم هوس است[7] | خبر دل شنفتنم هوس است
طمع خام بین که قصهٔ[8] فاش | از رقیبان نهفتنم هوس است
شب قدری چنین عزیز شریف[9] | با تو تا روز خفتنم هوس است
وه که دردانهٔ چنین نازك | در شب تار سفتنم هوس است
ای صبا امشبم مدد فرمای[10] | که سحرگه شکفتنم هوس است
از برای شرف بنوك مژه | خاك راه تو رفتنم هوس است

همچو حافظ برغم مدعیان
شعر رندانه گفتنم هوس است

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت
ور ز هندوی شما برما جفایی رفت رفت

۱-ق: لب، ایا: مطابق متن. ۲- این بیت ودوبیت بعد درنسخهٔ اساس ما نیست، از «ق» و«ایا» استنساخ شد. ۳-ایا، قب: که بنازقدوقامت. ۴-ق: خرقه.
۵- «قب» این بیت را اضافه دارد:
کرد فکر قد و ابروی بتان بیهوشم | پیش محراب مؤذن چو بقامت برخاست
٦- ق، ایا : حال دل. ۷- در نسخهٔ اساس: هوسست، و ردیفها غیر ازبیت آخر همه بهمین گونه است . نج : حال خود با تو گفتنم چه خوش است ، در این نسخه این غزل تا آخر باردیف «چه خوش است» ضبط شده. ۸- نج: بین و قصهٔ.
۹- قب: عزیز وشریف. ۱۰- ایا : فرما.

برق‌عشق‌ار[1] خرمن‌پشمینه‌پوشی‌سوخت‌سوخت
جور شاهی[2] کامران گر بر[3] گدایی رفت رفت

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت

عشقبازی را تحمل باید ای دل پای دار
گر ملالی بودبود و ور[4] خطایی رفت رفت

گر دلی از غمزهٔ دلدار باری برد برد
ور میان جان وجانان ماجرایی[5] رفت رفت

از سخن‌چینان ملامتها[6] پدید آید[7] ولی
گر[8] میان هم‌نشینان ناسزایی[9] رفت رفت

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت ازخانقاه
پای آزادی چه‌بندی‌گر[10] بجایی رفت رفت

ز گریه مردم چشمم نشسته درخونست — ببین که در طلبت حال‌مردمان چونست
بیاد لعل تو و چشم مست[11] میگونت — زجام‌هرمی[12] لعلی که میخورم‌خونست
ز مشرق سرکوی[13] آفتاب طلعت تو — اگر طلوع کند طالعم همایونست
حکایت لب شیرین کلام فرهادست — شکنج طرهٔ لیلی مقام مجنونست
دلم‌بجو که قدت همچو سرودلجویست — سخن‌بگو که کلامت لطیف‌وموزونست
زدور باده بجان راحتی[14] رسان ساقی — که رنج خاطرم ازجوردورگردونست

۱- ایا: از. ۲- ق،قب: شاه. ۳-خ: با. ۴- ق، ایا : بود و گر.
۵- خ:ناسزائی. ۶-ق، قب، خ:ملالتها. ۷-ق،قب، ایا: آمد. ۸- ایا، خ، نج، قب: چون. ۹- خ:ماجرائی. ۱۰- خ : پای‌آزادان نبندندار، ایا، نج: پای‌آزادان نبندند چون(درضبط‌اخیروزن مصراع‌مختل‌است). ۱۱- ایا، قب : بیاد لعل‌تو بی‌چشم مست، نج: بیادلعل‌تووآن‌دوچشم‌میگونت،بعض‌نسخ: بیاد لعل‌لب‌وچشم‌مست میگونت.
۱۲-ق،ایا،نج:زجام‌غم‌می، قب :زجام‌دل‌می. ۱۳-ق، نج: کو. ۱٤-ایا: مرا راحتی.

از آن زمان[۱] که‌زچشمم برفت‌رود[۲] عزیز کنار دیدهٔ[۳] من همچو رود جیحونست
چگونه شاد شود اندرون غمگینم باختیار که از اختیار بیرونست
ز بی‌خودی طلب یار می‌کند حافظ
چو مفلسی که طلب‌کار گنج قارونست

سخن شناس نهٔ دلبرا خطا اینجاست چو بشنوی‌سخن‌اهل‌دل مگو که‌خطاست[۴]*
سرم بدنیی و عقبی فرو نمی‌آید تبارك‌الله ازین فتنها که بر[۵] سرماست
در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من‌خموشم‌واودرفغان‌ودرغوغاست
دلم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب بنال‌هان[۶] که ازین پرده‌کار ما بنواست
مرا بکار جهان هرگز التفات نبود رخ تودرنظر من چنین‌خوشش‌آراست
نخفته‌ام ز خیالی که می‌پزم شبهاست[۷] خمار صدشبه[۸] دارم شرابخانه کجاست
چنین‌که صومعه آلوده شد‌زخون دلم گرم بباده بشوید[۹] حق‌بدست‌شماست
از آن بدیر[۱۰] مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه دردل ماست
چه ساز بود که درپرده میزند مطرب[۱۱] که رفت عمر ودماغم‌هنوزپرسوداست[۱۲]
ندای‌عشق‌تو دی‌شب[۱۳] در اندرون دادند
فضای سینهٔ حافظ[۱۴] هنوز پرر صداست

۱- ق: دمی. ۲- نج: که زچنگم برفت رود، بعض نسخ: که زچشمم برفت یار، قب: ازآن نفس‌که زچنگم‌برفت‌عمر عزیز. ۳- ق، ایا: کنار دامن، نج: کنار ودامن.
۴- در«ق» و«ایا» وبیشترنسخ‌مصراع دوم‌مقدم براول است، قب: مانند متن‌است.
۵- ق، ایا وسایرنسخ: در. ۶- قب، خوش. ۷- ق: می‌پزد دل من، قب: می‌پزم هیهات. ۸- قب: دی شبه، ایا: چندشبه (بااین ضبط وزن مصراع محتل میشود ظاهراً باید صدشبه‌باشد) ۹- ایا: بشویند. ۱۰- ایا: به‌پیر.
۱۱- ق: میزدآن مطرب، ایا: چه‌ساز بودکه بنواخت دوش‌آن‌مطرب، قب: که بنواخت دوش‌آن‌دلبر. ۱۲ ق، ایا: پرزهواست، قب: پرز نواست. ۱۳- قب: دوشم.
۱۴- ایا: سینه‌زشوقم. * «نج» فاقداین‌غزل است.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاك درت بر بصری نیست که نیست
ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی[۱]
سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
اشك من گر ز غمت سرخ[۲] بر آمد[۳] چه عجب
خجل از کردهٔ خود پرده دری نیست که نیست
تا بدامن ننشیند ز نسیمت[۴] گردی
سیل خیز از نظرم ره گذری نیست که نیست
تا دم از شام سر زلف تو هرجا نزند[۵]
با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
من ازین طالع شوریده برنجم ورنی[۶]
بهره مند از سر کویت دگری نیست که نیست
از حیای[۷] لب شیرین تو ای چشمهٔ[۸] نوش
غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست[۹]
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست[۱۰]
شیر در بادیهٔ[۶] عشق تو روباه شود[۱۱]
آه ازین راه که در روی خطری نیست که نیست
آب چشمم که برو منت خاك در تست
زیر صد منت او خاك دری نیست که نیست
بجز این[۱۲] نکته که حافظ ز تو ناخشنود است[۱۳]
در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

۱- ق، ایا، نج: آری. ۲- ق : اشك غمازمن ارسرخ. ۳- ایا : برآید.
۴- ق: نسیمش. ۵- ق: نزنند. ۶- ایا، خ، قب : ورنه. ۷ - ایا، نج: ازخیال. ۸: ایا، نج: شربت، قب: مایهٔ نوش. ۹ - بیت در «خ» نیست.
۱۰- این بیت و ابیات ۹ و ۱۰ و ۱۲ در «ایا» و «نج» نیست. ۱۱ - قب : روبه گردد.
۱۲- ق ایا ، نج: غیر ازین. ۱۳- نج: ز توخشنود نشد .

از وجود این قدرم‌نام و نشانست که هست[۱]
ورنه‌ازضعف‌در اینجا[۲] اثری‌نیست که‌نیست

ساقیا آمدن عید مبارك بادت — وان موا عید کـه کردی مرواد ازیادت
در شگفتم که درین مدت ایام فراق — برگرفتی ز حریفان دل ودل میدادت
برسان بندگی دختر رز گـو بدر آی — که دم وهمت[۳] ما کرد ز بند آزادت
شادی مجلسیان در قدم و مقدم[۴] تست — جای‌غم بادهر آن[۵] دل که‌نخواهدشادت
شکر ایزد که زتاراج‌خزان[۶]رخنه‌نیافت — بوستان سمن و سرو و گل وشمشادت
چشم‌بد دور کزان[۷]تفرقه‌خوش‌باز آورد[۸] — طالع نامور و دولت ما در زادت[۹]
حافظ از دست مده صحبت[۱۰] این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببـرد بنیادت

راهیست‌راه‌عشق[۱۱] که‌هیچش‌کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
هرگه که دل بعشق[۱۲] دهی‌خوش دمی‌بود
درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
ما را بمنع[۱۳] عقل مترسان و می بیار
کان[۱۴] شحنه در ولایت ما هیچ‌کاره‌نیست
از چشم خود بپرس که ما را که می‌کشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست[۱۵]

۱- ق: از وجودم قدری نام‌ونشانست‌که هست. ۲- ق : آنجا. ۳- قب : دم‌همت. ۴- قب: قدم خرم. ۵- ق:مرآن. ۶- ایا، نج، قب:که ازین بادخزان . ۷- نج،قب: کزین. ۸- ق : کزان تفرقه‌ات بازآورد .
۹- الف: فرخ‌زادت . ۱۰ - ق: دولت. ۱۱- قب : بحریست بحر عشق.
۱۲-ایا، نج: بعشوه. ۱۳- ق: زمنع. ۱٤- خ: کاین . ۱۵- بیت در«خ» نیست.

او را بچشم پاك توان دید چون هلال
هر دیده جای خلوت[1] آن ماه پاره‌نیست
فرصت شمر طریقهٔ رندی‌که این نشان
چون راه گنج برهمه‌کس آشکاره نیست
نگرفت در توگریهٔ حافظ بهیچ روی
حیران آن‌دلم که کم‌از سنگ‌خاره‌نیست

رد ما را نیست درمان الغیاث هجر ما را نیست پایان الغیاث*
دین ز دل بردند و قصد جان کنند الغیاث از جور خوبان الغیاث
در بهای بوسهٔ جانی طلب می‌کنند این دلستانان الغیاث
خون ما خوردند و روگردان شدند[2] ای مسلمانان چه درمان الغیاث
همچو حافظ روز و شب بی‌خویشتن
گشته‌ام سوزان و گریان الغیاث

تویی‌که برسر خوبان عالمی[3] چون‌تاج سزد که از همهٔ دلبران ستانی باج[4]*
دو چشم مست توآشوب جملهٔ خوبان[5] بچین زلف تو ماچین‌وچین دهندخراج[6]

۱ـ ق، ایا، نج: جای جلوه. ۲ـ ق،قب: خوردنداین‌کافردلان. ۳ـ ق: کشوری.
۴ـ ق: سزد اگرهمهٔ دلبران دهندت باج، این‌بیت در بعض نسخ به‌این صورت نیز آمده:
سزد که از همهٔ دلبران ستانی باج چراکه بر سرخوبان عالمی چون تاج
۵ـ ق وسایر نسخ: دوچشم شوخ تو برهم زده خطاوحبش، قب: دو چشم شوخ تو برهم زده خطا وختن. ۶ـ ق‌وسایر نسخ: ماچین وهند داده خراج.
* این‌غزل‌در«ایا» و «نج»نیست.
* این غزل در «ایا» و«نج» نیست.

بیاض روی توروشن‌ترست ازرخ‌حور[1] — سواد زلف تو تاریک‌تر ز ظلمت‌داج[2]
ازین مرض بحقیقت کجا شفـا یابم[3] — که از تو درد دل ما[4] نمی‌رسدبعلاج
دهان تنگ تو داده بآب خضر بقا[5] — لب چو قند توبرد از نبات مصررواج
چرا همی شکنی جان مـن زسنگ‌دلی — دل‌ضعیف که‌هست‌او بنازکی[6] چوزجاج

فتاد در دل حافظ هوای‌چون تو شهی
کمینه بندهٔ خاك[7] در تو بودی کاج[8]

اگر بمذهب تو خون عاشقست مباح — صلاح ما همه آنست کان‌تراست صلاح*
سواد موی تو بنمود جاعل‌الظلمات[9] — بیاض روی تـو بگشود فالق‌الاصباح[10]
ز دیـده‌ام شده یك‌چشمه درکناروان — کـه آشنـا نکند در میـان آن ملاح
لب چو آب حیات‌توهست قوت روح[11] — وجود نازك[12] مارا ازوست لذت راح[13]
زچنگ‌زلف کمندت[14] کسی‌نیافت‌نجات[15] — نه از کمانچهٔ[16] ابرو و تیر چشم نجاح
نداده لعل لبت بـوسهٔ بصد تلبیس[17] — نیافت‌کام دل خـویش بـاهزارالحاح[18]

۱ـ ق وسایر نسخ: روشن چوعارض زخ‌روز، قب: روشن‌تر آمد ازرخ روز.
۲ـق : سواد زلف سیاه توهست‌ظلمت داج. ۳ـ ق : شفا نخواهم یافت.
٤ـ ق: که ازتو درد دل ای‌جان. ۵ـ ق: دهان شهد تو داده رواج آب خضر.
۶ـ ق: که باشد بنازکی. ۷ـق: ذرهٔ‌خاك. ۸ـ این‌بیت‌را «ق» وسایرنسخ اضافه دارد :

لب تو خضر ودهان تو آب حیوانست — قد تو سرو ومیان‌موی‌وبربهیات‌عاج

۹ـ ق:سواد زلف سیاه توجاعل‌الظلمات. ۱۰ـ ق: بیاض روی‌چوماه‌توفالق‌الاصباح.
۱۱ـ ق: قوت جان ، قب : لب چو آب حیاتت‌که هست قوت روان .
۱۲ ق، قب وسایر نسخ : وجود خاکی. ۱۳ـ ق: ذکر رواح، قب: قوت راح.
۱۴ـ ق: ز چین زلف‌کمندت. ۱۵ ـ ق : نیافت خلاص . ۱۶ـ ق: ازان کمانچه ، ظاهراً «نه زان‌کمانچه» باید باشد . ۱۷ ـ ق : بداد لعل لبت بوسهٔ بصد زاری ، قب : نداد لعل لبش بوسهٔ بصد تلقین. ۱۸ـ ق: گرفت‌کام دلم زو بصدهزارالحاح قب : نیافت‌کام دلی ازرخش بصدالحاح، بعض‌نسخ: نیافت‌کامی‌ازودل بصدهزارالحاح.
* غزل فوق در «ایا» و«نج» نیست.

پیاله چیست که با یاد تو کشیم مدام
ونحن نشرب[1] شرباً کذلك‌الاقداح[2]

دل من در هوای روی فرخ بود[3] آشفته همچون موی فرخ
بجز هندوی زلفش هیچکس نیست که برخوردار شد از روی فرخ[4]
سیاهی نیکبختست آنکه دائم بود همراه[5] و هم زانوی فرخ
شود چون بید لرزان سرو بستان[6] اگر بیند قد دلجوی فرخ
بده ساقی شراب ارغوانی بیاد نرگس جادوی فرخ
نسیم مشك تاتاری خجل کرد شمیم زلف عنبر بوی فرخ
اگر میل دل هرکس بجاییست بود میل دل من سوی فرخ

غلام خاطر[7] آنم که باشد
چوحافظ چاکر و هندوی[8] فرخ

۱ـ در نسخهٔ اساس : زنحن یشرب . ۲ـ «ق» و «قب» بیت‌را ندارد ، ضمناً این دو بیت با اختلاف در«ق» و «قب» وسایرنسخ موجود است:

دعای جان تو ورد زبان مشتاقان همیشه تاکه بود متصل مسا و صباح
قب : و ردزبان حافظ باد
صلاح وتوبه‌وتقوی زما مجوحافظ زرندوعاشق ومجنون‌کسی نیافت‌صلاح
قب : مجو زاهد

۳ـ نج: شود . ۴ـ ایا : که برخور باشد او ازروی فرخ. ۵ ـ نسخهٔ اساس: هم رای، ق: همراز ، متن‌از «ایا». ۶ـ ق، نج: سرو آزاد، ایا : مطابق‌متن.
۷ـ ق: همت. ۸ـ ق: بنده وهندوی ، ایا : چاکر هندوی ، نج: مطابق متن، بیت ذیل در «ق» «ایا»«قب»«نج» و سایر نسخ به‌غزل‌اضافه شده .

دو تا شد قامتم همچون کمانی ز غم پیوسته چون ابروی فرخ

بلبلی خون‌جگر[1] خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت بصدش خار پریشان دل کرد*

طوطئی را بخیال[2] شکری دل خوش بود
ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد

قرةالعین[3] من آن میوهٔ دل یادش باد
که خود[4] آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

ساربان بارمن افتاد خدا را مددی
که امید کرمم همره این محمل کرد

روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار
چرخ پیروزه[5] طرب‌خانه ازین کهگل کرد

آه و فریاد که از چشم حسود مه و چرخ[6]
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

نزدی شاهرخ وفوت شد امکان حافظ
چکنم بازی ایام مرا غافل کرد

دیدی ای‌دل که غم عشق[7] دگربار چه کرد
چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد

آه‌ازان[8] نرگس جادو که چه‌بازی‌انگیخت
وه[9] از آن مست که بامردم هشیار چه کرد

اشك من رنگ شفق یافت زبی مهری یار
طالع بی‌شفقت بین که دگربار[10] چه کرد

۱- ق: خون دلی. ۲- قب: بهوای. ۳- نسخهٔ اساس: قرت‌العین.
۴- ق: که چه. ۵-ق، قب: فیروزه ۶- ق : مه چرخ. ۷- قب: یار.
۸ - ایا : وه‌که آن . ۹ - ق ، ایا ، نج: آه، خ : واه ، قب: وای ، الف : آخ.
۱۰- ق، ایا، قب،نج: درین کار.
* این‌غزل در «ایا» و«نج» نیست.

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دل‌افگار چه کرد
ساقیا جام میم ده[۱] که نگارندهٔ غیب
نیست معلوم[۲] که در پردهٔ اسرار چه کرد
آنکه پرنقش زد این[۳] دایرهٔ مینایی
کس ندانست[۴] که در گردش پرگار چه کرد
فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد وسوخت[۵]
یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد

دست در حلقهٔ آن زلف دوتا نتوان کرد
تکیه برعهد تو و باد صبا نتوان کرد
آنچه سعیست من اندر طلبت بنمایم[۶]
این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
دامن دوست بصد خون دل‌افتاد[۷] بدست
بفسوسی که کند خصم رها نتوان کرد
عارضش را بمثل ماه فلك[۸] نتوان گفت[۹]
نسبت دوست[۱۰] بهر بی‌سرو پا نتوان کرد
سرو بالای من[۱۱] آن دم[۱۲] که درآید بسماع
چه محل جامهٔ جانرا که قبا نتوان کرد[۱۳]
نظر پاك تواند رخ[۱۴] جانان دیدن
که در آئینه نظر جز بصفا نتوان کرد

۱- قب، الف: باده بیاور. ۲- الف: کس ندانست. ۳- ایا، نج: پرنقش‌زدی.
۴- الف: نیست معلوم. ۵- ایا: دردل‌حافظ می‌سوخت، نج: بردل حافظ‌میسوخت، خ: خرمن حافظ می‌سوخت. ۶- بعض نسخ: بنمودم. ۷- ایا: افتاده.
۸- الف: سما. ۹- ایا، نج: نتوان خواند. ۱۰- ایا، نج، خ: نسبت یار.
۱۱- قب: تو. ۱۲- ق، ایا، قب، نج: آنگه. ۱۳- خ: بیت را ندارد.
۱۴- الف: نظرپاك توان دررخ.

مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست
حل آن[۱] نکته بدین فکر خطا نتوان کرد
غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن
روز و شب عربده با خلق‌خدا نتوان‌کرد
چه بگویم[۲] که ترا نازکی طبع لطیف[۳]
تا بحدیست که آهسته دعا نتوان‌کرد
بجز ابروی تومحراب دل‌حافظ‌نیست
طاعت غیر تو درمذهب ما نتوان کرد

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد — نفس ببوی‌خوشش مشکبارخواهم کرد
بهرزه بی می و معشوق عمر میگذرد — بطالتم[۴] بس از امروزکار خواهم کرد
هر آب روی که اندوختم ز دانش دین[۵] — نثار خاك ره آن نگار خواهم کرد
چو شمع صبحدمم شد زمهر او روشن[۶] — که عمر درسر این‌کاروبار خواهم کرد
بیادچشم‌توخودراخراب خواهم‌ساخت — بنای عهد قدیم استوار خواهم‌کرد
صبا کجاست که این‌جان خون‌گرفته چوگل — فدای نکهت گیسوی یار خواهم‌کرد
نفاق و زرق[۷] نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی وعشق اختیار[۸]خواهم کرد

بیا که ترك‌فلك خوان[۹] روزه غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد[۱۰]

۱ـ ق ، ایا، نج: این، خ: این نکته باین. ۲ـ ق، قب،نج : من‌چگویم .
۳ـ ایا، نج: طبع‌ملول. ۴ـایا: چوطالبم. ۵ـ ق، ایا ، نج : زدانش ودین، قب: مطابق متن. ۶ـ ایا: چوشمع صبح شد ازمهر روی او روشن.
۷ـ ایا: نقاب زرق. ۸ـ نج : آشکار. ۹ـ ایا: خان. ۱۰ـ این مصراع دربیت دوم غزل بعد تکرارشده.

ثواب روزه و حـج قبول آنکس بـرد
که خـاك میکدهٔ عشق را زیارت کرد
امام شهر که سجـاده می‌کشید بدوش
بخون دختر رز خرقه را قصارت کرد[۱]
بهای بادهٔ چون لعل چیست[۲] جوهر عقل
بیا که سود کسی برد[۳] کین تجارت[۴] کرد
مقام اصلـی مـا گـوشهٔ خـراباتست
خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد
فغان که نرگس جماش[۵] شیخ شهر امروز[۶]
نظر بدردکشان از سـر حقارت کرد
نماز در خـم آن ابـروان محرابی
کسی کند که بخوناب دل[۷] طهارت کرد
بروی یار نظرکن ز دیـده منت دار
که کار دیده نظر از سر[۸] بصارت کرد
حدیث عشق زحافظ شنو نه از واعظ
اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

بآب روشن می عارفی طهارت کرد علی‌الصباح که میخانه را زیارت کرد*
همین که ساغر زرین خورنهان کردند[۹] هلال عید بـدور قدح[۱۰] اشارت کرد

۱- بیت در: ق، ایا ، نج وبعض نسخ نیست ودرنسخهٔ اساس ما باکمی تغییر در مصراع نخست ضمن غزل: «بآب روشن می عارفی طهارت‌کـرد» تکرار شده .
۲- ایا : هست . ۳- ایا: کرد. ٤- ایا: زیارت .
۵- نج: مخمور. ۶- قب: نرگس مخمور شیخ شهر آشوب ۷- ق، ایا : بخون جگر. ۸- ایا : که کار دهر همه ازسر، قب: که دیده کار همه از سر .
این بیت در«ایا» بعد ازبیت سوم‌غزل بعدضبط شده ، نج: بیت را ندارد. ۹- ق ، قب: گردید ، ایا: همان که ساعد زرین خود (خورظ) نهان‌کردند . ۱۰ بعض‌نسخ: هلال ابروی‌ساقی بمی.
* این‌غزل‌در«نج» نیست.

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد — بآب دیده و خون جگر طهارت کرد
امام شهر[1] کـه بودش سر نمـاز دراز[2] — بخون دختر رز خرقه را قصارت کرد
دلم زحلقهٔ[3] زلفش بجان خرید آشوب — چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
اگر امـام جماعت طلب کند امـروز
خبر دهید که حافظ بمی طهارت کرد[4]

بسر جام جم آنگه نظر توانی کرد — که خاك میکده کحل بصر توانی کرد[5]
مباش بی‌می ومطرب که‌زیرطاق سپهر[6] — بدین بهانه[7] غم از دل بدر[8] توانی کرد
گل مـراد تـو آنگـه نقاب بگشاید — که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
گدایی در میخانه طرفه اکسیریست — گر این عمل بکنی خاك زر توانی کرد
بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قـدمی — که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
توکز سرای طبیعت نمی روی بیرون — کجا بکوی طریقت گذر تـوانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پـرده ولـی — غبـار ره بنشان تـا نظر توانی کرد

۱ـ ق: امام خواجه. ۲ـ قب: که دارد سر نماز ونیاز. ۳ـ ایا: بحلقهٔ.
۴ـایا: بیت را ندارد ، در(قب) بیت مقطع چنین است :
نشان عهد محبت ز جان حافظ پرس — چو فرش خانهٔ دل محنت تو غارت کرد
بعض نسخ: اگرچه‌خانهٔ دل
در بعض نسخ مصراع نخست بدینگونه است ولی‌بیت مقطع نیست :
نشان مهر ومحبت زجان عاشق جوی
«قب» و بعض نسخ این‌بیت را در این‌غزل اضافه دارد :
بیـا بمیکده و وضع قرب جام بپرس — اگر چه چشم بما زاهد ازحقارت کرد
بعض نسخ : وضع قرب و جاهم بین
۵ـ غزل فوق در نسخهٔ (ایا) در دوجا ضبط شده ، در یك‌جـا مطلع غزل مانند متن ودر جای دیگر چنین است :
دوای غصهٔ دوران اگر توانی‌کرد — بدور بادهٔ گلگون مگر توانی‌کرد
۶ـ خ: طاق‌کبود. ۷ـ ق ، ایا (یك‌جا) : بدین ترانه ، ایا (جای دیگر) خ، نج : باین ترانه.

بیاکه چارهٔ ذوق حضور و نظم امور[۱] بفیض‌بخشی اهل هنر[۳] توانی کرد
دلا ز نور هدایت[۴] گر آگهی یابی[۵] چوشمع خنده زنان ترك‌سرتوانی کرد
ولی تو تالب معشوق وجام می‌خواهی طمع مدار که کاری دگر[۶] توانی کرد
گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ
فراز عالم علوی مقر توانی کرد[۷]

دل از من[۸] برد و روی‌ازمن[۹] نهان‌کرد خدا را با که این بازی توان کرد*
سحر پنهانیم[۱۰] درقصد جان بود خیالش لطفهای بی‌کران کرد
صبا گر چاره داری وقت وقتست که درد اشتیاقم قصد جان کرد
چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من[۱۱] نرگس او سرگران کرد
کجا[۱۲] گویم که با این درد جان‌سوز طبیبم قصد جان ناتوان کرد
بدانسان[۱۳] سوخت چون‌شمعم که برمن صراحی گریه و بربط فغان کرد
میان مهربانان کی[۱۴] توان گفت که یار من چنین گفت وچنان کرد
عدو با جان حافظ آن نکردی
که تیر چشم آن ابرو کمان کرد

۱ـ الف : حضور نظم امروز. ۲ـ ایا، الف: بفیض‌بخشش. ۳ـ ق، ایا وسایر نسخ : اهل نظر ، خ ، نج: بیت را ندارد . ۴ ـ ایا ، قب : ریاضت .
۵ـ ایا (یك‌جا): داری ، در «خ» و«نج» مصراع بدینگونه است :
گرت زنور ریاضت خبر شود حافظ. ۶ـ ق ، نج : کار دگر. ۷ـ ایا :
بشاه راه طریقت سفر توانی‌کرد ، ق ونسخ دیگر: بشاهراه حقیقت گذر توانی‌کرد .
بعض نسخ: طریقت
(گذر توانی‌کرد، دربیت ششم آمده و تکرارآن مناسب بنظر نمی‌رسد) «خ» ، «نج»: بیت را ندارد. ۸ـ ایا: ما . ۹ـ ایا : ما. ۱۰ـ ایا: سحرتنهائیم،ق : شب تنهائیم .
۱۱ـ ق،ایا: ما ۱۲ـق :کرا. ۱۳ـ ایا : برآن‌سان. ۱۴ـ قب : چون.
* «نج» این غزل را ندارد.

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کــرد
شد سوی محتسب[۱] و کار بدستوری کرد
آمد از پرده بمجلس عــرقش پاك کنید
تا نگویند حریفان[۲] که چرا دوری کرد
جای آنست که در عقد وصالش گیرند
دختری مست چنان کین همه مستوری کرد[۳]
مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق
راه مستانه زد و چارهٔ مخموری[۴] کرد
نه بهفت[۵] آب که رنگش بصد آتش نرود
آنچه[۶] باخرقهٔ صوفی[۷] می انگوری کرد
حافظ افتادگی ازدست مده زانکه حسود
عرض ومال ودل ودین درسر مغروری[۸] کرد
نشگفت ازگل طبعم زنسیمش[۹] بشکفت[۱۰]
مرغ شب خوان[۱۱] طرب ازبرك گل سوری کرد

دلبر برفت و دلشدگانرا خبــر نکــرد یاد حــریف شهر ورفیق سفر نکرد*

۱ـ بعض نسخ: برمحتسب. ۲ـ ایا ، بج، الف: تابگوید بحریفان .
۳ـ ایا : دخترمست که اینشیوهٔ مستوری کرد، نج: دختر مست چنین کین همه مستوری کرد ، الف: دختری مست چنین کین همه مستوری کرد، ق : بیت را ندارد.
۴ـ نج : زد و توبه ز مخموری (اصل مستوری). ۵ـ ایا ،نج : نه نهفت.
٦ـ ایا: آنکه. ۷ـ ق، ایا: زاهد. ۸ـ نج: مستوری، این بیت در (ایا) و(نج) مقطع غزل واقع شده. ۹ـ نج: بنسیمش. ۱۰ـ ق: غنچهٔ گلبن وصلم زنسیمش بشکفت ، بعض نسخ : بشکفت ازگل طبعم ز نسیمش نهشگفت ایا : نشگفت از گل طبعم بنشیمن بشکفت (ظاهراً تحریف شده و در اصل: «ازگل طبعم بنسیمش » بوده).
*این غزل در«نج نیست.

یا بخت من طریق محبت[1] فروگذاشت — یـا او بشاه راه طریقت گذر نکرد
من ایستاده تا کنمش جان و دل فدا[2] — او خود گذر بما[3] چو نسیم سحر نکرد
گفتم مگر بگریـه دلش مهربان کنم — در سنگ خاره[4] قطرهٔ بـاران اثر نکرد
شوخی نگر[5] که مرغ دل بیقرار من — سودای دام[6] عاشقی از سربـدر نکرد
هر کس که دید روی توبوسید چشم‌من — کاری کـه کرد دیدهٔ ما[7] بی‌نظر نکرد[8]

کلك زبـان کشیدهٔ حافظ در انجمن
با کس نگفت رازتو تا ترك سر نکرد[9]

روبر رهش نهادم و بـرمن گذر نکرد — صدلطف چشم داشتمو[10] يك نظر نکرد
سیل سرشك من[11] زدلش کین بدر نبرد — در سنگ خـاره قطرهٔ باران اثر نکرد
یارب تو آن[12] جـوان دلاور نگاه دار — کز تیر آه[13] گوشه نشینان حـذر نکرد
ماهی و مرغ دوش نخفت ازفغان من[14] — وان[15] شوخ‌دیده‌بین که سرازخواب برنکرد
میخواستم که میرمش اندرقدم چوشمع[16] — او خود گذر بما[17] چونسیم سحر نکرد

۱ـ ق، ایا، قب: مروت، در نسخهٔ اساس مـا بیت اول و دوم و چهارم و پنجم این غزل بعداز غزل: صوفی نهاد دام و سرحقه بازکرد، تکرار شده و درآنجا مانند نسخهٔ ق و ایا «مروت»ضبط شده. ۲ـ ق، ایا ونسخ‌دیگر: جان‌فدا چوشمع. ۳ـ قب،الف: بماگذر.
۴ـ ایا: در نقش سنگ، در «ق» و بعض نسخ مصراع بدینگونه است ․
چون سخت بود در دل بسنگش اثر نکرد، مصراع متن در غزل:
«رو بررهش نهادم و برمن گذر نکرد» نیز تکرار شده.
۵ـ ق : شوخی مکن ، الف و بعض نسخ : شوخی نگر که مرغ دلم بال و پر بسوخت ، ایا : دلرا اگر چه بال و پر از غم شکسته شد ، قب : دل را اگر چه بال و پر از هم گسسته بود . ۶ـ قب : خام . ۷ـ ق: من. ۸ـ قب : بی‌بصر نکرد . ۹ـ این بیت در «ق» و « ایا» نیست و در غزل: « روبررهش نهادم و بر من گذر نکرد» ضبط شده، در (قب) و بعض نسخ بیت مقطع چنین است :
حافظ حدیث نغز تو از بس‌که دلکش است — نشنید کس کـه از سر رغبت زبـر نکرد
۱۰ـ خ: داشتم او. ۱۱ـ ق، ایا، نج: ما. ۱۲ـ ایا، خ، الف: این.
۱۳ـ ایـا: کـز آه و دود، خ: کز دود آه (در اصل: دود و آه). ۱۴ـ ق، نج: دوش ز افغان من نخفت. ۱۵ـ نج: آن. ۱۶ـ ایـا، خ، الف: چوصبح، قب: که سرنهم اندرقدم چوشمع. ۱۷ـ ایا، قب: بما گذر.

جانا کدام سنگ دل بی‌کفایتست کو پیش زخم تیغ[۱] توجانرا سپر نکرد[۲]

کلك زبان کشیدهٔ[۳] حافظ در انجمن
با کس نگفت راز تو تا ترك سر نکرد

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
و آنچه[۴] خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست[۵]
طلب از گم‌شدگان ره دریا[۶] می‌کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش[۷]
کو بتأیید نظر حل معما می‌کرد
دیدمش خرم وخوش دل قدحی[۸] باده بدست
و اندران آینه صد گونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش این[۹] بود که اسرار هویدا می‌کرد
آن همه شعبدهٔ عقل که می‌کرد آنجا[۱۱]
ساحری[۱۲] پیش عصا و ید بیضا می‌کرد[۱۳]

۱- الف:تیر. ۲- نج: بیت را ندارد. ۳- ق، قب، نج : زبان بریدهٔ .
۴- ایا،قب: آنچه. ۵- قب: بیرون بود، الف:گوهری راکه بپرورد صدف‌درهمه‌عمر، بعض نسخ : گوهری را که ببرداشت صدف در همه عمر ، نج : گوهری را که بپرورد بسا در همه عمر. ۶- ق، نج: لب دریا. ۷- الف: بردکه او.
۸- ق: خرم وخندان قدح،قب، نج: خرم وخوش دل قدح.الف: فارغ وخرم قدح .
۹- قب ، نج : آن . ۱۰ - بیت در «ایا» نیست . ۱۱ - ق ، قب : این همه شعبدهٔ خویش‌که میکرد اینجا . ۱۲- ق،قب: سامری . ۱۳- بیت در «ایا» و«الف»و «نج» نیست.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست[۱]
گفت حافظه گلهٔ از دل شیدا[۲] می‌کرد[۳]

یاد باد آنکه زما وقت سفر یاد نکرد
بوداعی دل غمدیدهٔ ما شاد نکرد*
آن‌جوان‌بخت[۴] که می‌زد رقم‌خیر قبول[۵]
بندهٔ پیر ندانم ز چه آزاد نکرد
کاغذین جامه بخونابه[۶] بشویم که فلك[۷]
رهنمونیم بسوی[۸] علم داد نکرد[۹]
دل بامید صدایی که مگر در تو رسد
نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد[۱۰]
سایه تا بازگرفتی زچمن، مرغ سحر
آشیان در شکن طرهٔ شمشاد نکرد
شاید ار پیك صبا از تو بیاموزد کار
زانکه چالاك‌تر از این حرکت بادنکرد
کلك مشاطهٔ صنعش[۱۱] نکشدخط[۱۲] مراد
هر که اقراربدین[۱۳] حسن خداداد نکرد
مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق[۱۴]
که باین[۱۵] راه بشد یاروزما یاد نکرد[۱۶]

۱ـ ایا، خ، قب، نج: زلف چو زنجیر بتان از پی‌چیست، نج:چو زنجیر بتاب، الف: زلف چو زنجیر بتان از پی‌کیست . ۲ـ نج: از شب یلدا. ۳ـ «ق»، «قب»و بعض نسخ این بیت را اضافه دارد :

بیدلی در همه احوال خدا با او بود — او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد

(«خدایا» اصح است)

و در بعض نسخ دیگر و حاشیهٔ نسخهٔ «ق» بیت ذیل نیز آمده است:

آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت — ورق خاطر از آن نسخه محشا میکرد

۴ـ الف: جوانمرد. ۵ـ ق،قب: خیروقبول، ایا:مطابق‌متن. ۶ـ ق: بخوناب.

۷ـ الف: کاغذ وکلك بخوناب بشویم که‌ملك، قب: هرشبی‌جامه بخونابه بشویم که فلك.

۸ـ ق،قب، الف: بپای. ۹ـ این بیت و بیت بعد در «ایا» و«نج» نیست .

۱۰ـ الف : بیت را ندارد . ۱۱ـ نسخهٔ اساس: صنعت، متن از«ق» و «ایا».

۱۲ـ ق، ایا، قب:نقش.۱۳ـ ایا، الف: بدان. ۱۴ـایا: راه حجاز. ۱۵ـ ق: بدین.

۱۶ـ الف: که بدین راه شدآن یار وفا یاد نکرد.

* اين‌غزل در «نج» نیست.

غزلیات عـراقیست سرود حـافظ
که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

سحر بلبل حکایت بـا صبا کرد | کـه عشق روی گل با ما[۱] چها کرد
از آن رنگ رخم خون دردل انداخت[۲] | وزان[۳] گلشن بخـارم مبتلا کرد
غـلام هـمـت آن نـازنینم | کـه کار خیر بـی روی و ریـا کرد
خوشش بـاد آن[۴] نسیم صبحگاهـی | کـه درد شب نشینانرا دوا کرد
مـن از بیگانگان دیگر نـرنجم[۵] | کـه با من هرچه کرد آن آشنا کرد
گـر از سلطان[۶] طمع کردم خطا بود | ور از دلبر وفـا جستم جفا کرد
نقاب گـل کشید و زلف[۷] سنبل | گـره بند قبای غنچـه[۸] واکرد
بـهرسو بلبل[۹] عـاشق در افغان[۱۰] | تنعم از میان[۱۱] بـاد صبا کرد
بشارت بـر بکوی مـی فـروشان | کـه حافظ توبه از زهد ریا کرد[۱۲]

وفـا از خواجگان ملك[۱۳] بـا من
کمال دولت و دین[۱۴] بوالوفا کرد

صوفی نهاد دام و سرحقه بـاز کـرد
بنیاد مکر بـا فلك حقـه بـاز کرد
بـازی چرخ[۱۵] بشکند ش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده بـا اهل راز کرد

۱ـ الف: با من. ۲ـ ق: افتاد. ۳ـ ایا،قب، نج: وزین. ۴ـ قب: خوشش بادا، ایا : خوشش بادای . ۵ـ ق، ایا، و سایر نسخ : دیگر ننالم ، قب : هرگز ننالم . ۶ـ ایـا: اگر سلطان. ۷ـ ایـا، نج، الف: کشیده زلف. ۸ـ ایـا، نج، الف: قبا چون غنچه. ۹ـ نج: بلبلی. ۱۰ـ ایا، نج: بافغان، الف: بلبل بیدل بافغان. ۱۱ـ الف: زان میان، قب: درمیان. ۱۲ـ این بیت در«ایا» و «قب»و «نج» مقطع غزل واقع شده. ۱۳ـ ق: خواجگان شهر. ۱۴ـ نسخهٔ اساس: دولت دیـن، ایا: دین و دولت، متن از «ق». ۱۵ـ ایا، نج: دهر.

ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان
دیگر بمجلس[۱] آمد و آغاز ناز کرد
این مطرب از کجاست که راه‌عراق[۲] ساخت
و آهنگ بازگشت ز راه[۳] حجاز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
زانچ[۴] آستین کوته و دست دراز کرد
صنعت‌مکن که هر که[۵] محبت‌نه‌راست‌باخت[۶]
عشقش بروی دل در معنی فراز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده ره روی که عمل برمجاز کرد
ای کبك خوش خرام کجا میروی بایست[۷]
غره مشو که گربهٔ زاهد[۸] نماز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد

ای پستهٔ تو خنده زده برحدیث قند
مشتاقم از برای خدا یك شکر بچند[۹]
طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند
زین قصه بگذرم که سخن میشود بلند
خواهی که برنخیزدت از دیده رود خون[۱۰]
دل در وفای صحبت[۱۱] رود کسان مبند

۱- ق، ایا، نج، الف، و سایر نسخ: بجلوه، قب: آمد دگر بجلوه. ۲- ق، ایا، قب، نج، الف: ساز عراق. ۳- ق، قب: براه. ۴- در اصل: زانچه. ۵- نج، الف: صنعت مکن هرآنکه. ۶- ایا: نه‌پاك باخت. ۷- بعض نسخ: ای کبك خوش خرام که خوش میروی بناز. ۸- ایا، الف، قب: عابد. ۹- ق، الف، قب، نج: بخند، ایا: مطابق متن. ۱۰- ایا: رود رود. ۱۱- بعض نسخ: هوای صحبت، ایا: وفای و صحبت.

گر طیره[1] می‌نمایی و گر طعنه میزنی
ما نیستیم معتقد مرد[2] خود پسند

ز آشفتگی حال من آگاه کی شود
آنرا که دل نگشت گرفتار این[3] کمند

بازار شوق گرم شد آن سرو[4] قد کجاست
تا جان خود برآتش رویش کنم سپند

جایی که یار ما بشکر خنده دم زند
ای پسته کیستی تو خدا را بخود مخند[5]

حافظ چو ترك غمزهٔ ترکان نمی‌کنی
دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند

در نظر بازی ما بیخبران حیرانند
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی
عشق داند که درین دایره سرگردانند

جلوه‌گاه رخ او دیدهٔ من تنها نیست
ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند

عهد من[6] با لب‌شیرین دهنان‌بست خدا[7]
ما همه بنده و این قوم خداوندانند

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
آه اگر خرقهٔ پشمین بگرو نستانند[8]

وصف رخسارهٔ خورشیدز خفاش‌مپرس[9]
که درین[10] آینه صاحب‌نظران حیرانند

لاف عشق و گله ازیارزهی‌لاف دروغ[11]
عشق بازان چنین مستحق هجرانند

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار
ورنه مستوری ومستی همه‌کس نتوانند

۱- ق: گرجلود، ایا: ارطیره، الف: ارطنز، قب: گه طره می‌نمائی و گه.

۲- ق: شیخ. ۳- نج: یك. ۴- ایا، نج: شمع قد، الف: شمع رخ.

۵- بیت در «ایا» و«نج»نیست. ۶- ق،قب: ما. ۷- ایا، قب،نج: خدای.

۸- ایا،قب،نج: بیت‌را ندارد، وضمناً بیت بعدنیز در«ایا»نیست. ۹- ق: وصل‌خورشید بشب پرهٔ اعمی نرسد، نج: وصف خورشید بشب پرهٔ اعمی‌نرسد. ۱۰- ق: در آن.

۱۱- الف، نج: لاف و دروغ.

گر بتربت گه[1] ارواح برد بوی تو باد   ملك و حور دل و جان[2] بنثار افشانند
گر شوند آگه از اندیشهٔ ما مغبچگان   بعد ازین خرقهٔ صوفی بگرو نستانند

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد[3]
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارك سحری بود و چه فرخنده دمی[4]
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
من اگر کام روا گشتم وخوشدل چه عجب
مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند
بعد ازین روی من و آینهٔ وصف جمال[5]
که در آنجا خبر از جلوهٔ[6] ذاتم دادند
هاتف آن روز مرا[7] مژدهٔ این دولت داد
که برآن[8] جور و جفا صبر و ثباتم دادند

۱ـ ق، ایا، قب،نج، الف و سایر نسخ: گر به نزهتگه(درحاشیهٔ نسخهٔ نج ازنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین نقل شده: گر بر تربت ارواح).   ۲ـ ق، ایا، نج: عقل وجان گوهر هستی ، قب: مطابق متن.   ۳ـ قب: چه باك، نج، الف: نکند فهم مراد . ۴ـ ق،قب : شبی.   ۵ـ ایا: روی من آید صفت وصف جمال، قب: روی من و آینهٔ حسن و جمال.   ۶ـ الف: پرتو، نج: عالم.   ۷ـ ق، ایا ، نج، الف، قب وسایرنسخ: بمن.   ۸ـ ق: بدان.

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد
اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند[۱]
شکر شُکر بشکرانه بیفشان حافظ
که نگار کش شیرین حرکاتم دادند[۲]

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند[۳]

دوش دیدم که ملایك درمیخانه زدند
گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم سدره عفاف[۴] ملکوت
با من راه نشین ساغر مستانه[۵] زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ کار[۶] بنام من دیوانه زدند
شکر آنرا[۷] که میان من و او صلح افتاد
حوریان[۸] رقص کنان ساغر شکرانه زدند

۱ـ ایا ، نج ، الف: بیت‌را ندارد. ۲ـ ق ، ایا ، الف، نج: بیت را ندارد.
۳ـ «الف» و بعض نسخ این بیت را اضافه دارد:
من همان روز بدیدم که ظفرخواهم یافت که بر افسوس عدوصبر و ثباتم دادند
۴ـ ق، ایا، نج، خ، الف، قب: ستروعفاف، نسخ جدید: سر وعفاف. ۵ـ ق، ایا، نج: بادهٔ مستانه، خ دراصل: ساغر وپیمانه. ۶ـ بعض نسخ: قرعهٔ فال.
۷ـ نسخهٔ اساس ، ق ، نج : شکر ایزد ، ایا ، خ ، الف: شکرآنرا، چون بسبب ارتباط معنی دو مصراع ضبط نسخ مذکور بنظر صحیح‌تر و مناسبتر می‌نماید لذا ضبط این نسخ اختیار و در متن آورده شد. ۸ـ ق: صوفیان، خ: قدسیان.

آتش آن نیست که بر شعلهٔ[1] او خندد شمع[2]
آتش آنست که در[3] خرمن پروانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه[4] زدند
کس چو حافظ نکشید[5] از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند[6]

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند / چنان نماند و چنین[7] نیز هم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم / رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده‌دار بشمشیر میزند همه را / کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند[8]
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیك و بدست / چو[9] بر صحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود / که جام باده بیاور که جم[10] نخواهد ماند
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه / که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
توانگرا دل درویش خود بدست آور / که مخزن زر و گنج درم[11] نخواهد ماند
بدین[12] رواق زبرجد نوشته‌اند بزر / که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
سحر کرشمهٔ وصلش[13] بشارتی خوش داد / که کس همیشه بگیتی[14] دژم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

۱- ق: ازشعلهٔ. ۲- نج: صبح. ۳- ایا، خ: بر. ۴- الف: درافسانه.
۵- ق: گشاد، نج: نگشود. ۶- ق، ایا، نج: تا سر زلف سخن را بقلم شانه زدند.
۷- ق: نماند چنین. ۸- نج: بیت را ندارد. ۹- ایا، خ، نج: که.
۱۰- قب: بیار جام که ایام جم. ۱۱- ایا، نج: گنج و درم. ۱۲- نج، خ، قب: برین. ۱۳- الف: کرشمهٔ لطفم، بعض نسخ: سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد.
۱۴- قب، الف: همیشه گرفتار غم، بیت در «ق» «ایا» «نج» نیست.

واعظان[۱] کین جلوه در[۲] محراب و منبر میکنند
چون بخلوت می‌روند آن کار دیگر میکنند[۳]
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
گوییا باور نمیدارند روز داوری
کین همه قلب و دغل[۴] در کار داور میکنند
بندهٔ پیر خراباتم که درویشان او
گنج را از بی نیازی خاك بر سر میکنند[۵]
ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان
میدهند آبی که دلها را[۶] منور[۷] میکنند
بر در میخانهٔ عشق ای ملك تسبیح گوی[۸]
کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند
حسن بی پایان او چندانکه عاشق میکشد
زمرهٔ دیگر بعشق از غیب[۹] سر بر میکنند
خانه خالی کن دلا[۱۰] تا منزل سلطان[۱۱] شود
کین هوسناکان دل و جان جای لشکر[۱۲] میکنند
یارب این نودولتان هم با[۱۳] خر خودشان نشان
کین همه ناز از[۱۴]غلام ترك و استر میکنند
صبحدم ازعرش[۱۵] می‌آمد خروشی‌عقل[۱۶] گفت
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر میکنند

۱- ایا: زاهدان. ۲- نج: بر. ۳- ایا: شاهدان شان نیم‌شب خلوت منورمی کنند.
۴ - نج : قلب دغل ، خ : نقش دغل . ۵- ق : بیت را ندارد .
٦- قب، نج: آبی و دلها را. ۷- ق، ایا، نج، خ، قب: توانگر. ۸- خ: تسبیح کن. ۹-خ: ازخاك. ۱۰- ایا: بیا، نج: بتا. ۱۱- ایا، نج:جانان.
۱۲- ایا، نج: جای‌دیگر، قب: دل‌و دین‌جای لشکر، ق: بیت را ندارد. ۱۳- ق، نج: نودولتان را با . ١٤ - خ : کین تنعم از . ۱۵ - ایا ، نج ، خ ، قب : وقت‌صبح ازعرش. ۱۶- ایا، قب، نج: عشق.

سمن بویان[1] غبار غم چـو بنشینند بنشانند
پری رویان قرار ازدل چو بستیزند[2] بستانند
بفتراك جفا دلها چـو بر بندند بربندند
ز زلف عنبرین جانها چو بگشایند بفشانند[3]
ز چشمم لعل رمانی چو می‌خندند می‌بارند[4]
ز رویم راز پنهانی چو می‌بینند[5] می‌خوانند
بعمری یك نفس با ما چو بنشینند برخیزند
نهال شوق[6] در خاطر چو برخیزند بنشانند
سرشك گوشه‌گیرانرا چو دَریابند دُریابند
رخ مهر از سحر خیزان نگردانند[7] اگردانند
چو منصور آن مراد[8] آنان که بردارند بردارند
که با این درد اگر در بند درمانند در مانند[9]
دوای درد عاشق را طبیب عـام نشناسد[10]
ز فکر آنان کـه در تدبیر ذر مانند در مانند

در آن[11] حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز ارند
درین درگاه، حافظ را چو میرانند میخوانند[12]

۱ـ نج: سمن رویان. ۲ـ ایا، نج: قرار دل چو بستانند ، قب: قراردل چو بستیزند.
۳ـ ایا، نج (دراصل) : بگشایند (قافیه نادرست است) . ۴ـ ایا ، نج: چو می‌بینند
می‌خندند. ۵ـ ایا، نج :چو می‌دانند. ۶ـ ایا، نج: سوز. ۷ ـ ایا :
بگردانند، نج: رخ از مهر سحرخیزان بگردانند. ۸ـ ق: از مـراد، ایا: چو منصور
آن‌کسانی راکه بردارند بردارند. ۹ـق : بدین درگاه‌حافظ را چومیخوانند،میرانند،
ایا، نج: بدین درگاه حافظ را چو میخوانند میخوانند. ۱۰ـ ق، ایا، نج، الف، قب
و سایر نسخ: دوای درد عاشق را کسی کو سهل پندارد. ۱۱ـ ق: دراین.
۱۲ـ ق: که با این درد اگر دربند در مانند در مانند.

شراب بیغش و ساقی خوش دو دام رهند
که زیرکان جهان از کمندشان نجهند[۱]
من ارچه‌عاشقم و رند و مست و نامه‌سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی گنهند
جفانه شیوهٔ[۲] درویشی است و راه روی[۳]
بیار باده که این سالکان نه مرد رهند
مبین[۴] حقیر گدایان عشق را کین قوم
شهان بی کمر و خسروان بی کلهند
بهوش باش که هنگام باد استغنا
هزار خرمن طاعت به نیم جو ننهند[۵]
مکن که کوکبهٔ دلبری شکسته شود
چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند[۶]
غلام همت دردی کشان خوش خویم[۷]
نه‌این[۸] گروه که ازرق لباس و دل سیهند[۹]
قدم منه بخرابات جز بشرط ادب
که ساکنان[۱۰] درش محرمان پادشهند

جناب عشق بلندست همتی حافظ
که عاشقان ره بی همتان بخود ندهند

غلام نرگس مست تو تاجدارانند خراب بادهٔ لعل تو هوشیارانند

۱- ق، ایا، قب : نرهند. ۲- ق: پیشهٔ. ۳- ایا: درویشی است و راه ادب.
۴- الف: مدان. ۵- نج (در اصل)، الف، قب: نخرند.(قافیه‌نادرست‌است).
۶- ایا، نج، ،قب: بیت راندارد . ۷- ق: یکرنگم. ۸- ق: نه‌آن .
۹- بیت‌در«ایا» و «نج» نیست . ۱۰- ق : سالکان.

گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و ببین — که از تطاول زلفت چه سوگوارانند[1]
نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس — که عندلیب تو از هر طرف هزارانند[2]
ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز — وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند
ز زیر[3] زلف دوتا چون گذر کنی بنگر — که از یمین و یسارت چه بی‌قرارانند[4]
برو[5] بمیکده و چهره ارغوانی کن — مرو بصومعه کانجا سیاهکارانند[6]
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو — که مستحق کرامت گناهکارانند
تو دستگیر شو ای پیك[7] پی خجسته که من — پیاده میروم و همرهان سوارانند

خلاص حافظ از آن[8] زلف تابدار مباد
که بستگان کمند تو رستگارانند[9]

نقد ها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
مصلحت دید من آنست[10] که یاران همه کار
بگذارند[11] و خم طرهٔ[12] یاری گیرند
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند
قوت بازوی پرهیز بخوبان مفروش
که درین[13] خیل حصاری بسواری گیرند

۱- ق،قب: بیقرارانند. ۲- ایا، نج: بیت‌را ندارد. ۳- خ: بزیر. ۴- ق،قب: چه سوگوارانند. ۵-ق: بیا. ۶- ایا: گناه‌کارانند، نج: بیت راندارد.
۷- ق، ایا، قب: ای‌خضر. ۸- ایا: ازین. ۹- قب: که هندوان کمند تو کامگارانند، در نسخهٔ «قب» با مصراع متن بیتی دیگر باین صورت آمده:
ز دام زلف تو دل‌را مباد روی خلاص — که بستگان کمند تو رستگارانند
۱۰- نج: مصلحت دیدنم آن نیست. ۱۱- نج: مگذارند. ۱۲- الف: پی‌طره.
۱۳- خ: کاندرین، الف: که درین ملك.

یا رب این بچهٔ ترکان چه دلیرند بخون
که بتیر[۱] مژه هر لحظه شکاری گیرند
رقص بر شعر تر[۲] ونالهٔ نی خوش باشد
خاصه‌رقصی[۳] که در آن دست[۴] نگاری‌گیرند
حافظ ابنای زمانرا غم مسکینان نیست
زین میان گر بتوان به که کناری گیرند

هر که شد محرم دل درحرم یار بماند
و آنکه این کار ندانست در انکار بماند
اگر ازپرده برون‌شد دل من[۵] عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار[۶] بماند
صوفیان واستدند ازگرومی همه رخت
دلق ما بود که در خانهٔ خمار بماند
داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید
خرقه رهن‌می و مطرب شد و زناربماند[۷]
خرقه‌پوشان‌دگرمست‌گذشتندو گذشت[۸]
قصهٔ ماست که در هر سربازار بماند
هر می لعل کزان دست بلورین ستدم[۹]
آب حسرت شد ودر چشم‌گهرباربماند
جزدل من کز ازل[۱۰] تا بابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدیم که درکار[۱۱] بماند
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوار بماند
بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد
کش‌حکایت[۱۲] همه جا در[۱۳] در ودیوار بماند
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
شیوهٔ او[۱۴] نشدش حاصل و بیمار بماند

۱– الف: بنوك. ۲– ایا، نج، خ، الف: شعرخوش. ۳– ایا، نج، خ، قب:وقتی.
۴– نج: درآن زلف، الف: در و دست. ۵– ایا، الف، نج: دلما. ٦– ایا: انکار.
۷– ایا، نج: بیت‌را ندارد. ۸– ق: محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد، نج: با حریفان دگران هیچ نگفتند و شدند. ۹– ق : ستدیم ، ایا: بلوری ستدیم ، نج: بلورین‌خوردیم. ۱۰– بعض نسخ: جز دلم کو ز ازل، قب: چون دل من کز ازل تا بابد عاشق تست ، بعض نسخ: جز دلم کو ز ازل تا بابد عاشق تست. ۱۱– قب: نشنیدم که درین‌کار. ۱۲– ق،قب: که حدیثش. ۱۳– قب: بردرو، این بیت در «ایا» و «نج» نیست. ۱۴– ق: تو، قب: آن.

بتماشاگـه زلفش دل حافـظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید
صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید
چنان کرشمهٔ ساقی دلـم ز دست ببرد
که باکسی دگرم نیست برگ گفت‌وشنید
من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت
که پیر باده[۱] فروشش بجرعهٔ نخرید[۲]
ز میوهای بهشتی چـه ذوق[۳] دریابد
هر آنکه سیب زنخدان شاهدی نگزید[۴]
بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم
که‌گم شدآنکه درین ره برهبری نرسید[۵]
مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
براحتی نـرسید آنکـه زحمتی نکشید
خدایـرا مددی ای دلیل راه حرم
که نیست بادیهٔ عشق را کناره[۶] پدید
عجایـب ره عشق ای رفیـق بسیارست
ز پیش آهوی این دشت شیر بیشه رمید[۷]

۱ـ نج: درد. ۲ـ خ: بیت‌را ندارد. ۳ـ نج: بذوق. ۴ـ نج:بگزید، بیت در «ایا» نیست. ۵ـ بیت در «ق» نیست. ۶ـ ایا، قب، خ، نج: کرانه، ق : بیت را ندارد. ۷ـ ایا، نج: شیرنر بدوید، خ،قب‌ونسخ دیگر: شیرنربرمید، ق: بیت را ندارد.

گلی نچید[1] ز بستان آرزو حافظ[2]
مگر نسیم مروت درین هوا نوزید[3]
بهار می‌گذرد دادگسترا دریاب
که‌رفت موسم وحافظ[4] هنوز می‌نچشید[5]

شراب نوش کن وجام زر[6] برندان‌بخش[7]
که پادشه بکرم جرم بندگان[8] بخشید

بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند
که ببالای چمان از بن و بیخم برکند*
حاجت مطرب و می نیست تو برقع بگشای
که برقص آوردم آتش رویت چو سپند
هیچ رویی نشود آینهٔ چهرهٔ[9] بخت
مگر آن روی که مالند بان[10] سم سمند
گفتم اسرار غمت هرچه بود گو می‌باش
صبر ازین بیش ندارم چکنم تا کی و چند
من خاکی چو ازین[11] در نتوانم برخاست
از کجا بوسه زنم بر در آن[12] قصر بلند
مکش آن آهوی مشکین مرا ای صیاد
شرم از آن چشم سیه دار و مبندش بکمند

۱- قب: نچیده. ۲- قب: عاشق. ۳- ق: بیت را ندارد. ۴- قب: زاهد.
۵- بیت در «ایا» و «نج» نیست. ۶- قب: جام می. ۷- الف: به حافظ‌بخش، قب، خ: به حافظ ده. ۸- خ، الف: جرم‌صوفیان، قب: جرم عاصیان، ق: بیت را ندارد. ۹- ق: آینهٔ‌حجلهٔ. ۱۰- ق: درآن، بعض‌نسخ: برآن. ۱۱- ق: که‌ازین. ۱۲- ق وسایر نسخ: برلب آن.
* این غزل در «ایا» و «قب» و «نج» نیست.

چـون غزلهای تـر دلکش حافظ شنود
گـر کمالیش بود شعر نگوید بخجند [۱]

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند — پنهان خورید با ده که تکفیر[۲] می کنند
ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند[۳] — منع[۴] جوان و سرزنش پیر می کنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل وهنوز — باطن[۵] درین خیال که اکسیر می کنند[۶]
گویند رمز[۷] عشق مگویید و مشنوید — مشکل حکایتیست که تقریر می‌کنند[۸]
ما از برون در شده مغرور صد فریب — تاخود[۹] درون پرده چه تدبیر می کنند[۱۰]
تشویش وقت پیر مغان میدهند باز — این سالکان نگر که چه با پیر می کنند
صد ملك‌دل[۱۱] به‌نیم‌نظر می‌توان خرید — خوبـان درین معامله تقصیر می کنند
قومی‌بجدوجهدنهادند وصل دوست[۱۲] — قومی[۱۳] دگر حواله بتقدیر می کنند[۱۴]
فی‌الجمله دل مبند بر اسباب دنیوی[۱۵] — کین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کنند[۱۶]
می‌ده[۱۷] که شیخ‌وحافظ‌ومفتی[۱۸]ومحتسب — چون نیك بنگری همه تزویر می کنند

۱ـ در «ق» بیت مقطع چنین‌است:
باز مستان دل‌ازآن گیسوی مُشکین حافظ — زانکه دیوانه همان به که بود اندر بند
۲ـ ق، الف : تعزیر . ۳ـ الف: ناموس عشق و پردهٔ عشاق می‌درند .
٤ـ ق، قب، الف:عیب. ۵ـ ق،خ،الف: باطل. ٦ـ بیت‌در«ایا» و«خ»و«نج»نیست .
۷ـ قب: راز، الف: سر. ۸ـ نج: بیت را ندارد . ۹ـ ایا: تا از . ۱۰ـ خ: بیت را ندارد . ۱۱ـ ایا، الف: صد آب رو، خ: چند آب‌رو . ۱۲ـ الف : وصل یار. ۱۳ـ الف: بعضی. ۱۴ـ بیت در «نج»نیست. ۱۵ـ ق ، قب،نج ، الف و سایر نسخ : فی‌الجمله اعتماد مکن برثبات دهر، الف : برثبات هیچ
۱۶ـ بیت در «ایا» و «خ» نیست. ۱۷ـ ق، قب،الف: می‌خور. ۱۸ـخ: قاضی، ایا : واعظ و مفتی.

شاهدان گر دلبری زینسان کنند / زاهدانرا رخنه در ایمان کنند
هرکجا این[۱] شاخ نرگس بشکفد[۲] / گلرخانش دیده نرگس دان کنند
ای جوان سروقد گویی بزن[۳] / پیش از آن‌کز قامتت چوگان کنند
عاشقانرا بر سر خود حکم نیست / هرچه فرمان تو باشد آن کنند[۴]
پیش چشمم کمترست از ذرهٔ[۵] / این[۶] حکایتها که از طوفان کنند
یار ما چون کرد[۷] آغاز سماع / قدسیان از[۸] عرش دست افشان کنند
مردم چشمم بخون آغشته شد / در کجا این ظلم بر انسان[۹] کنند
عید رخسار توکو تا عاشقان / در وفایت جان و دل[۱۰] قربان کنند[۱۱]
خوش‌برآی‌ازغصه‌ای‌جان[۱۲] کاهل‌راز / عیش خوش[۱۳] در بوتهٔ هجران کنند

سرمکش حافظ ز آه نیم شب
تا چو صبحت آینه رخشان کنند[۱۴]

۱- ق، قب،خ، الف: آن، نج: کان. ۲- الف: بگذرد. ۳- ق ، ایا: گوئی ببر ، الف: ای جوان دولتی گوئی ببر. ۴- الف: هرچه فرمایی بجان فرمان کنند. ۵- ق، ایا ، نج ، الف و سایر نسخ : قطرهٔ، ۶- نج : آن ، خ،قب: بیت را ندارد . ۷-ق: چون گیرد، ایا،قب: چون سازدآهنگ‌سماع، الف، خ: سروماچون‌سازدآغاز سماع. ۸-ق، ایا، قب: بر، الف: در، نج: بیت‌را ندارد. ۹- درنسخهٔ‌اساس: ایشان، متن از ق و ایا و نسخ دیگر. ۱۰- ایا ، نج: جان خود. ۱۱- ق، خ : بیت راندارد. ۱۲- ق:خوش برآ با غصه‌ای‌دل، ایا،قب: خوش برآی‌ازغصه‌ای دل،نج:خوش برآی‌از غصه حافظ (در این‌نسخه این بیت مقطع غزل واقع شده) در «الف» مصراع چنین است : اصل‌گل وصل است لیکن اهل راز. ۱۳- الف: عیشها، خ: بیت را ندارد. ۱۴- نج، خ: بیت‌را ندارد، در «ایا» و«قب» و «خ» و«نج» این بیت با کمی اختلاف به غزل اضافه شده‌که مصراع دوم‌آن در «ایا» و«قب»بصورت‌متن‌درمقطع غزل نیزتکرارگردیده:

رونمایدآفتاب دولتت / گرچو صبحت آینه رخشان کنند
قب: طلعتت / ایا : گرچه صبحت
خ : گرچو شمعت

گفتم کیم دهـان و لبت کامران کنند
گفتا بچشم هرچه تو گویی چنان کنند

گفتم خـراج مصر طلب میکند لبت
گفتـا درین معامله کمتر زیان کنند

گفتم بنقطهٔ دهنت خود که برد راه [1]
گفت این‌حکایتیست که‌با نکته دان [2] کنند

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین
گفتا بکوی عشق همین و همان کنند

گفتم هوای میکده غم می‌بـرد ز دل
گفتا خوش آن‌کسان‌که دلی شادمان‌کنند

گفتم شراب و خرقه نه آئین مذهبست [3]
گفت این عمل بمذهب پیرمغان کنند

گفتم ز لعل نوش‌لبان [4] پیر را چه سود
گفتا ببوسهٔ شکرینش جوان کنند

گفتم‌که خواجه کی بسر حجله میرود
گفت آن زمان [5] که‌مشتری ومه‌قران‌کنند

گفتم دعای دولت تو [6] ورد حافظ است
گفت این دعا ملایك هفت آسمان کنند

آنان کـه خاك را بنظـر کیمیا کنند
آیـا بود که گـوشهٔ چشمی بما کنند

۱ـ ایا: خودکه راه برد ، نج: تاکه برد راه .   ۲ـ الف : باخرده‌دان .
۳ـ الف : گفتم شراب و خرقه چه تقوی و مذهبست.   ۴ـ قب : زنوش لعل لبت، نج: زنوش‌لعل‌لبانت مرا چه سود.   ۵ـ ایا، قب،نج : گفتا سحر.   ۶ـ ق ، ایا : او، الف: گفتم دعای حافظ از اسباب دولتست .

دردم نهفته بـه ز طبیبان مـدعی
باشد که از خزانهٔ غیبم[۱] دوا کنند
معشوق چون نقاب ز رخ در[۲] نمی‌کشد
هر کس حکایتی بتصور چـرا کنند
چون‌حسن عافیت[۳] نه برندی و زاهدیست
آن به که کار خود بعنایت رها کنند
بی معرفت مباش که در من یزید عشق
اهـل نظـر معامله بـا آشنا کنند
حالی درون[۴] پرده بسی فتنه میرود
تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند
گر سنك ازین حدیث بنالد عجب مدار
صاحب دلان حکایت دل‌خوش ادا کنند
می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند[۵]
پیراهنی که آیـد ازو[۶] بوی یوسفم
تـرسم برادران غیـورش قبا کنند
بگذر بکوی صومعه[۷] تا زمرهٔ حضور
اوقات خود ز بهرتو صرف دعا کنند[۸]
پنهان ز حاسدان گذری کن[۹] که منعمان
خیر نهان برای رضای[۱۰] خدا کنند
حافظ دوام وصل میسر نمـی‌شود
شاهـان کم التفات بحال گدا کنند

۱- ایا ، قب ، نج : غیبش. ۲- نج : معشوقه چون نقاب زرخ بر. ۳-ق، ایا ، نج: عاقبت. ۴- ایا، نج: برون. ۵- این بیت و سه بیت بعد از آن در «ایا» نیست. ۶- قب : از آن. ۷- ق: میکده. ۸- این بیت وبیت بعد از آن در «نج»نبست . ۹- ق ،قب‌وسایرنسخ: بخودم خوان. ۱۰- قب: همیشه زبهر.

حسب حالی ننوشتی[1] و شد ایامی چند
محرمی کو کـه فرستم بتو پیغامی چند

مـا بدان مقصد عـالی[2] نتوانیـم رسید
هم مگـر پیش نهد لطف شما گامی چند

چون می از خم بسبو آمد وگل بست نقاب[3]
فرصت عیش نگهدار و بکش[4] جامی چند

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست
بـوسهٔ چند بر آمیز بدشنامی چند

زاهد از کوچهٔ رندان بسلامت بگـذر
که[5] خرابت نکند صحبت بدنامی چند

عیب می جمله چو گفتی[6] هنرش نیز بگو[7]
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

ای گدایان خرابات خدا یـار شماست
چشم اِنعـام مداریـد ز آنعامـی چند

پیر میخانه چه‌خوش گفت بدردی کش‌خویش
که مگو حال دل سوخته با خامی چند

حافظ از شوق رخ مهرفروغ[8] تو بسوخت
کامگارا نظری کـن سوی ناکامی[9] چند

۱ـ نج: ننوشتیم. ۲ـ ایا،خ: ما به آن مقصد اعلی، الف: ما بدان مقصد اعلی. ۳ـ ق، ایا ، خ، نج : بسبو رفت وگل افکند نقـاب ، قب: بسبو رفت و گل انداخت نقاب، الف : می‌چو از خم بسبو رفت و گل انداخت نقاب . ۴ـ ق ، ایا خ، نج، الف، قب وسایرنسخ : بزن. ۵ـ ق، ایا ، خ، نج، قب،الف و سایرنسخ: تا. ۶ـ نج: جمله بگفتی، الف: چون همه‌گفتی. ۷ـ قب، خ، الف : بگوی.
۸ـایا، الف، نج: مهرفروز. ۹ـنج: کن توبنا کامی.

بود آیا[۱] که در میکدها بگشایند — گره از کار فرو بستهٔ ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خود بین[۲] بستند — دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند
بصفای دل رندان و صبوحی زدگان[۳] — بس در بسته بمفتاح دعا بگشایند
نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید[۴] — تاحریفان[۵] همه‌خون ازمژها بگشایند[۶]
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب — تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند[۷]
در میخانه ببستند[۸] خدایا مپسند — که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند
حافظ این خرقه که داری تو ببینی فردا[۹]
که چه زنار ززیرش بجفا[۱۰] بگشایند

ابر آذاری[۱۱] برآمد باد نوروزی وزید
وجه می میخواهم ومطرب که میگوید رسید
شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام
ای فلك این شرمساری تا کیم بایدکشید[۱۲]
قحط‌جودست آب‌روی‌خودنمی‌بایدفروخت
باده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید

۱- ایا، قب ، نج: باشد ای دل. ۲- ایا: خودرا ۳- ق ، قب، نج : رندان صبوحی زدگان. ٤- بعض نسخ : برخوانید. ۵- نج : که حریفان. ۶- ق: تا همه مغبچگان زلف دو تا بگشایند. ۷ ـ ق: تـا حریفان همه خون از مژهـا بگشایند . ۸- ایا : چو بستند. ۹- قب: ببینی‌روزی. ۱۰- ق : بدغا. ۱۱- خ: آزاری . ۱۲-الف : تا ،یکی‌خواهم‌کشید بعض نسخ : تابکی بایدکشید، ق : بار عشق ومفلسی صعبست می بایدکشید، ایا : بارعشق و مفلسی صعبست و...،خ : بار عشق ومفلسی حیفست و می‌بایدکشید ، نج: بارعشق ومفلسی راهردو می‌بایدکشید، قب : عاشقی و مفلسی صعبست می‌باید کشید .

گوئیا[1] خواهدگشوداز دولتم بابی[2] که دوش
من همی کردم دعا و صبح صادق میدمید
با لبی و صد هزاران خنده آمد گل بباغ[3]
از[4] کریمی گوئیا در گوشهٔ بویی شنید
دامنی گرچاك شد در عالم رندی چباك
جامهٔ در نیك نامی نیز می‌باید درید
این‌حکایت[5] کز لب لعل تومن‌گفتم که‌گفت
وان[6] تطاول‌کز سر زلف تو من دیدم که دید
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد[7]
این‌قدردانم[8] که از شعر ترش‌خون می‌چکید
عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق[9]
گوشه‌گیرانرا ز آسایش طمع[10] باید برید

جهان بر ابروی عید از هلال وسمه کشید
هلال عیـد در ابروی یار باید دید*
شکسته گشت چـو پشت هلال قامت من
کمان ابروی یارم چو[11] وسمه باز کشید
مگرنسیم تنت[12] صبح در چمن بگذشت
که گل ببوی تو درتن[13] چوصبح جامه‌درید

۱- خ، قب، الف : غالبا. ۲- ق، ایا، خ، قب ، الف ، نج و سایر نسخ : کاری. ۳- ایا ، الف ، نج: آمدگل بپرس . ۴- ایا ، قب، الف ، نج : کز . ۵- ق، نج: این لطایف ، قب: آن لطایف ، ایا ، خ ، الف: این لطافت. ۶- ق،خ: وین . ۷- نج: تیرغمزه بردل‌حافظ ندانم‌من‌که زد. ۸- الف: دیدم. ۹- نج: مظلومان راه. ۱۰- قب: گوشه گیرانرا طمع از عافیت ، این بیت در «خ» و «الف»نیست . ۱۱-قب: که. ۱۲-ق،قب: خطت. ۱۳- ق،قب‌وسایرنسخ: برتن.
* «ابا» و «نج» و«الف» غزل‌را ندارد.

نبود چنگ و رباب و گل و نبید[1] که بود
گل وجود من آغشتهٔ گلاب و نبید
بیا که با تو بگویم غم ملالت دل
چرا که بی تو ندارم مجال گفت و شنید
بهای وصل تو گر جان بود خریدارم
که جنس خوب مبصر بهر چه دید خرید
مریز آب سرشکم که بی تو دور از تو
چو باد میشد و بر خاك راه می‌غلتید[2]
چو ماه روی تو در شام زلف میدیدم
شبم بروی چو ماهت[3] چو روز میگردید
بلب رسید مرا جان و بر نیامد کام
بسر رسید امید و طلب بسر نرسید
ز شوق لعل تو[4] حافظ نوشت حرفی چند
بخوان بنظمش[5] و درگوش کن چو مروارید

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید[6]
جمال بخت[7] زروی ظفر نقاب انداخت
کمال عدل[8] بفریاد دادخواه رسید

۱- در نسخهٔ اساس: گل نبید، متن باتوجه به سیاق عبارت از نسخ دیگر اختیار شد، ق،قب: نبود چنك ورباب ونبیدوعود . ۲- دراصل: می‌غلطید، ق : بیت‌را ندارد.
۳- ق،قب وسایرنسخ: شبم بروی‌تو روشن. ۴- ق،قب: روی تو. ۵- ق: ز نظمش قب: تو نظمش .

٦- ایا : نوید فتح و ظفر تا بمهروماه رسید ، نسخه بدل «ایا» مطابق متن است.
۷- الف : فتح. ۸- الف : عقل.

سپهر دورخوش اکنون زند[1] که ماه آمد
جهان بکام دل اکنون رسد[2] که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
قوافل دل و دانش که مرد راه[3] رسید

عــزیز مصر برغم بــرادران غیور
ز قعر چاه برآمد باوج ماه[4] رسید

کجاست صوفی دجال فعل[5] ملحد شکل
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صبا بگو که چها برسرم[6] درین غم عشق
زآتش دل[7] سوزان و دود آه رسید

ز شوق روی تو شبها[8] بدین اسیر فراق
همان رسید کز آتش ببرك کاه[9] رسید

مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول
زورد نیم شب[10] و درس صبحگاه رسید

مرا می دگر باره از دست برد — بمن باز بنمود مـی دستبرد*
بنازم بدستی که انگور چید — مریزاد پایی کـه درهم فشرد
هزار آفرین بر میٔ سرخ باد — که از روی من رنك زردیببرد
برو زاهدا خرده بر ما مگیر — که کار خدایی نه کاریست خرد

۱ـ ق: کند ، الف : سپهرچرخ کنون میزند که ماه آمد . ۲ـ ایـا : بشد.
۳ـ الف: مهروماه . ۴ـ خ، قب، الف : جاه ، با توجه باینکه ماه در مطلع غزل آمده ، جاه بنظر صحیح‌تر میرسد. ۵ـ ایا ، نج: دجال‌کیش . ۶ـ الف : که بحافظ چها. ۷ـ قب: دم. ۸ـ ق، ایا، خ، نج، : شاها. ۹ـ ایا، الف ، نج: بروی‌کاه . ۱۰ـ الف: زیمن وردشب .

* «ق» و «ایا» و «نج» غزل را ندارد .

مرا از ازل عشق شد سرنوشت قضـای نبشته نشایـد سترد[۱]
شود مست وحدت ز جام الست
هر آن کو چو حافظ می ناب خورد[۲]

دل ما بدور رویش[۳] ز چمن فراغ دارد
که چو سرو پای‌بندست وچو لاله داغ دارد
سرما فرو نیاید بکمـان ابـروی کس[۴]
که درون گوشه گیران ز جهان[۵] فراغ دارد
ز بنفشه تاب دارم که زند ز زلف او دم[۶]
تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد
بچمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله
بندیم شاه ماند که بکف ایـاغ دارد
شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن[۷]
مگر آنکه عکس رویش[۸] برهم چراغ دارد
من و شمع صبحگاهی سزد اربهم[۹] بگرییم
که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد[۱۰]
سزدم چو ابر بهمن که بدین[۱۱] چمن بگریم
طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد[۱۲]

۱ـ الف: بیت را ندارد. ۲ـ بعض‌نسخ: می‌صاف خورد، الف: چوحافظ کشد درد درد. ۳ـ ق، ایا، قب، خ، نج: رویت. ۴ـ ایا: بکمان ابروانش، خ: بجز آن کمان ابرو نکشید دل بهیچم. ۵ـ نج: زچمن. ۶ـ ق، ایا، خ، قب: که ز زلف او زند دم، الف، که ز زلف او زند لاف. ۷ـ ایا: شب تیره چون سرآرم ره پیچ‌پیچ زلفش، نج: زلفت، الف: شب تیره کی‌سرآرم ره پیچ‌پیچ زلفت. ۸ـ ق، قب: شمع رویت، نج: عکس رویت، ایا، خ: مطابق متن. ۹ـ ایا، نج: ار بخود. ۱۰ـ خ: بیت را ندارد. ۱۱ـ ق: برین، قب: سزد ارچو ابر بهمن که برین، الف: سزد ار چوابر بهمن زدودیده رود رانم ۱۲ـ بیت در «ایا» «خ» «نج» نیست.

سر درس[۱] عشق دارد دل مستمند[۲] حافظ
که نه خاطر تماشا و هوای[۳] باغ دارد

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد
بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد
غبار خط بپوشانید خورشید رخش یارب
بقای[۴] جاودانش ده که حسن جاودان دارد
چو عاشق میشدم گفتم ربودم گوی مقصودی[۵]
ندانستم که این دریا چه موج بیکران[۶] دارد
ز چشمش[۷] جان نشاید برد کز هر سو که می‌بینم
کمین از گوشهٔ کردست و تیر اندر کمان دارد
ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را
بدین سرچشمه‌اش بنشان که خوش آب روان[۸] دارد
بفتراک ار همی‌بندی[۹] خدا را زود صیدم[۱۰] کن
که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد
ز خوف هجرم ایمن کن[۱۱] اگر امید آن داری
که از چشم[۱۲] بداندیشان خدایت در امان دارد
چه افتادست در این ره که هر سلطان معنی را
برین درگاه می‌بینم که سر بر آستان دارد[۱۳]

۱- خ: درد. ۲- ق، ایا، خ، قب، نج و سایر نسخ: دردمند. ۳- ق، ایا، خ، قب، نج و سایر نسخ: که نه خاطر تماشانه هوای. ۴- قب: حیات. ۵- ق، ایا، الف، قب، نج و سایر نسخ: که بردم گوهر مقصود (ظاهراً این ضبط صحیح‌تر است). ۶- ق، ایا، قب، نج: خون‌فشان. ۷- ق، ایا، الف، قب، نج: ز چشمت. ۸- ق، ایا، الف، نج: آبی‌روان. ۹- الف: بفتراکم چو می‌بندی. ۱۰- ایا: قیدم. ۱۱- ایا: ز خوف هجر ایمن کن. ۱۲- نج: از شر. ۱۳- ایا، نج، الف، قب: بیت را ندارد.

بیفشان جرعهٔ برخاك وحال اهل شوکت بین[1]
که از جمشید و کیخسرو هزاران[2] داستان دارد
چو در رویت بخندد گل مشو درتاب[3] ای بلبل
که بر گل اعتمادی نیست گر[4] حسن جهان دارد
خدارا داد من بستان ازو ای شحنهٔ مجلس
که می بادیگری خوردست و باما[5] سر گران دارد
چو دام طره افشاند ز گرد خاطر عشاق
بغماز صبا گوید که راز ما نهان دارد
چه عذر بخت خود خواهم[6] که آن عیار[7] شهر آشوب
بتلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
بخط و خال گدایان مده خزانهٔ[8] دل
بدست شاه وشی ده که محترم دارد
نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
غلام همت سروم که این قدم دارد
رسیدموسم آن کز[9] طرب چو نرگس[10] مست
نهد بپای قدح هر که شش درم دارد

۱ـ ق: حال اهل دل بشنو، نج : حال اهل دولت پرس. ۲ـ ق ، ایا، قب، نج : فراوان ،الف: بیت را ندارد. ۳ـ ق، ایا، نج، قب و سایر نسخ : مشو در دامش، الف: مرو در دامش. ٤ـ ایا: نیست‌ور، نج: نیست وگر (وزن مغشوش و مختل است و واو زائد است) الف: که رعنا نیك بدعهد است اگر . ۵ـ ق قب: با من ، ایا، نج: که می بادیگری خوردست و سربرمن گران دارد ، الف : کـه می با دیگران خوردست و سربرمن گران دارد . ۶ـ ق، ایا ، قب، نج وسایرنسخ : گویم، الف : گوید. ۷ـ نج: آن طرار . ۸ـ ق، ایا ،قب، نج : خزینهٔ. ۹ـ درنسخهٔ اساس : آنك از ، متن از «ایا». ۱۰ـ الف : بلبل.

زرازبهای‌می[۱] اکنون چوگل دریغ مدار
که عقل کـل بصدت عیب متهـم دارد
ز سر غیب کس آگاه‌نیست قصه مخوان[۲]
کدام محـرم دل ره درین حرم دارد
مراد دل زکه جویم[۳] که نیست دلداری
کـه جلوهٔ نظر و شیوهٔ کرم دارد[۴]
دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل
ببوی زلف تو با باد صبحدم دارد
زجیب خرقهٔ حافظ چه طرف بتوان بست
که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد

شاهد آن نیست که‌مویی و میانی دارد
بنـدهٔ طلعت آنیـم[۵] کـه آنی دارد
شیوهٔ حور وپری خوب ولطیفست[۶] ولی
خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد
چشمهٔ چشم مرا ای گل خندان دریاب
که بامید تو خوش آب روانی دارد
گوی خوبی که بردازتو که‌خورشیدآنجا
نه سواریست که در دست عنانی دارد
دل نشان[۷] شد سخنم تاتو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد

۱ـ نج: زمابهای می . ۲ـ نج: عیب مجوی. ۳ـ ق: پرسم ، قب : جویم چو نیست. ۴ـ این بیت و بیت بعد در «ایا» و «نج» و «الف» موجودنیست. ۵ـ ق،ایا، قب ، نج وسایرنسخ : طلعت آن باش، ایا: طلعت‌اوباش. ۶ـ ق،قب: گرچه لطیفست . ۷ـ بعض نسخ : دلنشین، نج: دلستان.

در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز
هر کسی بر حسب فهم[۱] گمانی دارد
خم ابروی تو در صنعت تیراندازی
بستد[۲] از دست هر آنکس که کمانی دارد
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
مرغ زیرك نشود[۳] در چمنش پرده سرای
هر بهاری که بدنباله[۴] خزانی دارد[۵]
مدعی‌گو لغز و نکته بحافظ مفروش
کلك ما نیز زبانی و بیانی[۶] دارد

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر پرده[۷] که زد راه بجایی دارد
عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی
که‌خوش آهنگ‌وفرح بخش‌صدایی[۸]دارد
پیر دردی کش ماگرچه ندارد زر و زور
خوش‌عطا بخش وخطا پوش‌خدایی‌دارد
محترم‌دار دلم[۹] کین مگس قند پرست
تا هوادار[۱۰] تو شد فر همایی دارد

۱ـ ق: فکر. ۲ـ ق: برده. ۳ـ ق : نـزند ، قب : نشود در چمنش نغمه‌سرا. ۴ـ قب: زدنبال . ۵ ـ بیت در «ایا» و «نج» و «الف» نیست . ۶ـ ایا ، نج، الف: بیانی‌وزبانی. ۷ـ ق ،قب: هر نغمه ، ایا ، نج : هرزخم. ۸ـ ق،قب: هوائی، الف: نوائی. ۹ـ الف : محترم بادلم،قب : محتشم‌داردلم،ایا ، نج: محتشم‌دا ر دم‌آیین؟ (ظاهراً«دلم کین» بوده وتحریف‌شده). ۱۰ـ ق:هواخواه ایا ، قب ، نج : هواگیر .

ازعدالت نبود دور اگرش[1] پرسد حال
پادشاهی که بهمسایه گدایی دارد
اشك خونین بنمودم بطبیبان گفتند
دردعشقست و جگر سوز دوایی دارد
ستم از غمزه میاموز[2] که درمذهب عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد
نغز[3] گفت آن بت ترسا بچهٔ باده‌پرست[4]
شادی روی کسی خور که صفایی دارد
خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه خواند
وز زبان تو تمنای دعایی دارد

هر آنکه جانب اهل وفا[5] نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد
حدیث‌دوست‌نگویم‌مگر بحضرت‌دوست[6]
که آشنا سخن آشنا نگه دارد[7]
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات بدو دست دعا نگه دارد[8]
گرت هواست که معشوق[9] نگسلد پیمان
نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد
صبا در آن[10] سرزلف ار دل مرا بینی
ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

۱ـ ق، ایا ، نج: گرش. ۲ـ الف: شوخی از غمزه بیاموز. ۳ـ الف : خوب. ۴ـ الف ، قب: باده فروش. ۵ـ ق، خ : خدا . ۶ـ ایا ، نج : ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست. ۷ـ این بیت وبیت بعد در «خ» نیست .
۸ـ ایا: بیت را ندارد . ۹ـ قب، خ، نج: معشوقه. ۱۰ـق: برآن.

نگه نداشت دل ما وجای رنجش نیست[۱]
ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد[۲]
سرو ز ر و دل وجانم[۳] فدای آن‌محبوب[۴]
که حق صحبت و شرط وفا[۵] نگه دارد
غبار راه گذارت کجاست تا حافظ
بیادگـار نسیم صبـا نگه دارد[۶]

آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد
بـاز با دل شدگـان ناز و عتابی دارد
بر[۷] سر کشتهٔ خود میگذرد[۸] همچون باد
چه توان[۹] کرد که‌عمرست‌وشتابی دارد
ماه خورشید[۱۰] نمایش ز پس‌پردهٔ‌زلف[۱۱]
آفتابیست که در پیش سحابی دارد
آب‌حیوان‌اگر آنست[۱۲] که‌دارد لب‌دوست
روشنست این که خضر بهره سرابی دارد
چشم من کرد بهر گوشه روان‌سیل‌سرشك
تـا سهی سرو تـرا تازه بآبی[۱۳] دارد
غمزهٔ شوخ تو خونم بخطا[۱۴] می‌ریزد
فرصتش‌باد که‌خوش‌فکر[۱۵] صوابی دارد

۱ـ ق: چوگفتمش که دلم را نگاهدار چه گفت. ۲ـ این بیت و بیت بعد در «ایا» نیست. ۳ـ نج (دراصل): جانش. ۴ـ ق: یاری. ۵ـ ق، نج: صحبت مهر و وفا، قب: صحبت و مهرووفا، خ: صحبت وعهد وفا. ۶ـ نج: این بیت‌را اضافه دارد: مبارزان ویلان‌خواجه‌را نگه‌دارید که همچوجان گرامی‌شمانگه‌دارد
۷ـ ق، ایا،نج: از. ۸ـق: میگذری. ۹ـ ایا:چتوان. ۱۰ـایا: ماه‌وخورشید. ۱۱ـنج: پردهٔ حسن. ۱۲ـ ق،قب: اگر اینست، نج: مگـر آنست. ۱۳ـ ق: تازه‌ترآبی. ۱۴ـ ایا: بجفا. ۱۵ـ ایا، نج: که این فکر، قب: فرصتش باد مگر فکر.

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر
ترك مستست مگر[۱] میل کبابـی دارد

جان بیمار مرا نیست ز تو روی سؤآل[۲]
ای خوش آن خسته که از دوست جوابی دارد[۳]

میکند[۴] سوی دل خستهٔ حافظ نظری
چشم مستت[۵] که بهر گوشه خرابی[۶] دارد

جان بی‌جمال جانان[۷] میل جهان[۸] ندارد
آنکس[۹] که این ندارد حقا که آن[۱۰] ندارد

با[۱۱] هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم[۱۲]
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

سرمنزل قناعت[۱۳] نتوان ز دست دادن
ای ساربان[۱۴] فروکش کین ره کران ندارد

هر شبنمی درین ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مستست و درحق او کس این گمان ندارد[۱۵]

گرچه[۱۶] رقیب شمعست اسرار ازو بپوشان
کان شوخ سربریده بند زبان ندارد[۱۷]

۱- ایا: مسنست ومکر. ۲-نج،قب: زروی تو سؤآل. ۳- این بیت ضمن آنکه در نسخهٔ «نج» در متن آمده درحاشیه نیز با این عنوان: «این بیت هم در نسخهٔ ستایشگر موجود است» تکرار شده. ۴- ق، ایا ، قب، نج و سایر نسخ : کـی کند.
۵- ق: مستش. ٦- نج(دراصل):سرابی. ۷ - ایا : بی‌جمال رویت.
۸- قب : جنان. ۹- ق ،قب : هرکس ،ایا: وانکس. ۱۰- ایا ، نج ، الف: جان. ۱۱- الف : از . ۱۲- نج : یاهیچکس نشانی زان دلستان ندیده.
۱۳ - ق، ایا ، نج : فراغت . ۱۴ - ق : ساروان. ۱۵- این بیت و بیت‌بعد در «ایا» و «نج» نیست. ۱۶ - ق ،قب و سایر نسخ: گرخود . ۱۷- الف: بیت را ندارد .

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی
بی‌دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد[۱]
چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت
بشنو که پند پیران[۲] هیچت زیان ندارد
احوال گنج قارون کایام داد برباد
درگوش گل[۳] فروخوان تا زرنهان ندارد
کس در جهان ندارد یك بندهٔ چو حافظ[۴]
زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

روشنی طلعت تو ماه ندارد — پیش تو گل رونق گیاه ندارد
گوشهٔ ابروی تست منزل جانم[۵] — خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد
تاچه کند با رخ تو دود دل من — آینه دانی که تاب آه ندارد[۶]
نی[۷] من تنها کشم تطاول زلفت — کیست که او داغ این[۸] سیاه ندارد
شوخی نرگس نگر[۹] که پیش تو بشکفت — چشم دریده ادب نگاه ندارد[۱۰]
رطل گرانم ده ای مرید خرابات — شادی شیخی که خانقاه ندارد
گوبرو و آستین بخون[۱۱] جگرشوی — هر که درین[۱۲] آستانه راه ندارد
خون خورو خامش نشین که آن دل نازك — طاقت فریاد دادخواه ندارد.
دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری — جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
حافظ اگر سجده کرد پیش تو شاید[۱۳]
کافر عشق ای صنم گناه ندارد

۱-ق: بیت را ندارد. ۲- نج: بشنو سخن ز پیران. ۳- ق: در گوش دل. (متن صحیح است زیرا گل زردارد نه دل) نج: درگوش گل فروگوی، قب، الف: باغنچه بازگویید. ۴- ق، ایا، قب، الف، نج: یك بنده همچو حافظ. ۵- بعض نسخ: منظر چشمم. ۶- «ایا» و «نج» و «الف»: بیت را ندارد. ۷- الف: نه. ۸- ق: آن. ۹- قب: ببین. ۱۰- بیت در «ایا» «نج» «الف» نیست. ۱۱- نج: ز خون. ۱۲- الف: برین. ۱۳- ق، ایا، قب، نج: سجدهٔ تو کرد مکن عیب، الف: سجدهٔ تو کرد عجب نیست.

کسی که حسن خط یار[۱] در نظر دارد
محققست که او حاصل بصر[۲] دارد

چو خامه بر خط[۳] فرمان او سر طاعت
نهاده‌ایم مگر او به تیغ بر دارد[۴]

کسی بوصل توچون شمع یافت پروانه
که زیر تیغ تو هر دم سری دگر[۵] دارد

بپای بوس تو دست کسی رسید که او
چو آستانه بدین[۶] در همیشه سر دارد

ز زهد خشك ملولم کجاست[۷] بادهٔ ناب
که بوی باده مدامم دماغ تر دارد

ز باده‌هیچت اگر نیست این‌نه بس که ترا[۸]
دمی[۹] ز وسوسهٔ عقل بیخبر دارد

کسی که از ره[۱۰] تقوی قدم برون ننهاد
بعزم میکده اکنون سر[۱۱] سفر دارد

دل شکستهٔ حافظ بخاك خواهد برد
چولاله‌داغ‌هوایی که‌بر[۱۲]جگر دارد[۱۳]

۱- ق: حسن و خط دوست، ایا، قب ، نج : حسن خط دوست ، الف : حسن رخ دوست . ۲- قب: حاصل از بصر ، الف : به پیش اهل نظر حاصل از بصر دارد. ۳- ق: در ره . ۴- ایا : نهاده‌ایم ندانم‌که اوچه سردارد . ۵- قب:سردگر. ۶- قب: برین. ۷- ایا ، قب ، الف، نج : بیار . ۸ - الف : زباده فایده‌ای‌گر نباشد این بس‌نیست . ۹- الف : ترا . ۱۰- ایا ، قب ، الف ، نج : از در . ۱۱- ق: ره . ۱۲- ایا : در. ۱۳- در «قب» این دوبیت به غزل اضافه شده که بیت‌اول آن در : ایا و نج، نیز موجود است :

بزد رقیب‌توروزی بسینه‌ام نی‌تیر* ز بس‌که‌تیرغمت‌سینه پی سپردارد
مرا زجمع وپریشانیی که‌هست چه‌باك چویار بردل شوریده‌ام نظردارد

* نج: بی‌تیر ؟ قب : بسینه‌ام تیری

هر آنکو خاطر مجموع[1] و یاری نازنین[2] دارد
سعادت همدم او گشت و دولت همنشین[3] دارد

حریم[4] عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست
کسی آن آستان بوسد[5] که جان در آستین دارد[6]

دهان تنگ شیرینش[7] مگر مهر[8] سلیمانست
که نقش خاتم لعلش[9] جهان زیر نگین دارد

لب لعل و خط مشکین چو آنش هست اینش نیست[10]
بنازم دلبر خود را که حسنش آن و این دارد

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را
که صدر مجلس عشرت گدای[11] ره نشین دارد

چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت دان
که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد

بلاگردان جان و تن دعای[12] مستمندانست
که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه‌چین دارد

صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه[13] خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد

وگر[14] گوید نمی خواهم چو حافظ عاشقی[15] مفلس
بگوییدش که سلطانی گدایی همنشین[16] دارد

۱- ایا، نج : خاطری مجموع. ۲-ق: یار نازنین. ۳- نج : هم‌قرین. ۴- بعض نسخ : جناب. ۵- نج : کوبد. ٦- ایا : که سر بر آستان دارد (قافیه غلط است، ظاهراً باید «آستین» باشد). ۷- ایا، نج: شیرینت. ۸- ایا : دگر مهر، ق، نج: مگر ملك. ۹- ایا ، نج: لعلت. ۱۰- ق: چو آنش هست و اینش هست ، ایا : چو اینش هست آنش نیست ، نج: چو خوش اینست و آنش نیست. ۱۱- ایا: عزت فقیر، نج: عزت معین. ۱۲- ایا: جان و دل دعاء. ۱۳- نج : مه. ١٤- ایا : اگر. ۱۵- ق نج: عاشق. ۱۶- نج : ره‌نشین (قافیه تکرار شده).

آنکس که بدست جام دارد سلطانی جم مدام[۱] دارد
آبی که خضر حیات ازو[۲] یافت در میکده جو که جام دارد
سررشتهٔ جان بجام بگذار کین رشته ازو نظام دارد
ما و می و زاهدان و تقوی تا یار سر کدام دارد
بیرون ز لب تو ساقیا نیست در دور[۳] کسی که کام دارد
نرگس همه شیوه‌های مستی از چشم خوشت بوام دارد[۴]
ذکر رخ و زلف تو دلم را وردیست که صبح و شام دارد
بر سینهٔ ریش دردمندان لعلت نمکی تمام[۵] دارد
در چاه ذقن[۶] چو حافظ ای جان
حسن تو دو صد غلام دارد[۷]

اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد
غبار حادثه بنیاد جان ز جا ببرد[۸]
وگر[۹] نه عقل بمستی فرو کشد لنگر
چگونه کشتی ازین ورطهٔ بلا[۱۰] ببرد
طبیب‌عشق منم‌باده‌خور[۱۱] که‌این معجون
فراغت آرد و اندیشهٔ[۱۲] خطا ببرد

۱ـ قب: تمام. ۲ـ ایا: از آن. ۳ـ قب: دهر. ۴ـ قب،الف: ازچشم خوش تو وام دارد. ۵ ـ ایا، نج: نمک تمام، قب: نمك مدام.
۶ـ ایا، نج: زنخ. ۷ـ در «الف» بیت‌بدینگونه است:
در چاه زنخ به بند و زندان چون حافظ دو صد غلام دارد
(وزن مصراع دوم مختل‌است) ۸ـ ایا، نج(دراصل): نهیب‌حادثه بنیاد جان‌ما ببرد (قافیه‌تکراری‌است)، ق،قب وسایرنسخ: نهیب‌حادثه بنیاد مازجاببرد. ۹ـ ق، ایا،قب، نج: اگر. ۱۰ـ ایا: چگونه ورطهٔ این کشتی‌بلا، نج (دراصل): چگونه ورطه‌ازین کشتی‌بلا(ظاهراً «کشتی ازین‌ورطه» بوده وکلمات جابجا شده). ۱۱ـ ق: باده ده.
۱۲ـ الف: مفرحیست که‌اندیشهٔ.

فغان که با همه کس غایبانه[1] باخت فلك
کسی نبود[2] کـه دستی ازین دغـا ببرد
گذار بر ظلمـاتست خضر راهـی کو
مبـادکاتش محـرومی[3] آب مـا ببرد
دل ضعیفم ازان می‌کشد بطرف چمن
که جان ز مـرك به بیماری[4] صبـا ببرد
بسوخت‌حافظ و کس‌حال‌اوبیارنگفت
مگـر نسیم پیـامی خـدایـرا ببرد

از دیده خون دل همه بر روی ما رود
برروی ما ز دیـده نه‌بینی[5] چها رود
ما در درون سینه هوایی نهفته‌ایم
برباد اگر رود سر مـا زین[6] هوا رود
بر خاك راه یار نهادیم روی خویش
بـر روی مـا رواست اگر آشنا رود
سیلیست آب دیده که بر هر که بگذرد[7]
گر خود[8] دلش ز سنك بود هم زجا رود
ما راآب دیده شب و روز ماجراست
زین[9] رهٔ گذر که برسرکویش چرا رود

۱ـ بعض نسخ : با همه‌کس نرد کینه . ۲ـ ق ، ایا ، نج: که‌کس نبود .
۳ـ نج: کاتش این خاك .

۴) بعض نسخ :
دلداری، نج: بیماری از صبا، قب: که جان ببوی تو از نکهت صبا ببرد . ۵ـ ق، قب: چگویم . ۶ـ ق، ایا ، قب، نج: دل ما زان. ۷ـ ق: سیلست آب دیده و هرکس‌که بگذرد ، ایا ، قب: سیلیست آب دیده و برهرکه بگذرد ، قب:سیلست،نج : سیلیست آب دیده و برهرکه بگذری. ۸ـ ایا. نج: گرچه. ۹ـ ق، ایا، نج: زان.

خورشید خاوری کند از رشك جامه چاك
گـر ماه مهرپرور من در قبا رود[1]
حافظ بکوی میکده دایم بصدق دل
چون صوفیان صومعه‌دار از صفا رود[2]

بوی خوش تو هرکه زباد صبا شنید
از یـار آشنـا سخن[3] آشنـا شنید
ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن[4]
کین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید
پند حکیم عین صوابست و محض خیر[5]
فرخنده بخت آنکه[6] بسمع رضا شنید
یارب کجاست محرم رازی که یك زمان
دل شرح آن دهد[7] که چه گفت[8] وچها شنید
ساقی بیـا که عشق ندا میکند بلند
کانکس که گفت قصهٔ ما هم زما شنید[9]
سرخدا که عارف سالك[10] بکس نگفت[11]
درحیرتم که باده فروش از کجا شنید
ما باده زیر خرقه نه امروز می‌کشیم[12]
صد بـار پیر میکده این ماجـرا شنید

۱ـ این بیت و بیت بعد در «ایا» نیست. ۲ـ نج : صومعه دارالصفارود ؟ ۳ ـ خ، نج : نفس ، الف : خبر . ۴ـ خ ،نج: ای پادشاه سایه ز درویش‌وامگیر ، قب: ای‌پادشاه چشم بحال گدافکن. ۵ـ ق: محض صوابست‌وعین خیر . ۶ـ ق: فرخنده آن کسی‌که ، خ : فرخنده بخت آنکه بعین رضا شنید . ۷ـ خ : کند . ۸ـ نج: چه دید. ۹ـ ایا: بیت را ندارد. ۱۰ـ ایا: عاشق. ۱۱ـ نج : عارف سالك بسر نبرد . ۱۲ـ ق: می‌خوریم.

ما می ببانك چنك نه امروز میخوریم
بس دور شد که گنبد چرخ این‌صدا شنید
خوش میکنم ببادهٔ[۲] مشکین مشام جان
کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید
اینش سزا نبود دل حق گزار[۳] من
کـز غمگسار خود سخن ناسزا شنید
هرشام ماجرای من و او شمال [۴] گفت
هرصبح گفت وگوی تو ومن[۵] صبا شنید
محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد
از گلشن زمانه که بوی وفا شنید
حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید

چودست در[۶] سر زلفش زنم بتاب رود ور آشتی طلبم با سر عتاب رود
چو ماه نو ره بیچارگان نظاره[۷] زند بگوشهٔ ابرو و [۸] در نقاب رود
شب شراب خرابم‌کند به بیداری وگر[۹] بروزحکایت[۱۰] کنم‌بخواب رود
طریق‌عشق پرازسوزوفتنه‌است[۱۱] ای‌دل بیفتد آنکه درین راه با شتاب[۱۲] رود
حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر کلاه داریش اندر سر شراب[۱۳] رود
گدایی در جانان بسلطنت مفروش کسی ز سایهٔ این در [۱۴] بآفتاب رود
دلاچوپیرشدی حسن ونازکی مفروش که این معامله در عالم شباب رود[۱۵]

۱- ق: می‌کشیم. ۲- نج: زبادهٔ . ۳- ایا: حق‌شناس. ۴- الف: سماك . ۵- الف و سایر نسخ : من واو ، بیت در«ق»«ایا» «نج» «قب» نیست.
۶- ق: بر. ۷- قب، الف، نج: ره نظارگان بیچاره ، ایا: چوماه نوکه به‌نظارگان بیچاره. ۸- ایا: ابروی و. ۹-نج : اگر. ۱۰- ق، الف، نج: شکایت، ایا: ز روز شکایت. ۱۱- ق: پرآشوب و فتنه است ، ایا، قب ، نج : پرآشوب و آفتست ، خ، الف : پراز شور وفتنه است . ۱۲- در اصل: بی‌حجاب. ۱۳- بعض‌نسخ: سراب . ۱۴- خ، الف: آن در . ۱۵- ق، خ: بیت راندارد .

سواد نامهٔ موی سیاه چون کم شد[۱] بیاض کم نشود ور[۲] صد انتخاب[۳] رود
مرا بعهد شکن[۴] خواندهٔ و می‌ترسم که‌باتو روز قیامت همین خطاب رود[۵]
حجاب راه تویی حافظ ازمیان برخیز
خوشا کسی که‌درین‌راه[۶] بی‌حجاب‌رود

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود
بهر درش[۷] که بخوانند[۸] بیخبر نرود
طمع در آن لب شیرین نکردنم اولی[۹]
ولی چگونه مگس از پی شکر نرود
دلا مباش چنین هرزه گرد وهر جایی
که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود
ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار
چرا که بی سر زلف توام بسرنرود[۱۰]
سواد دیدهٔ غم دیده‌ام با شك مشوی[۱۱]
که نقش‌خال‌توام[۱۲] هرگز از نظر نرود
من گدا هوس سرو قامتی دارم
که دست در کمرش‌جزبسیم وزر نرود[۱۳]
تو از[۱۴] مکارم اخلاق عالم[۱۵] دگری
وفا و عهدمن[۱۶]از خاطرت بدر نرود[۱۷]

۱ـ ق، ایا ، قب، الف ، نج و سایر نسخ : طی‌شد . ۲ـ ق ، قب : گر، نج: ار . ۳ـ ایا و بعض نسخ: انتحاب ، خ: بیت را ندارد. ۴ـ بعض نسخ : توعهد شکن. ۵ـ ق، ایا ، قب ، نج: بیت را ندارد. ۶ـ ایا ، نج: پرده. ۷ـ ایا،نج:رهش. ۸ـ قب: نخوانند. ۹ـ قب،نج: اولیست. ۱۰ـ نج:بیت را ندارد. ۱۱ـخ: براشك بشوی. ۱۲ـ ایا: روی توام. ۱۳ـ خ:بیت را ندارد. ۱٤ـق، ایا، قب،نج: کز. ۱۵ـ ق، ایا،قب : عالمی. ۱۶ـق،نج: وفای عهد من . ۱۷ـخ: بیت را ندارد .

بتاج هدهدم از ره مبر که باز سفید[۱]
ز کبر[۲] در پی هرصید مختصر نرود[۳]
سیاه نامه تر از خود کسی نمی‌بینم
چگونه چون قلمم دود دل بسر نرود[۴]
بپوش دامن عفوی بزلت من مست[۵]
که آب روی شریعت بدین قدر نرود
بیار باده و اول بدست حافظ ده
بشرط آنکه‌ز مجلس سخن‌بدر نرود

دمی با غم بسر بردن جهان‌یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
بکوی می فروشانش بجامی بر نمی‌گیرند
زهی سجادهٔ تقوی که یك ساغر نمی‌ارزد
رقیبم سرزنشها کرد کزاین‌باب رخ‌برتاب
چه افتاد این‌سرما راکه‌خاك در[٦]نمی‌ارزد
شکوه‌تاج‌سلطانی که‌بیم‌جان‌درو[۷]درجست
کلاهی دلکشست اما بترك سر نمی‌ارزد
بس[۸] آسان‌می‌نمود اول‌غم دریا ببوی‌سود
غلط کردم[۹] که‌این‌طوفان‌بصد گوهر[۱۰] نمی‌ارزد
ترا آن به‌که روی‌خود ز مشتاقان‌بپوشانی
که شادی جهان‌گیری‌غم لشکر نمی‌ارزد

۱-نج : سپید. ۲- ق:چوباشه . ۳- خ:بیت را ندارد . ۴- نج: بیت را ندارد . ۵ - ق، نج : مکن بچشم حقارت نگاه‌درمن مست . ٦ - ایا، نج،قب:که یك افسر. ۷- ایا، الف، نج : درآن. ۸- ق: چه . ۹- ایا، نج: غلط گفتم . ۱۰- بعض نسخ : غلط گفتم که یك موجش بصد گوهر .

بشوی این دلق یکرنگی که در بازار دل تنگی[۱]
مرقعهای گوناگون[۲] می احمر نمی‌ارزد[۳]
چو حافظ در قناعت کوش وازدنیی[۴] دون بگذر
که یك جو منت دونان دوصد من[۵] زر نمی‌ارزد

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی بر کن کـه رنج بی‌شمار آرد
چو مهمان خراباتی بعزت[۶] باش با رندان
که دردسر کشی جانا گرت[۷] مستی خمار آرد
شب صحبت[۸] غنیمت‌دان که بعداز روزگار ما
بسی گردش کند ایام و بس[۹] لیل و نهار آرد
عماری‌دار لیلی را که مهروماه[۱۰] درحکمست
خدایا[۱۱] دردل اندازش[۱۲] که برمجنون گذار آرد
بهار عمر خواه‌ای دل وگرنه[۱۳] این چمن هر سال
چو نسرین صدگل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
خدارا چون دل ریشم قراری کرد[۱۴] بازلفت
بفرما لعل نوشین را که حالش[۱۵] باقرار آرد

۱ـ الف و نسخ دیگر : بشوی این دلق دلتنگی که در بازار یکرنگی، (ظاهراً این ضبط صحیح‌تر است .) قب : بشوی این دلق آلوده بآب دیده‌ای صوفی.
۲ـ الف : ملمعهای گوناگون . ۳ـ این بیت در : ق ، ایا، نج ، نیست.
۴ ـ ق : وزدنیی ، در نسخهٔ اساس در بالای « دنیی » با مرکب کمرنك‌تر «دنیای » نوشته شده ، قب ، : کوش وزدنیای ، الف ، نج : کوش و ازدنیای . ۵ـ ایا ، الف، نج: بصدمن. ۶ـ الف: بحرمت. ۷ـ الف: گراین. ۸ـ الف:دمی صحبت. ۹ـق، ایا، قب ، نج: بسی گردش کند گردون بسی، الف: بسی گردش کند گردون و بس. ۱۰ـ ق، ایا، الف، قب: مهدماه. نج: مهد ماه‌در حملست . ۱۱ـ ق: خدارا (دراین صورت فاعل فعل انداز نامعلوم است). ۱۲ـایا: دردلش آو . ۱۳ـایا، نج: وگرنی. ۱۴ـ ق، ایا ، نج، الف، قب وسایر نسخ: قراری بست. ۱۵ـق: زودش، قب: جانش، ایا: لعلش، نج : زلفش .

درین باغ از[1] خدا خواهد دگر[2] پیرانه‌سر حافظ
نشنید بر لب جویی و سروی در کنار آرد
ز کار افتادهٔ ای دل که صد من بار غم داری
برو یك نیمنی[3] درکش که فی‌الحالت[4] بکار آرد

بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد
دولت خبر ز راز نهانم نمی دهد
از بهر بوسهٔ ز لبش جان همی دهم
اینم نمی‌ستاند[5] و آنم نمی‌دهد
مردم ز اشتیاق و درین پرده[6] راه نیست
یا هست و پرده‌دار نشانم نمی‌دهد
زلفش کشید[7] باد صبا چرخ سفله بین
کانجا مجال باد و زانم نمی‌دهد
چندانکه بر کنار[8] چو پرگار میروم[9]
دوران چو نقطه ره بمیانم نمی‌دهد
شکر بصبر دست دهد عاقبت ولی
بد عهدی زمانه زمانم نمی‌دهد
گفتم روم بخواب و ببینم خیال دوست[10]
حافظ ز آه و ناله امانم نمی‌دهد

۱ـ الف ، نج: ار. ۲ـ الف: درین. ۳ـ ایا ، نج: یك منی، بعض‌نسخ: برو یك جرعه می . ۴ـ ایا ، نج ونسخ دیگر : در حالت، این بیت در «ق» و«الف» و«قب»نیست. ۵ـ ق: همی‌ستاند. ۶ـ ق: مردم درین‌فراق ودرآن پرده ، الف: دردا و حسرتا که درین‌پرده . ۷ ـ نج:کشیده. ۸ـ ایا، نج: برکناره. ۹ـ ق : می‌شدم، بعض‌نسخ: می‌شوم. ۱۰ـ جمال‌دوست، الف : گفتم مگر بخواب ببینم جمال دوست .

چه مستیست ندانم کـه رو بمـا[1] آورد
که بود ساقی و این باده از کجا آورد
چـه راه میزند این مطرب مقـام شناس
کـه در میـان غزل قول آشنا آورد[2]
تو نیز باده بچنگ آر و راه بستان[3] گیر
که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد
رسیدن گل ونسرین[4] بخیر و خوبی باد
بنفشه شاد وکش[5] آمد سمن صفا آورد
دلا چـو غنچه شکایت ز کار بسته مکن
کـه[6] بـاد صبح نسیم گره‌گشا آورد
صبا بخوش خبری هدهد سلیمانست
که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد[7]
علاج ضعف دل[8] ما کرشمهٔ ساقیست
بر آر سر[9] کـه طبیب آمـد و دوا آورد
مریـد پیر مغانم ز مـن مـرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی واو بجا[10] آورد
بتنگ چشمی آن تـرك لشکری نـازم
که حمله برمن درویش[11] یك قبا آورد
فلك غلامی حافظ کنون بطوع کند
که التجا بدر دولت شما آورد

۱- ایا، نج: ره‌بما. ۲- ق: بیت را ندارد. ۳- ق، ایا، خ: صحرا.
۴- ق: گل نسرین. ۵- قب: شکوفه شادوش. ۶- نج: چو. ۷-خ: بیت را ندارد. ۸- ایا، نج: من، در نسخهٔ اساس: دل‌ما بمی کرشمهٔ، ظاهراً «بمی» زائد است. ۹- ایا ، نج: ازین‌جهت. ۱۰- ایا: بجای (با توجه به قافیهٔ غزل «ی» زائد است). ۱۱-خ: مسکین .

صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می‌آورد
دل شوریدهٔ[1] ما را بنو[2] در کار می‌آورد*

من آن[3] شکل[4] صنوبر را زباغ سینه[5] بر کندم
که هر گل کز غمش بشکفت محنت بار می‌آورد

فروغ ماه میدیدم ز بام قصرا و روشن
که روی از[6] شرم آن خورشید در دیوار می‌آورد[7]

زبیم غارت چشمت[8] دل پر خون[9] رها کردم
ولی میریخت خون و ره بدین[10] هنجار می‌آورد

بقول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه[11]
کزین[12] راه گران منزل[13] خبر دشوار می‌آورد[14]

سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود
اگر تسبیح می‌فرمود اگر[15] زنار می‌آورد

عفاالله چین ابرویش اگرچه ناتوانم کرد
بعشوه هم پیامی بر سر بیمار می‌آورد

خوشا آن وقت و آن دولت که از زلف گره بندش[16]
بره می‌برد دل کاری[17] که خصم اقرار می‌آورد[18]

۱- ایا، الف: دیوانهٔ. ۲-ق، الف: ببو. ۳- الف: این. ٤-ایا و بعض نسخ: شاخ. ۵-ق: دیده. ۶-ق: رواز. ۷- الف: بیت را ندارد. ۸- ق، ایا: عشقش. ۹-ایا: دل اندرخون. ۱۰-ق، ایا: بدان، الف: بیت را ندارد. ۱۱- الف: که منبررو. ۱۲-ق: کزان، الف: ازین. ۱۳-ق: قاصد. ۱۴- بیت در «ایا» نیست. ۱۵- ایا: می‌فرمود و گر. ۱۶- سایرنسخ: خوش آن وقت وخوش آن ساعت که آن زلف گره‌بندش. ۱۷- سایرنسخ: بد زدیدی چنان دلها. ۱۸- ق، ایا، الف: بیت را ندارد. * «نج» غزل را ندارد.

عجب میداشتم دی شب ز حافظ جام و پیمانه
ولی منعش نمی‌کردم[۱] که صوفی وار می‌آورد [۲]

بـرید[۳] بـاد صبا دوشم آگهی آورد
که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد*
بمطربان صبوحی دهیم جـامهٔ چـاك[۴]
باین[۵] نوید که باد سحر گهی آورد
بیا بیا که تو حور بهشت را[۶] رضوان
بدین[۷] جهان ز برای دل رهی آورد
همی رویم بشیراز با عنایت دوست[۸]
زهی رفیق کـه بختم بهمرهی آورد
بجبر[۹] خاطر مـا کوش کین کلاه نمد
بسا شکست که با[۱۰] افسر شهی آورد[۱۱]
چه نالها که رسید از دلم بخرگه[۱۲] ماه
چـو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد
برساند رایت منصور بـر فلك حافظ
کـه[۱۳] التجا بـجناب شهنشهی آورد

۱- ایا: ولی بحثی نمی کردم، الف: ولی بحثی نمی کردم که صوفی کار. ۲- «الف» وبعض نسخ این بیت را با اختلاف اضافه دارد:

زرشك تارزلف دوست بربادهوا می‌داد صبا هر نافهٔ‌مشکین که ازتاتار می‌آورد
بعض نسخ: یار بعض‌نسخ: دم بعض‌نسخ: مشکی.

۳- ق: نسیم. ٤- نج: جامهٔ پاك، قب: بادهٔ ناب. ۵- ق، قب: بدین.
۶- ایا: بهشت‌از. ۷- ق: درین. ۸- ق: بخت. ۹- قب: بخیر. ۱۰- قب: در.
۱۱- ایا، نج: بیت‌راندارد. ۱۲- ق: بخرمن. ۱۳- قب: چو.
* این غزل درنسخهٔ‌اساس‌مانیست، از«ق» و«ایا» و«قب» و«نج» دراینجا آورده شد.

همای اوج[1] سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
حباب وار براندازم از نشاط کلاه
اگر ز روی توعکسی بجام ما افتد
شبی که ماه مراد از افق شود طالع[2]
بود که پرتو نوری ببام ما افتد
ببارگاه تو چون باد را نباشد بار[3]
کی اتفاق مجال[4] سلام ما افتد
چو جان فدای لبت شد[5] خیال می‌بستم
که قطرهٔ ز زلالش بکام ما افتد
خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
کزین شکار فراوان بدام ما افتد
بنا امیدی ازین در مرو بزن فالی
بود که قرعهٔ دولت بنام ما افتد
ز خاك کوی تو هرگه[6] که دم زند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

۱- ایا، نج: برج .
۲- ایا، نج: ازافق طلوع کند. ۳-ایا، نج: ماولكرا چوره خاك بوس این در نیست.
۴- ایا : کی التفات مجال، نج: کی التفات بحال . ۵-ق: لبش شد، نج: فدای لبت را .
۶- ایا ، نج: هردم .

بحسن خلق[۱] ووفا کس بیار ما نرسد
ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان بجلوه آمده‌اند
کسی بحسن[۲] وملاحت بیار ما نرسد

بحق صحبت دیرین که هیچ محرم‌راز
بیار یك جهت حق‌گزار ما نرسد[۳]

هزار نقش‌بر آید ز کلك‌صنع[۴] ویکی[۵]
بدلپذیری[۶] نقش نگار ما نرسد

هزار نقد ببازار کاینات آرند
یکی بسکهٔ صاحب عیار ما نرسد

دریغ قافلهٔ عمر[۷] کانچنان رفتند
که‌گردشان بهوای دیار ما نرسد

دلازطعن[۸]حسودان مرنج[۹] وواثق باش
که بد[۱۰] بخاطر امیدوار ما نرسد

چنان‌بزی که‌اگرخاك ره شوی کس را
غبار خاطری از ره گذار ما نرسد[۱۱]

بسوخت‌حافظ‌وترسم که شرح‌غصهٔ‌او[۱۲]
بسمع[۱۳] پادشه کامگار ما نرسد

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر کسی که کله[۱۴] کج‌نهاد وتندنشست
کلاه داری و آئین سروری داند

وفا و عهد[۱۵] نکو باشد ار بیاموزی
وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند

بقد وچهره هر آنکس که شاه‌خوبانست[۱۶]
جهان بگیرد اگر دادگستری داند[۱۷]

۱ـق،ایا،قب،الف،نج: بحسن وخلق. ۲ـ الف: بلطف. ۳ـ الف: بیت‌را ندارد. ۴ـ الف: حسن. ۵ـ ایا: صنع ولی. ۶ـ نج: بدلربایی. ۷ـ ایا، الف: نج: امن. ۸ـ ایا : بطعن. ۹ـ ق: زرنج حسودان مرنج، قب،الف: زخبث حسودان مرنج و ایمن‌باش. ۱۰ـ الف: غم. ۱۱ـالف:بیت را ندارد . ۱۲ـ ق،قب: قصهٔ‌او، الف: ترسم که آه غمناکش. ۱۳ـ الف:بگوش. ۱۴ـ ق‌وبعض نسخ: نه هر که طرف‌کله. ۱۵ـ نج: وفای عهد . ۱۶ ـ ق، خ، الف ، قب و سایر نسخ : شاه خوبان شد. ۱۷ـ بیت در «ایا» و«نج» و «الف» نیست.

باختم دل دیوانه و ندانستم
که آدمی بچهٔ شیوهٔ پری داند
مدار نقطهٔ بینش ز خال تست مرا
که قدر گوهر یکدانه جوهری[۱] داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گدا[۲] صفتی کیمیاگری داند[۳]
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
که دوست[۴] خود روش بنده‌پروری داند
بقدر مردم چشم منست غوطهٔ خون[۵]
درین[۶] محیط نه هرکس شناوری‌داند[۷]
هزار نکتهٔ باریك تر ز موی[۸] اینجاست
نه هرکه سر بتراشد[۹] قلندری داند
ز شعر[۱۰] دلکش حافظ کسی شود آگاه[۱۱]
که لطف نکته و سر سخن وری داند[۱۲]

ساقی ارباده ازین دست[۱۳] بجام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام اندازد

۱ـ قب ، الف: گوهری، ایا،خ ، نج: بیت را ندارد . ۲ـ ایا: با گدا . ۳ـ خ، نج: بیت را ندارد. ۴ـ بعض نسخ: که خواجه . ۵ـ قب، الف : در آب دیدهٔ خود غرقه‌ام بگو چه‌کنم،قب: چه چاره کنم. ۶ـ قب، الف: که در . ۷ـ بیت راق، ایا ، خ، نج ، ندارد . ۸ـ ق، الف، نج : زمو، ۹ـ در نسخ جدید: سرنتراشد،خ: بیت‌را ندارد. ۱۰ـ قب: ز نظم، الف: بنظم ۱۱ ـق، خ، الف: بود آگه ، نج: بود آگاه . ۱۲ـ ق:که لطف طبع وسخن‌گفتن دری داند، ایا، خ ، نج: که لطف نظم و سخن‌گفتن دری داند. ۱۳ـ قب: بدین نوع.

ورچنین زیر[1] خم زلف نهد دانهٔ خال
ای بسا مرغ خرد را که بدام اندازد
روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن روز
دل چون آینه در زنك ظلام اندازد
آن زمان وقت می‌صبح‌فروغست که‌شام[2]
گرد خرگاه افق پردهٔ شام اندازد[3]
ای‌خوشاحالت[4] آن‌مست که‌درپای‌حبیب[5]
سرو زر[6] هر دو نداند که کدام اندازد
زاهد خام طمع بر سر انکار بماند[7]
پخته گردد چو نظر بر می خام اندارد[8]
باده با محتسب شهر ننوشی حافظ[9]
بخورد باده‌ات و[10] سنگ بجام اندازد[11]

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد
شعری بخوان که باآن[12] رطل گران توان زد
بر آستان جانان گر سر توان نهادن
گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد

۱ـ نج: پیش. ۲ـ ق، قب، الف، نج و سایر نسخ:شب. ۳ـ ایا: بیت را ندارد. ۴ـ ق: دولت، ایا: طالع. ۵ـ ق، ایا،قب، الف، نج: حریف. ۶ـ ق، ایا ،قب، الف‌وسایر نسخ: سرودستار، نج: زروسر. ۷ـ ق: زاهد خام که انکار می و جام کند. ۸ ـ ایا ، الف ، نج : بیت راندارد. ۹ ـ ق ، الف : ننوشی زنهار ، قب : منوش‌ای حافظ. ۱۰ ـ نج : بخورد با تومی و .
۱۱ـ این‌بیت را «ق» و «الف» و بعض‌نسخ اضافه دارد :
حافظا سرزکله گوشهٔ خورشید برآر بختت ارقرعه بدان ماه تمام اندازد
در بعض نسخ: زاهدا. ۱۲ـ ق، ایا» نج: با او ، الف: با آن‌رطلی.

قـد خمیدهٔ مـا سهلت نمایـد امـــا
بر چشم دشمنان تیر ازاین کمان توان‌زد

در خانقه نگنجد اسرار عشق بـازی[1]
جـام می مغانه هـم با مغان توان‌زد

درویش را نباشد نزل[2] سرای سلطان
ماییم و کهنه دلقی کاتش برآن[3] توان‌زد

اهل نظر دو عالم در یك ندب[4] ببازند
عشقست و داو اول بر نقد جان توان‌زد

گر دولت وصالش[5] خواهد دری گشودن
سرهـا بدین[6] تخیـل بر آستان توان‌زد

عشق وشباب ورندی مجموعهٔ مرادست[7]
چون جمع شد معانی گوی بیان توان‌زد

از شرم در حجـابم ساقی تلطفی کن
باشد که بوسهٔ خوش برآن دهان‌توان‌زد[8]

شدره‌زن‌سلامت‌زلف[9]تو وین‌عجب‌نیست
گر[10] راه‌زن تو باشی‌صد کاروان توان‌زد

بر جویبار چشمم گر سایه افکند دوست
برخاك ره گذارش آبی روان[11] توان‌زد

۱- بعض نسخ: اسرارعشق ومستی. ۲- ق،قب وبیشتر نسخ: برك. ۳- ق،ایا، قب،نج:درآن . ٤-ق،ایا،قب، نج واکثرنسخ: دریك‌نظر. ۵- ق،قب: وصالت. ۶-الف:درین، نج: بدین تجمل. ۷- مصراع در«قب»،وبعض‌نسخ‌چنین‌است: با عقل و فهم ودانش داد سخن توان داد، و در بعض نسخ با مصراع متن بیت دیگری بدین گونه درست شده :

عشق وشباب ورندی مجموعهٔ مرادست ساقی‌بیا که‌جامی دراین میان توان‌زد

۸- ق، ایا،الف، نج: بیت را ندارد. ۹- الف: چشم. ۱۰- الف : چون .
۱۱- قب : آب‌روان ، ق ، ایا ، الف، نج: بیت‌را ندارد .

بر عزم[۱] کامرانی فالی بزن چه دانی
ممکن که گوی فرصت در این[۲] میان توان زد
حافظ بحق قرآن کز زرق وشید باز آ[۳]
باشد که گوی عیشی[۴] در آن[۵] جهان توان زد

اگر روم ز پیش فتنها برانگیزد — ور از طلب بنشینم بکینه برخیزد
وگر بره گذری یك دم از هواداری[۶] — چوگرد در پیش افتم چوباد بگریزد
چوگویمش که چرابا کسان برآمیزی — چنان کند که سرشکم بخون برآمیزد[۷]
وگر کنم طمع[۸] نیم بوسه صد افسوس — ز حقهٔ دهنش چون شکر فروریزد
من آن[۹] فریب که در نرگس تو می‌بینم — بس آب روی که با خاك ره برآمیزد
فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست — کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد[۱۰]
تو عمر خواه و صبوری[۱۱] که چرخ شعبده باز — هزار بازی ازین خوبتر[۱۲] برانگیزد
بر آستانهٔ تسلیم سر بنه حافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

۱ـ نسخهٔ اساس : بررغم، متن از «قب» و «نج» و سایرنسخ، ظاهراً متن صحیح‌تر بنظر میآید. ۲ـ نج :در آن،قب:شاید که گوی فرصت در آن،ق،الف، ایا:بیت راندارد. ۳ـق،ایا،الف، نج: کزشید و زرق بازآی. ٤ـ الف،نج:عشقی، بعض نسخ: گوی دولت، گوی خیری. ۵ ـ ق، ایا ، الف ، نج ، و سایر نسخ : در این ، الف : در این میان . ۶ـق، نج: وفاداری، خ : هواخواهی،ایا : مطابق متن . ۷ ـ قب : بیامیزد،درمصراع اول نیز«بیامیزی»دارد، بیت در:ق، ایا، خ،الف،نج نیست. ۸ـ ق، خ، الف : طلب، ایا : برابر متن ، نج :طمع بوسهٔ بصد افسوس. ۹ـ ایا : من از. ۱۰ـایا:بپرهیزد. ۱۱ـایا:صبوحی. ۱۲ـق،ایا،الف،:نج:طرفه‌تر،خ:مطابق‌متن.

در ازل پرتو حسنت[1] ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

جلوهٔ کرد رخت دید ملك[2] عشق نداشت
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم[3] زد

عقل میخواست کزان[4] شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد[5]

مدعی خواست[6] که آید بتماشا گه راز[7]
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد

دیگران قرعهٔ شادی[8] همه بر عیش زدند
دل غمدیدهٔ ما بود که هم برغم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
دست در حلقهٔ آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آن روز طرب نامهٔ عشق تو نوشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
بدست مرحمت یارم در امیدواران زد

چو پیش صبح روشن شد که حال مهر گردون چیست
برآمد خندهٔ خوش بر غرور کامگاران زد

نگارم دوش درمجلس بعزم رقص چون برخاست
گره بگشاد از گیسو[9] و بر دلهای یاران زد

۱ـ نج: رویت. ۲ـ ایا: دید وملك. ۳ـ الف: درآدم. ۴ـ قب، الف: کزین. ۵ـ ایا: بیت را ندارد. ۶ـ ایا: عقل می‌خواست. ۷ـ قب: مدعی خواست قدم درحرم عشق نهد، الف: مدعی خواست که در مجلس خاصان آید. ۸ـ ق، ایا، قب، نج: قرعهٔ قسمت. ۹ـ ق: بگشود از ابرو، ایا، قب، نج: بگشود ازگیسو.

من‌ازرنگ صلاح آن‌دم[۱] بخون دل بشستم دست
که چشم باده پیمایت[۲] صلا بر هوشیاران زد
کدام آهن دلش آموخت این آئین عیاری[۳]
که اول[۴] چون برون آمد ره شب زنده‌داران زد
خیال شهسواری پخت و شد ناگه دل مسکین[۵]
خداوندا نگه دارش که بر قلب سواران زد
در آب‌ورنگ‌رخسارش‌چه‌جان‌دادیم‌وخون‌خوردیم[۶]
چو نقشی[۷] دست داد اول رقم برجان‌سپاران زد[۸]
منش با خرقهٔ پشمین کجا اندر کمند[۹] آرم
زره مویی که مژگانش ره خنجر گزاران[۱۰] زد
نظر بر قرعهٔ توفیق و یمن دولت شاهست[۱۱]
بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد[۱۲]
شهنشاه مظفر فر شجاع ملك و دین منصور
که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد
از آن ساعت که‌جام می[۱۳] بدست او مشرف شد
زمانه ساغر شادی[۱۴] بیاد می‌گساران زد[۱۵]
ز شمشیر سرافشانش[۱۶] ظفر آن روز بدرخشید
که چون خورشید انجم‌سوز تنها بر هزاران زد

۱ـ ایا ، نج: آنگه. ۲ـق، قب، الف، نج: باده پیمایش ، ایا: بادپیمایش ، (باده‌پیمایش ظ). ۳ـ الف: آموختست آئین عیاری. ۴ـ ق، ایا، الف، نج . کز اول. ۵ـ نج: شد حالی دل مسکین، الف: شد حالی‌دلش مسکین. ۶ـنج: چه خون خوردیم و جان دادیم، قب: چوخون خوردیم جان دادیم. ۷ـ ق، ایا، قب، نج: چو نقشش. ۸ـ الف: بیت را ندارد. ۹ـ ایا ،نج: چگونه درکمند. ۱۰ـ قب: خنجر گذاران، ظاهراً اصح‌همین است . ۱۱ـ الف:شاهیست. ۱۲ـ الف: بیابد کام دل حافظ چوفال بختیاران‌زد. ۱۳ـ الف: جام جم. ۱۴ـالف: دولت . ۱۵ ـ این بیت و دو بیت بعد از آن در «ایا» و «نج» نیست. ۱۶ـ الف : درافشانش .

دوام عمر وملك او بخواه از لطف حق ای دل[1]
که چرخ این سکهٔ دولت بدور روزگاران زد[2]

❋

هرگزم نقش تو از لوح دل وجان نرود*
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
از دماغ من سرگشته خیال رخ تو[3]
بجفای فلك و غصهٔ دوران نرود
در ازل بست دلم با سر زلفت پیمان[4]
تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود
آنچه از بارغمت[5] بر دل مسکین منست
برود این دل[6] من وز دل من آن نرود
آنچنان مهر توام دردل‌وجان[7] جای گرفت
که اگر سر برود آن زدل و جان[8] نرود
گر رود از پی خوبان دل من معذورست
درد دارد چکند کز پی درمان نرود
هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
دل بخوبان ندهد وز پی ایشان نرود

۱ـ قب: دوام ملك او خواهد زحق درهر دعا حافظ. ۲ـ الف :که چرخ این سکه را بر نام شاه شهریاران زد . ۳ ـ ق : خیال دهنت ، قب : هوای رخ دوست. ۴ـ ق ، قب و اغلب نسخ: پیوند . ۵ـق:هرچه جز بار غمت ، قب: آنچه‌جز بار غمت . ۶ـ ق، قب: ازدل. ۷ـقب:مهرتو درجان ودلم . ۸ـ ق، قب: که اگرسر برود ازدل و ازجان

* این‌غزل در «ایا» و «نج» و «الف» نیست .

دلم جز مهر مه رویان طریقی[۱] برنمی‌گیرد
ز هر در میدهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد

خدارا ای نصیحت‌گو حدیث ازمطرب و می گو[۲]
که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی‌گیرد

صراحی میکشم پنهان و مردم دفتر انگارند
عجب گر آتش[۳] این زرق در دفتر نمی‌گیرد

من از پیر مغان دیدم کرامتهای مردانه
که این دلق ریایی را بجامی بر نمی‌گیرد[۴]

ازین رویست[۵] یارانرا صفاها با می لعلت[۶]
که غیراز راستی[۷] نقشی درین[۸] جوهرنمی‌گیرد

نصیحت‌گوی رندان‌را که با حکم قضا جنگست
دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد

میان‌گریه‌می‌خندم[۹] که‌چون‌شمع‌اندرین مجلس
زبان آتشینم هست لیکن[۱۰] در نمی‌گیرد

سروچشمی‌بدین‌خوبی‌توگویی‌چشم‌ازو‌بردار[۱۱]
بروکین وعظ بی معنی مرا در سر نمی‌گیرد

من آن آئینه را روزی بدست آرم سکندروار
اگر می‌گیرد این آتش زمانی ور نمی‌گیرد[۱۲]

۱- ایا ، نج : رهی دیگر. ۲- ق: حدیث ساغر و می‌گو، ایا، الف : حدیث از خط ساقی‌گو، قب: ای ملامت‌گو حدیث مطرب و می‌گو، نج: حدیث ازخط دلبر گو. ۳- ایا : ار آتش ، قب: کز آتش، الف: کزآتش این. ۴- ق، ایا، نج : بیت را ندارد. ۵- ایا، نج: از آن رویست. ۶- ق: ازآن روهست یاران را صفاها با می‌لعلش، قب ، الف: ازآن رو پاکبازان راصفاها با می‌لعلست . ۷- ایا : دوستی. ۸- ق: درآن . ۹- نج: میان خنده می‌گریم. ۱۰- ایا ، قب : هست و لیکن الف: بیت را ندارد . ۱۱- ق: سروچشمی چنین دلکش توگوئی چشم ازوبردوز، الف: سرورو‌ئی بدین‌خوبی توگوئی چشم ازوبردوز ، ایا ، نج:بیت را ندارد.۱۲- ایا : زبانی ورنمی‌گیرد ، الف: بیت‌را ندارد .

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را
که کس مرغان وحشی را ازین بهتر[۱] نمی‌گیرد
سخن در احتیاج ما و استغنای معشوقست
چه سود افسونگری ای دل چو[۲] در دلبر نمی‌گیرد
من این دلق ملمع[۳] را بخواهم سوختن روزی
که پیر می فروشانش بجامی بر نمی‌گیرد[۴]
خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کویت
رهی دیگر نمیداند دری دیگر[۵] نمی‌گیرد
بدین[۶] شعر تر شیرین[۷] ز شاهنشه عجب دارم
که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد[۸]

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد[۹]
چمن زلطف هوا نکته بر جنان گیرد*
شه سپهر چو زرین سپر کشد برروی[۱۰]
به تیغ صبح و عمود افق جهان گیرد
برغم زاغ[۱۱] سیه شاهباز زرین بال
درین مقرنس زنگاری آشیان گیرد
صبا نگر که دمادم چو رند شاهد باز
گهی لب گل وگه زلف ضیمران گیرد

۱- ق، ایا ، قب ، نج : خوشتر ، این بیت و دو بیت بعد در «الف» نیست .
۲-ق، قب: که . ۳- ق: مرقع . ٤-نج: ببیك ساغر نمی‌گیرد. ۵- ق، ایا، قب، نج: دری دیگر نمی‌داند رهی دیگر، الف: بیت: را ندارد. ۶- نج: باین.
۷- الف: تروشیرین. ۸- «ق» بیت ذیل را در این غزل اضافه دارد :
بیا ای ساقی گلرخ بیاور بادهٔ رنگین   که فکری در درون ما ازین بهتر نمی‌گیرد
۹- ق ،الف: بوی لطف جان گیرد. ۱۰- الف: درروی، بعض نسخ: برسر ، قب : که زرین سپر کشد در روی. ۱۱- ق: زال .
* این اشعار در «ایا» و «نج» نیست.

نوای چنك بر آن[1] سان زند صلای صبوح
که پیر صومعه راه در مغان گیرد
ببزمگاه چمن رو که خوش تماشاییست
چو لاله کاسهٔ نسرین وارغوان[2] گیرد
من اندر آن که دم کیست این مبارك دم
که وقت صبح درین تیره خاك دان گیرد
چه حالتست که گل درچمن نماید رخ[3]
چه آتش است که درمرغ صبح خوان گیرد
چه پرتویست[4] که نور چراغ صبح دهد
چه شعله ایست که درشمع[5] آسمان گیرد
چرا بصد غم وحسرت سپهر دایره شکل
مرا چو نقطهٔ پرگار در میان گیرد
ضمیر دل نگشایم بکس مرا آن به
که روزگار غیور است و ناگهان گیرد
چو شمع هر که بافشای راز شد مشغول
بسش زبانهٔ مقراض در زبان[6] گیرد
کجاست ساقی مه روی من که ازسرناز[7]
چو چشم خویشتنم ساغری گران[8] گیرد
زلطف غیب بسختی رخ از امید متاب[9]
که مغز [10] نغز مقام اندر استخوان گیرد

۱- ق، قب ، الف : بدان . ۲- بعض نسخ: کاسهٔ زرین ارغوان .
۳- بعض نسخ : روی ، ق : گل در سحر نماید روی ، قب : گل در سحر نماید رخ .
۴ - ق: پرتوست . ۵- بعض نسخ : ماه . ۶ - ق : بسش زمانه چو مقراض در زبان ، (ضبط متن اصحح است) ، بعض نسخ : لبش (سرش) زمانه چو مقراض در دهان (در میان) . ۷- ق: مهر . ۸- ق:چوچشم مست خودش ساغر گران.
۹- بعض نسخ: رخ امید متاب. ۱۰- درنسخهٔ اساس باین صورت است: نز، متن از «ق».

شکر کمال حلاوت پس از ریاضت یافت
نخست در شکن تنگ از آن مکان گیرد
خیال شاهی اگر نیست در سر حافظ
چرا به تیغ زبان عرصهٔ جهان گیرد[۱]*

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
بختم ار یار شود رختم از اینجا ببرد
کو حریفی کش سرمست[۲] که پیش کرمش[۳]
عاشق[۴] سوخته دل نام تمنا ببرد
باغبانا ز خزان بی خبرت می‌بینم
آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد
ره زن دهر نخفتست مشو ایمن ازو
اگر امروز نبردست که فردا[۵] ببرد
در خیال این همه لعبت بهوس می‌بازم
بو که[۶] صاحب نظری نام تماشا ببرد
علم و فضلی که بچل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس ترکانه[۷] بیغما ببرد
ره[۸] عشق ارچه کمین گاه کماندارانست
هر که دانسته رود صرفه زاعدا ببرد[۹]

۱ـ قب: عرصهٔ بیان گیرد ،ق: بیت راندارد. ۲ - بعض نسخ: خوش وسرمست. ۳ـ نج: قدمش. ۴ـ ایا، نج: عاشقی. ۵ـ قب: بفردا. ۶ـ ایا: بوك. ۷ ـ ق: مستانه. ۸ ـق ، قب و سایر نسخ: راه. ۹ ـ ایا، نج: بیت را ندارد.

* در نسخهٔ «ق» این اشعار با بیست و هشت بیت دیگر ضمن قصائد آمده و در «قب» مشتمل بر هشت بیت است و جزء غزلیات ضبط شده ودر «الف»: شامل ده بیت ودر قسمت غزلیات درج گردیده.

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر[۱]
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
حافظ ارجان طلبد غمزهٔ مستانهٔ یـار
خانه از غیر بپرداز و بهل[۲] تـا ببرد[۳]

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
ایـن بحث[۴] با ثلاثهٔ غسالـه میرود
می ده که نوعروس چمن[۵] حدحسن یافت
کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
آن چشم جـادوانهٔ[۶] عابد فریب بین
کش کاروان سحر[۷] ز دنبـاله میرود
باد بهـار میوزد از گلستان شـاه
وز ژالـه باده در قـدح لاله میرود[۸]
طی زمان ببین و مکان[۹] در سلوك شعـر
کین طفـل یکشبـه ره یکساله میرود
شکر شکن شوند کنون[۱۰] طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگالـه میرود

۱- قب و بعض نسخ: سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار . ۲- قب ، نج: بپرداز بهل . ۳- «ق» و «ایا» و «قب» و«نج» بیت زیررا اضافه دارد :
جام مینائی می سد ره تنك دلیست منه از دست که سیل غمت از جا ببرد
نج: غمش قب : از پا
۴- ق، قب، نج: وین بحث ، ایا : وین قصه. ۵- ایا: سخن ، الف : میخورکـه نوعروس چمن، خ: میخورکه نوعروس جهان. ۶- الف: آهوانه . ۷-الف: حسن. ۸- خ، الف : بیت را ندارد . ۹- ق،ایا ، قب نج: طی مکان ببین و زمان ، خ: مطابق متن . ۱۰- ق، ایا ، قب، خ: همه،نج:مطابق متن.

ازره مرو بعشوهٔ دنیا[۱] کـه این عجوز
مـکاره مـی‌نشیند و مختالـه[۲] میرود
خوی کرده می‌خرامد وبر[۳] عارض سمن
از شرم[۴] روی او عـرق ژاله[۵] میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین[۶]
غافل[۷] مشو کـه کار تو از نالـه میرود

از سرکوی تو هرکو بملالت[۸] بـرود
نرود کارش و آخر بخجالت بـرود
سالك از نور هدایت‌طلبد[۹] راه بدوست
که بجایی نرسد گـر بضلالت بـرود
گروی آخرعمر[۱۰] از می ومعشوق[۱۱]بگیر
حیف اوقات که یکسر ببطالت برود
ای دلیل دل[۱۲] گم گشته خدا را مددی
که غریب ار نبرد ره بدلالت بـرود
حکم مستوری‌ومستی‌همه بر خاتمتست[۱۳]
کس ندانست که آخر بچه حالت برود
کاروانی که[۱۴] بود بدرقه‌اش حفظ خدا[۱۵]
بتجمـل[۱۶] بنشینـد بجـلالت برود

۱- ایا : دنیی، خ: ایمن‌مشو زمحنت دنیا، الف: ایمن مشو زقحبهٔ دنیا.
۲-ق، الف ، نج: محتاله ، قب: مطابق متن ، ایا : مکاره‌می‌نشیندومکاره میرود.
۳-قب: با. ۴- قب : از رشك. ۵- ایا، قب، خ: عرق از ژاله ، درمتن«ق»این‌بیت وجود ندارد و در حاشیه‌آمده ، الف : فاقد این بیت است . ۶- ق،ایا،قب، نج، الف: غیاث‌دین ، در «ایا»متن جلال دین‌است و درزیر آن غیاث دین ضبط شده. ۷- ایا، قب ، الف، خ،نج:خامش. ۸-ایا،الف:بملامت. ۹-ق: ببرد. ۱۰-ق: کام خود آخر عمر. ۱۱-نج:معشوقه. ۱۲- الف: ره. ۱۳-بعض‌نسخ: همه برخاتم تست ، قب: حکم مستوری‌ومستی نه بدست‌من وتست، الف: حکم‌مستوری و مستی همه‌ازیکجایست. ۱۴-قب: عارفی‌راکه . ۱۵- ایا: حفظ خدای ، الف : لطف خدا، نج: لطف‌خدای،قب: لطف‌اله. ۱۶- الف: بتحمل.

حافظ ازچشمهٔ حکمت بکف آور آبی[۱]
بو که از لوح دلت[۲] نقش جهالت برود

یارم چو قدح بدست گیرد بازار بتان شکست گیرد*
در بحر فتاده‌ام چو ماهی تا یار مرا بشست گیرد
هر کس که بدیدچشم اوِ گفت کو محتسبی که مست گیرد
درپاش فتاده‌ام بخواری[۳] آیا بود آنکه دست گیرد
خرم دل آنکه[۴] همچو حافظ
جامی ز می الست گیرد

بکوی میکده یارب سحر چه مشغله بود
که‌جوش‌شاهدوشمع‌وشراب[۵]ومشعله‌بود
حدیث‌عشق که‌ازحرف‌وصوت‌مستغنیست
بنالهٔ دف و نی در خروش و غلغله[۶] بود
مباحثی که در آن حلقهٔ جنون[۷] میرفت
ورای مدرسه و قال و قیل[۸] مسأله بود
دل از کرشمهٔ ساقی بشکر بود ولی
ز نا مساعدی بختش[۹] اندکی گله بود

۱ــ ق، قب : جامی. ۲ــ نج : دلش. ۳ــ ق، ایا، قب و سایر نسخ : بزاری. ۴ــ ایا : او که.

* این غزل در «نج» و «الف» نیست.

۵ــ ق، ایا ، قب، الف ، نج، و سایر نسخ: شاهد و ساقی و شمع . ۶ــ ق:ولوله، ایا : در خروش مشغله. ۷ــ ق، ایا، نج: مجلس جنون، قب، الف: بیت را ندارد.
۸ــ نج: قیل و قال . ۹ــ قب ، الف: بختم .

قیاس کردم و آن چشم آهوانهٔ مست[۱]
هزار ساحر چون سامریش درگله بود
بگفتمش بلبم بوسهٔ حوالت کن
بخنده گفت کیت با من این معامله بود
ز اخترم نظر سعد[۲] در رهست که دوش
میان ماه و رخ یار[۳] من مقابله بود
دهان یار که درمان درد حافظ داشت
فغان که وقت مروت چه تنگ حوصله بود

پیش از ینت بیش ازین اندیشهٔ[۴] عشاق بود
مهرورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود[۵]
حسن مه رویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین
عشق ما با لطف طبع[۶] و خوبی اخلاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که با زلف توام[۷]
بحث سرعشق و ذکر حلقهٔ عشاق بود[۸]
پیش ازین کین سقف سبز و طاق مینا[۹] بر کشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

۱- ق، ایا ، قب : جادوانهٔ مست ، نج : جاودانهٔ مست (جادوانه‌ظ) ، الف : قیاس کردم آن چشم شوخ عربده باز ، بعض نسخ : قیاس کردم از آن شوخ چشم شعبده‌باز.
۲- ق، ایا ، الف، نج: نظری سعد. ۳- نج: رخ ماه . ۴- نج : غمخواری .
۵-خ : کوکب بخت مرا صد جلوه در آفاق بود ، نج : کوکب سعدمرا... ۶-ق : بحث ما در لطف طبع، خ: عشق جای لطف طبع ، ایا ، الف ، نج: بیت را ندارد .
۷- ق، ایا : با نوشین‌لبان ، الف: باشیرین لبان. ۸- ایا : بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق‌بود، الف: طبع ما دربحث لطف وخوبی اخلاق‌بود، نج: مهرورزی بود و باماشهرهٔ آفاق‌بود (قافیه تکرارشده) . ۹- خ: طاق ایوان، نج: سقف سبز طاق مینا.

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی و مهر بر یك عهد و یك میثاق بود
سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد[۱]
ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود
رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعد[۲] ساقی سیمین ساق بود
در شب قدر ارصبوحی کرده‌ام عیبم مکن
سرخوش آمد یار وجامی بر کنارطاق‌بود[۳]
بردر شاهم گدایی نکتهٔ بر[۴] کار کرد
گفت برهرخوان‌که بنشستم خدا رزاق‌بود[۵]
شعرحافظ در زمان آدم اندرباغ خلد
دفتر نسرین وگل را زینت اوراق‌بود

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب‌سخن از سلسلهٔ[۶] موی توبود*
دل‌که ازناوك‌مژگان تو درخون می‌گشت
بازمشتاق کمان خانهٔ[۷] ابروی تو بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم
دام راهم شکن طرهٔ هندوی[۸] تو بود
هم عفاالله ز صبا[۹] کز تو پیامی می‌داد
ورنه درکس‌نرسیدیم که‌از کوی تو بود

۱-نج: چه باك . ۲- ق:دامن. ۳- این‌بیت و بیت‌بعد در«الف» و«خ» نیست. ۴-ق،قب ،خ: در. ۵- بیت‌در«الف» و«ایا» و «نج» نیست . ۶- ایا: سخن سلسلهٔ. ۷- ایا، نج : کمان مهرهٔ. ۸- نج: گیسوی . ۹- ق/، ایا، الف، نج : عفاالله‌صبا.
* غزل در «قب» نیست.

بگشا بند قبا تا بگشاید دل من
که‌گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود
عالم از شور وشر عشق‌خبرهیچ نداشت
فتنه‌انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو بود
بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر
کز جهان میشد و در آرزوی روی تو بود

دیدم بخواب خوش که بدستم پیاله بود
تعبیر رفت و کار بدولت حواله بود*
چل‌سال[1] رنج و غصه کشیدیم وعاقبت
تدبیر آن بدست[2] شراب دوساله بود
آن نافهٔ مراد که میخواستم ز بخت
درچین زلف آن بت مشکین کلاله بود
از دست برده بود خمار غمم سحر[3]
دولت مساعد آمد و می در پیاله بود
برآستان میکده خون[4] میخورم مدام
روزی ما ز خوان کرم[5] این نواله بود
بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح
آندم که کار مرغ چمن[6] آه و ناله بود

۱- ایا: سی‌سال، الف : سی‌سال دردوغصه . ۲- ق،ایا، نج : تدبیرمابدست، خ: تدبیر آن بجام ، الف : درمان او بدست . ۳- ایا ، خ : وجودم خمار غم. ۴- خ: غم، در «الف» مصراع بدین‌گونه است : خون‌میخورم ولیك نه‌جای شکایتست. ۵- ق: قدر . ۶- ق: سحر ، الف: بیت را ندارد وبجای آن این بیت آمده :

نالان و دادخواه بمیخانه می‌روم کانجا گشاد کار من از آه وناله بود

* غزل در «قب» نیست .

آتش فکنـد در دل بلبل نسیم بـاغ
زان داغ سر بمهر که بر جان لاله بود[۱]

دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه[۲]
یك بیت ازین‌سفینه[۳] به از صد رساله‌بود

آن شاه شیر حمله[۴] کـه خورشید شیرگیر
پیشش بـروز معرکه کمتر غزاله بود[۵]

دوش می‌آمد و رخساره بر افروخته بود
تا کجا باز دل غم زدهٔ سوخته بـود*

رسم عاشق کشی و شیوهٔ شهر آشوبی
جامـهٔ بود که بـر قامت او دوخته بود

کفرزلفش ره دین میزد و آن سنگین دل
دررهش مشعله[۶] ازچهره برافروخته بود[۷]

گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم
کـه نهانش نظری با من دلسوخته بود

جان عشاق سپند رخ[۸] خود می‌دانست
وآتش مهر[۹] از آن روی[۱۰] برافروخته بود

۱ـ ق، ایا ، نج، الف: بیت را ندارد. ۲ـ خ: گل بر جریده گفتهٔ حافظ همی نوشت . ۳ـ ایا ، نج: از آن سفینه ، ق: ازین قصیده ، الف ، خ : هربیت از آن سفینه . ٤ـ ق: تند حمله . ۵ـ ایا،خ، الف، نج: بیت‌را ندارد، در «ق» و «ایا» و «خ» و «الف» و «نج» بیت زیر نیز دراین‌غزل آمده :

هرکو نکاشت مهرو زخوبی گلی‌نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود

خ، الف : باغ

٦ـ ق: در پیش مشعلی ، در بعض نسخ : در رهش مشعلی. ۷ـ خ، الف: بیت را ندارد . ۸ـ الف: دل عشاق سپندغم . ۹ـ ق، ایا، الف ، خ و سایر نسخ : و آتش‌چهره . ۱۰ـ ق:واتش‌چهره بدین کار ، ایا:وآتش چهره باین کار ،خ: آتش‌چهره باین کار،الف : آتش چهره‌بدین کار.

* این غزل در «قب» و «نج» نیست .

دل بسی خون بهم آورد[۱] ولی دیده بریخت
الله‌الله که تلف کرد و کـه اندوخته بود

یار مفروش بدنیا[۲] که بسی سود نکرد[۳]
آنکه[۴] یوسف بزرناسره بفروخته بـود

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزای حافظ[۵]
یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود

در ازل هرکو بفیض دولت ارزانی بود
تـا ابد جام مـرادش همدم جانی بود*

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار
گفتم این شاخ ار دهد بـاری پشیمانی بود

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن بدوش
همچو گل بر خرقه رنگ می مسلمانی بود

بی‌چراغ جام[۶] در خلوت نمی‌یارم نشست
وقت گل مستوری مستان ز نادانی بود[۷]

خلوت ما را فروغ از نور شمع و باده باد[۸]
زانکه کنج اهل دل باید کـه نورانی بود[۹]

۱- ق، خ، الف: بکف آورد ، ایا: مطابق متن. ۲- ایا : بدنیی. ۳- خ : که کس این سود نکرد ، الف : نقد مفروش به نسیه که بسی سود نکرد . ٤- خ : زانکه . ۵- ق، ایا ، خ ، الف: بسوزان حافظ .

٦- ایا : چراغ و جام. ۷- ق، ایا ، خ، قب و بیشتر نسخ: زانکه کنج اهـل دل باید که نورانی بود، ایا : ویرانی بود. ۸- بعض نسخ: ازعکس جام باده باد. ۹- بعض نسخ: وقت گل مستوری مستان زنادانی بود، ق، ایا، خ، قب، الف وبعض ازنسخ: بیت راندارد.

*- این غزل در «نج» نیست .

همت[1] عالی طلب جام مرصع گو مباش
رند را آب عنب یـاقـوت رمانی بود
نیك نامی خواهی ای دل بابدان‌صحبت‌مدار
خود پسندی[2] جان من برهان نـادانی بود[3]
گرچه بی‌سامان نماید[4] کار ما سهلش مگیر[5]
کاندرین کشور گدایی رشك سلطانی بود
دی عزیزی گفت پنهان میخورد حافظ شراب[6]
ای عزیز من نه عیب آن به که پنهانی بود[7]

مسلمانان مرا وقتی دلی بود — که‌باوی‌گفتمی‌گرمشکلی بود*
بگردابی چو می‌افتادم ازچشم[8] — بتدبیرش[9] امید ساحلـی بود
دلی‌هم‌دردو‌یاری[10] مصلحت‌بین — که استظهار هر اهل دلی بود
زمن‌ضایع‌شد[11] اندر کوی‌جانان — چه دامن گیر یا رب منزلی بود
هنر بی‌عیب حرمان نیست لیکن — زمن محروم ترکی سائلی بود[12]
برین[13] جان‌پریشان[14] رحمت‌آرید — که وقتی کاردانی کاملی بود[15]

۱- ایا : همتی. ۲- بعض نسخ : بد پسندی. ۳- ایا، خ، الف: بیت را ندارد. ۴- الف: بماند. ۵- ق، ایا، قب، الف ونسخ دیگر: سهلش مبین، خ: عیبش مکن. ٦- ق ،ایا، قب: حافظ می‌خورد پنهان شراب، الف: پنهان‌میزند حافظ شراب. ۷- بیت ذیل‌در«ق» به‌این غزل اضافه شده :

مجلس انس و بهار و بحث شعر اندرمیان — نستدن جام مـی ازجانان گران جانی بود

۸- ق، قب، ازغم، الف: ازخشم. ۹- الف: بسعی او. ۱۰- الف : دلی هشیار یاری. ۱۱- الف: غایب شد. ۱۲- الف: بیت را ندارد.
۱۳- ایا : بدین . ۱۴- بعض نسخ : بحال این پریشان ، قب : برین مست پریشان، مصراع در«الف» بدینگونه است: من سرگشته را در هر بلایی. ۱۵-الف: رفیقی کاردانی کاملی بود . * «نج» این غزل را ندارد.

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکتهٔ هر محفلی بود
سرشکم درطلب درها بیفشاند[۱] ولی ازوصل او بیحاصلی بود
مگو دیگرگه حافظ نکته دانست
که ما دیدیم و محکم غافلی[۲] بود

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاك ره[۳] پیر مغان خواهد بود
حلقهٔ پیر مغانم ز ازل در گوشست[۴]
بر همانیم که بودیم[۵] و همان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو
راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود
ترك عاشق کش من دوش برون آمد مست[۶]
تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود[۷]
چشمم آن دم[۸] که ز شوق تو نهد[۹] سر بلحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
بخت حافظ گرازین گونه[۱۰] مدد خواهد داد[۱۱]
زلف معشوق[۱۲] بدست دگران خواهد بود

۱ـ قب: درها چکانید، ق، ایا، الف: بیت را ندارد. ۲ـ ق، الف: جاهلی
۳ـ خ: خاك در. ۴ـ ق، ایا، خ، الف، نج: حلقهٔ پیرمغان از ازلم درگوش است. ۵ـ ایا، الف: گفتیم. ۶ـ الف: ترك عاشق‌کش مامست برون می‌آید، ق، ایا، نج، قب وسایرنسخ: ترك عاشق‌کش من مست برون رفت امروز. ۷ـ خ: بیت را ندارد. ۸ـ ایا، خ: شب. ۹ـ خ: نهم، الف: دیده آن شب که زشوق‌تونهد. ۱۰ـایا، نج:ازین دست. ۱۱ـ ق: خواهدکرد. ۱۲ـ ق، ایا، خ، الف، نج: معشوقه.

گوهر مخزن اسرار همانست که بود
حقهٔ مِهر بدان مُهر[۱] و نشانست که بود

عاشقان زمرهٔ ارباب[۲] امانت باشند
لاجرم چشم گهربار همانست که بود

از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح
بوی زلف تو همان مونس[۳] جانست که بود

طالب لعل و گهر نیست و گرنه خورشید
همچنان در عمل معدن و کانست که بود[۴]

کشتهٔ غمزهٔ خود را بزیارت می‌آی[۵]
زانکه بیچاره همان دل نگرانست که بود

رنگ خون دل ما را که نهان میکردی[۶]
همچنان در لب لعل تو عیانست که بود

زلف هندوی تو گفتم که دگر ره نزند
سالها رفت و بدین[۷] سیرت و سانست[۸] که بود

حافظا باز نما قصهٔ خونابهٔ چشم
که در ین چشمه همان جوی روانست[۹] که بود

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
اثر مهر تو در[۱۰] چهرهٔ ما پیدا بود

۱- الف: نام. ۲- الف: زبدهٔ ارباب، قب: محرم اسرار. ۳- الف: همدم. ۴- الف: بیت را ندارد. ۵- ق، الف: دریاب. ۶- ق: میداری. ۷- ق، ایا، الف: بدان، قب: برآن. ۸- نج (در اصل): بدان عهد و نشانست. ۹- ق: که برین چشمه همان آب روانست، ایا، نج: که درین چشمه همان آب روانست، قب: که درین جوی همان آب روانست، الف: که درین جوی نه آن آب روانست. ۱۰- ق، قب: رقم مهرتو بر، نج: رقم مهرتواز، ایا: اثرمهرتو بر، الف: اثرمهرتو از.

یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم می‌کشت
معجز عیسویت در لب شکرخا بود
یاد باد آنکه صبوحی زده درمجلس انس
جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
یاد باد آنکه رخت شمع طرب می‌افروخت
وین[۱] دل سوخته پروانهٔ ناپروا بود
یاد باد آنکه درآن مجلس تمکین و ادب[۲]
آنکه او خندهٔ مستانه زدی صهبا بود
یاد باد آنکه مه من چو کمر[۳] بر بستی
در رکابش مه نو پیك جهان پیما بود
یاد باد آنکه چو یاقوت قدح[۴] خنده زدی
در میان من و لعل تو حکایتها بود
یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
وانچه در مجلسم[۵] امروز کمست آنجا بود[۶]
یاد باد آنکه باصلاح شما میشد راست
نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راست چون سوسن وگل از اثرصحبت پاك
بر زبان[۷] بود مرا هرچه[۸] ترا در دل بود

۱- نج: زین ؟ ۲-ق ،ایا، نج : درآن بزمگه خلق وادب، قب: درین بزمگه... الف:دراین‌بزمگه وخلوت انس. ۳-ق:نگارم چوکمر،ایا،الف، نج: مه‌من‌چوکله، بعض نسخ: مه من چوکله بشکستی. ۴- قب: یاقوت لبت. ۵- ق ، الف ، قب : مسجدم. ٦- ایا، نج:بیت راندارد. ۱- ایا، قب، نج: در زبان. ۲- ق: آنچه.

دل چو از پیر خرد[۱] نقل معانی می‌کرد
عشق می‌گفت بشرح آنچه برو مشکل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
چتوان کرد که سعی من و دل باطل بود
دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم
خم می دیدم خون[۲] در دل وسر[۳] درگل بود
بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق
مفتی عقل[۴] درین مسأله لایعقل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
آه ازین[۵] جوروتطاول[۶] که درین دامگه‌است
آه[۷] ازان ناز و تنعم[۸] که درآن محفل بود[۹]
دیدی آن قهقههٔ کبك خرامان حافظ
که ز سر پنجهٔ شاهین قضا غافل بود

خستگانرا چو طلب باشد و قوت نبود
گر تو بیداد کنی[۱۰] شرط مروت نبود*
ما جفا از تو ندیدیم[۱۱] و تو خود نپسندی[۱۲]
آنچه در مذهب ارباب طریقت[۱۳] نبود

۱- قب، نج: پیرمغان. ۲- ایا، قب، نج: دیدم وخون. ۳- ق، قب: خول دردل و پا. ۴- نج: عشق. ۵- ق: ازآن. ۶- قب: جور وتظلم. ۷-قب: وآه. ۸-ق: ازآن سوز ونیازی. ۹-بیت در «ایا»و«نج» نیست.
۱۰- الف: افسوس‌کنی. ۱۱- ایا، قب، نج: نبینیم. ۱۲-الف: تو هرگزنکنی.
۱۳- ایا، نج: اصحاب‌طریقت، الف: پیران‌طریقت، قب: رندان‌طریقت، قدسی: ارباب فتوت.
* این غزل درنسخهٔ اساس ما نیست، ازنسخهٔ «ق» استنساخ و با «ایا» و «الف» و «قب» و «نج» و «قدسی» مقابله شد.

خیره آن دیده که آبش نبرد گریهٔ عشق[۱]
تیره آن دل که درو شمع محبت[۲] نبود

دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او
زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت[۳] نبود

گر مدد خواستم از پیر مغان[۴] عیب مکن
شیخ ما[۵] گفت که در صومعه همت نبود

چون[۶] طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه[۷]
هرکه را نیست ادب لایق صحبت نبود[۸]

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود
گفتا چه توان[۹] کرد که تقدیر چنین بود*

---

۱ ـ الف: آن چشم که آبش‌ندهد گریهٔ عشق، قب: آن دیده که آبش نبرد جذبهٔ عشق، قدسی: که آبش نبرد آتش عشق. ۲ـ قب: که درآن شمع فتوت، قدسی: که دراو نورمودت. ۳ـ ایا، قب، نج: همت، الف: بیت را ندارد.

۴ـ ایا، نج: گرمن ازمیکده همت طلبم. ۵ـ قب: پیرما گفت، الف: شیخ فرمود. ۶ـ ایا: چو. ۷ـ ایا، نج: مجلس خاص، قب: صحبت خاص.

۸ـ این بیت نیز با اختلاف در «الف» و «قب» و «قدسی» موجود است:

حسن توکرد ز سررشتهٔ خود با خبرم آن مبادا که مددکاری دولت نبود

در «قب» به این صورت ضبط شده:

من و تونیك ز سررشتهٔ خود با خبریم آن مبادا که مددکاری فرصت نبود

ودر «قدسی» بدینگونه است:

چوچنین نیك ز سررشتهٔ خود بیخبرم آن مبادا که مددکاری و فرصت نبود

۹ـ ایا: چتوان، قب: چه توان گفت.

* این غزل در «ق» و «الف» و «نج» نیست.

گفتم که قرین بدت افکند بـدین روز[۱]
گفتا که مرا بخت بد خویش قرین بود
گفتم ز مـن ای ماه چـرا مهر بریدی[۲]
گفتا که فلك بـا من بد مهر بکین بود
گفتم که بسی جام طرب خوردی ازین پیش
گفتا که شفا در قـدح باز پسین بود
گفتم که تویی[۳] عمر چرا زود برفتی
گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود[۴]
گفتم که نه وقت سفرت بود چنین روز [۵]
گفتا که مگر مصلحت وقت درین[۶] بود
گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند
گفتا همه آن بود که بر لوح جبین بود[۷]

آن یار کزو خانهٔ ما جای پری بود
سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
دل گفت فرو کش کنم این شهر ببویش
بیچاره ندانست که یارش سفری بود
تنها نه ز راز دل ما[۸] پرده بر افتاد
تا بود فلك شیوهٔ او[۹] پـرده دری بود

۱ـ ایا: بدین حال. ۲ـ ایا: گفتم که چرا مهرتوای ماه بگردید.
۳ـ ایا : توای . ۴ـ ایا : گفتا چتوان کرد مگرعمرهمین بود.
۵ ـ بعض نسخ : زود ، ایا : چه رفتی. ۶ ـ نسخهٔ اساس : چنین ، متن از «ایا» اختیارشد، قب: بیت را ندارد. ۷ـ در «قب» بیت مقطع چنین است:
گفتم که ز حافظ بچه‌موجب شدهٔ دور. گفتا که همه وقت مرا داعیه این بود
۸ـ ق، الف: من. ۹ـ بعض نسخ: پیشهٔ او.

منظور هنرمند[1] من آن ماه که او را
با حسن ادب[2] شیوهٔ صاحب نظری بود

از چنگک منش اختر بد مهر بدر برد[3]
آری چکنم فتنهٔ[4] دور قمری بود

عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را
در مملکت حسن سر تاج وری بود[5]

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت[6]
باقی همه بیحاصلی و بی خبری بود

خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن[7]
افسوس که آن گنج گهر[8] ره‌گذری بود

خود را بکش ای بلبل[9] ازین رشك که گل را
با باد صبا وقت سحر جلوه‌گری بود

هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ
از یمن دعای شب و درس[10] سحری بود

یکدو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود
وز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود

از سرمستی دگر با شاهد عهد شباب
رجعتی میخواستم لیکن[11] طلاق افتاده بود

۱- ق، ایا، نج: خردمند، قب: منظورمن آن ماه خردمند.
۲-قب: باحسن‌وادب. ۳- قب: بدرکرد. ۴- ق، ایا،قب،نج، الف: دولت.
۵- الف: بیت را ندارد. ۶- نج: بسر برد. ۷- ق: سبزه ونسرین.
۸- ق، الف: گنج روان، بیت در «نج» نیست.
۹- ایا، الف، قب، نج: بکشد بلبل. ۱۰- ق، قب: ورد. ۱۱- قب: اما.

ساقیا جام دمادم[۱] ده که در سیر طریق
هر که عاشق وش نیامد در نفاق[۲] افتاده بود

نقش می‌بستم که گیرم گوشهٔ زان چشم مست
طاقت صبر[۳] از خم ابروش طاق افتاده بود

ای معبر مژدهٔ فرما که دوشم آفتاب
در شکرخواب صبوحی هم‌وثاق افتاده بود

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر
عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

حافظ آن ساعت که این‌نظم پریشان مینوشت
طایر شوقش[۴] بدام اشتیاق افتاده بود[۵]

سالها دفتر ما در گرو صهبا بود
رونق مدرسه[۶] از درس و دعای ما بود

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان
هر چه کردیم بچشم کرمش زیبا بود

دل چو پرگار بهر سو[۷] دورانی می‌کرد
واندران دایره سرگشتهٔ پا بر جا بود[۸]

مطرب از درد محبت عملی[۹] می‌پرداخت
که حکیمان جهانرا مژه خون پالا بود[۱۰]

۱- قب: وفاقم. ۲- ایا: نقاب (قافیه نادرست است). ۳- ق: طاقت وصبر.
۴- ق، قب، نج: فکرش، ایا: طاقت فکرش (ظاهراً « طایرفکرش» بایدباشد).
۵- در «ق» و بعض نسخ این بیت نیز دراین غزل موجود است:
گر نکردی نصرت دین‌شاه یحیی ازکرم کارملك ودین زنظم‌واتساق افتاده بود
۶- ق، ایا، نج و بیشترنسخ: میکده، الف: مطابق متن. ۷- ایا: ز هرسو، نج: بهرسوی‌که دورانی زد. ۸- نج: اندرآن دایره سرگشته و پا برجا بود.
۹- قب: غزلی. ۱۰-الف: این بیت و بیت بعد را ندارد.

دفتر دانش ما جمله بشویید[۱] بمـی
کـه فلك دیدم و در قصد دل دانا[۲] بود
می‌شکفتم[۳] زطرب‌زانکه‌چوگل برلب جوی[۴]
برسرم سایهٔ آن سرو سهی بالا بود
پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نـداد ارنـه حکایتها بود
از[۵] بتان آن طلب ار حسن شناسی ای دل
کین کسی گفت که در علم نظر دانا[۶] بود
قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج نشد[۷]
کـه[۸] معامل بهمه عیب نهان[۹] بینا[۱۰] بود

کنون که در[۱۱] چمن آمد گل از عدم بوجود
بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود*
بنوش جام صبوحی بنالهٔ دف و چنگ
ببوس غبغب ساقی بنغمهٔ نی و عود[۱۲]
بباغ تازه کـن آئین دین زردشتی
کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود[۱۳]

۱ـ ایا: بشورید. ۲ـ ایا، قب، نج: درکین من دانا. ۳ـ ایا: من شکفتم.
۴ـ الف: می‌شکفتم ز طرب برلب جوزانکه چوگل. ۵ـ الف: در.
۶ـ ق: بینا، ایا، نج: بیت را ندارد. ۷ـ نج: خرج مکن.
۸ـ ق، قب: کاین. ۹ـ الف: علم نظر (علم‌نظردربیت قبل ازین نیزآمده).
۱۰ـ نسخهٔ اساس: دانا، متن با توجه بتکرارقافیه از «ق» و «ایا» اختیارشد.
۱۱ـ ایا: از. ۱۲ـ ایا: که همچو دور بقا هفتهٔ بود معدود. (این مصراع دوم از بیت ششم است که آن بیت نیزازنسخهٔ ایا ساقط شده). ۱۳ـ بیت در «ایا» نیست. * این غزل در «نج» نیست.

ز دست شاهد نازك عذار[۱] عیسی دم
شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود
جهان چو خلد برین شد بدور سوسن وگل
ولی چه سود[۲] که در وی نه ممکنست خلود
بدور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ
که همچو دور بقا[۳] هفتهٔ بود معدود
شد از بروج[۴] ریاحین چو آسمان روشن
زمین باختر میمون و طالع مسعود
چو گل سوار شود بر[۵] هوا سلیمان وار
سحر که مرغ درآید بنغمهٔ داود
بخواه جام لبالب[۶] بیاد آصف عهد[۷]
وزیر ملك سلیمان عمادالدین[۸] محمود

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود
ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود
یا رب آئینهٔ حسن تو چه جوهر[۹] دارد
که درو آه مرا قوت[۱۰] تأثیر نبود

۱- ایا: نازعذار (ظاهراً دراصل « نازك‌عذار » بوده). ۲- ایا: چسود.
۳- ق: روز بقا، قب: که دورگل ببقا هفتهٔ . ۴- ق: خروج ، (بروج با آسمان واختروطالع متناسب است). ۵- ایا:در، قب: چوگل بتخت شود درجهان.
۶- ق، ایا، قب: صبوحی. ۷- قب: آصف دهر، ایا، الف: صاحب دهر.
۸- ق: عماددین، ایا : برابرمتن‌است، بعد از بیت فوق در «ق» و بعض نسخ این بیت نیزدراین غزل آمده:

بودکه مجلس حافظ بیمن تربیتش هرآنچه‌می‌طلبدجمله باشدش‌موجود

۹- ق، ایا: یارب این آینهٔ حسن چه جوهر. ۱۰- ایا: قوة، نج: قوت وتأثیر.

سر ز حیرت[1] بدر میکدها[2] بر کردم[3]
چون[4] شناسای تو در صومعه یك پیر نبود
من دیوانه چو زلف تو رها می‌کردم
هیچ لایـق ترم از حلقهٔ[5] زنجیر نبود
نازنین‌تر ز قدت در چمن ناز نرست
خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود
تا مگر همچو صبا باز بکوی تو رسم
حاصلم دوش بجز نالهٔ شبگیر نبود
آن‌کشیدم ز توای آتش هجران‌که چوشمع
جـز فنای خودم از عشق[6] تو تدبیر[7] نبود
آیتی بود عذاب انده حافظ بی دوست[8]
کـه بر هیچکسش حاجت تقریر[9] نبود

پیرانـه سرم عشق جـوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد
از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر
ای دیده نگه کن[10] که بدام که در افتاد
دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم
چون نافه بسی خون دلم در جگرافتاد

۱- ق: حسرت. ۲- قب: ز در میکدها، ایا، نج : سر ز حیرت بمی و میکدها ، الف: سر ز حسرت بمی ومیکدها . ۳- ق، الف: برگردم. ۴- ایا: که،قب، نج:چو.
۵- نج: هیچ لایقترازین حلقهٔ. ۶- ق، ایا: ازدست. ۷- قب: ازعشق تو توفیر، الف: بیت را ندارد. ۸- ق، الف: بی‌تو، قب: آیتی بد زعذاب‌انده‌حافظ بی‌تو. ۹- ق، ایا، قب، نج: تفسیر، الف: مطابق متن. ۱۰-قب: نظرکن.

از ره گذر خاك سر کوی شما بود
هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد
مژگان تو تا تیغ[١] جهان گیر برآورد
بس کشتهٔ دل زنده[٢] که بر یکدگر افتاد
بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان[٣] هر که در افتاد بر افتاد[٤]
گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد
با طینت اصلی چکند بدگهر افتاد
هم دود دلی عاقبتش راه بگیرد
این آتش دل سوز که در خشك و تر افتاد[٥]
حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود[٦]
بس طرفه حریفیست کش اکنون بسرافتاد

دیرست[٧] که دلدار پیامی نفرستاد
ننوشت کلامی و سلامی[٨] نفرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکی ندوانید و پیامی[٩] نفرستاد
سوی من وحشی صفت عقل[١٠] رمیده
آهو روشی کبك خرامی نفرستاد

١- خ: تیر. ٢- الف: کشتهٔ تیغ تو. ٣- ایا : دره کشان ؟ (ظاهراً « دردکشان » بوده) ، الف : دلشدگان . ٤- خ : بیت را ندارد.
٥- ق، ایا، قب، خ، نج، الف: بیت را ندارد. ٦- الف: دست خوشش.
٧- قب، نج : دیریست، ایا، ق: مطابق متن. ٨- ق، قب، الف : سلامی وکلامی . ٩- ق: سلامی. ١٠- الف: صفت وعقل .

دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست
وز آن خط چون سلسله دامی[۱] نفرستاد

فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

چندان که زدم[۲] لاف کرامات و مقامات
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

حافظ بادب باش که واخواست نباشد
گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد[۳]

دی پیر می فروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل ببر ز یاد*

گفتم بباد میدهدم باده دین و دل[۴]
گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد

سود و زیان ومایه چو خواهد شدن ز دست[۵]
از بهر این[۶] معامله غمگین مباش و شاد

بادت بدست باشد اگر دل نهی بهیچ
در معرضی که تخت سلیمان رود بباد

حافظ گرت ز پند[۷] حکیمان ملالتست
کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد[۸]

۱- قب : زان خال وخطم دانه ودامی . ۲- قب : هرچند زدم.
۳- الف: بیت راندارد. ٤- ایا: ننگ ونام، ق، قب وسایرنسخ. نام وننگ.
۵- قب: چو خواهد ز دست رفت. ٦- ایا: گو بهراین، قب: رو بهراین.
۷- قب: اگر ز پند. ۸- در «قب» این دو بیت نیزبه این غزل اضافه شده:

پرساز جام باده و یاد جهان مکن
وین بشنو از حکایت جمشید و کیقباد

در آرزوی آنکه رسد دل براحتی
جان در درون سینه غم عشق او نهاد

* این غزل در «الف» و «نج» نیست.

تنت بناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزردهٔ گزند مباد
سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
درین[۱] چمن چو درآید خزان یغمایی[۲]
رهش بسرو سهی قامت بلند مباد
هر آنکه ماه جمالت[۳] بچشم بد بیند
بجز بر آتش غم چشم او[۴] سپند مباد
در آن بساط[۵] که حسن تو جلوه آغازد[۶]
مجال طعنهٔ بد بین و بد پسند[۷] مباد
جمال صورت و معنی ز یمن صحت[۸] تست
که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد
شفا ز گفتهٔ شکر فشان حافظ جوی
که حاجتت بعلاج گلاب و قند. مباد

دادگرا ترا فلك جرعه‌کش پیاله باد
دشمن دل سیاه توغرقه بخون[۹] چولاله باد*
ای مه چرخ معدلت[۱۰] چشم وچراغ عالمی
بادهٔ صاف دایمت در قدح و پیاله باد

۱- ایا: بدین. ۲- ق، خ: بیغمائی. ۳- ق، ایا، خ، الف: هرآنکه روی چو ماهت. ۴- خ: جان او، ق: برآتش تو بجزجان او، ایا : برآتش تو بجز چشم او، الف: مطابق متن، نج : بیت را ندارد . ۵- خ، نج، الف: مقام .
٦- الف: اندازد. ۷- ایا،الف، نج: بدبین بدپسند. ۸- ق، خ: زامن صحت، نج، الف: زامن وصحت، ایا: کمال صورت ومعنی ز یمن صحت.
۹- ایا: غرقهٔ خون. ۱۰- ق: برج منزلت.
* «الف» و «نج» غزل را ندارد.

چون بهوای[1] مدحتت زهره شود ترانه ساز
حاسدت از سماع او[2] محرم آه و ناله باد
نه طبق سپهر و آن قرصهٔ ماه وخور[3] که هست
برلب[4] خوان قسمتت[5] سهلترین نواله باد
دختر بکر فکر[6] من محرم خلوت[7] تو شد
مهرچنین[8] عروس رایك نفست[9] حواله باد[10] *

صوفی ار باده به اندازه[11] خورد نوشش باد
ورنه اندیشهٔ[12] این کار فراموشش باد
آنکه[13] یك جرعه می از دست تواند دادن
دست با شاهد مقصود در آغوشش باد
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد

۱- ایا: بنوای. ۲- ق، ایا: آن. ۳- ایا، قب: سیم و زر.
۴- ایا: از لب. ۵- ایا،قب: حشمتت. ٦- ق، ایا، قب: فکر بکر.
۷- ق، ایا، قب: مدحت. ۸- ق، ایا، قب: چنان. ۹- ق، ایا، قب و سایرنسخ: هم بکفت. ۱۰- در « قب » و بعض از نسخ این بیت مقطع غزل واقع شده:

حافظ اگر بوصل توشاد نشد ز هرغمی درغم هجرروی تومونس غم‌چولاله باد

«ق» و «قب» بیت ذیل را اضافه دارد:

ذروهٔ کاخ رتبتت راست ز فرط ارتفاع راهروان و هم را راه هزار ساله بـاد

*در نسخهٔ « نج » می‌نویسد : این غـزل در نسخهٔ قزوینی نیـامده (نج صفحهٔ ۱۹۰ چاپ دوم) باید یادآور شد که این غزل درنسخهٔ قزوینی جـزء مقطعات ثبت شده (نسخهٔ چاپ قزوینی صفحهٔ ۳٦۴) . ۱۱- نج : باده ازین دست .
۱۲- الف، قب: اندازهٔ. ۱۳- ایا: وانکه.

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود
شرمی[۱] از مظلمهٔ خون سیاوشش باد
چشمم از آینه داران خط و خالش گشت
لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد
گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت
جان فدای شکرین[۲] پستهٔ خاموشش باد
نرگس مست نواز کشِ مردم دارش[۳]
خون عاشق بقدح گر بخورد نوشش باد
بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ
حلقهٔ بندگی امر تو[۴] در گوشش[۵] باد

جمالت[٦] آفتاب هر نظر باد ... ز خوبی روی خوبت[۷] خوبتر باد
همای زلف شاهین شهپرت[۸] را ... دل شاهان عالم زیر پر باد
کسی کو بستهٔ زلفت[۹] نباشد ... چوزلفت در هم و زیرو زبرباد[۱۰]
بتا[۱۱] چون غمزه‌ات ناوك فشاند[۱۲] ... دل مجروح من پیشش[۱۳] سپر باد

۱ـ ایا: شرم. ۲ـ ایا: شکری. ۳ـ ق، نج: نرگس مست نوازش‌کن مردم دارش، ایا: نرگس مست بنوازش‌کن ومردم‌دارش، قب: نرگس مست نوازش چو به مردم نگرد، الف: نرگس مست توکزکشتن ما سیرنشد. ۴ـ ق، ایا، نج، الف، قب وسایرنسخ: زلف تو. ۵ـ ایا: بردوشش (ظاهراً دراصل « برگوشش » بوده).
٦ـ ایا، نج: جمالش. ۷ـ ایا: خوبش. ۸ـ ایا، نج: شهپرش.
۹ـ ایا: زلفش. ۱۰ـ ایا (یکجا) : همیشه غرقه درخون جگر باد، ودرجای دیگرمطابق متن است با اختلاف « چو زلفش » بجای « چو زلفت » (توضیح‌آنکه این غزل درنسخهٔ «ایا» با اختلافاتی در دوجا ضبط شده)، نج: همیشه غرق درخون جگر باد.
۱۱ـ ایا (یکجا): دلا، درجای دیگر: مطابق متن. ۱۲ـ قب: گشاید.
۱۳ـ الف: ما پیشش،ایا (یکجا): دل محروم من پیشت،ودرجای دیگر:مطابق‌متن.

چو لعل شکرینت بوسه بخشد[۱] مذاق جان من زو[۲] پر شکر باد
مرا از تست هـر دم تازه عشقی ترا هر ساعتی حسنی دگر[۳] باد
بجان[۴] مشتاق روی تست حـافظ
تـرا بر حال[۵] مشتاقان نظر بـاد[۶]

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت[۷] بانك نوش باده خواران[۸] یاد باد
گرچه یاران فارغند از یاد من از من ایشانرا هزاران یاد باد
مبتلا گشتم درین بند و بلا[۹] کوشش آن حق گزاران یاد باد
گرچه صدرو داست درچشمم روان[۱۰] زنده رود و باغ کاران[۱۱] یاد باد
راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند[۱۲]
ای دریغا راز داران[۱۳] یاد باد[۱۴]

۱- ایا: ز لعل شکرینت بـوسهٔ بخش ، ودرجای دیگر : همانند متن .
۲- قب: زان. ۳- قب: حسن دگر. ۴- الف: چنان .
۵- ق، ایا، نج: درحال، الف: برجان. ۶- ق، ایا (بکجا)، الف، قب: این بیت را اضافه دارد :

دلی کو عاشق رویت نباشد همیشه غرقه در خون جگر باد

ایا: رویش.
۷- قب : شد . ۸- ق ، ایا ، نج ، الف ، قب : شاد خواران .
۹- قب ، نج : بند بلا. ۱۰- ق ، ایا ، الف ، نج ، قب : مدام .
۱۱- ق: زنده رود باغ کاران. ۱۲- ایا: ناگفته‌اند. ۱۳- الف، نج: ای دریغ آن رازداران. ۱٤- «الف» بیت ذیل را اضافه دارد:

این زمان درکس وفاداری نماند زان وفاداران و یاران یاد باد

شراب و عیش نهان[1] چیست کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد
گره ز دل بگشا و ز سپهر یاد مکن
که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد[2]
قدح بشرط ادب گیر زانکه ترکیبش
ز کاسهٔ سر جمشید و بهمنست[3] و قباد
که آگهست که کاوس کی بدخمه چه برد[4]
که واقفست که چون رفت تخت جم بر باد
ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم
که لاله میدمد از خون دیدهٔ فرهاد[5]
مگر که لاله بدانست[6] بی وفایی دهر
که تا بزاد و بشد جام می ز کف ننهاد
بیا بیا که زمانی ز می[7] خراب شویم
مگر رسیم بگنجی ازین[8] خراب آباد
نمی‌دهند اجازت مرا بسیر سفر[9]
نسیم باد[10] مصلا و آب رکناباد
قدح مگیر چو حافظ مگر بنالهٔ چنگ[11]
که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد

۱- نج (دراصل): جهان. ۲- قب: ازین فسانه‌وافسون هزاردارد یاد، الف: بیت را ندارد. ۳- نج: جمشید وقیصرست. ۴- ق، ایا، الف، نج، قب و سایرنسخ: که آگهست که کاوس و کی کجا رفتند. ۵- این بیت و دو بیت بعد در «خ» نیست. ۶- قب، نج: ندانست. ۷- ایا: که ز می یك زمان، نج: که زمی یکدمی. ۸- ق، قب، الف، نج: درین. ۹- ایا، قب، نج: سیروسفر.
۱۰- بعض نسخ: خاك. ۱۱- قب: قدح بگیرچوحافظ بنالهٔ دف وچنگ.

دوش آگهی ز یار سفرکرده داد باد — من نیز دل بباد دهم هر چه باد باد
کارم بدان رسید که همراه[1] خود کنم — هر شام برق لامع و هر بامداد باد
در چین طرهٔ تو دل بی حفاظ من — هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
امروز قدر پند عزیزان شناختم — یارب روان ناصح ما از تو شاد باد
خون شد دلم بیاد توهرگه[2] که درچمن — بند قبای غنچهٔ گل می‌گشاد باد
از دست رفته بود وجود ضعیف من — صبحم ببوی وصل تو[3] جان باز داد باد
حافظ نهاد نیك تو کامت بر آورد
جانها[4] فدای مردم نیکو نهاد باد

عکس روی تو چو در[5] آینهٔ جام افتاد
عاشق سوخته دل[6] در طمع خام افتاد[7]
حسن روی تو بیك جلوه که در آینه کرد[8]
این همه نقش در آئینهٔ اوهام افتاد
این همه عکس می ونقش مخالف[9] که نمود
یك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد[10]
غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید
کز کجا[11] سر غمش در دهن عام افتاد

۱- ق، ایا، الف، قب: همراز، نج: هم‌کار. ۲- ایا ، نج : دل خون شود بیاد تو هردم، قب: خون شد بیاد تودلم آنگه، الف: خون دل شدم بیاد توهرگه.
۳- الف: بازم ببوی مهرتو. ۴- الف: جانم. ۵- ایا: چوبر، نج: که بر.
۶ - ق، ایا، نج: عارف ازخندهٔ می،خ ،قب: مطابق متن. ۷- در « الف » بیت مطلع چنین است:
در ازل رزق من ازفیض لب جام افتاد — اینم از دور فلك حاصل فرجام افتاد
۸- ایا، نج: جلوهٔ کرد رخت روز ازل زیرنقاب ، الف : دلبرم آینه از بهرتماشا برداشت. ۹- ق، قب : نقش نگارین، ایا: نقش محالت؟ ۱۰-الف، نج: بیت را ندارد. ۱۱ - خ: ازکجا، قب : هرکجا .

من ز مسجد بخرابات نه خود افتادم
اینم از عهد[1] ازل حاصل فرجام افتاد
پکند کز پی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایرهٔ گردش ایام[2] افتاد
درخم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ[3]
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد[4]
آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی[5]
کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت
کانکه شد کشتهٔ او نیك سرانجام افتاد[6]
هردمش با من دلسوخته لطفی[7] دگرست
این گدا بین که چه شایستهٔ انعام افتاد
صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

حسن تو همیشه در[8] فزون باد — رویت همه ساله لاله‌گون باد
واندر سر من هوای مهرت[9] — هر لحظه که هست برفزون باد[10]
هر سرو که از چمن بر آید[11] — پیش الف قدت چو نون باد[12]
چشمی که نه فتنهٔ تو باشد — از گوهر اشك بحر خون باد[13]

۱- خ : از روز.　۲- ایا: گردش ناکام ؟　۳- قب: ذقن.
۴- الف: بیت را ندارد.　۵- خ: بازم یابی.　۶- الف: بیت را ندارد.
۷ - الف : کاری .　۸ - الف: بر.　۹ - ق: اندر سرما خیال عشقت، ایا ، قب . الف ، نج : اندر سر من خیال عشقت .　۱۰ - ق : هرروز که باد در فزون باد، ایا، قب، الف، نج: هرروز که هست درفزون باد.　۱۱- ق: که درچمن درآید، ایا، الف، نج: که درچمن برآید .　۱۲- ق : درخدمت قامتت نگون باد ، الف: پیش الف قد تو نون باد، ایا، قب، نج: مطابق متن.　۱۳- ق : چون گوهر اشك غرق خون باد.

چشم تو ز بهر دلربایی　　در کردن سحر[۱] ذوفنون باد
هر جا که دلیست در[۲] غم تو　　بی صبر و قرار و بی سکون باد
قد همه دلبران عالم　　در خدمت قامتت نگون باد[۳]
هر دل که ز عشق تست خالی[۴]　　از حلقهٔ وصل تو برون باد[۵]
لعل تو که هست جان حافظ
دور از لب مردمان دون[۶] باد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین[۷] داد
صبر و آرام تواند بمن مسکین داد
وانکه[۸] گیسوی ترا رسم تطاول آموخت
هم تواند کرمش داد من غمگین داد
من همان روز ز فرهاد طمع ببریدم
که عنان دل شیدا بلب[۹] شیرین داد
گنج زر[۱۰] گر نبود کنج قناعت باقیست
آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد
خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن
هر که پیوست بدو[۱۱] عمرخودش کابین[۱۲] داد

۱- نسخهٔ اساس: هجر، متن براساس ضبط نسخ «ق» و «ایا» تصحیح شد.
۲- ایا، الف: از.　　۳- درنسخهٔ اساس: چونون باد، متن با توجه به مکرر شدن قافیه ازنسخهٔ «ایا» اختیار شد، ق: پیش الف قدت چو نون باد.
۴- ایا: هرکس که نباشدش فراقی، قب: هرکس که نباشدش سرعشق، نج: هرکس که ندارد ازتودردی.　　۵- الف: بیت را ندارد.　　۶- ایا، قب، نج: خسیس دون.
۷- نج: گل نسرین.　　۸- ایا، قب: آنکه.　　۹- بعض نسخ: بکف.
۱۰- ایا: گنج‌وزر.　　۱۱- قب: بدان، نج: باو.　　۱۲- ق، نج: کاوین.

بعد ازین دست من و دامن سرو ولب جوی[۱]
خاصه اکنون که صبا مژدهٔ پروردین[۲] داد
درکف غصهٔ دوران دل حافظ خون شد
از[۳] فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد[۴]

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد
که تاب من بجهان طرهٔ فلانی داد*
دلم خزینهٔ اسرار بود ، دست[۵] قضا
درش ببست و کلیدش بدلستانی داد
شکسته وار بدرگاهت آمدم که طبیب
بمومیایی لطف توام نشانی داد
تنش درست و دلش شاد باد و خاطرخوش[۶]
که دست دادش و یاری ناتوانی داد[۷]
برو معالجهٔ[۸] خودکن ای نصیحت گوی[۹]
شراب و شاهد و ساقی[۱۰] کرا زیانی داد
گذشت بر من مسکین و با رقیبان گفت
دریغ عاشق[۱۱] مسکین من چه جانی داد

۱- نج: دامن آن سروچمن، قب: آن سرو بلند. ۲- ق ، ایا ، قب ، نج ، الف و سایرنسخ : فروردین. ۳- قب، نج: در. ۴- ایا: درفراق رخ آن خواجه قوام‌الدین داد. ۵- ایا: اسرار بود ودست، ق: خزانهٔ اسرار بود ودست.

٦- ایا: شاد باد ازدولت، قب: شاد باد دردولت. ۷- بعض نسخ: که دست داد دهش داد ناتوانی داد. ۸- ایا، قب: معالجت. ۹- ق ، ایا ، قب : نصیحت گو. ۱۰- ق، ایا، قب: شاهد شیرین. ۱۱- ق: حافظ.

* «نج» و «الف» غزل را ندارد.

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید

نسیم در سر گل بشکند کلالهٔ سنبل
چو در میان[۱] چمن بوی آن کلاله برآید

حکایت شب[۲] هجران نه آن حکایت حالیست[۳]
که شمهٔ زبیانش بصد رساله برآید

گرت چو نوح نبی صبر هست درغم طوفان[۴]
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

بسعی خود نتوان برد ره بگو هر[۵] مقصود
خیال بود که این کار[۶] بی حواله برآید

زگرد خوان نگون فلك طمع نتوان داشت[۷]
که بی ملالت صد غصه یك نواله برآید

نسیم زلف تو چون[۸] بگذرد بتربت حافظ
ز خاك کالبدش صد هزار ناله برآید

نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید
فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید

صبا بچشم من انداخت خاکی از کویت[۹]
که آب زندگیم در نظر نمی‌آید

۱- ق، ایا، قب، نج: ازمیان. ۲- ألف: شکایت غم. ۳- ایا، نج: شکایت حالست، قب: نه آن عجب حالیست. ٤- ایا: صبرهست برطوفان، الف: هست صبر برغم طوفان. ۵- ق، الف: پی بگوهر، ایا: نتوان برد گوهر مقصود.

۶- ق: خیال باشد کاین کار. ۷- الف: طمع بنتوان داشت، قب: ز گرد خوان فلك این طمع نباید داشت. ۸- ایا، نج: نسیم وصل توگر، قب، الف: نسیم لطف توگر. ۹- ق، ایا: کویش، قب: گردی ازکویت.

قـد بلند تـرا تـا ببر نمی‌گیرم
درخت کام و مـرادم ببر نمی‌آید
مگر بروی دلارای یار من[۱] ور نی
بهیچ وجـه دگـر کار بـر نمی‌آید
مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید
وزان غریب بلا کش خبر نمی‌آید
ز شست[۲] صدق گشادم هزار تیر دعا
ولی چـه سود[۳] یکی کارگر نمی‌آید
کمینه شرط[۴] وفا ترك سر بود حافظ
بـرو اگر ز تو کار این قدر نمی‌آید[۵]

ز دل برآمدم و کار بر نمی‌آید زخود برون شدم و یار در نمی‌آید*
درین خیال بسر شد دریغ عمر وهنوز[۶] بـلای زلف درازت بسر نمی‌آید

۱- ق، ایا، نج: ما. ۲- ایا: شصت. ۳- نج: وزین میانه.
۴- قب: کیش. ۵- ایا، قب: برو برو ز تو این کار اگر نمی‌آید، مقطع غزل درنسخهٔ «ق» بیت زیراست که درنسخهٔ ما مقطع غزل بعد یعنی «ز دل برآمدم وکار بر نمی‌آید» واقع شده:

ز بس که شد دل حافظ رمیده ازهمه کس کنون ز حلقهٔ زلفت بدر نمی‌آید

ضمناً در نسخهٔ «ق» دو بیت ذیل دراین غزل آمده که درنسخهٔ ما مربوط بغزل بعد است که آن غزل درنسخهٔ «ق» موجود نیست:

درین خیال بسر شد زمان عمر و هنوز بلای زلف درازت بسر نمی‌آید
بسم حکایت دل هست با نسیم سحر ولی ببخت من امشب سحر نمی‌آید

درنسخهٔ «قب» نیز دو بیت فوق وهمچنین ابیات چهارم وششم غزل بعد ضمن این غزل آمده واین نسخه هم غزل بعد را ندارد، نسخهٔ الف، نیز فاقد غزل فوق است.

۶- ق، ایا: زمان عمرو هنوز.

* این غزل در «ق» و «قب» و «الف» و «نج» نیست.

بسم حکایت دل هست با نسیم سحر   ولی ببخت من امشب سحر نمی‌آید
فدای دوست[۱] نکردیم[۲] عمرومال‌دریغ   که کار عشق ز ما[۳] این قدر نمی‌آید
چنان بحسرت خاك در تو می‌میرم   که آب زندگیم در نظر نمی‌آید[۴]
ز بس که شد دل حافظ[۵] رمیده از همه‌کس[۶]
کنون ز حلقهٔ زلفش[۷] بدر نمی‌آید

بر سر آنم که گر ز دست برآید   دست بکاری زنم که غصه سرآید
منظردل نیست جای صحبت اغیار[۸]   دیو چو بیرون رود فرشته درآید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست   نور زخورشید خواه[۹] بو که[۱۰] برآید
بر در ارباب بی‌مروت دنیا   چند نشینی‌که خواجه کی بدرآید
ترك گدایی مکن که گنج بیابی   از نظر ره روی که در گذر آید
صالح وطالح متاع خویش نمودند   تا که قبول افتد و چه[۱۱] درنظرآید
بلبل عاشق تو عمرخواه که آخر   باغ شود سبز و شاخ گل[۱۲] ببرآید
غفلت حافظ درین سرا چه عجب نیست
هر که بمیخانه رفت بی خبرآید

۱- قب: یار.   ۲- درنسخهٔ اساس بهردوصورت «نکردیم و بکردیم» میتوان خواند.   ۳- ایا: بمن.   ۴- این مصراع در بیت دوم غزل قبل نیز آمده ومکررشده.   ۵- قب: دل مسکین.   ۶- ایا: هرکس.   ۷- ق، ایا: زلفت.

۸- ق: خلوت دل نیست جای صحبت اضداد، ایا، الف، نج: منظردل نیست جای صحبت اضداد، خ: مطابق متن است.   ۹- ق: جوی.   ۱۰- الف: بوك.

۱۱- ق، خ: که، الف: تا چه قبول اوفتدکه درنظرآید، بعض نسخ: تا چه قبول افتد وکه درنظرآید، قب: تا که قبول افتد وکه درنظرآید، نج: تا که قبول اونشد چه در نظرآید؟   ۱۲- الف: شود سبز و سرخ گل، خ: بیت را ندارد.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید*

از غم هجر مکن ناله و[۱] فریاد که دوش[۱]
زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی اینجا[۲] بامید قبسی می‌آید

کس ندانست که منزل‌گه معشوق[۳] کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

هیچکس نیست که در کوی‌تو اش‌کاری[۴] نیست
هرکس اینجا[۵] بطریق هوسی می‌آید[۶]

دوست را گر سر[۷] پرسیدن بیمار غمست
گو بران خوش‌که هنوزش نفسی می‌آید

خبر بلبل این باغ مپرسید[۸] که من
نالهٔ می‌شنوم کز قفسی می‌آید[۹]

جرعهٔ ده که بمیخانهٔ ارباب کرم
هر حریفی ز پی ملتمسی می‌آید[۱۰]

یار دارد سر آزردن حافظ یاران[۱۱]
شاهبازی به شکار مگسی می‌آید

۱ــ قب: که من. ۲ــ ایا، خ، قب، الف، نج: آنجا. ۳ــ الف: عشاق، بعض نسخ: مقصود، بیت در «نج» نیست. ۴ــ بعض نسخ: راهی.

۵ــ ایا، خ، قب، الف، نج: آنجا. ۶ــ نسخهٔ اساس: ز پی ملتمسی می‌آید، این‌ضبط دربیت هشتم نیزآمده، متن از:ایا و خ والف وسایرنسخ، بعض نسخ: بامیدهوسی می‌آید. ۷ــ الف: غم. ۸ــ ایا، قب، الف،نج: بپرسید. ۹ــ بیت در«خ» نیست.

۱۰ــ ایا، خ، الف، نج: بیت را ندارد. ۱۱ــ قب: سرصید دل حافظ یاران، الف: سرفصد دل حافظ یاران.

* غزل فوق در «ق» نیست.

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید
عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
دارم امید بدین اشك چو باران که اگر[۲]
برق دولت که برفت از نظرم باز آید
آنکه تاج سر من خاك کف پایش بود[۳]
از خدا می‌طلبم تا به سرم[۴] باز آید
گر نثار قدم یار گرامی نکنم
جوهر جان[۵] بچه کار دگرم باز آید
کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم
گر ببینم که مه نو سفرم[۶] باز آید
خواهم اندر عقبش رفت و بیاران[۷] عزیز
شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید
مانعش غلغل چنگست[۸] وشکرخواب صبوح
گرنه چون[۹] بشنود آه سحرم باز آید
آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ
همتی تا بسلامت ز درم باز آید

اگر ببادهٔ مشکین دلم کشد[۱۰] شاید
که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید

۱- ق،ایا،نج: برین، الف: مطابق متن. ۲- ق، الف: که دگر، قب: که مگر.
۳- قب: باد. ۴- قب، الف، نج : پادشاهی بکنم گر بسرم .
۵- ق، ایا،قب: گوهرجان، نج: گوهر کان. ۶- نج: گر به‌بینم مه‌نو گزسفرم.
۷- ق، قب : رفت بیاران . ۸- ایا ، نج : غلغل گل گشت .
۹- ق، ایا، قب ، نج ، الف و سایر نسخ : ورنه گر .نسخهٔ اساس: وگرنه چون
(ظاهرا«واو»زائداست) ۱۰- ایا: کشد دلم، نج:اگر ببادهٔ رنگین کشد دلم.

جهانیان همه گر منع من کنند از عشق[۱]
من آن کنم که خداوندگار فرماید
طمع ز فیض کرامت مبر که حق کریم[۲]
گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید
مقیم حلقهٔ ذکرست دل بدان[۳] امید
که حلقهٔ ز سر زلف یار بگشاید
ترا که حسن خدا داده هست وحجلهٔ بخت[۴]
چه حاجتست که مشاطه‌ات بیاراید
چمن خوشست وهوا دلکشست و می بیغش
کنون بجز دل خوش هیچ در نمی‌باید[۵]
جمیله‌ایست عروس جهان ولی هش‌دار
که این مخدره در عهد کس نمی‌پاید[۶]
به لابه گفتمش ای ماه رخ چه باشد اگر
ببوسهٔ ز تو[۷] دل خستهٔ بیاساید[۸]
بخنده گفت که حافظ خدایرا مپسند[۹]
که بوسهٔ تو رخ ماه را بیالاید[۱۰]

۱- ایا: جهانیان همه‌گو منع میکنید ازعشق، نج: جهانیان همه‌گو منع اوکنید از عشق. ۲- ق، ایا، قب، الف، نج وسایرنسخ: خلق‌کریم. ۳- نج: بآن.
۴- الف: هست و روی چومه. ۵- الف: بیت را ندارد.
۶-ق، نج: درعقدکس نمی‌آید، ایا:درعهدکس نمی‌آید، الف وبعض‌نسخ: درعقدکس نمی‌پاید. ۷- ق، ایا، نج: بیك شکر ز تودل خستهٔ، قب: بیك‌کرشمه ز توخستهٔ.
۸- نج: بیاراید (قافیه تکرارشده و بی معنی است)الف: مطابق متن است.
۹- الف: که حافظ روا مدارآخر. ۱۰- «الف» و «قب» بیت ذیل را اضافه دارد:
نخواهد این چمن ازسرو ولاله خالی ماند یکی همی رود و دیگری همی آید
الف: خالی شد

زهی خجسته زمانی که یار[1] باز آید
بکام غمزدگان غمگسار باز آید

به پیش شاد[2] خیالش کشیدم ابلق چشم
بدان امید که آن شهسوار باز آید

در انتظار خدنگش همی پرد دل صید[3]
خیال آنکه برسم شکار باز آید

مقیم بر سر راهش نشسته‌ام چون گرد
بدان[4] هوس که بدین[5] ره گذار باز آید

دلی که با سر زلفین او قراری داد[6]
گمان مبر که بدان[7] دل قرار باز آید

چه جورها که کشیدند بلبلان از گل[8]
ببوی آنکه دگر نوبهار باز آید

سرشك من نزند[9] موج بر کنار چو بحر
اگر میان ویم در کنار باز آید

اگر نه در خم چوگان او رود سر من[11]
ز سر چه گویم[12] و سرخود چه کار باز آید

ز نقش بند قضا هست امید آن حافظ
که همچو سرو بدستم[13] نگار باز آید

۱- الف: دوست. ۲- ق: خیل، الف: ماه. ۳- نج: همی برد دل صید، الف: همی پرد دل من، قب: همی تپد دل من، ق: بیت راندارد. ۴- نج: بدین.
۵- ایا: بدان. ۶- ایا، نج: درد. ۷- ایا، الف: درآن، قب: بآن.
۸- ق، الف، قب: ازدی. ۹- الف، قب: بزند. ۱۰- ق: بیت را ندارد.
۱۱- الف: اگرنه زخم ز چوگان او خورد سرمن. ۱۲- ق: ز سرنگویم.
۱۳- ایا، قب: بدستت، الف، نج: بدست.

گفتم غـم تو دارم گفتا غمت سر آیـد
گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

گفتم ز مهربانان رسم وفـا[۱] بیاموز
گفتا ز ماه رویان[۲] ایـن کار کمتر آید

گفتم کـه بـر خیالت راه نظر ببندم
گفتا که شب روست او از راه دیگر آید[۳]

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کـرد
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

گفتم خوشا هوایی کز باغ وصل[۴] خیزد
گفتا خنك نسیمی کز کوی دلبر آید

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
گفتا بکس مگو این تا وقت آن[۵] در آید

گفتم که نوش لعلت ما را بآرزو کشت
گفتا تو بندگی کـن کو بنده پرور آید[۶]

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد
گفتا خموش حافظ کین[۷] غصه هم سر آید

۱- ق، ایا، خ: ز مهرورزان رسم وفا، نج: ز مهربانان مهرو وفا، الف: ز عشق‌بازان رسم وفا. ۲- ق: خوبرویان. ۳- بیت در «الف» نیست.
٤- ق: باد صبح ، خ : باغ عشق ، ایا ، قب ، الف ، نج : باغ حسن.
۵- ق: گفتا مگوی با کس تا وقت‌آن، درنسخهٔ اساس‌ما این‌مصراع بجای مصراع دوم بیت بعد قرارگرفته و بالعکس، با توجه بمعنای ابیات ترتیب « ق » اختیار شد ، این بیت در « ایا » و « خ » و « الف » و « نج » نیست . ۶- خ: بیت را ندارد.
۷- الف: این.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید*
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن[۱] بر آید
بنمای رو[۲] که خلقی واله شوند و حیران
بگشای لب که فریاد از مرد و زن بر آید
جان برلبست وحیرت[۳] در دل که ازلبانت[۴]
نگرفته هیچ کامی جان از بدن بر آید[۵]
از حسرت دهانت[۶] آمد به تنگ جانم
خود کام تنگ دستان کی زان دهن برآید
بر بوی آنکه درباغ یابد گلی چو رویت[۷]
آید نسیم و هر دم گرد چمن برآید[۸]
گویند ذکر خیرش درخیل[۹] عشق بازان
هرجا که نام حافظ از انجمن[۱۰] برآید

معاشران ز حریف شبانه یاد آرید — حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید
بوقت سرخوشی از آه و نالهٔ[۱۱] عشاق — بصوت و نغمهٔ[۱۲] چنگ وچغانه یادآرید
چو لطف[۱۳] باده کند جلوه در رخ ساقی — ز عاشقان[۱۴] به سرود و ترانه یاد آرید

۱- ایا: ازدهن. ۲- ق: رخ. ۳- ق: حسرت، قب: جان درتپست‌وحیرت.
۴- ق، قب: لبانش. ۵- ایا: بیت را ندارد. ۶- ق : دهانش ، ایا ، قب:ازحیرت دهانش. ۷- ایا: یابد جلا ز رویت، بعض نسخ: بربوی، آنکه روزی یابد گلی‌چورویت، زرویت. ۸- ایا: آید نسیم وهمدم گردرچمن برآید (ظاهراً دراصل «هردم گرد چمن»بوده)(ق: بیت را ندارد. ۹- قب: در بزم. ۱۰- ق، قب: درانجمن.
۱۱- ایا، نج: از راه نالهٔ، الف: از بی‌نوائی. ۱۲- ایا: بصوت نغمه
۱۳- الف: چوعکس. ۱٤- قب، الف: ز زهد من.
* این غزل در «نج» و «الف» نیست.

چو در میان مراد آورید دست امید ‌‌ ‌ ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید
نمی‌خورید[۱] زمانی غم وفاداران[۲] ‌ ‌ ز بی وفایی دور زمانه یاد آرید
سمند دولت اگرچند سرکشست ولی[۳] ‌ ‌ ز همرهان به سر تازیانه یاد آرید
بوجه[۴] مرحمت ای ساکنان[۵] صدرجلال
ز روی حافظ و آن[۶] آستانه یاد آرید

معاشران گره زلف[۷] یار باز کنید
شبی خوشست بدین وصلتش[۸] دراز کنید
حضور خلوت[۹] انسست و دوستان جمعند[۱۰]
وان یکاد بخوانید و در فراز[۱۱] کنید
رباب و چنگ ببانگ بلند میگویند[۱۲]
که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
نخست موعظهٔ پیر صحبت[۱۳] این حرفست[۱۴]
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
بجان دوست که غم پرده بر شما[۱۵] ندرد
گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید

۱- الف، نج: نمیخورند. ۲- ایا: وفاداری. ۳- ق: اگرچند سرکشیده رود.
۴- الف: بوقت. ۵- ایا: سالکان. ۶- ق: حافظ آن، ایا: حافظ این، قب ، نج: حافظ واین. ۷- ق، خ، قب : گره از زلف. ۸- ایا: شبی خوشست و بدین‌وصلتش، ق، قب: قصه‌اش، خ،نج: وصله‌اش، الف: شبی خوشست وبدین‌وصله‌اش.
۹- الف : مجلس ، نج : صحبت . ۱۰- ایا : دوستان حاضر.
۱۱- ایا: دراز فراز، (ظاهراً حرف «از» زائد است). ۱۲- ایا: می‌گوید.
۱۳- قب، الف: پیرمجلس. ۱٤- ایا: این نکته ست. ۱۵- خ ، نج: پردهٔ شما.

میان عـاشق و معشوق راز[۱] بسیار ست
چـو یـار نـاز نمایـد شما نیاز کنید
هر انکسی که درین حلقه نیست زنده بعشق[۲]
بـرو نمرده[۳] بفتوی مـن نماز کنید[۴]
وگر کند طلب[۵] انعامی از شما حافظ
حوالتش بلب یـار دل نواز[۶] کنید

کلك مشکین تو روزی که ز ما یادکند
ببرد اجـر دو صد بنده که آزاد کند
قاصد حضرت[۷] سلمی که سلامت بادش
چه شود گر بسلامی دل ما شاد کند
امتحان کن که بسی جام[۸] مرادت بدهند
گر خرابی چو مرا[۹] لطف تو آبادکند
یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
کـه برحمت گذری بـر سرفرهاد کند
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد
قدر یك ساعت[۱۰] عمری که درو داد کند

۱- ق، ایا، خ، الف ،قب، نج : فرق. ۲- ،یا ، نج : زندهٔ عشق.
۳- قب: بمرده. ۴ - خ ، الف : بیت را ندارد . ۵- ق، قب، خ، الف، نج: وگرطلب کند، ایا: اگرطلب کند. ۶- نج: بلب و زلف دلنواز .
۷- ق : منزل . ۸- ق ، قب : بسی گنج ، الف : شبی گنج .
۹- ایا: که خرابی، الف: گرخرابی چو رهی . ۱۰- ق، قب: یك ساعته، ایا، الف، نج: بیت را ندارد.

حالیا عشوهٔ عشق[۱] تو ز بنیادم بـرد
تـا دگر رای[۲] حکیمانه چه بنیاد کند
گوهر پاك تو از مدحت ما مستغنیست
فکرمشاطه[۳] چه بـا حسن خـدا داد کند
ره نبردیم بمقصود[۴] خود اندر شیراز
خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند

سرو چمان من چـرا میل چمـن نمی‌کند
همدم گـل نمیشود یـاد سمـن نمی‌کند
دی گلـهٔ ز طره‌اش کـردم و از سرفسوس
گفت که این سیاه کج گوش بمن نمی‌کند[۵]
تـا دل هرزه‌گرد مـن رفت بچین زلف او[۶]
زان سفر دراز خـود عزم[۷] وطـن نمی‌کند
پیش‌کمان ابـرویش[۸] لابه همی‌کنم[۹] ولـی
گوش‌کشیده است ازآن‌گوش بمن نمی‌کند
بـا همه عطف[۱۰] دامنت آیدم از صبا عجب
کز گذر توخاك را مشك ختن نمی‌کند[۱۱]
چـون ز نسیم میشود زلف بنفشه پـرشکن
وه که دلم چه یاد ازآن[۱۲] عهدشکن نمی‌کند

۱ـ ق: عشوهٔناز. ۲ـ ق،ایا، نج: تا دگر باره، قب: تا دگرفکر، الف: تا دگر باره جفای تو. ۳ـ قب، الف: دست مشاطه. ۴ـ الف: بمطلوب.
۵ـ ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۶ـ الف: تو. ۷ـ الف: یاد.
۸ـ ایا: ابرویت، الف، نج: ابروت. ۹ـ نج: همی‌کند؟ ۱۰ـ قب و بعض نسخ: عطر. ۱۱ـ الف: بیت را ندارد. ۱۲ـ ایا، نج: چه یاد آن.

دل بامید روی او[1] همدم جـان نمیشود
جان بهوای کوی او[2] خدمت تن نمی‌کند[3]

ساقی سیم ساق من[4] گر همه درد میدهد
کیست که تن‌چو جام می جمله دهن نمی‌کند[5]

دست خوش‌جفا مکن آب رخم که فیض ابر[6]
بی مدد سرشك من در عدن نمی‌کند[7]

کشتهٔ غـمزهٔ تو شد حافظ ناشنیده پند[8]
تیغ سزاست هر که را درد[9] سخن نمی‌کند[10]

گر می فروش حاجت رندان روا کند
ایـزد گنه ببخشد و دفـع وبا[11] کند

ساقی بجام عـدل بده باده تـا گدا
غیرت نیاورد کـه جهان پر بلا کند

حقا کـه از غمان برسد وعدهٔ امان[12]
گـر سالکی بعهد امـانت وفـا کند

گررنج پیشت‌آید وگرراحت[13] ای حکیم
نسبت مکن بغیر که اینها خـدا کند

۱ـ قب، الف: وصل‌تو. ۲ـ قب، الف: کوی تو. ۳ـ بیت در «ایا» و «نج» نیست. ۴ـ ابا، قب، نج: ما. ۵ـ بیت در « الف » نیست.
۶ـ درنسخهٔ اساس: فیض او، متن از «ق» اختیارشد. ۷ـ ایا ، قب ، نج ، الف: بیت را ندارد. ۸ـ الف: پند ناشنو. ۹ـ قب، نج: درك، (دراصل): درد.
۱۰ـ در «نج» و «الف» این بیت نیز وجود دارد:
لخلخه‌سای شد صبا دامن پاکش ازچه‌روی   خاك بنفشه زار را مشك ختن نمی‌کند
۱۱ـ ق، قب: بلا. ۱۲ـ ق، خ: حقا کزین غمان برسد مژدهٔ امان، ایا ، قب: حقا که در زمان برسد مژدهٔ امان، نج: حقا که در زمان برسد مژدهٔ مراد ، الف : بیت را ندارد. ۱۳ـ ق: گررنج پیش‌آید وگرراحت، خ: گررنج پیشت‌آید ور راحت.

در کارخانهٔ که ره عقل وفضل[۱] نیست
و هم[۲] ضعیف رای فضولی چرا کند
مطرب بساز عود[۳] که کس بی‌اجل نمرد
هر کو[۴] نه این ترانه سراید خطا کند
ما را که درد عشق و بلای خمار هست[۵]
یا وصل دوست[۶] یا می صافی دوا کند[۷]
جان رفت در سر می وحافظ بعشق سوخت[۸]
عیسی دمی کجاست که احیای ما کند[۹]

مرا برندی و عشق[۱۰] آن فضول عیب کند
کـه اعتراض بر اسرار علم غیب کند
کمال سر محبت[۱۱] ببین نه نقص گناه[۱۲]
که هـر که بی هنر افتد نظر بعیب کند
زعطرحور بهشت آن نفس[۱۳] بر آید بوی
کـه خاك میکدهٔ مـا عبیر جیب کند
چنان زنـد[۱۴] ره اسلام غـمزهٔ ساقی
کـه اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند

۱- ایا، خ، نج: علم وعقل. ۲- ق: فهم. ۳- ق: بساز پرده.
۴- ق، خ، قب، نج: وانکو. ۵- ق، الف: کشت، قب، خ: مانند متن.
۶- الف: یار. ۷- ایا، نج: بیت را ندارد. ۸- قب: زعشق سوخت،
الف: جان رفت در پی و حافظ ز شوق سوخت (مصراع ناموزون است ، ظاهراً باید « در پی می » باشد). ۹- خ: بیت را ندارد. ۱۰- نج: عیش. ۱۱- ایا: صدق محبت.
۱۲- نج: صدق ومحبت ببین نقیض گناه ؟ ۱۳- قب، الف: آن زمان.
۱٤- ایا، الف، نج: بزد.

کلید گنج سعادت قبول اهل دلست
مباد آنکه درین[۱] نکته شك وریب کند
شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد
که چند سال بجان[۲] خدمت شعیب کند
ز دیده خون بچکاند[۳] فسانهٔ حافظ
چو یاد وقت زمان شباب و شیب کند[۴]

آن کیست کز روی کرم با ما[۵] وفاداری کند
بر جای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند
اول ببانگ نای و نی آرد بدل پیغام وی
وانگه بیك پیمانه می با من وفاداری کند
دلبر که جان فرسود ازو کار دلم[۶] نگشود ازو
نومید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند[۷]
گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام
گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند
پشمینه پوش تند خو[۸] از عشق نشنیدست بو
از مستیش رمزی[۹] بگو تا ترك هشیاری کند
چون‌من‌گدایی‌بی‌نشان[۱۰] مشکل بود یاری[۱۱] چنان
سلطان کجا عیش نهان با رند بازاری کند

۱- ایا، قب، الف، نج: مبادکس‌که درین. ۲- ایا، نج: زجان.
۳- الف: بفشاند. ۴- قب: که یاد عهد زمان شباب وشیب‌کند، الف: چو یاد وقت شباب و زمان شیب‌کند، نج: چو یاد وقت و زمان شباب و شیب‌کند.
۵- ایا، قب، الف، نج: با من. ۶- ق، قب، نج: کام دلم.
۷- الف: نومید نتوان شد ازو باشدکه غمخواری‌کند. ۸- ایا، نج: تنگ‌خو.
۹- نج: روزی. ۱۰- ق، ایا، قب: چون من‌گدای بی‌نشان، الف: با من گدای بی‌نشان. ۱۱- نج: کاری.

زان طرهٔ پر پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم
از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند
با چشم پر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
کان طرهٔ شبرنگ او[۱] بسیار مکاری[۲] کند
شد لشکرغم بی عدد وز بخت میخواهم مدد
تا فخرالدین[۳] عبدالصمد باشد که غمخواری کند

دلا بساز[۴] که سوز تو کارها بکند
نیاز[۵] نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری‌چهره عاشقانه بکش
که یك کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملك تا ملکوتش حجاب بردارند[۶]
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیك
چو درد در تو[۷] نبیند کرا دوا بکند
تو با خدای‌خود انداز کار و دل خوش‌دار[۸]
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

۱ـ ایا: کان چشم مست شنگ او، نج: تا چشم مست شنگ او، الف: کان زلف مشکین رنگ او. ۲ ـ ق، قب: طراری (طراری درمصراع دوم بیت چهارم نیز آمده). ۳ـ ق، نج: فخردین، ایا، قب: مطابق‌متن،الف: بیت را ندارد.

۴ـ ق، ایا، الف، قب وسایرنسخ: بسوز، نج (دراصل): مطابق متن.

۵ـ قب: دعای. ۶ـ الف، نج: برگیرند. ۷ـ قب،نج‌چودرتودرد.

۸ـ الف: اندازکار وخوش می‌باش.

ز بخت خفته ملولم بود که[1] بیداری
بوقت فاتحهٔ صبح یک دعا بکند
بسوخت حافظ و بویی بزلف یار نبرد
مگر دلالت این دولتش صبا بکند

طایر دولت اگر باز گذاری بکند
یار بازآید و با وصل قراری بکند
دیده را دستگه در و گهر گرچه نماند
بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند
دوش گفتم بکند لعل لبش[2] چارهٔ من
هاتف غیب ندا داد که آری بکند
کس نیارد بر او دم زدن از قصهٔ ما[3]
مگرش باد صبا گوش گذاری بکند
داده‌ام باز نظر را بـه تذروی پرواز
باز خواند مگرش بخت و شکاری[4] بکند
شهر خالیست ز عشاق بـود کز طرفی
مردی ازخویش[5] برون آید وکاری بکند

۱ـ الف: مگر که. ۲ـقب: لبت. ۳ـق: دم‌زند ازقصهٔ ما، قب، الف: دم زدن ازقصهٔ من. ۴ـ درنسخهٔ اساس: قراری، متن از: «ق» و «ایا» ق، ایا، قب، خ، نج: مگرش نقش وشکاری، الف: بیت را ندارد. ۵ـ بعض نسخ: دستی ازغیب، بیت در «خ» نیست.

کو کریمی که ز بزم طربش[۱] غمزدهٔ
جرعهٔ در کشد و دفع خماری بکند
حافظا گر نروی از در او[۲] هم روزی
گذری برسرت ازگوشه کناری بکند[۳]

دوش از جناب آصف پیك بشارت آمد
کز حضرت سلیمان عشرت اشارت[۴] آمد
خاك وجود ما را از آب باده[۵] گل کن
ویـران سرای دل را گـاه عمارت آمد
عیبم بپوش زنهار ای[۶] خرقهٔ می آلود
کان پاك پاك دامـن بهر زیـارت آمد[۷]
این شرح بی نهایت کز حسن[۸] یار گفتند
حرفیست از هزاران کاندر[۹] عبارت آمد
امروز جای هر کس پیدا شود ز خوبان[۱۰]
کان ماه[۱۱] مجلس افروز اندر صدارت آمد

۱- قب: ببزم کرمش، الف: ز فیض کرمش. ۲- قب، الف: حافظ از درگه اوگرنروی. ۳- ق، ایا، قب، الف، نج این بیت را اضافه دارد:

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب بود آیا که فلك زین دوسه کاری بکند

ایا، الف، نج: بازی چرخ یکی زین همه باری بکند، قب: بازی چرخ ازین یك دوسه کاری بکند.

٤- ایا: حوالت (قافیه نادرست است). ۵- ق: آب دیده.
٦- الف، نج: زین. ۷- خ: کان پاك دامن اینجا بهرطهارت آمد، قب، الف، نج: کان پاك دامن اینجا بهرزیارت آمد. ۸- ق: زلف، نج: حسن بازگفتند.
۹- قب: حرفیست کز هزاران اندر، الف: کزهزاران بهر. ۱۰- نج: امروز جای خوبان پیداشود ز هرکس. ۱۱- خ: شمع، الف: یار.

برتخت جم که تاجش معراج آسمانست[۱]
همت نگر که موری با آن[۲] حقارت آمد
ازچشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار
کان جادوی کمانکش بر عزم[۳] غارت آمد
آلودهٔ تو حافظ[۴] فیضی ز شاه در خــواه
کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد[۵]
دریاب مجلس شاه[۶] دریاب وقت و دریاب
هان ای زیان رسیده وقت[۷] تجارت آمد

صبا بتهنیت پیر مــی فـروش آمد
که موسم طرب وعیش وناز ونوش[۸] آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد[۹] نافه گشای
درخت سبز شد و مرغ درخروش آمد[۱۰]
تنور لاله چنان بر فروخت بــاد بهار
که غنچه غرق عرق گشت وگل بجوش آمد

۱ـالف، نج: آفتابست، ایا: برتخت جم که جامش معراج آفتابست.
۲ـ ایا، قب، خ، الف، نج: با این. ۳ـ قب، الف : از بهر.
۴ـ ایا: چوحافظ. ۵ـ با مصراع اول این بیت و مصراع دوم بیت بعد در «خ» و «الف» بیت زیر بوجود آمده:
آلودهٔ تو حافظ فیضی ز شاه درخواه هان ای زیان کشیده‌گاه تجارت آمد
و بدین ترتیب مصراع دوم بیت هشتم ومصراع اول نهم دراین دونسخه وجود ندارد.
۶ـ ق،قب: دریاست‌مجلس‌او،نج: دریاب‌مجلس او دریاب وقت دریاب، بعض‌نسخ: دریاست‌مجلس شاه. ۷ـ خ:زیان‌کشیده‌گاه، الف، نج: زیان‌کشیده وقت،ایا: بیت‌را ندارد . ۸ـ قب: طرب و بانگ نای ونوش، الف: طرب و وقت نای ونوش، نج: طرب وعیش و باده نوش. ۹ـ ایا: خاك. ۱۰ـ الف: بصد هزار نوا مرغ در خروش‌آمد.

بگوش‌هوش زمن بشنو و[1] بعشرت کوش
که این سخن سحر از هاتفم بگوش آمد
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
بحکم آنکه چو شد[2] اهرمن سروش آمد
ز مرغ صبح ندانم کـه سوسن آزاد
چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
چه جای[3] صحبت نامحرمست مجلس‌انس
سر پیاله بپوشان کـه خرقه پوش آمد
ز خانقاه بمیخانه میرود حافظ
مگر زمستی زهد ریا بهوش آمد

عشق تو نهال حیرت آمد　　وصل تو کمال حیرت آمد
بس غرقهٔ بحر حال[4] کاخر　　هم برسر[5] حال حیزت آمد
یك دل بنما که در ره او　　برچهره نه خال حیرت آمد
نه وصل بماند ونه هجران[6]　　آنجا که خیال حیرت آمد
از هر طرفی که گوش کردم　　آواز سؤال حیرت آمد
سر تا قدم[7] وجـود حافظ
در عشق نهال حیرت آمد[8]

۱- ق، ایا، نج، قب: بگوش هوش نیوش ازمن‌و، الف: بگوش هوش شنوازمن‌و.
۲- قب: رفت.　۳- الف: نه جای.　۴- ق،ایا، قب،نج: حال وصل، بعض نسخ: بحروصل، الف: غرقه بحد وصل، (ظاهرآ « غرقهٔ بحروصل » بایدباشد).
۵- ایا، قب، الف، نج: با سر.　۶- ق، ایا، قب، الف ، نج و سایرنسخ : بماند ونه واصل.　۷- قب: سرتا بقدم.　۸- «ق» و «قب» بیت ذیل را اضافه دارد :

شد منهزم از کمال عزت　　آن راکه جلال حیرت آمد

سحرم دولت بیدار ببالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
قدحی درکش و سرخوش بتماشا[1] بخرام
تا ببینی که نگارت بچه آئین آمد
مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای
که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد
گریه آبی برخ سوختگان باز آورد
ناله فریاد رس عاشق مسکین آمد
مرغ دل باز هوادار[2] کمان ابروییست
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
ساقیا می بده و[3]غم مخوراز دشمن ودوست
که بکام دل ما آن بشد و این آمد
رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد
چون صبا گفتهٔ حافظ بشنید از بلبل
عنبرافشان بتماشای ریاحین آمد[4]

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
هد هد خوش خبراز طرف سبا بازآمد*
برکش ای مرغ سحر نغمهٔ داودی باز[5]
که سلیمان گل از باد هوا باز آمد

۱- الف: بتفرج. ۲- ایا، نج: هواخواه (ایا دراصل: هوای خواه).
۳- قب، نج: ساقیا باده ده و. ۴- ابیات ۵ و ۶ و ۷ درنسخهٔ «خ» نیست.
۵- قب: داودی را.
* «ایا» و «نج» این غزل را ندارد.

لاله بوی می نوشین بشنید از بلبل[۱]
داغ دل بود[۲] بامید دوا باز آمد
عارفی کو که کند فهم زبـان سوسن
تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد
مردمی کرد و کرم لطف خدا داد بمن[۳]
کان بت سنگ دل از راه جفا[۴] باز آمد
چشم من در پی این قافله در راه[۵] بماند
تـا بگوش دلـم آواز درا باز آمد
گرچه حافظ در رنجش زد و پیمان بشکست[۶]
لطف او بین که بصلح[۷] از در ما باز آمد

در نمازم خـم ابروی تو بـا یاد آمد
حالتی رفت کـه محراب بفریـاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل وهوش[۸] مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر بـاد آمد
باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
مـوسم[۹] عاشقی و کار بـه بنیاد آمد

۱- ق، قب : از دم صبح ، الف : می نوشین بشنود از دم صبح ، بعض نسخ : می دوشین بشنید ازدم صبح، می دوشینه شنید ازدم صبح. ۲- الف: بودو.
۳- قب: بخت خدا داده بمن، بعض نسخ: بخت خدا داد بمن .
۴- ق، قب وسایرنسخ : کان بت ماه رخ ازراه وفا، بعض‌نسخ: سنگدل از راه‌وفا، الف: بیت راندارد . ۵- ق: در ره این قافلهٔ راه، قب : در پی آن قافله بس آب فشاند، الف: در پی این قافله بس آب‌کشید. ٦- قب ، الف: گرچه ما عهد شکستیم و گنه حافظ کرد. ۷- ق: بلطف. ۸- درنسخهٔ اساس: دل هوش، متن از «ق» و «ایا».
۹- الف: نوبت.

بـوی بهبود[1] ز اوضاع جهان می‌شنوم
شادی[2] آورد گل و باد صبا شاد آمد
ای عروس هنر از بخت شکایت منمای[3]
حجلهٔ حسن بیارای کـه دامـاد آمد
دلفریبان نباتی هـمـه زیـور بستند
دلبر ما ست که بـا حسن خدا داد آمد
زیـر بـارند درختان کـه تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار[4] غم آزاد آمد
مطرب از گفتهٔ حافظ غزلی نغز[5] بخوان
تا بگریم[6] که ز عهد طربم یاد آمد

حافظ مسجد نشین بـاز[7] بمیخانه شد
از سر پیمان برفت[8] با سر پیمانه شد
شاهد عهد شباب آمده بودش بخواب[9]
باز بـه پیرانه سر عاشق و دیوانـه شد
صوفی‌مجنون که دی[10] جام و قدح می‌شکست
دوش[11] بیك جرعه می عاقل[12] و فرزانه شد

۱- درنسخهٔ اساس: به بود. ۲- ایا: فرح. ۳- ق، قب: منما.
۴- بعض نسخ: بند. ۵- نج: تازه، ایا، الف: مست. ۶- ق، قب: بگویم، ایا: مطابق متن. ۷- ق : زاهد خلوت نشین دوش ، ایا ، قب، نج : حافظ خلوت نشین دوش، الف: حافظ خلوت نشین باز. ۸- درنسخهٔ اساس : نرفت، متن از «ق» و «ایا» ، قب: وزسر پیمان گذشت. ۹- الف: بیاد. ۱۰- ق: مجلس که دی، الف: صوفی مجنون که دوش . ۱۱- ق، الف: باز. ۱۲- نج: سرخوش، ایا: بیت را ندارد.

مغبچهٔ مـی گذشت راه زن دین و دل
در پی آن آشنا بـا[۱] همه بیگانه شد
آتش رخسار گـل خرمن بلبل بسوخت
چهرهٔ خندان شمع آفت پـروانه شد
گریهٔ شام و سحر شکر که ضایع نگشت
قطرهٔ باران مـا گوهر یکدانـه شد[۲]
نرگس ساقی بخواند آیت[۳] افسون گری
حلقهٔ او را د مـا مجلس افسانـه شد
منزل[۴] حافظ کنون بزم‌گه[۵] پادشاست
دل بردلدار[۶] رفت جان برجانانه[۷] شد

روز هجران و شب فرقت یـار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخرشد
آن همه[۸] ناز و تنعم که خزان می‌فرمود
عاقبت در قدم بـاد بهار آخر شد
آن پریشانی شبهای دراز و غـم دل[۹]
همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد[۱۰]
صبح امید که شد[۱۱] معتکف پـردهٔ غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد

۱- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: از. ۲- الف: بیت را ندارد.
۳- دراصل: آیة. ۴- الف، نج: مجلس. ۵- ق، ایا: بارگه.
۶- ایا، نج، الف: سوی دلدار، قب: پی دلدار. ۷- الف: سوی جانانه.
۸- قب، الف: این همه، نج: برمن آن . ۹- ایا: تا پریشانی شبهاء دراز ازغم دل. ۱۰- الف ، نج : بیت را ندارد. ۱۱- ق، نج: بد.

شکر ایزد کـه باقبال کله گـوشهٔ گل
نخوت بـاد دی و شوکت خار آخر شد
ساقیا لطف نمودی قـدحت[۱] پـر می باد
که بتدبیر تو تشویش خمار[۲] آخر شد
باورم نیست ز بـد عهدی ایـام هنوز[۳]
قصهٔ غصه کـه در دولت یار آخر شد
در شمار ار چه نیاورد کسی حافظ را
محنت او که برون بد ز شمار[۴] آخر شد

ستارهٔ بدرخشید و مـاه مجلس شد
دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد
نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت
بغمزه مسأله آموز صد مدرس شد
طرب سرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابروی یار منش مهندس[۵] شد
ببوی او دل بیمار[۶] عاشقان چو صبا
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد
بصدر مصطبه‌ام می‌نشاند اکنون دوست[۷]
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

۱- بعض نسخ: ساقیا عمردرازوقدحت. ۲- بعض‌نسخ: که‌بسعی‌توام‌اندوه‌خمار.
۳- ایا، الف: ایام وهنوز. ۴- ق: شکرکان محنت بیحد و شمار، ایا، نج: شکرکان غصهٔ بیحد وشمار، قب: شکرکان محنت بیرون ز شمار، الف: شکرکان زحمت بیرون ز شمار. «قب» این بیت را اضافه دارد و ظاهراً گونهٔ دیگریست ازبیت ششم:
ساقی بخت دلفروز بماناد مدام که به تیمار وی اندوه‌خمارآخرشد
۵- ایا: مؤسس. ۶- نج: دل شیدای. ۷- الف: یار.

لب از ترشح می پاك کن ز بهر خدا[1]
که خاطرم بهزاران هوس مهوس[2] شد
کرشمهٔ تـو شرابی بعاشقان بنمود[3]
که علم بیخبرافتاد و عقل بی‌حس شد[4]
ز راه میکـده یاران عنان بگـردانید
چرا که حافظ ازین راه رفت ومفلس شد
خیال آب خضر پخت و جام کیخسرو[5]
بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد[6]
چو زرعزیز وجودست نظم من آری
قبول دولتیان کیمیای این مس شد

یـاری اندرکس نمی‌بینیم یـا را نـرا چـه شد
دوستی کی آخر [7] آمـد دوستدارانرا چه شد
آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست
گل بگشت از رنگ خود[8] باد بهارانرا چه شد
کس نمیگوید که یاری داشت حـق دوستی
حق شناسان را چه حال افتاد یارانرا[9] چه شد

۱ـ ق، قب: برای خدا، خ: ز بهرخدای. ۲ـ ق، خ ، الف ، نج وسایر نسخ: بهزاران گنه موسوس ، ایا : بهزاران گنه موسس ، این بیت در نسخهٔ ایا متوالیاً مکررشده. ۳ـ ق: بعاشقان پیمود ، ایا، قب : بعارفان بنمود ، نج، الف: بعارفان پیمود. ۴ـ خ: بیت را ندارد. ۵ـ ق: آب خضر بست و جام اسکندر، قب، الف، نج: آب خضر بست وجام کیخسرو. ۶ـ ایا: بیت را ندارد ، این بیت و بیت بعد در «خ» و «الف» نیست. ۷ـ قب: دوستی کی گشت آخر، نج: دوستی را آخر. ۸ـ ق،ایا،قب:خون‌چکیدازشاخ گل. ۹ـ ایا، نج: افتاد و یارانرا، قب: حق‌شناسان‌را چه آمد پیش و یارانرا.

شهر یاران بود و خاك مهربانان[1] این دیار
مهربانی کی سر آمد شهر یارانرا چه شد
لعلی از کان مروت بر نیامد[2] سالهاست
تابش خورشید و سعی باد و بارانرا چه شد
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند[3]
کس بمیدان در نمی‌آید سوارانرا چه شد
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
عندلیبانرا چه پیش آمد هزارانرا چه شد
زهره‌سازی[4] خوش نمی‌سازد مگرعودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می‌گسارانرا چه شد
حافظ اسرار الهی[5] کس نمیداند خموش
از که می‌پرسی که دور روزگارانرا چه شد

مرا مهر سیه چشمان ز سر[6] بیرون نخواهد شد
قضای[7] آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد
رقیب آزارها[8] فرمود و جای آشتی نگذاشت
مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
هر آن[9] قسمت که آنجا[10] رفت از آن افزون نخواهد شد
شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

۱- بعض نسخ: جای مهرورزان. ۲- نج: برنیاید. ۳- بعض نسخ: درمیانست ای عجب. ۴- نج: عودی. ۵- نج: از سرالهی.
۶- خ: زدل. ۷- دراصل: قضاء. ۸- نج: آزارما.
۹- الف: همان. ۱۰- ایا: اینجا.

خدا را محتسب ما را[1] بفریاد دف و نی بخش
که ساز شرع ازین افسانه بی قانون[2] نخواهد شد
مجال من همین[3] باشد که پنهان مهر[4] او ورزم
حدیث بوس[5] و آغوشش چگویم چون نخواهد شد
مشو[6] ای دیده نقش غم ز لوح سینهٔ[7] حافظ
که زخم تیغ دلدارست و رنگ[8] خون نخواهد شد

نفس باد صبا مشك فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد
چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد
این تطاول که کشید از غم هجران بلبل[9]
تا سراپردهٔ گل نعره زنان خواهد شد
گر ز مسجد بخرابات شدم خرده مگیر[10]
مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد
ای دل ار عشرت[11] امروز بفردا فکنی
مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد

۱- قب، الف : نصیحت کم کن و ما را . ۲- الف : که کارما ازین توجیه ، بی‌قانون، قب: که کار ما ازینسانست و دیگر گون ، خ، نج : بیت را ندارد.
۳- خ، نج: همان. ۴- ق: عشق، الف: مجال ما نمی‌باشد که پنهان مهراو ورزیم. ۵- ق، ایا، قب، نج: کنار و بوس. ۶- ق، قد، مشوی، ایا: بشوی.
۷- نج: مشوی از دیده نقش غم ز لوح چهره (با ذکر «از» بعد از مشوی مصراع بی‌معنی ونادرست میشود ظاهراً بجای «از» باید «ای» باشد) الف: مشوای دیده نقش غم زلوح چهرهٔ. ۸- نج: نقش. ۹- نج: از غم او چون بلبل.
۱۰- نج(دراصل): شدم نعره‌زنان، الف: شدم عیب مکن. ۱۱- الف: فرصت.

ماه شعبان قدح از دست منه[۱] کین خورشید
از نظر تـا شب عید رمضان خواهد شد
گل عزیزست غنیمت[۲] شمریدش صحبت
که بباغ آمد ازین راه وازآن[۳] خواهد شد
مطربا مجلس انسست غزل[۴] خوان و سرود
چندگویی که چنین رفت وچنان خواهد شد[۵]
حافظ از بهرتو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه بوداعش که روان خواهد شد

گداخت جان که شود کار دل تمام[۶] و نشد
بسوختیم درین آرزوی خـام و نشد
دریغ ودردکه درجست وجوی نقد[۷] حضور
بسی شدم بگدایی بر کرام و نشد
بـه لابه گفت شبی میر مجلس تـو شوم
شدم برغبت خویشش کمین غلام و نشد
بدان هوس[۸] که بمستی ببوسم آن لب لعل
چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد
پیام داد کـه خواهم نشست[۹] بـا رندان
بشد برندی و دردی کشیم نام و نشد

۱ـ ق: منه ازدست قدح، ایا: مده‌ازدست قدح. ۲ـ ایا،الف، نج: عزیزست وغنیمت. ۳ـ قب، الف: راه وزان. ۴ـ الف، نج: انسست وغزل.
۵ـ ایا: بیت را ندارد. ۶ـ الف: که شودکار دل بکام، قب: گداخت دل‌که شودکارجان تمام . ۷ـ ق، ایا، قب، نج: گنج. ۸ـ ایا، الف: درآن هوس، نج : بدان طمع ، قب : بآن طمع که ببوسم بمستی. ۹ـ ایا: بآن خیال‌که خواهم نشست.

فغان که در طلب گنج نامهٔ مقصود
شدم خراب جهانی ز غم تمام[1] و نشد

رواست در بر اگر می تپد[2] کبوتر دل
که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد[3]

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم
که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد

هزارحیله برانگیخت حافظ از سرفکر[4]
بدین[5] هوس که شود آن نگار رام ونشد

خوشست خلوت اگر یار یار من باشد
نه من بسوزم[6] و او شمع انجمن باشد

من آن نگین سلیمان بهیچ نستانم
که گاه گاه برو دست اهرمن باشد

روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد

همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز
بر آن[7] دیار که طوطی کم از زغن باشد

بیان شوق چه حاجت که حال[8] آتش دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

۱- « جهانی ز غم تمام » ازنسخهٔ ایا ساقط شده وجای آن سفید است.
۲- دراصل نسخهٔ اساس: می‌طپد. ۳- ایا، نج، الف: بیت را ندارد.
٤- الف: مهر، قب: از ره فکر. ۵- ق، ایا : درآن ، قب : بدان ، الف : بدان طمع. ۶- نج: بمیرم . ۷- ق، خ،قب،الف: درآن، نج: بدان .
۸-ق،خ، الف:سوز، قب:تاب.

هوای کوی تو از سر نمیرود ما را[۱]
غریب را دل سرگشته با وطن باشد
بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چوغنچه پیش تواش مهر بر دهن باشد

هر که را با[۲] خط سبزت سر سودا باشد
پای ازین دایره بیرون ننهد تا باشد*
من چو از خاك لحد لاله صفت برخیزم
داغ سودای توام سر سویدا باشد
تاکی ای گوهر یکدانه روا خواهی داشت[۳]
کز غمت دیدهٔ مردم همه دریا[۴] باشد
ظل ممدود خم زلف توام بر سر باد
کاندرین[۵] سایه قرار دل شیدا باشد
در بن[۶] هر مژه‌ام آب روانست بیا[۷]
اگرت میل لب جو و تماشا باشد
چون دل من دمی از پرده برون آی و درای[۸]
که دگر باره ملاقات نه پیدا[۹] باشد
چشمت از ناز بحافظ نکند میل آری
سرگرانی صفت نرگس رعنا[۱۰] باشد

۱- ق، ایا، الف: آری، قب: نمی‌رود بیرون. ۲- ایا: بر.
۳- ق، ایا، قب: توخودای گوهریکدانه کجائی آخر. ۴- الف: کزخیال‌تومرا دیده چودریا. ۵- قب: کاندران، الف: کندران. ۶- ق، ایا، قب: از بن.
۷- ایا: آب‌روانیست‌بیا، الف، آب روا نیست درآی. ۸- ق: چون گل ومی دمی از پرده برون آی و درا، ایا: مطابق متن. ۹- نسخهٔ اساس: تو پیدا، متن از «ق» و «ایا» و ظاهراً همین اصح است. ۱۰- قب: شهلا.
* این غزل در «نج» نیست.

من و انکار شراب این چه حکایت باشد
غالباً این قدرم عقل کفایت[1] باشد
من که شبها ره تقوی زده‌ام با دف وچنگ[2]
این زمان[3] سر بره آرم چه حکایت باشد
زاهد ار راه برندی نبرد معذورست[4]
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهاند
پیر ما هر چه کند عین ولایت[5] باشد
تا بغایت ره میخانه نمیدانستم
ورنه مستوری ما[6] تا بچه غایت باشد
زاهد و عجب و نماز و من و مستی[7] و نیاز
تا ترا خود[8] ز میان با که عنایت باشد
دوش ازین غصه نخفتم که حسودی[9] می‌گفت
حافظ ار مست شود[10] جای شکایت باشد

نقد صوفی نه همهٔ صافی بیغش[11] باشد
ای بسا خرقه که شایستهٔ[12] آتش باشد
صوفی ما که زورد سحری[13] مست شدی
شام‌گاهش نگران باش که سرخوش باشد

۱- ق،ایا، خ، الف، نج: عقل و کفایت،قب:مطابق‌متن. ۲- خ،نج:دف‌ونی.
۳- خ، نج: ناگهان. ۴- نج: باکی نیست. ۵- ق : عنایت (عنایت در بیت ششم آمده بنابراین قافیه مکرراست). ۶- نج: من. ۷- خ،قب: رندی.
۸- ایا: تا خدا را. ۹- ایا، قب، الف، نج: حکیمی، ق: رفیقی،خ: فقیهی.
۱۰- ق،ایا،الف: بود،قب، خ: باده‌خورد. ۱۱- ایا: صافی‌و بیغش،خ(دراصل): ماندمتن. ۱۲- ق : مستوجب. ۱۳- الف : زاهد ما که ز دور سحری.

غم دنیای دنی[1] چند خوری باده بخواه[2]
حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوهٔ رندان بلا کش باشد
خوش بود گر محك تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که درو غش باشد
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب
ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد
دلق و سجادهٔ حافظ ببرد باده فروش
گر شراب از کف آن ساقی مهوش باشد[3]

کی شعر تر[4] انگیزد خاطر که حزین باشد
یك نکته ازین دفتر[5] گفتیم و همین باشد
از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
صد ملك سلیمانم در زیر نگین باشد
غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد
هر کو نکند فهمی زین نقش[6] خیال انگیز
نقشش بحرام[7] ار خود صورت گر چین باشد
جام می و خون دل هر یك بکسی دادند
در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد

۱- ق، ایا، خ: دنیی دنی. ۲- ق، نج: باده بخور، قب: باده بنوش.
۳- ق: گرشرابش زکف ساقی مهوش باشد. ۴- ایا، خ: شعرخوش.
۵- ق: معنی. ۶- ق، ایا، الف، قب، نج وسایرنسخ: زین کلك، خ: زان کلك.
۷- بعض نسخ: نقشش نخرم، قب: نقشش بخراش.

درکار[۱] گلاب و گل حکم ازلی این بود
کان[۲] شاهد بازاری وین[۳] پرده نشین باشد
آن[۴] نیست که حافظ را رندی بشد ازخاطر
کین[۵] سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد

خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد — که در دستت بجز ساغر نباشد*
زمان خوش دلی دریاب و دریاب[۶] — که دایم در صدف گوهر نباشد
غنیمت دان و می خور در گلستان — که گل تا هفتهٔ دیگر نباشد
ز من بنیوش و دل در شاهدی بند — که حسنش بستهٔ زیور نباشد
عجب راهیست راه عشق کانجا — کسی سر برکند کش سر نباشد[۷]
بشوی[۸] اوراق اگر هم درس مایی — که علم عشق در[۹] دفتر نباشد
بیا ای شیخ و از خمخانهٔ[۱۰] ما — شرابی خور که در کوثر نباشد
شرابی بی خمارم بخش یا رب[۱۱] — که با او[۱۲] هیچ درد سر نباشد[۱۳]
ایا پر لعل کرده جام زرین — ببخشا بر کسی کش زر نباشد
بنام ایزد بتی سیمین تنم هست — که در بتخانهٔ آزر نباشد[۱۴]
کسی گیرد خطا بر نظم حافظ — که هیچش نظم[۱۵] در گوهر نباشد
من از جان بندهٔ سلطان اویسم — اگر چه یادش از چاکر نباشد
بتاج عالم آرایش که خورشید
چنین زیبندهٔ افسر[۱۶] نباشد

۱- نج: دراصل. ۲- ق، ایا: کاین. ۳- ق، ایا: وان.
۴- نج: این. ۵- ایا، قب، خ، الف، نج: کان. ۶- قب: درياب درياب.
۷- ق، ایا: بیت را ندارد. ۸- الف: بسوز. ۹- الف: عشق را.
۱۰- ایا: ای شیخ درخم خانهٔ. ۱۱- قب: بخش ساقی. ۱۲- ق، ایا: وی.
۱۳- این بیت و بیت بعد در «الف» نیست. ۱٤- ق، ایا: بیت را ندارد.
۱۵- ق، ایا، قب، الف وسایرنسخ: لطف. ۱۶- قب: زیبنده و بافر.
* این غزل در »نج« نیست.

در هر[۱] هوا که جز برق اندر طلب نباشد
گر خرمنی بسوزد چندان عجب نباشد*
مرغی که با غم دل شد الفتیش حاصل
بر شاخسار عمرش برگ طرب نباشد[۲]
در کارخانهٔ عشق از کفر ناگزیرست
آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد
در کیش جان فروشان فضل و شرف نزیبد[۳]
اینجا نسب نگنجد آنجا حسب[۴] نباشد
درمحفلی[۵] که خورشید اندر شمار ذره ست
خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
می‌خور[۶] که عمرسرمدگردرجهان‌توان‌یافت
جز بادهٔ بهشتی هیچش سبب نباشد
حافظ وصال جانان با چون تو تنگ دستی
روزی شود که با آن پیوند شب نباشد

گل بی رخ یار خوش نباشد — بی باده بهار خوش نباشد
طرف چمن و طواف بستان[۷] — بی لاله عذار[۸] خوش نباشد
رقصیدن سرو و حالت گل — بی صوت هزار خوش نباشد
با یار شکر لب گل اندام — بی بوس و کنار خوش نباشد
هر نقش که دست عقل بندد — جز نقش نگار خوش نباشد

۱- قب: درآن. ۲- الف: بیت را ندارد. ۳- قب: نسنجد ، الف: فضل وادب چه باشد. ۴- الف: اینجا حسب نگنجد وانجا نسب.
۵- الف: درمجلسی. ۶- قب: می ده. ۷- قب: هوای بستان،الف: فضای بستان. ۸- الف: خود بی‌قد یار.
* این غزل در «ق» و «ایا» و «نج» نیست.

باغ گل[1] و مل خوشست لیکن بی صحبت یار خوش نباشد[2]

جان نقد[3] محقرست حافظ
از بهر نثار خوش نباشد

ترسم که اشك بر[4] غم ما پرده در شود
وین راز سر بمهر بعالم سمر شود
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود و لیك بخون جگر شود
از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان
باشد کزین[5] میانه یکی کارگر شود
این[6] سرکشی که در سر سرو بلند تست
کی با تو دست کوته ما در کمر شود[7]
ای دل حدیث جان[8] بر دلدار بازگو[9]
لیکن چنان مکن[10] که صبا را خبر شود[11]
در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود
از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری بیمن لطف شما خاك زر شود
خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه
کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود

۱- ایا، نج: باغ وگل. ۲- ق: بیت را ندارد. ۳- الف: سهل.
٤- ق، خ: در، قب: بررخ من. ۵- ق، قب: کزان، الف: بیت را ندارد.
۶- خ: آن. ۷- بیت در «ق» و «ایا» نیست. ۸- ق، ایا، قب: ای جان حدیث ما ، خ: ای‌دل حدیث ما. ۹- ایا ، قب، خ : بازگوی.
۱۰- ق، خ: مگو. ۱۱- نج، الف: بیت را ندارد.

بس نکته غیر حسن بباید که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود
روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش
رو شکر کن مباد که از بد[1] بتر شود
حافظ چو نافهٔ سر زلفش بدست تست
دم درکش ار نه باد صبا را خبرشود[2]

عشقت نه سرسریست که از دل[3] بدر شود
مهرت نه عارضیست که جایی دگر[4] شود*
عشق تو در وجودم و درد[5] تو در دلم
با شیر اندرون شد[6] و با جان بدر شود
دردیست درد عشق که اندر علاج آن[7]
چندان که[8] سعی بیش نمایی بتر شود

۱ـ قب: مبادکزان هم، ق، ایا، خ، نج، الف: فاقد بیت است.
۲ـ ایا: باد صبا پرده‌در شود، در «ق» و «ایا» و «الف» و بعض نسخ دیگر بیت ذیل با اختلاف در این غزل مندرج است:
این سرکشی که کنگرهٔ کاخ وصل راست سرها بر آستانهٔ او خاك در شود
درالف: این سرو سلطنت که تواش ماه منظری
در بعض نسخ: این قصرسلطنت
۳ـ الف: از سر. ۴ـ قب: جای دگر. ۵ـ الف، قب: مهر.
۶ـ قب: اندرآمد. ۷ـ قب: درد عشق توکاندرعلاج او، الف: درد عشق که اندرعلاج او. ۸ـ قب، الف: هرچند.
* غزل بالا در «ق» و «ایا» و «نج» نیست.

اول یکی منم که درین درد[1] هـر شبی
فریاد من ز عشق بافلاك بر شود
ور زانکه من سرشك فشانم به زنده رود
کشت عراق جمله بیکبار[2] تـر شود
گفتم کـه ابتدا کنم از بوسه[3] گفت نه
بگذار تـا که مـاه ز عقرب بـدر شود
دی در میان زلـف بدیدم رخ[4] نـگار
بـر هیأتی که ابر محیط قمر شود
حافظ سر از لحد بدرآرد بپای بوس
گر خاك او بپای شما پی سپرشود[5]

گر من از باغ تو یك میوه بچینم چه شود
پیش پـایی بچراغ تـو ببینم چه شود
یا رب انـدر کنف سایهٔ آن قصر[6] بلند
گر من سوخته یـك دم بنشینم چه شود
آخـر ای خاتم[7] جمشید همایون آثـار
گرفتد عکس تو پرنقش[8] نگینم چه شود
عقلم از خانه بدر رفت و گر[9] می اینست
دیدم از پیش که در خانهٔ دینم چه شود

۱ـ الف: شهر، قب : اول منم که ازغم آن درد. ۲ـ قب: کشت عراق و فارس بیکبار. ۳ـ الف: که ابتدا بکنم بوسه. ۴ـ الف: تن.
۵ـ الف: بیت راندارد، در «قب» بیت مقطع چنین است:
حافظ بیاد لعلش اگر باده میخوری مگذار هان که مدعیانرا خبر شود
«قب» این بیت را اضافه دارد:
ای مردمان دیده مگریید بعد ازین پای خیال دوست مبادا که تر شود
۶ـ ق، ایا، خ، قب، الف، نج: سرو. ۷ـ نج:سایهٔ. ۸ـ ایا، قب،خ نج : لعل . ۹ـ ایا : رفت واگر، خ : بدر رفت و سر خویش گرفت .

صرف شد عمر گرانمایه بمعشوقه و می[۱]
تا از آنم چه به پیش آید ازینم چه شود
خواجه دانست که من عاشقم وهیچ نشد[۲]
حافظ ار نیز بداند که چنینم چه شود[۳]

گرچه بر واعظ شهراین سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی‌آموز و کرم کن که نه چندان هنریست[۴]
حیوانی که بنوشد[۵] می و انسان نشود
گوهر[۶] پاك بباید که شود قابل فیض
ورنه هرسنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
اسم‌اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که بتلبیس و حیل دیو سلیمان[۷] نشود
عشق می‌ورزم و امید که این فن[۸] شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
دوش می‌گفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود

۱- ایا: عمر گرامی بمی و معشوقه. ۲- ق، قب، خ، الف: نگفت.
۳- ق، ایا، خ، قب، الف، نج، این بیت را اضافه دارد:
واعظ شهر چو مهرملك و شحنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود
خ، قب، الف: زاهد شهر، نج: واعظ شهرکه مهر.
۴- ق، قب: هنرست. ۵- ق، ایا، قب: ننوشد. ۶- ایا: گوهری.
۷- ق، ایا، قب، الف، نج: مسلمان. ۸- الف: علم.

حسن خلقی ز خدا می‌طلبم خوی[۱] ترا
تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمهٔ[۲] خورشید درخشان[۳] نشود

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر
قلب بیحاصل[۴] ما را بزن اکسیر مراد
یعنی از خاك در دوست نشانی بمن آر
درکمین‌گاه نظر با دل خویشم جنگست
ز ابروی و غمزهٔ[۵] او تیر وکمانی بمن آر
در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم
ساغر[۶] می ز کف تازه جوانی بمن آر
منکرانرا دو سه ساغرهم ازین می بچشان[۷]
و گر ایشان نستانند روانی بمن آر
ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن
یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر
دلم از دست بشد دوش چو حافظ می‌گفت[۸]
ای[۹] صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر

۱- ابا، نج: حسن، قب: روی. ۲- ابا: چنبر. ۳- نج: درفشان.
۴- الف: قلب اندودهٔ. ۵- ق، قب: ز ابرو وغمزهٔ ، ابا: ز ابروی غمزهٔ .
۶- ابا: ماغری. ۷- ق، ابا، قب، الف، نج: منکرانرا هم ازین می دو سه ساغر بچشان. ۸- ابا: که حافظ می‌خواند، نج : دلم از پرده بشد دوش‌که حافظ میگفت، الف: دلم از پرده برون رفت چوحافظ برخواند. ۹- ق، قب: کای.

ای صبا نکهتی از خـاك ره یار بیار
ببر اندوه دل و مژدهٔ دلدار بیار
نکتهٔ روح فزای از دهن یار بگوی[۱]
نـافهٔ[۲] خوش خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام
شمهٔ از نفحـات نفس یـار بیار
بوفای تو که خاك[۳] ره آن یار عزیز
بی غباری که پدید آید از اغیار بیار
روزگاریست که دل چهرهٔ مقصود ندید
ساقیا آن قدح آینه کردار بیار
گردی ازخاك ره[۴] دوست بکوری رقیب
بهر آسایش این دیـدهٔ بیدار[۵] بیار
خامی وساده دلی شیوهٔ جان بازان نیست
خبری از بـر آن دلبـر عیار بیار
شکر آنرا که تو درعشرتی ای مرغ چمن
بـه اسیران قفص مژدهٔ گلزار بیار
کام جان تلخ شدازصبر که کردم بی‌دوست[۶]
عشوهٔ[۷] زان لب شیرین شکر بـار بیار
دلق حافظ بچه ارزد بمیش رنگین کن
وانگهش مست وخراب ازسر بازار بیار

۱- ق: روح‌فزا ازدهن دوست بگو، ایا: روح‌فزای ازلب دلداربگو، نج: روح‌فزا ازدهن یار بگو، قب: بگوی. ۲- ق، قب، الف: نامهٔ. ۳- قب: بوفایت‌که ز خاك. ٤- ق : از رهگذر. ۵- ق: خونبار، این بیت و دو بیت بعد ازآن در «ایا» و «قب» و «الف» و «نج» نیست. ۶- ایا: بی تو. ۷- بعض نسخ: خـنـدهٔ.

عیدست و آخر[۱] گل و یاران در انتظار
ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار

دل بر گرفته بودم از ایام گلی ولی
کاری بکرد همت پاکان روزه دار[۲]

گرفوت شد سحور چه نقصان صبوح هست
از می کنند روزه گشا طالبان یار[۳]

جز نقد جان بدست ندارم شراب کو
کان[۴] نیز بر کرشمهٔ ساقی کنم نثار

فرصت شمار صحبت و بشنو بگوش هوش[۵]
از فیض جام قصهٔ[۶] جمشید کامگار

خوش دولتیست خرم وخوش خسروی کریم
یا رب ز چشم زخم زمانش[۷] نگاه دار

می خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد
جام مرصع تو بدین[۸] در شاهوار

زانجا که پرده پوشی خلق کریم[۹] تست
بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

ترسم که روز حشر عنان بر[۱۰] عنان رود
تسبیح ما[۱۱] و خرقهٔ رند شراب خوار

حافظ چو رفت روزه و گل نیز میرود[۱۲]
ناچار باده نوش[۱۳] که از دست رفت کار

۱- قب: موسم. ۲- نج: روزگار. ۳- ایا، قب، الف، نج: بیت را ندارد.
۴- ایا: کین. ۵- ق، ایا، الف، نج: دل درجهان مبند و بمستی سؤال کن، ایا، الف: زمستی. ۶- ق، ایا، قب، الف، نج: جام وقصهٔ، ۷- ایا، الف: جهانش، قب: حوادث. ۸- قب، الف، نج: ازین. ۹- ق، ایا، الف، نج: عفوکریم، قب: عیب پوشی ولطف‌کریم. ۱۰- نسخهٔ اساس، قب: در، متن از «ق» و «ایا».
۱۱- ق: شیخ. ۱۲- الف، نج: چو رفت روزه وشیطان ز بند جست.
۱۳- قب: می بنوش.

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
ای دل غم دیده حالت[۱] به شود دل بد مکن
وی سر شوریده باز آیی[۲] بسامان غم مخور
دورگردون گر د و روزی برمراد ما نرفت[۳]
دائماً یکسان نماند حال[۴] دوران غم مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل در[۵] سر کشی ای مرغ خوش‌خوان غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
در بیابان گر بشوق[۶] کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
حال ما و فرقت[۷] جانان و ابرام رقیب[۸]
جمله میداند خدای حال گردان غم مخور
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون ترا نوحست کشتیبان زطوفان غم‌مخور
گرچه منزل بس خطرناکست ومقصد ناپدید[۹]
هیچ راهی‌نیست‌کانرا[۱۰] نیست پایان غم‌مخور
حافظا در کنج فقر وخلوت شبهای[۱۱] تار
تا بود وردت دعا ودرس قرآن غم‌مخور

۱- ایا، نج: این دل غم دیده حالش. ۲- ق، ایا، قب، نج: وین سرشوریده بازآید. ۳- ایا، الف، نج: نبود، قب: نگشت. ۴- ق، ایا، قب: نباشد حال، الف، نج: نباشد کار. ۵- قب، الف: بر. ٦- ایا، قب، نج: ز شوق.
۷- ق، ایا: درفرقت. ۸- نج: فرقت یاران وآزار رقیب. ۹- ق، ایا، نج: مقصد بس بعید، الف: گرچه راهی بس خطرناکست ومنزل ناپدید.
۱۰- نج: کورا. ۱۱- نج: خلوت وشبهای.

الا ای طوطی گویای اسرار — مبادا خالیت شکر ز منقار
سرت سبز و دلت خوش باد دایم[۱] — که خوش نقشی نمودی از رخ[۲] یار
سخن سر بسته گفتی با حریفان — خدا را زین معما پرده بر دار
بروی ما زن از ساغر گلابی — که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار[۳]
چه ره بود این که زد درپرده مطرب — که میرقصند با هم مست و هشیار
ازین[۴] افیون که ساقی در می‌افکند — حریفانرا نه سرماند نه[۵] دستار
خرد هر چند نقد[۶] کایناتست — چه سنجد پیش عشق[۷] کیمیا کار
سکندر را نمی‌بخشند آبی — بزور و زر میسر نیست این کار
بیا و حال اهل درد بشنو — بلفظ اندك و معنی بسیار
بمستوران مگو اسرار مستی — حدیث جان مپرس از نقش[۸] دیوار
بت چینی عدوی دین و ما مست[۹] — خداوندا دل و دینم نگه دار[۱۰]
بیمن دولت سلطان غضنفر[۱۱] — علم شد حافظ اندر نظم اشعار

خداوندی بجای بندگان کرد
خداوندا ز آفاتش نگه دار[۱۲]

۱- ق ، ایا ، نج : جاوید . ۲- ق ، ایا ، قب : ازخط .
۳- نج: بیت را ندارد. ۴- ق: ازآن. ۵- ایا، قب: ماندونه.
۶- قب، نج: نقش. ۷- قب : مرد، ق، ایا : بیت را ندارد.
۸- ق: مگو با نقش. ۹- ق: دین ودلهاست، ایا: عدو وشیخ‌مامست، نج: عدو شیخ و شابست. ۱۰- در«ایا» مصراع بدینگونه است: دل اندردام ومیرصید غدار، نج: دل اندردام صید میرغدار. ۱۱- ق، ایا: دولت منصورشاهی، الف، نج: رایت منصورشاهی. ۱۲- نج: بیت‌را ندارد، الف، ازین‌غزل‌فقط ابیات۹ و۱۰ و ۱۲ و۱۳ را دارد .

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
بازا که ریخت بی گل رویت بهار عمر
از دیده‌گر سرشك چو باران چکد[1] رواست
کاندر غمت چو برق بشد[2] روزگار عمر
اندیشه از محیط فنا نیست هر که را
بر نقطهٔ دهان تو باشد مدار عمر
بی عمر زنده‌ام من و این[3] بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر
در[4] هرطرف ز خیل[5] حوادث کمین‌گهیست
زان رو عنان کشیده[6] دواند سوار عمر
این یك دو دم که فرصت[7] دیدار ممکنست
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
تا کی می صبوح و شکر خواب با مداد
هشیار[8] گرد هان که گذشت اختیار عمر
دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
حافظ سخن بگوی که بر صفحهٔ جهان[9]
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

۱- قب، خ: رود. ۲- الف: رهت چو برق برفت اختیار عمر.
۳- ایا، خ: من و زین، قب: من واین خود. ۴- قب، الف: از.
۵- نج: ز جنگ. ۶- ق، ایا، خ، الف، نج: عنان گسسته، قب: مطابق متن.
۷- ق، الف: مهلت، ایا، خ، نج: وعدهٔ، قب: دولت. ۸- قب، الف: بیدار.
۹- قب: صفحهٔ وجود.

گر بود عمر بمیخانه رسم بـار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر

خرم آن روز که با دیدهٔ گریان بروم
تـا زنم آب در میکـده یکبار دگر

معرفت نیست درین قوم خدایا[۱] سببی
تا بـرم گوهر خود را بخریدار دگر

یار اگر رفت و حق صحبت دیرین نشناخت
حاش لله کـه روم من ز پـی یار دگر

گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود
هـم بدست آورمش باز به‌پرگار دگر

راز سر بستهٔ ما بین که بدستان گفتند
هر زمان با دف و نی بر[۲] سر بازار دگر

عافیت میطلبد خـاطـرم ار بگذارند
غمزهٔ شوخش و آن طرهٔ طرار دگر

هر دم[۳] از درد بنالم که فلك هر ساعت
کندم قصد دل ریش به آزار دگر

بازگویم نـه درین واقعه[۴] حافظ تنهاست[۵]
غرقه گشتند درین بادیه[۶] بسیار دگر

روی بنمای و[۷] وجـود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گـو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

۱ـ ق : خدا را ، ایا : خدایا مددی . ۲ـ قب ، نج : در .
۳ـ الف، نج: هرشب، ایا: هردم ازدیده. ۴ـ الف ، : مرحله.
۵ـ نج: سمرست. ۶ـ الف: بامثال تو. ۷ـ خ: بنماو.

زلف چون عنبر خامش[1] که ببوید هیهات
ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر
سینه گـو شعلهٔ آتشکدهٔ فارس[2] بکش
دیده گـو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر
سعی نابرده درین راه بجایی نـرسی[3]
مـزد اگر میطلبی طاعت استاد ببر
دوش میگفت بمژگان سیاهت[4] بکشم
یا رب از خاطرش اندیشهٔ بیداد ببر
روز مرگم[5] نفسی وعدهٔ دیدار بده
وانگهم[6] تا بلحد فارغ و آزاد ببر
حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار
برو از درگهش این ناله و فریاد ببر[7]

شب قدرست[8] و طی شد نامهٔ هجر
سلام فیه حتی مطلع الفجر
دلا در عاشقی[9] ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی اجر
من از رندی نخواهم کرد توبه
و لو آذیتنی با لهجر و الحجر[10]
دلم رفت و ندیدم روی دلدار
فغان از این تطاول آه ازین زجر

۱- خ: خامت. ۲- ایا، خ: پارس. ۳- خ: نرسید.
۴- ق، ایا، خ، قب، نج: درازت. ۵- نسخهٔ اساس: وصلم، متن از «ق» و «ایا»
۶- نج: وانگهی. ۷- «ق» و «قب» این بیت را اضافه دارد:
دولت پیرمغان باد که باقی سهلست دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
۸- ق: وصلست. ۹- الف: دوستی. ۱۰- نسخهٔ اساس: ولوآتیتنی بالحجروالحجر، قب: ولوآتیتنی بالهجروالحجر، متن از «ق» و «ایا».

برا ای صبح روشن دل خدا را که بس تاریك می‌بینم شب هجر[1]
وفا خواهی جفا کش باش حافظ
فان الربح والخسران فی‌التجر[2]

روی بنمای و[3] مرا گو که ز جان دل[4] برگیر
پیش شمع آتش پروانه بجان گو درگیر
در لب[5] تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ
بر[6] سر کشتهٔ خویش آی و ز خاکش برگیر
ترك درویش مگیر ار نبود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشك و رخم[7] را زرگیر
چنگ بنواز و بساز ار نبود عود چباك[8]
آتشم عشق و تنم عود و دلم[9] مجمر گیر
درسماع آی و ز سرخرقه برانداز برقص[10]
ورنه در[11] گوشه رو وخرقهٔ ما در[12] سرگیر
صوف برکش ز سر و بادهٔ صافی درکش
سیم در باز و بزر سیم بری در برگیر
دوست‌گو یار شو و[13] هرکه[14] جهان دشمن باش
بخت‌گو روی کن و روی جهان[15] لشکرگیر

۱- نج: بیت را ندارد. ۲- نج: فی‌البحر. «الف» این بیت را اضافه دارد:
درخت دوستی تخم وفا کار ثمرها بینی ای جانان ازین‌شجر
۳- ق، قب، نج: بنماو. ۴- الف: که دل ازجان. ۵- الف: دولب.
۶- ایا، الف: بسر. ۷- ق، قب، الف، نج: رخش، ایا: مانند متن.
۸- ایا، نج: منال. ۹- ق، ایا، قب، الف: دلم عود وتنم ، نج: مطابق متن.
۱۰- ایا،نج: برانداز وبرقص، قب: بینداز وبرقص. ۱۱- ق،قب،ایا،الف: با.
۱۲- ایا ، الف : بر. ۱۳- نج : دوست گر یار شود.
۱۴- نسخهٔ اساس ، ایا: هرکه، «نج» و «الف» نیزدراصل :هرکه
۱۵ - ق: پشت مکن روی زمین، ایا: پشت‌کن وروی جهان، قب ، نج: روی‌کن و روی زمین، الف: بخت‌گو پشت شو وجمله جهان لشکرگیر.

میل رفتن مکن ای سرو و دمی[۱] با ما باش
برلب جوی طرب جوی و بکف ساغرگیر
رفته‌گیر از برم و زاتش وآب دل و چشم[۲]
گونه‌ام زرد و لبم خشك و کنارم ترگیر
حافظ آراسته‌کن بزم و بگو واعظ را
که ببین مجلسم و ترك سر منبرگیر

دلا چندم بریزی خون ز دیده شرم دار آخر
تونیزای دیده خونی[۳] کن‌مراد دل برآرآخر *
منم یا رب که جانانرا ز ساعد[۴] بوسه می‌چینم
دعای صبحدم دیدی‌که چون آمد بکارآخر
مراد دنیی و عقبی بمن بخشید روزی بخش
بگوشم غلغل چنگ و[۵] بدستم زلف یارآخر
چو باد از خرمن دونان ربودن خوشهٔ تا چند
ز همت خوشهٔ[۶] بردار و خود تخمی بکارآخر
نگارستان چین دانم نخواهد شد سرایت لیك
بنوك کلك مشك آمیز[۷] نقشی می‌نگار آخر
دلا در ملك شب خیزی گر از اندوه نگریزی
دم صبحت بشارتها بیارد زان دیار آخر
بتی چون ماه زانو زد میی چون لعل پیش آورد
توگویی تائبم حافظ ز ساقی شرم دار آخر

۱- ق، نج: ای دوست دمی، ایا: ای دوست و دمی، (ظاهراً «و» زائد است). قب:عزم رفتن مکن ای سرو دمی. ۲- نج: رفته‌گیراز برم‌این آب دل وآتش چشم.
۳-پژمان، قدسی: خوابی. ٤-قدسی:عارض. ۵-پژمان: قول‌چنگ اول،قدسی: بانگ چنگ اول. ۶- پژمان، قدسی: توشهٔ. ۷- قدسی:رنگ آمیز.
* این غزل در «ق» و «ایا» و «قب» و «الف» و «نج» نست با نسخهٔ پژمان و قدسی مقابله شد.

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
و زو بعاشق مسکین[۱] خبر دریغ مدار
بشکر آنکه شکفتی بکام دل[۲] ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار
حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی
کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار[۳]
کنون که چشمهٔ نوشست لعل شیرینت[۴]
سخن بگوی و ز طوطی شکر دریغ مدار
جهان وهرچه درو هست سهل ومختصرست
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
مکارم تو بآفاق[۵] می‌برد شاعر
ازو وظیفهٔ زاد[۶] سفر دریغ مدار[۷]
چو ذکر خیر[۸] طلب می‌کنی سخن اینست
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
غبار غم برود حال به شود[۹] حافظ
تو آب دیده ازین[۱۰] ره‌گذر دریغ‌مدار

دی شب[۱۱] ز شاخ سرو سهی بلبل صبور
گلبانگ زد که چشم بد از روی یار دور[۱۲] *

۱- ق، ایا: بیدل. ۲- ق، ایا: بکام بخت. ۳- بیت در «ایا» نیست.
۴- ق، ایا، نج: چشمهٔ قندست لعل نوشینت. ۵- نج: باطراف.
۶- ق: وظیفه و زاد. ۷- بیت در «ایا» نیست. ۸- نج: نام نیك.
۹- ق، قب، ایا، نج واکثرنسخ: خوش شود. ۱۰- نج: ازآن.
۱۱- ق و سایرنسخ: دیگر. ۱۲- ق: از روی گل بدور.
* این غزل در «ایا» و «قب» و «الف» و «نج» نیست.

ای گل بشکر آنکه تویی پادشاه حسن
با بلبلان بیدل شیدا[۱] مکن غرور
زاهد اگر بحور و قصورست امیدوار
ما را شرابخانه قصورست و باده[۲] حور
از دست غیبت تو شکایت نمیکنم
تا نیست غیبتی ندهد لذتی حضور[۳]
گر دیگران بعیش و طرب خرمند و شاد
ما را غم نگار بود مایهٔ سرور
می خور ببانگ چنگ ومخورغصه ور کسی
گوید ترا که باده مخور گو هوالغفور
حافظ شکایت ازغم هجران چه میکنی
درهجروصل باشد و درماتمست سور[۴]

نصیحتی کنمت می خور و پیاله بگیر[۵]
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر *
ز وصل روی جوانان تمتعی بردار[۶]
که در کمین‌گه عمرست مکر عالم پیر
نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بدو جو[۷]
که آن متاع قلیلست و این بهای کثیر[۸]

۱- بعض نسخ: با بیدلان عاشق شیدا، با عاشقان بیکس مسکین.
۲- ق و سایرنسخ : یار. ۳- ق : نبود لذت حضور .
٤- ق و سایرنسخ: درظلمتست نور . ۵- ق ، الف و بیشترنسخ : بشنو و بهانه مگیر، قب: می خور و بهانه مگیر، نج: خوش شنو بهانه مگیر.
۶- خ، نج: وصال روی جوانان غنیمتی دانید. ۷- ق: بجوی، خ : پیش عاشقان هیچست ، نج: پیش عاشقان سهلست. ۸- ق : که این متاع قلیلست و آن عطای کثیر، خ، نج: آن عطای حقیر، بعض نسخ: که آن متاع قلیلست واین عطای کثیر، الف: که این متاع قلیلست وآن بهای کثیر، قب: آن عطای حقیر.
* غزل در «ایا» نیست.

معاشری خوش و رودی بساز میخواهم
که درد[1] خویش بگویم بنالهٔ بم و زیر
بر آن[2] سرم که ننوشم[3] می و گنه نکنم
اگر موافق تدبیر من بود[4] تقدیر
چو قسمت ازلی بی حضور ما[5] کردند
گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر
بعزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار
ولی کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر
چو لاله در قدحم ریز ساقیا می و مشك
که نقش خال نگارم نمیرود ز ضمیر
می دو ساله و محبوب چارده ساله
همین بسست مرا صحبت صغیر و کبیر
دل رمیدهٔ ما را که پیش می‌گیرد
خبر دهید بمجنون خسته از زنجیر[6]
حدیث توبه درین بزمگه مگو حافظ
که ساقیان کمان ابرویت زنند بتیر[7]

۱- خ: که داد. ۲- قب، نج: بدان. ۳- نسخهٔ اساس: بنوشم، متن ز «ق». ۴- ق: تدبیر می‌شود، خ، الف، نج: تدبیر می‌رود. ۵- نج:من.
۶- خ، نج: بجای آن‌بیت این بیت را دارد:
نگفتمت‌که حذرکن ز زلف او ای دل — که می‌کشند درین حلقه پای در زنجیر
نج: باد.
۷- ق ، قب، نج و بیشتر نسخ این بیت را اضافه دارد:
بیار ساغر در خوشاب ای ساقی — حسودگوکرم آصفی ببین و بمیر
قب، نج: بیارساغر یاقوت ودرفیض خوشاب
در «قب» ، «نج» این بیت‌به‌غزل اضافه شده:
چه جای‌گفتهٔ خواجو و شعرسلمانست — که شعرحافظ ما به ز شعرخوب ظهیر

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کار ساز[۱] بنده نواز *

نیازمند بلا گو رخ از غبار مشوی
که کیمیای مراد ست خاك[۲] کوی نیاز

بیك دو قطره که ایثار کردی ای دیده
بسا که بر رخ دولت کنی کرشمهٔ ناز[۳]

طهارت ار نه بخون جگر کند عاشق
بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
که مرد راه[۴] نیندیشد از نشیب و فراز

درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر[۵]
درین سراچهٔ بازی بغیر عشق[۶] مباز

من از نسیم سخن چین[۷] چه طرف بر بندم
که[۸] سرو راست درین باغ نیست محرم راز[۹]

اگر چه حسن تو از[۱۰] عشق غیر مستغنیست
من آن نیم که ازین[۱۱] عشق بازی آیم باز

۱- الف: کردگار. ۲- ایا: حال. ۳- قب، الف: کرشمه وناز، بیت در «ق» نیست. ۴- الف: عشق. ۵- ایا: مجوی. ۶- ق، ایا، قب، خ، الف و سایرنسخ: درین سراچهٔ بازیچه غیرعشق. ۷- ایا: نسیم سحرگه.
۸- ایا، قب: چو. ۹- بیت در «ق» و «خ» نیست. ۱۰- الف: ترا.
۱۱- خ: ازان، این بیت در «ق» درغزل بعد آمده.
* «نج» غزل را ندارد.

امید قد تو می‌داشتم ز بخت بلند
نسیم زلف تو می‌خواستم ز عمر دراز[۱]
غزل سرایی ناهید صرفهٔ نبرد
دران مقام که حافظ برآورد آواز[۲]

هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز
ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز
روندگان حقیقت[۳] ره بلا سپرند[۴]
که مرد راه نیندیشد[۵] از نشیب و فراز[۶]
غم حبیب نهان به ز جست و جوی[۷] رقیب
که نیست سینهٔ ارباب کینه محرم راز
چه فتنه بود که مشاطهٔ قضا انگیخت
که کرد نرگس مستت[۸] سیه بسرمهٔ ناز[۹]
بدین[۱۰] سپاس که مجلس منورست بدوست[۱۱]
گرت چو شمع جفایی[۱۲] رسد بسوز وبساز[۱۳]

۱- ق: فاقد بیت است.
۲- ق: فکند زمزمهٔ عشق درحجاز وعراق نوای بانگ غزلهای حافظ از شیراز
در «ایا» و «قب» بیت زیر به غزل اضافه شده :
غرض کرشمهٔ حسنست ورنه حاجت نیست جمال دولت محمود را بزلف ایاز
ودر بعض نسخ دیگرضمن غزل بعد آمده.
۳- ق، ایا، قب، الف، نج: طریقت. ۴- ایا، الف، نج: ورزند.
۵- ق، ایا، قب، الف، نج و بیشترنسخ: رفیق عشق چه غم دارد.
۶- مصراع فوق درنسخهٔ اساس درغزل قبل‌نیزآمده. ۷- ق: گفت وگوی، ایا، قب، نج، الف: مطابق متن. ۸- ق، قب: مستش، ایا: شوخت، نج: شوخش.
۹- الف: که کرد نرگس سرخت (شوخت ظ) کشید سرمهٔ ناز.
۱۰- ایا، نج: باین. ۱۱- ایا، نج: بتو. ۱۲- ایا: قفایی.
۱۳- بعض نسخ: گرت چوشمع بسوزند پای دار و بساز.

به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی
که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز
ملامتی که بروی من آمد[۱] از غم تو
بیان آن نتوان کرد سالهای دراز[۲]
چه گویمت که ز سوز درون چه می‌بینم
ز اشك پرس حکایت که من نیم غماز[۳]
فکند زمزمهٔ عشق درحجاز وعراق[۴]
نوای بانگ غزلهای حافظ شیراز[۵]

ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز
عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز
فرخنده باد طلعت نازت[۶] که در ازل
ببریده‌اند بر قد سروت قبای ناز
آنرا که بوی عنبر زلف تو آرزوست
چون عود گو برآتش سودا[۷] بسوز و ساز
از طعنهٔ رقیب نگردد عیار من[۸]
چون زر اگر برند[۹] مرا در دهان گاز

۱- قب: ملالتی که بجانم رسید. ۲ - قب : بجز شبان دراز ، الف ، نج : زاشك‌پرس حکایت‌که من نیم غماز، ق، ایا: بیت را ندارد، ودر «قب» و «الف» ضمن غزل قبل آمده. ۳- این بیت در «ایا» و «خ» درغزل قبل ضبط شده .

۴- قب، الف : درعراق وحجاز، نج: فکند نالهٔ عشاق درعراق وحجاز.

۵ - ق، ایا، الف، نج : حافظ از شیراز، ق:

عــزل سرائی نــاهید صرفهٔ نبــرد درآن مقام‌که حــافظ برآورد آواز

۶- ق: خوبت، قب: طالع نازت. ۷- ایا، قب، نج: سوزان.

۸- قب: عیارکم. ۹- ایا: برید.

پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی
بی شمع عارض تو دلم را بود گداز
دل کز طواف کعبهٔ کویت[1] وقوف یافت
از شوق آن[2] حریم ندارد سر حجاز
هردم بخون دیده چه حاصل وضو چو نیست
بی طاق ابروی تو نماز مرا جواز
صوفی که بی تو توبه ز می[3] کرده بود دوش
بشکست عهد چون در میخانه دید باز
چون باده مست[4] بر سرخم رفت کف زنان[5]
حافظ که دوش از لب ساقی[6] شنید راز[7]

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
خروش[8] و ولوله درجان شیخ وشاب‌انداز *
مرا بکشتی باده در افکن ای ساقی
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز
ز کوی میکده بر گشته‌ام براه[9] خطا
مرا دگر ز کرم[10] با ره صواب انداز

۱- نج: وصلت. ۲- ایا، نج: این. ۳- ایا: توبهٔ می.
۴- ق،ایا، نج: باده باز. ۵- جای «کف زنان» درنسخهٔ «ایا» سفید است.
۶- ایا، نج: ساغر. ۷- بیت مقطع در «الف» بدینگونه است:
حافظ بخون دیده گرچه وضوساخت نیست بی طاق ابروی تو حضوریش در نماز
(وضوساخت گرچه نیست ظ)
۸- قب: غریو. ۹- ق، قب: ز راه. ۱۰- قب: مرا ز روی کرم.
* این غزل در «ایا» و «نج» نیست.

بیار از ان[1] می گلرنگ مشکبو جامی
شرار رشك و حسد در دل گلاب انداز
اگرچه مست و خرابم تو نیز لطفی کن
نظر برین دل سرگشتهٔ خراب انداز
به نیم شب اگرت آفتاب می باید
ز روی دختر گل چهر رز نقاب انداز
مهل که روز وفاتم بخاك بسپارند
مرا بمیکده بر در خم شراب انداز
ز جور چرخ چوحافظ بجان رسید دلت
بسوی دیو محن ناوك شهاب انداز[2]

خیز و در کاسهٔ زر آب طربناك انداز
پیشتر زانکه شود[3] کاسهٔ سر خاك انداز
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست
حالیا غلغله در گنبد[4] افلاك انداز
ملك این مزرعه دانی که ثباتی ندهد[5]
آتشی از جگر جام در املاك[6] انداز
بسر سبز تو ای سرو که چون[7] خاك شوم
ناز از سر[8] بنه و سایه برین خاك انداز

۱- ق: بیار زان. ۲- در بعض ازنسخ بیت ذیل مقطع غزل است:
گراز تو یك سرمو سرکشد دل حافظ بگیرو درخم زلفش به پیچ وتاب‌انداز
۳- قب: پیش ازآن دم‌که شود. ۴- قب: عالم. ۵- ایا، خ، قب، نج، الف: نکند. ۶- نج: براملاك، ایا: درافلاك (قافیه تکراری است).
۷- ق: که‌گر، الف: اگر، ایا، خ، قب: مطابق متن. ۸- ایا: بازی ازسر.

دل ما را که ز مار سر زلف تو بخست
از لب خود بشفا خانهٔ تریاك انداز
غسل در اشك زدم کاهل طریقت گویند
پاك شو اول و پس دیده بران[1] پاك اندار
یارب آن[2] زاهد خود بین که بجزعیب ندید
دود آهیش در آئینهٔ ادراك انداز[3]
چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست[4]
برخ[5] او نظر از آینهٔ پاك انداز[6]
چون گل از نکهت او جامه قبا کن حافظ
وان[7] قبا در ره آن قامت چالاك انداز

حال خونین دلان که گوید باز — وزفلك خون خم[8] که جوید باز
جز[9] فلاطون خم نشین شراب — سر حکمت[10] بما که گوید باز
شرمش از چشم می پرستان باد — نرگس مست اگر نروید[11] باز
هر که[12] چون لاله کاسه گردان نیست[13] — زین جفا رخ بخون بشوید باز
بس که در پرده چنگ گفت سخن — ببرش موی[14] تا نموید باز

۱- الف: بدین، ایا: بیت را ندارد. ۲- ایا: این ۳- خ: بیت را ندارد.
۴- ایا: چشم آلوده نظر بر رخ جانان نه رواست. ۵- ایا: مطابق متن، ق و سایرنسخ: بررخ. ۶- خ، قب، الف،نج: بیت را ندارد. ۷- ق، ایا،خ، نج: وین.
۸- قب : خون جم ، نج : درفلك خون خم . ۹- نج: چون .
۱۰- نج: سراین حکمتم. ۱۱- ق، ایا، قب، الف، نج وسایرنسخ: بروید.
۱۲- الف: مه که. ۱۳- ق، قب، نج: شد، ایا، الف: بود.
۱۴- ایا، قب، الف: زلف.

بگشاید[1] دلم چو غنچه اگر ساغر لاله گـون ببوید[2] باز
گرد بیت الحرام خم حافظ
گر نمیرد[3] بسر بپوید باز

بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز
برامید جام وصلت[4] دردی آشامم هنوز
روز اول رفت دینم در سر زلفین تو[5]
تاچه‌خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز
از خطا گفتم شبی زلف[6] ترا مشك خطا[7]
میزند هر لحظه تیغی مو[8] بر اندامم هنوز
نام من رفتست روزی بر لب جانان بسهو
اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز[9]
پرتو روی تو تا در خلوتم[10] دید آفتاب
میرود چون سایه هردم[11] بردر و بامم هنوز
در ازل دادست ما را ساقی لعل لبت[12]
جرعهٔ جامی که من سرگرم[13] آن جامم هنوز

۱- ق: نگشاید. ۲- ایا: نبوید، ق: ساغری از لبش نبوید ، الف : ساغری می دهی بنوشد (قافیه نادرست است). ۳- ایا، الف، نج: تواند.
۴- ق، ایا، نج، الف: لعلت. ۵- الف: از سرسودای تو.
۶- ایا، قب، الف، نج: موی. ۷- ق، ایا، قب، الف، نج وسایرنسخ: ختن.
۸- قب:تیری مو، نج:تیغی‌زان. ۹- الف: اهل‌دل یابندبوی جانت ازنامم‌هنوز.
۱۰- ایا، پرتوروی ترا درخلوتش، نج: پرتو روی ترا درخلوتم، الف: پرتوروی شما درخلوتم. ۱۱- ایا : می دود هر دم چوسایه. ۱۲- ایا : درازل دادست ساقی آن لب لعلت مرا(زان‌لب‌ظ). ۱۳- ق، ایا، قب، الف،نج: مدهوش.

ساقیا یك جرعه ده زان[1] آب آتش گون که من
در میان پختگان عشق او خـامم هنوز[2]
ای که گفتی جان بده تا باشدت آرام دل[3]
جان بغمهایش[4] سپردم نیست آرامم هنوز
در قلم آورد حافظ قصهٔ لعل لبت[5]
آب حیوان می‌چکد[6] هر دم ز اقلامم هنوز

دلـم ربودهٔ[7] لولی و شیست شورانگیز
دروغ وعدهٔ قتال وضع رنگ آمیز[8]
فـدای پیرهن چاك ماه رویان باد[9]
هزار جامـهٔ تقوی و خرقهٔ[10] پرهیز
فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان[11]
بخواه جـام و گلابی[12] بخاك آدم ریز
غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
نه آب سرد زند در میان آتش تیز[13]

۱- ق: یك جرعهٔ زان، نج: یك دورده زان، الف: یك جام ده زان آب آتش رو.
۲- ایا: بیت را ندارد. ۳- ق: جان. ۴- قب: بغمهایت.
۵- ق، الف: لبش. ۶- ق، ایا، الف، نج: میرود. ۷- ق: رمیدهٔ.
۸- ق، ایا، قب، الف، نج: دروغ وعده وقتال وضع و رنگ آمیز .
۹- قب: ماه رویان کن. ۱۰- الف: خرقهٔ تقوی و جامهٔ .
۱۱- ق، ایا، نج: که چیست ای ساقی ، قب : بشکرآنکه بعشق از ملك ربودی گوی، الف: بشکرآنکه بعشق ازملك ببردی گوی. ۱۲- بعض نسخ: شرابی.
۱۳- «ق» این بیت را درحاشیه آورده، ق (حاشیه) : در سخن برآتش تیز ، ایا ، الف : بآتش تیز، نج: درسخن نه آتش تیز.

فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی[۱]
که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز
بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت
که در مقام رضا باش و از[۲] قضا مگریز
پیاله[۳] در[۴] کفنم بند تا سحرگه حشر
بمی ز دل ببرم[۵] هـول روز رستاخیز
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست[۶]
توخود حجاب خودی حافظ ازمیان برخیز[۷]

دلا رفیق سفر بخت نیك خواهت بس
نسیم[۸] روضهٔ شیراز پیك راهت بس
دگـر ز منزل جانان سفر مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

۱- الف: فقیروخسته‌ام ای شاه مهربان رحمی. ۲- ق : وز.
۳- ایا: بیاو (پیاله ظ). ٤- ق، ایا، الف، نج: بر، قب: مطابق متن.
۵- قب: بمی رود ز سرم. ۶- الف: فرق بسیارست .
۷- در «ایا» و «قب» و «نج» این بیت با اختلاف به غزل افزوده شده:
مباش غره ببازوی خودکه در خبرست هزار تعبیهٔ حکم پادشاه انگیز
در «قب» بدینگونه ضبط شده:
مباش غره ببازوی خودکه درغیبست هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز
بعض نسخ : که درخبرست
وضمن نسخه بدل جامع نسخ بدین صورت آمده :
مباش غره ببازوی خود که هر ساعت هزار شعبده بازد سپهر مکرانگیز
در «ق» این بیت به غزل اضافه شده:
خیال خال توباخود بخاك خواهم برد که تا ز خال تو خاکم شود عبیرآمیز
۸- قب: هوای.

بصدر مصطبه[1] بنشین و ساغر می نوش[2]
که این قدر ز جهان کسب مال وجاهت بس
زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
که شیشهٔ می صاف و بتی[3] چو ماهت بس
فلك[4] بمردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش[5] همین گناهت بس
هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم
ز ره روان سفرکرده عذرخواهت بس
و گر کمین بگشاید غمی ز گوشهٔ دل
حریم درگه پیر مغان پناهت بس
بهیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ[6]
دعای نیم شب و ورد صبحگاهت[7] بس

گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس
زین چمن سایهٔ آن سرو روان[8] ما را بس
من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد
از گرانان جهان رطل گران ما را بس

۱ـ قب، الف: میکده ۲ـ خ: ساغری مینوش، الف: ساغری می‌نوش. ۳ـ ق و بعض نسخ: صراحی می لعل و بتی، خ: که شیشهٔ می صاف وبت، ایا، قب، الف: که شیشهٔ می لعل و بتی، قب: بت، نج: بیت را ندارد. ۴ـ خ: زمان. ۵ـ بعض نسخ: تواهل دانش وفضلی. ۶ـ قب، الف: حاجتت حافظ، نج: حاجتی حافظ.
۷ـ ق، ایا، خ: درس صبحگاهت، «ق» و «ایا» و «خ» و «قب» و «الف» و «نج» این بیت را اضافه دارد:
بمنت دگران خو مکن که در دوجهان رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
ایا، قب: دوجهان
۸ـ ایا، قب، الف: سرو چمان، نج: درچمن سایهٔ آن سرو چمان.

قصر فردوس بپاداش عمل می‌بخشند
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
این[۱] اشارت ز جهان گذران ما را بس
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن[۲] مونس جان ما را بس
از در خویش خدایا[۳] ببهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
حافظ از مشرب قسمت گله بی انصافیست[۴]
طبع چون آب و غزلهای[۵] روان ما را بس

دارم از زلف سیاهت[۶] گله چندان که مپرس
که چنان زوشده‌ام[۷] بی سروسامان که مپرس
کس بامید وفا ترك دل و دین مکناد
که چنانم[۸] من ازین[۹] کرده پشیمان که مپرس
بیکی جرعه که آزارکسش در پی نیست
زحمتی میکشم از مردم نادان که مپرس

۱- ق، قب: کین، ایا، نج: وین، الف: برابرمتن. ۲- نج: این.
۳- ق، ایا: خدا را، الف: از سرکوی خدا را. ۴- ق، ایا: نا انصافیست.
۵- ایا: غزلهاء ، الف: سخنهای . ۶- ق ، ایا : سیاهش.
۷- ایا: که ازان سان شده‌ام. ۸- قب: آنچنانم. ۹- ایا: ازان.

زاهد از ما بسلامت بگذر کین می لعل
دل ودین می‌برد ازدست بدانسان که مپرس

گوشه گیری[۱] و سلامت هوسم بود ولی
شیوهٔ میکند آن نرگس فتان که مپرس

گفت وگوهاست درین راه که جان بگدازد
هرکسی عربدهٔ این‌که مبین آن‌که مپرس

گفتم از گوی فلك صورت حالی پرسم
گفت آن میکشم اندرخم چوگان‌که مپرس

گفتمش زلف بخون که شکستی[۲] گفتا
حافظ این قصه[۳] درازست بقرآن که مپرس

جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس
بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس[۴]*

زانجا که لطف شامل و خلق کریم تست
جرم گذشته[۵] عفو کن و ماجرا مپرس

خواهی‌که روشنت شود احوال سوز من[۶]
از شمع[۷] پرس قصه ز باد هوا مپرس[۸]

هیچ آگهی ز عالم درویشی‌اش[۹] نبود
آنکس‌که با توگفت که درویش را مپرس

۱- ق: پارسائی. ۲- نج: کشیدی. ۳- ایا: حافظا این قصه، (مصراع ناموزون است، حافظا قصه ظ). ۴- الف: حال شکستگان کمند بلا مپرس.
۵- ایا، قب، خ، نج: نکرده. ۶- ایا: اسرار درد عشق ، نج : احوال درد عشق، بعض نسخ : احوال سرعشق، الف، قب : من ذوق سو زعشق تودانم نه مدعی، قب: تودارم نه مدعی. ۷- ایا: تیغ. ۸- بعض نسخ :زباد صبا مپرس، خ: بیت را ندارد . ۹- ایا، قب، خ، الف، نج: درویشیش.
* این غزل در «ق» نیست.

از دلـق پوش صومعه نقد طلب مجوی
یعنی ز مفلسان سخن کیمیا مپرس
در دفتر طبیب خرد[1] باب عشق نیست
ای دل بدرد خو کن و نام دوا[2] مپرس
نقش حقوق صحبت و اخلاص بندگی
از لوح سینه محو کن و نام ما مپرس[3]
ما قصهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس
حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی
دریاب نقد وقت[4] و ز چون وچرا مپرس[5]

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن برخاك آن وادی ومشکین کن نفس
منزل سلمی که بادش هر دم ازما صد سلام
پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس
محمل جانان ببرس[6] آنگه بزاری عرضه دار
کز فراقت سوختم ای مهربان[7] فریاد رس

۱ـ ایا: طبیب جهان، نج: حدیث جهان. ۲ـ ایا: نام ازدوا.
۳ـ ایا، خ، الف، نج: بیت را ندارد. ۴ـ خ، نج: دریاب وقت را، الف: دریاب نقد وقت ز چون وچرا. ۵ـ «الف» این بیت را اضافه دارد:
یاران شهرخویش‌وغلامان خود مجوی بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس
۶ـ ق،نج: ببوس، الف: منزل جانان بپرس، مب: سدهٔ حضرت ببوس، ایا:مطابق متن. ۷ـ ایا: سوختیم ای نامهربان (مصراع ناموزون است، ظاهراً «سوختم نامهربان» یا «سوختیم ای مهربان» باید باشد).

عشرت شبگیر کن می نوش کاندر راه عشق[۱]
شب روانرا آشناییهاست با میر عسس
دل برغبت می‌سپارد جان بچشم مست یار[۲]
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود بکس
من که قول ناصحانرا خواندمی قول رباب
گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس
طوطیان در[۳] شکرستان کامرانی می‌کنند
وز تحسر[۴] دست برسرمیزنند مسکین مگس
عشق بازی[۵] کار بازی نیست ای دل سر بباز
ورنه[۶] گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس
نام حافظ گر برآید بر زبان کلك دوست
از جناب حضرت شاهم بسست این ملتمس

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس / زهر هجری[۷] چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار / دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آنچنان در هوای خاك درش / میرود آب دیده‌ام که مپرس
من بگوش خود ازدهانش دوش / سخنانی شنیده‌ام که مپرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگو[۸] / لب لعلی گزیده‌ام که مپرس

۱- ایا، الف : عشرت شبگیر کن بی‌ترس کاندرشهرعشق ، ایا: بی‌تر (بی‌ترس ظ).
قب : کاندر راه عشق، نج: کاندرمهد عشق. ۲- الف: جان بدست چشم یار.
۳- نج: بر. ۴- قب: تحیر. ۵- ایا، الف، نج: پادشاهی.
۶- ق: زانکه. ۷- ایا: درد هجری ، الف: درد دردی .
۸- ق، ایا، قب، الف: مگوی.

بی‌تو[۱] درکلبهٔ گدایی خویش رنجهایی کشیده‌ام که مپرس
همچوحافظ غریب[۲] در ره عشق
بمقامی رسیده‌ام کـه مپرس

مجمع خوبی و لطفست رخ همچو مهش[۳]
لیکنش مهر و وفا[۴] نیست خدایا بدهش*
دلبرم شاهد و طفلست[۵] و ببازی بازی[۶]
بـکشد زارم و در شرع نباشد گنهش
من همان بـه که ازو نیك نگه‌دارم دل
کـه بد و نیك ندیدست و ندارد نگهش
بوی شیر از لب همچون[۷] شکرش می‌آید
گرچه خون میچکد ازشیوهٔ چشم سیهش
در پی[۸] آن گل نورسته دل ما یا رب[۹]
خود کجا شد که ندیدیم درین چندگهش
چار ده ساله بتی چابك سرکش[۱۰] دارم
که بجان حلقه بگوشست مه چاردهش[۱۱]

۱- الف: با تو، قب: وزتو. ۲- الف: فتاده. ۳- ق، ایا: عذار چومهش.
۴- نسخهٔ اساس: مهر و وفا ،الف : ذره‌ای مهر و وفا.
۵- خ: کوچك وطفلست، ایا: شاهد لطفست، قب: شاهد وطفلست ببازی .
۶- ق، ایا، خ، قب، الف و سایرنسخ: ببازی روزی. ۷- قب: ازدهن چون.
۸- ق، خ، قب: از پی. ۹- ایا: دل ما دریاب، الف: در پی آن گل نوخاسته یا رب دل من. ۱۰- ق، خ: چابك شیرین، قب، الف: چابك وشیرین، بعض نسخ: چابك وموزون، متن منحصر به نسخهٔ اساس است. ۱۱- ایا: بیت را ندارد.
* این غزل در «نج» نیست.

یـار دلدار من ار قلب ازینسان[1] شکند
ببرد زود بجانداری[2] خـود پادشهش
جان بشکرانه کنم صرف گر آن دانهٔ در[4]
صدف دیدهٔ[5] حافظ بـود[6] آرامگهش

با رب آن نوگل[7] خندان که سپردی بمنشر
می‌سپارم بتو از چشم حسود[8] چمنش
گر بسرمنزل سلمی[9] رسی ای باد صبا
چشم دارم کـه سلامی برسانی ز منش
گر دلم حق وفا[10] با خط و خالت دارد
محترم دار در آن طرهٔ[11] عنبر شکنش[12]
به ادب نافه‌گشایی کن ازان زلف سیاه[13]
جای دلهای[14] عزیزست بهم بر مزنش
در مقامی کـه بیاد لب او می نوشند
سفله آن مست[15] که باشد خبرازخویشتنش[16]

۱- ق، قب، الف و سایرنسخ: ازینسان. ۲- بعض نسخ: سرداری.
۳- ایا، خ: بیت را ندارد. ۴- خ: اگرآن دردانه، ایا: کنم صید دراین دانه که او، الف: کشم پیش اگرآن دانهٔ در. ۵- ق: سینهٔ. ۶- خ: شود، قب: کند.
۷- ق، الف: این نوگل، نج: آن گلبن. ۸- نسخهٔ اساس: چشم حسودان، الف: دست حسود. ۹- نج: بمنزلگه سلمی ، الف : بسرمنزل لیلی .
۱۰- ق: گودلم حق وفا با، ایا: گودلم حق وفا بر، قب: گردلم‌حق دعا بر، الف: دل من حق دعا بر، نج: چون دلم حق دعا بر. ۱۱- ایا: طرفه (طره ظ).
۱۲- مصراع‌متن‌درنسخهٔ «نج» نیست و بجای آن این مصراع آمده: جای جانهای عزیزست بهم برمزنش. ۱۳ - الف : ای‌صبا چین سرزلف‌نگارم زنهار، مصراع متن در «نج» نیست . ۱۴- نج: جانهای . ۱۵- الف: آنست .
۱۶- نج: بیت را ندارد.

گرچه ازکوی وفا گشت بصد مرحله دور
دور باد آفت دور فلك از جان و تنش
هرکه ترسد ز ملال‌انده عشقش نه جلال
سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش
عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت[۱]
هرکه این آب خورد رخت به دریا فکنش
شعرحافظ همه بیت‌الغزل معرفتست
آفرین برنفس دلکش ولطف سخنش

کنارآب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش[۲]
معاشر دلبری شیرین[۳] و ساقی گلعذاری خوش
الا ای طایر دولت[۴] کـه قدر وقت[۵] میدانـی
گوارا بادت این عشرت[۶] که داری روزگاری[۷] خوش
هرآنکس راکه برخاطر[۸] ز عشق دلبری[۹] باریست
سپندی گو برآتش نه که داری کار و باری[۱۰] خوش
عروس طبع را زیـور ز فکر بکر می‌بندم[۱۱]
بود کـز نقش[۱۲] ایامم بدست افتد نگاری خوش

۱- ایا: انداخت. ۲- الف: یارخوش. ۳- الف: دلبرشیرین.
٤- ق، ایا: دولتی طالع ، قب : دولت طالع، الف : طالب دولت .
۵- ایا، قب، الف : وصل. ۶- ایا : گوارا باد این عیشت .
۷- الف، نج: کار و باری. ۸- ق: درخاطر. ۹- نج: دلبرش، الف:
هرآن‌کوراست برخاطرز بهردلبری باری . ۱۰- ق، ایا: دارد کار و باری ، الف:
دارد روزگاری، نج: داری روزگاری. ۱۱- نج: می‌بستم. ۱۲- ق: دست.

شب صحبت غنیمت دان و کام از خوشدلی[۱] بستان
که مهتابی[۲] دلفروزست و طرف لاله زاری[۳] خوش

میی در کاسهٔ چشمست ساقی را بنام ایزد
که مستی میکند با عقل و می‌بخشد خماری خوش[۴]

بغفلت عمر شد حافظ بیا با ما بمیخانه
که شنگولان خوش باشت[۵] بیاموزند کاری خوش

ای همه شکل تو مطبوع و همه جای توخوش
دلم از عشوهٔ شیرین[۶] شکرخای تو خوش

همچو گلبرگ طری هست[۷] وجود تولطیف
همچو سرو چمنی جمله[۸] سراپای تو خوش

شیوه و ناز[۹] تو شیرین خط و خال تو ملیح
چشم و ابروی تو زیبا[۱۰] قد و بالای توخوش

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار[۱۱]
هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش

۱- ایا: کام خوشدلی، ق،قب،نج،الف: دادخوشدلی، بعض‌نسخ: داداز‌خوشدلی.
۲- ایا: مهمانی. ۳- قب: جویباری. ٤- نج:
چو می در کلهٔ جامست و ساقی در نیامیزد
که مستی میکند با عطر ومی‌بخشد خماری خموش؟
۵- قب: شیرینت. ۶- ایا، نج: یاقوت. ۷- ایا،خ، الف، نج: بود.
۸- ق، ایا، قب،خ، الف، نج: چمن خلد. ۹- الف: شیوهٔ ناز، قب: شیوهٔ شکل. ۱۰- ایا: شیرین. ۱۱- نج: خیالم همه پرنقش جمال.

در ره عشق که از سیل فنا[۱] نیست گذار
کرده‌ام خاطر خود را بتولای[۲] تو خوش
در بیابان فنا[۳] گرچه ز هر سو خطریست[۴]
میرود حافظ بیدل به تمنای[۵] تو خوش

صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش
وین زهد خشك را بمی خوشگوار[۶] بخش
طامات و شطح[۷] در ره آهنگ چنگ نه
تسبیح و طیلسان بمی و می گسار[۸] بخش
زهد گران که شاهد و ساقی نمی‌خرند
در حلقهٔ چمن بـه نسیم بهار بخش
راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان
خون مرا بچاه زنخدان یار بخش
یا رب بوقت گـل گنه بنده عفو کن
وین ماجرا بسرو لب[۹] جویبار بخش

۱- ق: بلا، ایا، خ، نج: در ره عشق ز سیلاب فنا، الف: ز سیلاب بلا.
۲- ق: بتمنای، قب، خ، نج: بتماشای، ایا: مطابق متن. ۳- ق، ایا، قب، خ، الف: طلب. ٤- نج: خطرست. ۵- ق، قب، خ، نج: بتولای، ایا: مطابق متن، ق ، ایا ، خ، قب ، نج ، الف: با اختلاف این بیت را اضافه دارد :
پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری میکند درد مرا از رخ زیبای توخوش
ق: شکرچشم توچگویم، خ: بدین.
٦- ایا، نج: زهد تلخ را بمی خوشگوار، بعض نسخ: بمی آبدار، قب: دلق زرق را بمی خوشگوار . ۷- الف : زهد ، بعض نسخ : طامات زرق .
۸- الف: بگل ولاله‌زار. ۹- ایا: بسرو ولب.

ای آنکه ره بمشرب مقصود بردهٔ
زان[۱] بحر قطرهٔ[۲] بمن خاکسار بخش
شکرانه را که چشم تو روی بدان[۳] ندید
ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش
ساقی چوشاه[۴] نوش کند بادهٔ صبوح
گوجام زر بحافظ شب زنده‌دار بخش

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش
ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال[۵]
مرغ زیرك چون بدام افتد تحمل بایدش
با چنین زلف و رخش بادا نظر بازی حرام
هر که روی یاسمن یا جعد[۶] سنبل بایدش
رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه‌کار
کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایدش
تکیه برتقوی و دانش[۷] درطریقت کافریست
راهرو گرصد هنر دارد توکل بایدش
نازها[۸] زان نرگس ترکانه‌اش[۹] باید کشید
این دل شوریده تا آن جعد کاکل[۱۰] بایدش

۱- ق، نج: زین. ۲- الف: جرعه‌ای. ۳- ق، ایا، قب: بتان، بعض نسخ: که روی ترا چشم بد ندید، الف، نج: بیت را ندارد ۴- الف، نج: خواجه.
۵- نج: ای دل از بند سرزلف ار پریشانی منال. ۶- ق، ایا، قب، خ، الف، نج: روی یاسمین وجعد. ۷- خ: دنیی ودانش، الف: تقوی و دانش درحقیقت.
۸- ایا، نج: بارها. ۹- ق، خ: مستانه‌اش، قب: مستانه می‌بایدکشید.
۱۰- ق: جعد وکاکل، ایا: جعد سنبل، نج: مطابق متن، خ: جعد وسنبل، قب: شوریده را گرجعد وکاکل.

ساقیا در گردش ساغر تعلل تا بکی[۱]
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش[۲]
کیست حافظ تا ننوشد[۳] باده بی آواز رود[۴]
عاشق مسکین چرا چندین تحمل[۵] بایدش

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
گل در آن فکر[۶] که چون عشوه کند در کارش
دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش
جای آنست[۷] که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
ای که در[۸] کوچهٔ جانانهٔ[۹] ما می‌گذری
بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش
آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش
صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ولی[۱۰]
جانب عشق عزیزست فرو مگذارش

۱- ق، ایا، الف، نج: تا بچند. ۲- خ: بیت را ندارد. ۳- خ: بنوشد.
۴- قب: چنگ، الف: نی. ۵- ق، خ: تجمل. ۶- ق، ایا، قب، خ: دراندیشه، الف: درین فکر، نج: مطابق متن. ۷- نج: جای آن نیست.
۸- بعض نسخ: از. ۹- ق، ایا، قب، خ، الف، نج: معشوقهٔ.
۱۰- ق، ایا، قب، خ، الف، نج: ای دل.

صوفی‌سرخوش[1] ازین‌دست که کج کرده[2] کلاه
بدو جام دگر آشفته شود دستارش
دل[3] حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود
ناز پرورد وصالست مجو[4] آزارش

بدور لاله قدح‌گیر و بی ریا می‌باش
ببوی گل نفسی همدم صبا می‌باش
نگویمت که همه ساله[5] می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه[6] پارسا می‌باش
چو پیر سالك عشقت بمی حواله کند[7]
بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش
گرت هواست که چون جم بسر غیب رسی[8]
بیا و همدم جام جهان نما می‌باش
چو غنچه گر چه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره گشا می‌باش
وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی[9]
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش
مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان آشنا[10] می‌باش

۱- ایا: سرکش. ۲- ق، ایا، خ، الف، نج: کرد. ۳- ایا: چشم.
٤- نج: مجوی. ۵- قب: سال. ۶- ایا: دوماه می خور و ده ماه.
۷- نج: حوالت‌کرد. ۸- الف: که با خضرهمنشین‌گردی (جای این‌مصراع در بیت سوم ازغزل بعد است) . ۹- قب، الف: زگیتی وگرنمی‌شنوی .
۱۰- ق: پارسا.

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
حریف حجره[1] و گرمابه و گلستان باش
شکنج زلف پریشان بدست باد مده
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش
گرت هواست که با خضر همنشین گردی[2]
نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش
ز بو ر[3] عشق نوازی نه کار هر مرغیست
بیا و نوگل[4] این بلبل غزل خوان باش
طریق خدمت و آئین بندگی کردن
خدایرا که رها کن بیا[5] و سلطان باش
دگر بصید حرم تیغ برمکش زنهار
وزانچه[6] با دل ما کردهٔ پشیمان باش
تو شمع انجمنی یکزبان و یك دل شو
خیال و کوشش[7] پروانه بین و خندان باش
کمال دلبری و حسن در نظر بازیست
بشیوهٔ نظر از نادران[8] دوران باش
خموش حافظ و از جور یار ناله مکن[9]
ترا که گفت که در روی خوب حیران باش

۱- ق، قب، الف: خانه، ایا: رفیق حجره. ۲- ق، ایا، نج: باشی، الف: همنفس گردی. ۳- قب، نج: رموز. ۴- نج: همره. ۵-ق، الف: رها کن بما، قب: تو رها کن بما، نج: تو رها کن بیا، ایا: مطابق متن.
۶- ق: وزانکه. ۷- قب: خیال کوشش. ۸- قب: ناظران.
۹- نج: مرنج حافظ واز دلبران حفاظ مجوی.

باز آی و دل تنگ سرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نهان باش
زان باده که در میکدهٔ[۱] عشق فروشند
ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش
در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالك[۲]
جهدی کن و سرحلقهٔ رندان جهان باش
دلدار[۳] که گفتا بتوام دل نگرانست
گو میرسم اینك[۴] بسلامت نگران باش
خون شد دلم ازحسرت آن[۵] لعل روانبخش
ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش[۶]
تا بر دلش از غصه[۷] غباری ننشیند
ای سیل سرشك از عقب نامه[۸] روان باش
حافظ که هوس میکندش جام جهان بین
گو در نظر آصف جمشید[۹] مکان باش

دلم رمیده شد و غافلم من درویش
که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش
چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم[۱۰]
که دل بدست کمان ابروییست[۱۱] کافر کیش
نه عمر خضر بماند نه ملك اسکندر
نزاع بر سر دنیی دون[۱۲] مکن درویش[۱۳]

۱- ایا، نج: مصطبهٔ. ۲- ایا: عارف عاشق. ۳- قب. آن یار.
۴- الف: اکنون. ۵- الف: این. ۶- نج: بیت را ندارد.
۷- ایا: تا بر دل ازآن غصه. ۸- الف: ناقه. ۹- الف: خورشید.
۱۰- ایا: ایمان خود همی لرزم. ۱۱- ایا: ابرویست.
۱۲- خ، الف، نج: دنیای دون. ۱۳- ایا: بیت را ندارد.

خیال حوصلهٔ بحر می‌پزم[۱] هیهات
چهاست در سر این قطرهٔ محال اندیش[۲]
بکوی میکده گریان و سرفکنده روم[۳]
چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش[۴]
بنازم آن مژهٔ شوخ عافیت کش را
که موج میزندش آب نوش از[۵] سر نیش
ز آستین[۶] طبیبان هزار خون بچکد
گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش
تو بندهٔ گله از پادشه مکن یارا[۷]
که شرط عشق[۸] نباشد شکایت از کم وبیش[۹]
به[۱۰] آن کمر نرسد دست هرگدا حافظ
خزینهٔ[۱۱] بکف‌آور زگنج قارون بیش[۱۲]

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
که دور شاه شجاعست می[۱۳] دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر بر کنار[۱۴] می‌رفتند
هزار گونه سخن در دهان وخود خاموش[۱۵]

۱- ق: می‌پزد، ایا، قب، الف: مانند متن. ۲- خ، نج: بیت را ندارد.
۳- خ، نج: بکنج میکده‌گریان و سرفکنده شوم. ۴- الف: زکردهٔ خویش.
۵- ق، قب: بر، ایا، الف، نج: در، بیت در «خ» نیست. ۶- الف: ازآستین.
۷- الف ، خ : حافظ ، نج: از دوستان مکن حافظ ، قب : از دوستان مکن زنهار (نسخه بدل: زیرا). ۸- قب، الف، نج : بنده ، خ : مانند متن .
۹- الف: شکایت‌کم و بیش، ق، ایا: بیت را ندارد، این بیت در « خ » و « الف » مقطع غزل واقع شده . ۱۰- ق، ایا، قب: بدان، نج: بآن‌گهر .
۱۱- ق، قب، نج: خزانهٔ، ایا: مطابق متن. ۱۲- الف، خ: بیت را ندارد.
۱۳- ایا، نج: شجاعست و می. ۱۴- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: برکناره. ۱۵- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: لب خاموش.

بیانگ[۱] چنگ بگوییم آن[۲] حکایتها
که از نهفتن[۳] آن دیگ سینه میزد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده[۴]
بروی[۵] یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش
ز کوی میکده دوشش بدوش می‌بردند
امام خواجه[۶] که سجاده می‌کشید بدوش[۷]
دلا دلالت خیرت کنم براه نجات
مکن بفسق[۸] مباهات و زهد هم مفروش
محل نور تجلیست رای انور شاه[۹]
چو قرب او طلبی در صفای نیت[۱۰] کوش
بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر
که هست گوش دلش محرم پیام سروش
رموز مصلحت ملك[۱۱] خسروان دانند
گدای گوشه نشینی توحافظا مخروش

ببرد از من قرار و طاقت و هوش — بت سنگین دل[۱۲] سیمین بنا گوش
نگاری چابکی جوری پری وش[۱۳] — حریفی مهوشی ترکی[۱۴] قبا پوش
ز تاب آتش سودای عشقش — بسان دیگ رویین[۱۵] میزنم جوش

۱- ق، قب، الف: بصوت. ۲- نج: این. ۳- الف: ازتغابن.
۴- بعض نسخ: ازترس (بیم) محتسب خوردن. ۵- نج: ببوی.
۶- ق، قب: امام شهر. ۷- نج: می‌کشد بردوش. ۸- نج: بعشق؟
۹- قب: دوست . ۱۰- نج: طینت، الف: زینت . ۱۱- بعض نسخ: صلاح مملکت خویش. ۱۲- قب: بتی سنگین دلی ، ایا (یکجا) : بتی شیرین لبی، (درجای دیگر): بت شیرین لب. ۱۳-ق، الف : شنگی‌کله دار ، ایا ، قب، نج : شنگی پری وش ، بعض نسخ: شوخی پری وش . ۱٤- ق: ظریفی مهوشی‌ترکی ، قب: ظریفی مهوش ترك ، الف : حریف مهوش ترك . ۱۵- ق، قب، الف، نج : دایم، ایا: بیت را ندارد.

چو پیراهن شوم آسوده خاطر گرش همچون قبا گیرم در آغوش
اگر پوسیده گردد استخوانم نگردد مهرش[۱] از جانم فراموش
دل و دینم دل و دینم ببردست برو دوشش بر و دوشش بر و دوش
دوای تو دوای تست حافظ
لب نوشش لب نوشش لب نوش

در دور[۲] پادشاه عطا بخش[۳] جرم پوش
حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش[۴]*
صوفی زکنج صومعه با[۵] پای خم نشست
تا دید محتسب که سبو میکشد بدوش[۶]
احوال شیخ و قاضی و شرب‌الیهودشان
کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش
گفتا نه گفتنیست سخن گر چه محرمی
درکش زبان و پرده نگه دار و می بنوش
ساقی بهار میرسد و وجه می نماند
فکری بکن که خون دل آمد ز غم[۷] بجوش
عشقست و مفلسی و جوانی و نوبهار
عذرم پذیر[۸] و جرم بذیل کرم بپوش[۹]
تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
پروانهٔ مراد رسید ای محب خموش

۱- ق، قب، الف: مهرت. ۲- ق، قب، الف، نج: عهد.
۳- ق، قب، الف، نج و سایرنسخ: خطابخش. ۴- نج: حافظ پیاله‌کش شد ومفتی قرابه نوش. ۵- قب: در. ۶- نج: می‌کشید دوش. ۷- نج: زمی.
۸- نج و بعض نسخ: ببین. ۹- قب: عذرم ببین وجرم پذیر وگنه بپوش.
* این غزل در «ایا» نیست.

ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو
نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش
چندان بمان که[۱] خرقهٔ ازرق کند قبول
بخت جوانت از فلك پیر ژنده پوش

هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش — گفت ببخشند گنه می بنوش
عفو[۲] الهی بکند کار خویش — مژدهٔ رحمت برساند سروش
این خرد خام بمیخانه بر — تا می لعل آوردش خون بجوش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست — نکتهٔ سر بسته چگویی[۳] خموش
گوش من و حلقهٔ گیسوی یار — روی من و خاك در می فروش
گرچه وصالش نه بکوشش دهند — هر قدر[۴] ای دل که توانی بکوش
رندی حافظ نه گناهیست صعب — با کرم پادشه عیب پوش[۵]
داور دین شاه شجاع آنکه کرد[۶] — روح قدس حلقهٔ امرش بگوش
ای ملك‌العرش مرادش بده
وز خطر[۷] چشم بدش دار گوش

خوشا شیراز و وضع بی مثالش — خداوندا نگه دار از زوالش
ز رکناباد ما صد لوحش الله — که عمر خضر می‌بخشد زلالش
میان جعفر آباد و مصلی — عبیر آمیز[۸] می‌آید شمالش

۱- نج: چندانکه چرخ. ۲- ق، الف: لطف. ۳- ق: چه دانی، الف: بگفتم. ۴- قب، الف: آن قدر. ۵- نج: جرم پوش. ۶- ایا: هست. ۷- نج: نظر. ۸- ایا، الف: صبا آمیز.

بشیراز آی و فیض روح قدسی　　بجوی[۱] از مردم صاحب کمالش
صبا زان لولی شنگول سرمست　　چه داری آگهی چونست حالش[۲]
مکن بیدار ازین خوابم[۳] خدا را[۴]　　که دارم عشرتی[۵] خوش با خیالش[۶]
گر آن شیرین پسر خونم بریزد　　دلا چون شیر مادر کن حلالش
چرا حافظ چو می‌ترسیدی از هجر
نکـردی شکر ایـام وصـالش[۷]

شرابی تلخ[۸] میخواهم که مرد افکن[۹] بود زورش
مگر یك دم برآسایم[۱۰] ز دنیا و شرو[۱۱] شورش
بیا و ر می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
بلعب زهـرهٔ چنگی و مـریخ سلحشورش
سماط دهر دون پـرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آز ای دل بشوی[۱۲] ازتلخ و از شورش
کمند صید بهرامی بیفکن ، جام جم بستان[۱۳]
که پیمودم من این صحرا نه بهرامست ونی‌گورش[۱۴]

۱- ایا، قب، خ، نج: بخواه. ۲- نج: بیت را ندارد. ۳- ق: مکن‌ازخواب بیدارم، الف: زین خواب بیدارم. ۴- ایا (یکجا): خدایا ، و در جای دیگر مطابق متن‌است (این غزل درنسخهٔ ایاصوفیه در دوجا ضبط شده). ۵- ق: خلوتی، قب: عشرت خوش. ۶- نج: بیت را ندارد. ۷- ق، ایا، قب، خ، الف، نج : این بیت را با اختلاف اضافه دارد:

که نام قند مصری برد آنجا　　که شیرینان ندادند انفعالش
(خ: اینجا)　　ایا (یکجا): ندارند

۸- ق، قب: شراب تلخ، ایا: شرابی مست، الف: شراب مست.
۹- الف: پیل‌افکن. ۱۰- ق: که تا یکدم بیاسایم. ۱۱- الف: وزشرو.
۱۲- ق: بشو. ۱۳- ق، قب، نج: جام جم بردار، ایا، الف: جام می بردار.
۱۴- ق، ایا، قب، الف، نج: که من پیمودم این صحرا نه بهرامست و نه‌گورش.

نگه کردن[1] به‌درویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنان[2] حشمت نظرها بود با مورش

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آنکه ننمایی بکج طبعان دل کورش

کمان ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می‌آید بدین[3] بازوی بی زورش

ما آزموده‌ایم درین شهر بخت خویش
بیرون کشید باید ازین‌ورطه رخت خویش*

از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم
آتش زدم چوگل بتن[4] لخت لخت خویش

دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که می‌سرود
گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش

کای دل[5] صبور باش[6] که آن یار تند خوی[7]
بسیار تند روی نشیند[8] ز بخت خویش

خواهی که سخت وسست جهان برتو بگذرد
بگذر زعهد سست وسخنهای سخت خویش

۱- ق، نج: نظر کردن. ۲- الف: با همه، نج: با چنان رفعت.
۳- قب: برین. ۴- ایا: بدل. ۵- نسخهٔ اساس: گل، متن از «ق» و «ایا».
۶- ق، ایا، قب: کای دل توشاد باش، الف: کای دل صبور باش.
۷- ق: تند خو. ۸- قب: تند خوی نشیند، الف: تندروبنشیند.
* این غزل در «نج» نیست.

گر سیل خیز[1] حادثه سر بر فلك زند
عارف بآب تر نکند رخت و پخت خویش[2]
ای حافظ ار مراد میسر شدی مدام
جمشید نیزدورنماندی ز تخت خویش

دوش با من گفت پنهان[3] کاردانی تیز هوش
از شما پوشیده نتوان داشت سر می فروش[4]
گفت آسان گیر برخود کارها کز روی طبع
سخت میگردد[5] جهان بر مردمان سخت کوش
وانکهم[6] در داد جامی کز فروغش بر فلك[7]
زهره در رقص آمد و بر بط زنان می‌گفت نوش
با دل خونین لب خندان بیا و ر همچو جام
نی گرت زخمی رسد آیی چونی[8] اندرخروش
تا نگردی آشنا زین[9] پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

۱ـ قب و سایرنسخ: موج خیز. ۲ـ در «ق» بیت بدینگونه است:
وقتست کز فراق تو و ز سوز اندرون آتش‌درافکنم‌بهمه رخت وپخت خویش
ایا: بیت را ندارد.
۳ـ ایا، قب: پنهان گفت با من، نج: پنهان گفت باما. ۴ـ درنسخهٔ اساس: پیرمی فروش، متن از «ق»، ق: وز شما پنهان نشایدکرد سرمی فروش، نج: ازشما ... ، الف: از شما پنهان نشاید داشت مر می فروش، بعض نسخ: کزشما پنهان نشاید داشت راز می فروش، ایا، قب: کز شما پوشیده نبود راز پیر می فروش. ۵ـ ایا، قب، نج: می‌گیرد. ۶ـ قب: وانگهی. ۷ـ ایا: نه فلك؟ ۸ـ بعض نسخ: چنگ.
۹ـ نج: از.

در حریم عشق نتوان زد دم[۱] ازگفت وشنید
زانکه‌آنجا[۲] جمله اعضا چشم باید بود وگوش
گوش‌کن پند ای پسر و ز بهر دنیا[۳] غم مخور
گفتمت چون درحدیثی گر توانی داشت‌گوش[۴]
بر[۵] بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانسته‌گوی[۶] ای مرد عاقل[۷] یا خموش
ساقیا جامی[۸] که رندیهای حافظ[۹] فهم‌کرد
آصف[۱۰] صاحب‌قران جرم بخش عیب‌پوش

چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش
بهرشکسته‌که پیوست[۱۱] تازه شد جانش*
کجاست هم نفسی تا که شرح غصه دهم[۱۲]
که دل چه میکشد از روزگار هجرانش
نسیم صبح وفا[۱۳] نامهٔ که برد بدوست
ز خون دیدهٔ ما بود مهر عنوانش[۱۴]
زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت[۱۵]
ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

۱- ایا، قب، الف: نتوان دم زد. ۲- ایا ، نج : گرچه آنجا ، قب ، الف: گرچه اینجا. ۳- ایا: دنیی. ۴- ق: گرتوانی داشت هوش، بعض نسخ: گر توانی دارگوش . ۵- قب، الف، نج: در. ۶- نسخهٔ اساس: آهسته‌گوی ، متن از«ق» و«ایا». ۷-ایا، قب، الف: مرد بخرد. ۸-ق، ایا، قب، الف،نج: ساقیا می ده. ۹- الف: که چون رندی حافظ. ۱۰- بعض نسخ: خسرو.
۱۱- قب، نج: بگذشت. ۱۲- ق: تا بشرح عرضه دهم .
۱۳- بعض نسخ: برید صبح وفا، قب : برید باد صبا، نج : نسیم صبح سعادت که نامه برد. ۱۴- ق: بیت را ندارد. ۱۵- ق: بست.
* ایا: غزل را ندارد.

تو خستهٔ[۱] و نشد عشق را کرانه پدید
تبارك الله ازین ره که نیست پایانش
جمال کعبه مگر عذر ره روان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش
بدین شکستهٔ بیت‌الحزن که می‌آرد
نشان یوسف دل از چه زنخدانش
بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم
که داد من \ بستاند ز مکر و دستانش[۲]
سحر بطرف چمن می‌شنیدم از بلبل
نوید حافظ خوش لهجهٔ خوش الحانش[۳]

قسم بحشمت و جاه[۴] و جلال شاه شجاع
که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
شراب خانگیم بس می مغانه کجاست[۵]
حریف باده رسید ای رفیق[۶] تو به وداع
خدایرا بمیم شست و شوی خرقه کنید
که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع
ببین[۷] که رقص‌کنان میرود بنالهٔ چنگ
کسی‌که رخصه نفرمودی استماع[۸] سماع

۱ـ ق: توخفتهٔ، نج: توخسته ونشد این عشق را. ۲ـ ق: که سوخت حافظ بیدل ز مکر و دستانش ، نج : که کشت حافظ مسکین بمکر و دستانش .
۳ـ ق، قب، الف، نج: بیت را ندارد. در بعض‌از نسخ این بیت به‌غزل‌اضافه‌شده:
دلم‌که مهرتو از غیر تونهان میداشت ببین که دیده کند فاش پیش یارانش
۴ـ ایا، خ، الف: بحشمت جاه. ۵ـ ق، ایا، خ، نج و سایرنسخ: می مغانه بیار،الف:ز مسجدم بخرابات می‌فرستد عشق.۶ـنج:ای‌ندیم. ۷ـ خ: بیا. ۸ـالف: رخصه ندادی باستماع.

بیار می که چو خورشید شعله افروزد
رسد بکلبهٔ درویش نیز فیض شعاع[۱]
بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت[۲]
که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع
بفیض جرعهٔ جام تو تشنه‌ایم ولی[۳]
نمی‌کنیم دلیری نمی‌دهیم صداع
هنر نمی‌خرد ایام و غیر ازینم نیست
کجا روم بتجارت بدین کساد متاع[۴]
جبین و چهرهٔ حافظ خدا جدا مکناد
ز خاك بارگه کبریای شاه شجاع[۵]

در وفای عشق[۶] تومشهور دورانم[۷] چو شمع
شب نشین کوی سربازان و رندانم چوشمع
روزوشب[۸] خوابم نمی‌آید بچشم غم پرست
بس که در بیماری هجرتوگریانم چو شمع[۹]
رشتهٔ عمرم[۱۰] بمقراض غمت ببریده شد[۱۱]
همچنان درآتش عشق توسوزانم[۱۲] چوشمع

۱- ق، ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۲- الف: برو ادیب بجامی طلب کن این نعمت. ۳- الف: ولیك. ۴- ق: بیت را ندارد. ۵- در «الف» و بعض نسخ بیت مقطع چنین است:

ز زهد حافظ و طامات او ملول شدم
بساز رود وغزل‌خوان بجان شاه‌شجاع
درنسخ دیگر: غزل‌گوی با سرود وسماع

۶- قب: عهد. ۷- ق، آیا، الف، نج: خوبانم. ۸- الف: شب روم.
۹-ایا، نج: بیت‌را ندارد. ۱۰- ق، ایا،الف، نج:صبرم. ۱۱-الف: ببریده‌اند.
۱۲- ق: مهرتو سوزانم، بعض نسخ : هجر، ایا، الف، نج: مهرتوخندانم.

بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع
گر کمیت اشک گلگونم نبودی گرم رو[1]
کی شدی روشن بگیتی راز پنهانم چوشمع
در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست
این دل زار نزار[2] اشك بارانم چو شمع
در شب هجران مرا پروانهٔ وصلی فرست
ورنه ازسوزش[3] جهانی را بسوزانم چوشمع[4]
کوه صبرم نرم شد چون موم ازدست[5] غمت
تا درآب و آتش عشقت گدازانم چوشمع[6]
همچوصبحم یك نفس باقیست بی[7] دیدارتو
چهره بنما دلبرا تا[8] جان برافشانم چو شمع
آتش مهر تو حافظ را[9] عجب در سرگرفت
آتش دل کی بآب دیده بنشانم چو شمع[10]

۱- نج: تیزرو. ۲- ایا: زار ترا در (ظاهراً دراصل «زارنزار» بوده) الف: بیت را ندارد. ۳- ق: ازدردت، ایا، نج: ازدودت، بعض نسخ: ازآهم.
۴- الف: بیت را ندارد. ۵- ق، ایا، نج: دردست. ۶- الف: بیت راندارد.
۷- ق، ایا: با، الف: بر، نج: تا. ۸- ایا: دل ربایا (دل رباتا ظ)، الف: چهره بنما تا بپایت. ۹- ق، ایا، الف، نج: آتش مهرترا حافظ.
۱۰- این بیت در «ق» و «ایا» و «نج» با اختلاف اضافه شده:
سرفرازم‌کن شبی از وصل خود ای نازنین تا منور گردد از دیدارت ایوانم چوشمع
ایا: گردنکشا
بعض نسخ: ای ماهرو

بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع
شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع
برکشد آینه از جیب افق چرخ و ازان[1]
روی گیتی بنماید[2] بهزاران انواع
در زوایای[3] طـرب خانهٔ جمشید فلك
ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر
جام در قهقهه آید که کجا شد مناع[4]
وضع دوران نگر و ساغر[5] عشرت برگیر
که بهر حالتی اینست بهین اوضاع
طـرهٔ شاهد دنیا همه مکرست و فریب[6]
عارفان[7] بـر سر این رشته نجویند نزاع
عمرخسرو طلب ار نفع جهان میخواهی[8]
که وجودیست عطا بخش کریم[9] نفاع
مظهر[10] لطف ازل روشنی چشم امل
جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

۱- ق ، ایا ، الف ، نج : درآن ، قب : از چرخ برین جیب افق .
۲- ق، ایا، قب، الف، نج: بنماید رخ گیتی. ۳- نج: در در و بام.
۴- ایا: جام درقهقهه گویدکه کجا رفت مناع (کجاشد مناع ظ) نج: بیت را ندارد.
۵- ق، ایا، قب، الف، نج: وضع دوران بنگرساغر. ۶- ق، ایا: طرهٔ شاهد دنیی همه بندست وفریب، قب، الف: طرهٔ شاهد دنیا همه بندست وفریب، نج: طرهٔ شاهد دنیا همه زرقست وفریب. ۷- نسخه بدل «ق»: عاشقان. ۸- ایا، قب، الف، نج: می‌طلبی. ۹- قب: عطابخش وکریم، بعض نسخ: عطابخش وکریمی.
۱۰- ایا، الف، نج: منظر.

سحر ببوی گلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ*
بچهرهٔ[۱] گـل سوری نگاه می‌کردم
که بود در شب تاری[۲] بروشنی چو چراغ
چنان بحسن و جـوانی خویشتن مغرور[۳]
که داشت از دل بلبل بجان هزار فراغ[۴]
گشاده نرگس رعنا دو دیده از حسرت[۵]
نهاده لاله ز سودا بجان و دل صد داغ
زبان کشیده چو تیغی بسرزنش سوسن
دهان گشاده[۶] شقایق چو مردم ایغاغ
گهی[۷] چو باده پرستان صراحی اندر دست
گهی[۸] چو ساقی مستان بکف گرفته ایاغ
نشاط روز جوانی[۹] چو گل غنیمت دان
که بر رسول نبد حافظا بغیر بلاغ[۱۰]

طالع اگر مدد دهد[۱۱] دامنش آورم بکف
ور[۱۲] بکشم زهی طرب ور بکشد زهی‌شرف
طرف کرم ز کس نبست این دل پرامید من
گرچه سخن همی برد قصهٔ من بهرطرف

۱- ق: بجلوهٔ. ۲- ق: تیره، الف: که بد درآن شب تاری.
۳- الف: چنان شده‌بجوانی وحسن خود مغرور. ٤- ق: ازدل بلبل هزارگونه فراغ. ۵- ق: گشاده‌نرگس رعنا ز حسرت آب ازچشم، الف: زحیرت آب ازچشم، بعض نسخ: بحسرت آب ازچشم. ٦- نسخه بدل «ق» : سپر گرفته.
۷- ق: یکی. ۸- ق: یکی. ۹- ق، الف: نشاط وعیش وجوانی.
۱۰- ق،الف و سایر نسخ: که حافظا نبود بررسول غیر بلاغ.
۱۱- ایا، خ: کند. ۱۲- ق، ایا، الف، نج: گر.
* ایا، نج، قب: غزل را ندارد.

چند بناز پرورم مهر بتان سنگ دل[۱]
یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف
من بخیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنك
مغبچهٔ ز هر[۲] طرف میزندم بچنگ و دف
ابروی دوست کی‌شود دست کش‌من‌ضعیف[۳]
کس نزدست ازین‌کمان تیر مراد بر هدف[۴]
از خم ابروی ویم[۵] هیچ گشایشی نشد
وه که درین خیال کج[۶] عمرعزیز شد تلف
بیخبرند زاهدان نقش بخوان ولا تقل
مست ریاست محتسب باده بده[۷] ولاتخف
صوفی شهر بین که چون لقمهٔ شبهه میخورد
پا ر د مش دراز باد آن حیوان خوش علف[۸]
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق[۹]
بدرقهٔ رهت شود[۱۰] همت شحنهٔ نجف[۱۱]

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق
رفیق خیل خیالیم و هم رکیب[۱۲] شکیب
قرین آتش هجران و هم قران فراق

۱- ایا: تنگ دل. ۲- نج: بهر. ۳- ق: خیال من، الف: خیال ما، نج: مطابق متن. ۴- ایا، خ: بیت را ندارد. ۵- ق، الف: توام، خ: ابروی توام نقش گشایشی نشد، نج: ابروی توام هیچ گشایشی نبود. ٦- الف: کژ.
۷- خ، الف: باده بخواه. ۸- ایا: با علف. ۹- ایا، الف، نج: خاندان عشق، بعض نسخ: خاندان بعشق. ۱۰- نج: کنم. ۱۱- ایا: شحنه‌النجف.
۱۲- ق، الف: همنشین.

دریغ مدت عمرم که بر امید وصال
بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق

سری که بر سر گردون بفخر می‌سودم
براستان که نهادم بر آستان فراق

چگونه دعوی وصلت کنم بجان که شدست
تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق

کنون چه چاره که در بحر[۱] غم بگردابی
فتاد[۲] زورق صبرم ز بادبان فراق

چگونه بازکنم بال در هوای وصال[۳]
که ریخت مرغ دلم پر بر[۴] آشیان فراق

بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
ر موج شوق تو در بحر بی‌کران فراق

ز سوز شوق دلم شد کباب[۵] دور از یار
مدام خون جگر میخورم ز خوان فراق

فلك چو دید سرم را اسیر[۶] چنبر عشق
ببست چنبر وصلم[۷] بریسمان فراق

بپای شوق گرین ره بسر شدی حافظ
بدست هجر ندادی کسی عنان فراق[۸]

۱ـ نسخهٔ اساس: از ۲ـ نج: فتاده. ۳ـ الف: درهوای وصل تو بال.
۴ـ ق، ایا، الف: در . ۵ـ نج: کباب و. ٦ـ ایا، نج: فلك مکرچوسرم دید اسیر. ۷ـ ق، ایا، نج: چنبرصبرم، الف: بیت را ندارد. ۸ـ «ق» و بعض نسخ این بیت را اضافه دارد:

اگر بدست من افتد فراق را بکشم که روزهجرسیه باد و خان ومان فراق

بعض نسخ: فراق و هجر که آورد درجهان یارب

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر شود زهی توفیق
جهان و کار جهان جمله هیچ بر[1] هیچست
هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
دریغ و درد که تا این زمان[2] ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
بمأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت[3]
که در کمین‌گه عمرند قاطعان طریق[4]
بیا که توبه ز لعل نگار و خندهٔ جام
تصوریست[5] که عقلش نمی‌کند تصدیق
ملاحتی[6] که ترا در چه زنخدانست
بکنه آن[7] نرسد صد هزار فکر عمیق
کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر
که ره بدوست نبردیم ما[8] بهیچ طریق
اگر چه موی میانت بچون منی نرسد
خوشست خاطرم از فکر این[9] خیال دقیق
اگر برنگ عقیقست[10] اشك من چه عجب
که مهر خاتم چشم منست[11] همچو عقیق
بخنده گفت که حافظ غلام طبع توام
ببین که تا بچه حدم همی‌کند تحمیق

۱- ایا، الف، خ، نج: در. ۲- ایا: این قدر. ۳- ایا: معیشت وقت.
٤- خ ، الف: بیت را ندارد. ۵- ق ، قب : حکایتیست .
۶- ق، ایا، الف، خ، نج: حلاوتی. ۷- ایا: او. ۸- قب، الف: که ما بدوست نبردیم ره ، ق، ایا، خ، نج: بیت را ندارد. ۹- الف: آن ، خ: بیت را ندارد. ۱۰- ق: برنگ عقیقی شد. ۱۱- ق: لعل توهست، الف: بیت راندارد.

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر[۱] خاك
ازان[۲] گناه که نفعی رسد بغیر[۳] چباك
بخاك پای تو ای سرو ناز پرور من
که روز واقعه پا وامگیر[۴] از سر خاك
چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه ملك[۵]
بمذهب همه کفر طریقتست امساك
برو بهر چه[۶] تو داری بخور دریغ مخور[۷]
که بی دریغ زند روزگار تیغ هلاك
مهندس فلکی راه دیر شش جهتی
چنان ببست که ره نیست زیر دام[۸] مغاك
فریب دختر رز[۹] طرفه میزند ره عقل[۱۰]
مباد تا بقیامت خراب طارم[۱۱] تاك
براه میکده حافظ خوش از جهان رفتی
دعای اهل دلت باد مونس دل پاك[۱۲]

هزار دشمن اگر[۱۳] می‌کنند قصد هلاك
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باك*
مرا امید وصال تو زنده میدارد
وگرنه صدر هم[۱۴] از هجرتست[۱۵] بیم هلاك

۱- ایا: در. ۲- ایا، قب، الف، نج: درآن. ۳- نج: بخلق.
۴- ق، الف، نج: وامگیرم، قب: وانگیرم، خ: وانگیری. ۵- ق: پری.
۶- خ: هرآنچه. ۷- ایا، قب: مدار. ۸- ق، قب، الف: دیر.
۹- ایا: زن؟ (رز ظ). ۱۰- نج: فریب دخترزر نورچشم ماست مگر.
۱۱- قب: تارم. ۱۲- الف: خاك. ۱۳- ق، قب، نج: هزاردشمنم ار.
۱۴- ق: هردمم. ۱۵- نج: از هجرکشت.
* ایا: غزل را ندارد.

نفس نفس اگر از باد نشنوم بویت[۱]
زمان زمان کنم از دست غم[۲] گریبان چاك

رود بخواب دو چشم از خیال تو هیهات
بود صبور دل اندر فراق تو حاشاك

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم[۳]
وگر تو زهر دهی به که دیگری[۴] تریاك

بضرب سیفك قتلی[۵] حیاتنا ابـدا
بان[۶] روحی قد طاب ان یکون فداك[۷]

عنان نپیچم اگـر میزنـی[۸] بشمشیرم
سپر شوم من و[۹] دستت ندارم از فتراك

ترا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند
بقدر بینش[۱۰] خود هر کسی کنند[۱۱] ادراك

بچشم خلق عزیز جهان[۱۲] شود حافظ
چو در ره تو[۱۳] نهد روی مسکنت برخاك

۱- ق: بویش. ۲- ق : نج : چو گل ازغم‌کنم ، قب، الف، نج: کنم ازغم چو گل. ۳- قب، الف، نج: زنی بردلم به از مرهم. ۴- الف، نج: دیگران. ۵- نسخهٔ اساس، قب: قتل. ۶- ق: لان. ۷- الف، نج: بیت را ندارد. ۸- ق، قب، نج: عنان مپیچ که گرمیزنی. ۹- ق، قب، نج: سپر کنم سرو. الف: بیت را ندارد. ۱۰- ق، قب: دانش. ۱۱- ق، قب، الف، نج: کند. ۱۲- قب، الف، نج: عزیزآن زمان. ۱۳- ق، قب، الف، نج: که بردرتو، بعض نسخ: که در ره تو.

ای دل ریش مرا بر تو بسی[۱] حق نمك
حق نگه دار که من میروم الله معك

تویی آن گوهر[۲] پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تـو بـود حاصل تسبیح ملك

در خلوص منت ار هست[۳] شکی تجربه کن
کس عیار زر خالص نشناسد چـو محك

گفته بودی که شوم مست ودو بوست[۴] بدهم
وعده ازحد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یك[۵]

بگشا پستهٔ خندان و شکر ریزی کن
خلق را از[۶] دهـن خویش مینداز بشك

چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم[۷] از چرخ فلك

چون بر حافظ خویشش نگذاری باری[۸]
ای رقیب از بر او یك دو قدم دورترك

خوش‌خبربادی[۹] ای نسیم شمال — که بما میرسد زمان وصال*
ما لسلمی و من بذی سلم[۱۰] — این جیراننا و کیف الحال

۱- ق، قب، الف: با لب تو، ایا، نج: برلب تو،خ: این دل ریش مرا برتو بود.
۲- ایا، الف، نج: جوهر. ۳- خ: درخلوص من اگرهست.
۴- الف، نج (دراصل): مست دو بوست، ایا: مست و دو بوسه.
۵- ایا: ما بدودیدیم بتك؟ (ظاهراً دراصل مانند متن بوده). ٦- ایا، نج: در.
۷- نج: صبوری‌کنم. ۸- نج: چون نشستی برحافظ بکرامت یارا.
۹- ق، ایا، نج: باشی. ۱۰- نسخهٔ اساس، ایا: سلمی.
* الف: غزل را ندارد.

عرصهٔ بزم گاه خالی ماند — از حریفان و رطل[۱] مالآمال
یا برید الحمی حماك الله — مـرحبا مـرحبا تعال تعال
سایه افکند حالیا شب هجر — تا چه زاید ز شب روان[۲] خیال
قصة العشق لاانفصام لـهـا — فصمت ههنا لسان مقال[۳]
ترك ما سوی کس نمی‌نگرد — آه[۴] ازین کبریا[۵] و جاه وجلال
فی کمال الجلال[۶] نلت منی — صرف الله عنك عین کمال

حافظا عشق و صابری تا چند
نالهٔ عاشقان خوشست بنال[۷]

شممت روح و دادٍ و شمت برق و صال
بیا کـه بوی ترا میرم ای نسیم شمال
ا حادیا بجمال الحبیب قف و انـزل
که نیست صبر جمیلم در[۸] اشتیاق جمال
حکایت[۹] شب هجران فروگذار ای دل[۱۰]
بشکر آنکه بر افکند پرده روز وصال
چو یار برسر صلحست و عذر می‌خواهد[۱۱]
توان گذشت ز جور رقیب در همه حال

۱- ق: جام.　۲- ق، ایا، قب، نج: تا چه بازند شب روان.
۳- ق: لسان القال.　۴- ایا، نج: وه.　۵- ایا: کبریاء و.
۶- ق، قب، نج: جمال‌الکمال، ایا: کمال‌الکمال، بعض نسخ: کمال‌الجمال.
۷- ق، ایا، قب، نج: این بیت را اضافه دارد:
عفت‌الـدار بـعد عـافیة — فاسأ لوا حا لهاعن‌الاطلال
ایا، قب، نج: فاسئلوا
۸- ق، ایا، قب، نج: از.　۹- ایا، قب: شکایت.　۱۰- ق، ایا، قب، نج: فروگذاشته به.　۱۱- ق: می‌طلبد.

بیا که پردهٔ گلریز هفت خانهٔ[1] چشم
کشیده‌ایم بتحریر کارگاه خیال
بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ
که کس مباد چو من در پی خیال محال
ملال مصلحتی می‌نمایم از جانان
که کس بجد[2] ننماید ز جان خویش ملال[3]
قتیل عشق تو شد حافظ غریب ولی
بخاك ما گذری کن که خون‌مات حلال

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
یحیی بن مظفر[4] ملك عالم عادل[5]*
ای درگه اسلام پناه تو گشوده[6]
بر روی زمین[7] روزنهٔ جان و در دل
تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم
و انعام[8] تو بر کون و مکان فایض و شامل
روز ازل از کلك تو یك قطره سیاهی
بر روی مه افتاد که کن[9] حل مسائل
خورشید چو آن خال سیه دید بدل گفت
ای‌کاج[10] که من بودمی آن هندوی[11] مقبل

۱- ایا، نج: هفت‌کاری، بعض نسخ: هفت‌گانه، قب: بیا که نقش رخت زیرهفت پردهٔ چشم، بعض نسخ: بیا که نقش تودر زیرهفت پردهٔ چشم. ۲- قب: که هیچکس.
۳- ق، ایا، نج: بیت را ندارد. ۴- نسخهٔ اساس: یحیی ابن مظفر.
۵- بعض نسخ: عالم وعادل، قب: عالم وعامل. ۶- ق: گشاده.
۷- قب وبعض نسخ: جهان. ۸- ق، مب: انعام. ۹- ق، قب: شد.
۱۰- قب: ای‌کاش. ۱۱- قب: بندهٔ.
* ایا، بج، الف: غزل را ندارد.

شاه[۱] فلك از بزم تو در رقص و سماعست
دست طرب از دامن این زمزمه مگسل[۲]
می نوش وجهان بخش که از زلف[۳] کمندت
شد گردن بد خواه گرفتار سلاسل
دور فلکی[۴] یکسره بر منهج عدلست
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزقست
از بهر معیشت مکن اندیشهٔ باطل

هر نکتهٔ که گفتم[۵] در وصف آن شمائل
هر کو شنید گفتا لله درّ قائل
تحصیل علم و رندی[۶] آسان نمود اول
لیکن بسوخت جانم[۷] در کسب این[۸] فضائل
حلاج برسر دار این نکته خوش سراید[۹]
از شافعی مپرسید[۱۰] امثال این مسائل
دل داده‌ام بیاری شوخی کَشی[۱۱] نگاری
مرضیة السجایا[۱۲] محمودة الخصائل

۱ـ ق، قب و بعض نسخ: شاها. ۲ـ بعض نسخ: این بزم بمگسل.
۳ـ بعض نسخ: خم. ٤ـ بعض نسخ: چون دورفلك. ۵ـ خ: گفتیم.
۶ـ ق،قب، خ، الف،نج: عشق و رندی، درمتن «ایا» علم ضبط است و در زیرآن «عشق» نوشته شده. ۷ـ ق، الف: آخر بسوخت جانم، ایا، قب، نج: جانم بسوخت آخر، خ: مانند متن. ۸ـ خ: آن. ۹ـ الف: سرائید. ۱۰ـ ق، ایا، الف، نج: نپرسند، خ، قب: مانند متن. ۱۱ـ قب و بعض نسخ: عاشق‌کشی.
۱۲ـ نسخهٔ اساس، قب: مرضیةالسخایا، متن از «ق» و «ایا».

گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم
گفت آن زمان که نبود جان در میانه حائل[۱]
درعین گوشه‌گیری بودم چو چشم مستت[۲]
واکنون[۳] شدم چو مستان بر ابروی تو مائل[۴]
از آب دیده[۵] صد ره طوفان نوح دیدم
وز لوح سینه[۶] نقشت هرگز[۷] نگشت زائل
ای دوست دست‌حافظ تعویذ چشم زخمست
یا رب که بینم[۸] آنرا در گردنت حمائل

بعهد[۹] گـل شدم از تـوبهٔ شراب خجل
کـه کس مباد ز کـردار ناصواب خجل
صلاح[۱۰] ماهمه دام رهست ومن زین بحث[۱۱]
نیم ز شاهد و ساقـی بهیچ بـاب خجل
بـود کـه یار نرنجد ز ما[۱۲] بخلق کریم
که از سؤال ملولیم و در[۱۳] جواب خجل
زخون که رفت شب دوش از سراچهٔ چشم
شدیم در نظر ره روان[۱۴] خواب خجل

۱ـخ:این بیت و بیت بعد را ندارد. ۲ـ ایا : درعین گوشه‌گیری عشقم ز ره بینداخت. ۳ـ قب ، الف : اکنون . ۴ـ ق، ایا، قب، الف : بمستان چون ابروی تومایل، نج: مانند متن. ۵ـ خ: زاب دو دیده. ۶ـ خ: دیده.
۷ـ قب: هرگز نقشت. ۸ـ ق، ایا، خ، نج: به‌بینم، الف: آیا بودکه بینم، قب:مانند متن. ۹ـ ق: بوقت. ۱۰ـ ایا: صواب. ۱۱ـ ایا: زین بخت، الف: رهست دراین بحث (الف : فقط ازین غزل بیت اول و دوم را دارد) .
۱۲ـ بعض نسخ: بودکه یارنپرسدگنه، قب: بودکه‌باز نپرسدگنه زخلق‌کریم.
۱۳ـ قب، نج: از،ایا: که درسؤال ملولیم ودر. ۱٤ـ ایا، نج: شب روان.

رخ از جناب تـو عمریست تا نتافته‌ام[۱]
نیم بیاری تـوفیق ازیـن جناب خجل[۲]
تو خوب روی تری ز آفتاب شکر خدای[۳]
که نیستم ز تـو در روی آفتاب خجل
رواست نرگس مست ار فکند سر در پیش
که شد ز شیوهٔ آن چسم پر عتاب خجل
حجاب[۴] ظلمت ازان بست آب خضر که گشت
ز طبع حافظ و این شعر[۵] همچو آب خجل[۶]

اگر بکوی تـو باشد مرا مجال وصول
رسد بدولت وصلت[۷] نوای من باصول
قـرار برد[۸] ز مـن آن دو سنبل جادو[۹]
فراغ برد[۱۰] ز من آن دو نرگس مکحول[۱۱]
چـو از جواهـر مهر تو[۱۲] صیقلی دارد
بود ز زنگ[۱۳] حوادث هر آینه مصقول

۱- نسخهٔ اساس: بتافته‌ام، قب: بتافته‌ایم. ۲- ق، ایا، نج: بیت را ندارد.
۳- ایا: زآفتاب وفضل خدای، نج: فضل خدا، قب: زآفتاب شکرخدا، ق: توئی که خوبتری ز آفتاب و شکرخدا. ۴- ایا: نقاب. ۵- ق: ز شعرحافظ وآن طبع.
۶- بیت زیرنیز در «قب» به غزل اضافه شده:
چرا بزیر لب جام زهر خنده زند اگرنه‌ازلب لعل‌توشد شراب خجل
۷- قب: عشقت، ق: رسد بدولت وصل توکارمن. ۸- قب، نج: برده.
۹- ایا، قب، الف، نج: رعنا، ق: قرار برده ز من آن دو نرگس‌رعنا.
۱۰- نج: برده، قب: جسته. ۱۱- ق: فراغ برده زمن آن دوجادوی مکحول.
۱۲- ق: دل ازجواهرمهرت چو، قب: دل ازجواهرمهرتو، الف: خور از جواهر مهرتو، ایا، نج: مطابق متن. ۱۳- ایا: رنگ (زنگ ظ).

مـن شکستهٔ بـد حـال زندگی یابم[۱]
در آن نفس[۲] که به تیغ غمت شوم مقتول
چه جرم کرده‌ام ای جان ودل بحضرت تو[۳]
کـه طاعت[۴] مـن بیدل نمیشود مقبول
چو بر در تو من بی نوای[۵] بی زر و زور
بهیچ باب نـدارم ره خروج و دخول
کجا روم چکنم چون کنم[۶] چه چاره کنم[۷]
که گشته‌ام ز غم و جور[۸] روزگار ملول
خـراب تر ز دل من غم تو جای نیافت
که ساخت[۹] در دل تنگم قرارگاه نزول[۱۰]
بدرد عشق بساز و خموش کن[۱۱] حافظ
رموز عشق مکن فاش[۱۲] پیش اهل عقول[۱۳]

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلت کـرده جـان و دل سبیل*
سبز پوشان خطت بر گـرد لب
همچو مـورانـنـد گـرد سلسبیل
نـاوك چشم تـو در هـر گـوشهٔ
همچو مـن افتاده دارد صد قتیل

۱- قب: چوشمع پیش تومن زندگی ز سر گیرم. ۲- ق، قب: زمان.
۳- قب: ای جان بحضرت تو بگو. ٤- نج: طاقت؟ الف: بیت را ندارد.
۵- ایا: بی‌نواء. ۶- ایا: چون روم. ۷- ق : چکنم چاره ازکجا جویم، الف: کجاروم ز درت‌چون کنم‌چه چاره‌کنم. ۸-ایا، الف، قب: ز غم‌جور، نج :بیت‌را ندارد. ۹- نج: کرد. ۱۰- نسخهٔ اساس: قرارگاه ونزول.متن‌از«ق»و«ایا».
۱۱- نج: شو. ۱۲- الف: یاد. ۱۳- نسخهٔ اساس: اصول متن‌از«ق» و «ایا»
* این‌غزل‌در «ایا» و «نج» و «الف» نیست.

یا رب این آتش که در جـان منست
سرد کن زان سان که کردی بر خلیل
من نمی‌یابم مجال ای دوستان[۱]
زانـکه او دارد جمال[۲] بس جمیل
پـای مـا لنگست و منزل بس دراز[۳]
دست مـا کوتاه و خـرما بـر نخیل
حـافظ از سر پنجهٔ عشق نـگـار
همچو مـور افتاده شد در پـای پیل[۴]
شاه عـالم را بقا و عـزّ و ناز[۵]
با دو هر چیزی که باشد[۶] زین قبیل

مزن بر دل ز نوك غمزه تیرم — که پیش چشم بیمارت[۷] بمیرم
نصاب حسن در حد کمالست — زکاتم[۸] ده که مسکین و فقیرم
قدح پر کن[۹] که من در دولت عشق — جوانبخت[۱۰] جهانم گـرچه پیرم
چنان پر شد فضای سینه از دوست — که ذکر خویش[۱۱] گم شد از ضمیرم
مبادا جـز حساب مطرب و می — اگـر حرفـی[۱۲] کشد کلك دبیرم
در آن[۱۳] غوغا که کس کس را نپرسد — مـن از پیر مـغـان منت پذیرم

۱- قب: مجال یك نظر. ۲- ق: گرچه دارد او جمالی ، قب: دارد آن جمال. ۳- حاشیهٔ «ق»: منزل چون بهشت، قب: مقصد ناپدید.
۴- قب: افتاده زیر پای پیل . ۵- قب: بقا و عمر باد .
۶- قب: یا ز هر چیزی که خواهد . ۷- الف: قد و بالایت ، بعض نسخ: چشم بیمار تو میرم. ۸- ایا: زکوتم. ۹- الف: درکش. ۱۰- ایا: جوانمرد.
۱۱- ق، نج: که فکرخویش، ایا: که فکرعشق، الف: که یاد خویش ، قب: که نقش غیر گم گشت ازضمیرم. ۱۲- ق، ایا: نقشی، الف: خطی، قب، نج: حرفی.
۱۳- ق، ایا،:قب، الف: درین.

چو طفلان تا کی ای[1] زاهد فریبی ‌ ‌ بسیب بوستان و شهد و شیرم
قراری کرده‌ام[2] با می فروشان ‌ ‌ که روز غم بجز ساغر نگیرم
خوشا آن دم که[3] استغنای مستی ‌ ‌ فراغت بخشد[4] از شاه و وزیرم[5]
من آن مرغم که هرشام و سحرگاه ‌ ‌ ز بام عرش می‌آید صفیرم[6]
من آنگه[7] برگرفتم دل ز حافظ[8] ‌ ‌ که ساقی گشت یار ناگزیرم[9]
چو حافظ گنج او[10] در سینه دارم
اگر چه مدعی بیند فقیرم[11]

به تیغم گر زند[12] دستش نگیرم ‌ ‌ وگر تیرم زند منت پذیرم*
کمان ابروی ما را گو بزن تیر[13] ‌ ‌ که پیش دست و بازویش[14] بمیرم
غم گیتی‌گر[15] از پایم در آرد[16] ‌ ‌ بجز ساغر نباشد[17] دستگیرم
برا[18] ای آفتاب صبح امید ‌ ‌ که در دست شب هجران اسیرم
بفریادم رس ای پیر خرابات ‌ ‌ بیك جرعه جوانم کن که پیرم

۱- نج: تا کی‌این. ۲- ق: بسته‌ام. ۳- ق:کز. ۴- ق: باشد.
۵- این بیت در«ایا» درغزل بعد آمده،نج: بیت راندارد. ۶- نج: بیت‌را ندارد.
۷- بعض نسخ: آندم. ۸- قب : ز جانم . ۹- این بیت در « الف » مقطع‌غزل‌است، ق، ایا، نج: بیت‌را ندارد. ۱۰ ـقب:گنجها، بعض نسخ: فراوان گنج او، فراوان‌گنج غم. ۱۱- ق، ایا، قب، نج: حقیرم. ۱۲- ق،ایا،قب: کشد.
۱۳- ق: کمان ابرویت را گو بزن تیر، قب: کمان ابروی من تیری‌کرم‌کن.
۱۴- ق، ایا، قب: بازویت، بعض نسخ: که پیش چشم بیمارت .
۱۵- ایا: که. ۱۶- قب: درآورد. ۱۷- ق، ایا، قب: بجزساغر که باشد.
۱۸- ق: برآی.
* نج، الف: غزل را ندارد .

بگیسوی تو خوردم دوش سوگند که از پای تو من سر[1] برنگیرم
بسوز این خرقهٔ تقوی حافظ[2]
که گر آتش شوم در وی نگیرم[3]

عمریست تا من در طلب[4] هر روز گامی میزنم
دست شفاعت هر زمان بر[5] نیك نامی میزنم*
بی ماه مهرافروز[6] خود تا بگذرانم روز را[7]
دامی براهی می‌نهم مرغی بدامی[8] میزنم
اورنگ کو گلچهر کو نقش وفا و مهر کو
حالی من اندر عاشقی داو[9] تمامی میزنم
تا بو که یابم آگهی از سایهٔ[10] سرو سهی
گلبانگ عشق ازهرطرف برخوش خرامی میزنم
دانم سر آرد غصه را رنگین گذارد[11] قصه را
این[12] آه خون افشان که من[13] هر صبح و شامی میزنم

۱- ق ، ایا، قب: که من از پای تو سر. ۲- ق، ایا : تقوی‌تو حافظ ، قب : تقوی توزاهد ، بعض نسخ : بسوزان خرقهٔ تقوی توحافظ ، بشوی این خرقهٔ پشمینه حافظ. ۳- مقطع غزل در «قب» چنین است:

شدم از خرقهٔ تزویر دلتنگ که حافظ داد پند دلپذیرم

۴- ایا: تا اندر طلب. ۵- ق، قب، الف: در، ایا: هردمی بر.
۶- درنسخهٔ «نج» ضبط نسخهٔ «ایا» را بدینگونه آورده: بی مهرماه افروز، وحال آنکه نسخهٔ «ایا» مطابق متن است. ۷- ق، قب، الف: روزخود، ایا: مطابق متن.
۸- درنسخهٔ «نج» از عهدهٔ نقل ضبط نسخهٔ «ایا» برنیامده و «بدامی» را «بیامی» ضبط کرده. ۹- ایا: داوی. ۱۰- قب: باشدکه یابم آگهی زان سایهٔ، بعض نسخ : تا بوکه یابم آگهی روزی ازآن، الف: تا بوکه یابم سایه‌ای در پای آن.
۱۱- ق،ایا،قب،الف: برآرد، بعض‌نسخ: دانم‌سرآید قصه‌ام چندان نماندغصه‌ام.
۱۲- بعض نسخ: زین. ۱۳- الف: زین ناله و زاری‌که من.
* نج: غزل را ندارد.

هرچند آن[۱] آرام دل دانم نبخشد[۲] کام دل
نقش وصالی میکشم[۳] فال دوامی میزنم[۴]
با آنکه ازخود[۵] غایبم وزمی چوحافظ تایبم
در مجلس روحانیان گه گاه جامی میزنم[۶]

غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم
دواش جز بمی ارغوان[۷] نمی‌بینم
بترك صحبت[۸] پیر مغان نخواهم گفت
چرا که مصلحت خود در آن نمی‌بینم
نشان[۹] اهل خدا عاشقیست با خود دار[۱۰]
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم
درین خمار کسم جرعهٔ نمی‌بخشد
فغان[۱۱] که اهل دلی در جهان[۱۲] نمی‌بینم
ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر[۱۳]
چرا که طالع وقت آنچنان نمی‌بینم[۱۴]
نشان موی میانش[۱۵] که دل درو[۱۶] بستم
ز من مپرس که خود در میان نمی‌بینم

۱- ق: کان. ۲- قب: هرگز نبخشند. ۳- ق، قب، الف: خیالی میکشم، ایا: وصالی میکنم. ۴- الف: داو تمامی (قافیه تکرارشده).
۵- ق، قب: وی. ۶- الف: این بیت را اضافه دارد:
گرچه بیابان بلا پایان ندارد همچنان اندرشب هحران اوهرروزکامی میزنم
۷- ق، ایا، خ، الف، نج: جز می چون ارغوان. ۸- ق، ایا، خ، قب، نج: خدمت، الف: مانند متن. ۹- نسخهٔ اساس: نشاط، متن از «ق» و «ایا».
۱۰- خ: خود را دار. ۱۱- ق، ایا، قب، خ، الف، نج و سایرنسخ: ببین.
۱۲- ق: درمیان. ۱۳- ایا، الف، نج: مگیر.
۱۴- خ: بیت را ندارد. ۱۵- قب، خ، نج: میانت. ۱۶- ایا، خ، نج: درآن.

بدین دو دیدهٔ بیخواب من[۱] هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم
قد تو تا شده[۲] از جویبار دیدهٔ من[۳]
بجای سرو جز آب[۴] روان نمی‌بینم
من و سفینهٔ حافظ که جز درین[۵] دریا
بضاعت سخن دل ستان[۶] نمی‌بینم

حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم
که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم
جز صراحی و کتابم[۷] نبود یار و ندیم
تا حریفان دغا را ز جهان[۸] کم بینم
بس که در خرقهٔ آلوده زدم لاف صلاح
شرمسار رخ[۹] ساقی و می رنگینم
جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از خلق[۱۰] جهان پاك دلی[۱۱] بگزینم
سر بآزادگی از خلق برارم چون سرو
گردهد دست که دامن ز خسان[۱۲] درچینم
سینهٔ تنگ من و بار غم او هیهات
مرد این بار گران نیست دل مسکینم[۱۳]

۱- ق، قب، نج و سایرنسخ: حیران من ، ایا، خ: برین دو دیدهٔ حیران من، الف: بدین دو دیدهٔ گریان که من، (ظاهراً «که» زائد است)، بعض نسخ: گریان من.
۲- ق، ایا، قب، خ، الف، نج و سایرنسخ: تا بشد. ۳- ایا: ما.
۴- خ: بجای سبزه و آب روان؟ (ظاهراً معنی ندارد). ۵- ایا: درآن.
۶- ق: درفشان، الف: دلنشان. ۷- ایا: کتابی. ۸- ق: بجهان.
۹- ق: شرمسار از رخ. ۱۰- ق، قب، نج: ازاهل. ۱۱- نج: صاف دلی.
۱۲- ق، ایا، قب، الف، خ، نج: ز جهان. ۱۳- ایا، الف: بیت را ندارد.

بر دلم گرد[۱] ستمهاست خدایا مپسند[۲]
که مکدر شود آئینهٔ مهر آئینم
من اگر رند خراباتم اگر حافظ[۳] شهر
این متاعم که همی بینی[۴] و کمتر زینم[۵]

اگر برخیزد از دستم[۶] که با دلدار بنشینم
ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم[۷]
مگر دیوانه خواهم شد که درعشق‌تو شب تاروز[۸]
سخن با ماه می‌گویم پری در خواب می‌بینم
چو هرخاکی که بادآورد فیضی بود ازانعامت[۹]
ز حال بنده یادآور[۱۰] که خدمتکار دیرینم
لبت شکّر بمستان داد و چشمت می بمیخواران
منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم[۱۱]
شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد
لبم برلب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم

۱- الف: بار. ۲- الف: مگذار. ۳- ایا، الف، خ، نج: خراباتم و گر حافظ، ق، قب: خراباتم و گر زاهد. ۴- ایا، خ، نج: تومی‌بینی.
۵- ق، قب: این بیت را اضافه دارد:
بندهٔ آصف عهدم دلم از راه مبر که اگردم زنم ازچرخ بخواهد کینم
۶- ق: گرم ازدست برخیزد. ۷- نج: ز جام خضر می نوشم ز باغ خلدگل چینم، الف: ز جام عیش می نوشم ز باغ وصل گل چینم. ۸- ق: درین سودا که شب تا روز، نج: که ازعشق توشب تا روز. ۹- ق، الف: فیضی برد ازانعامت، ایا: چو هرکس را که یاد آری برد فیضی ز انعامت، نج : مطابق متن.
۱۰- نج: ز حال من بیاد آور. ۱۱- الف: نه‌ازاینم.

نه هرکو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آمد[۱]
تذ ر و ی طرفه می‌گیرم[۲] که چالاکست‌شاهینم
و گر[۳] باور نمیداری رو از بتخانهٔ[۴] چین پرس
که مانی نسخه میخواهد ز نقش کلك رنگینم[۵]
رموز عشق و سرمستی ز من بشنو نه از حافظ[۶]
که با جام و قدح هر شب ندیم[۷] ماه و پروینم
وفاداری و حق‌گویی نه کار هرکسی باشد[۸]
غلام آصف ثانی[۹] جلال‌الحق والـدینم

در خرابـات مغان نور[۱۰] خـدا می‌بینم
این‌عجب بین که چه نوری[۱۱] ز کجامی‌بینم *
جلوه برمن[۱۲] مفروش ای ملك الحاج که تو
خانه می‌بینی و مـن خانه خـدا می‌بینم

۱- ق: افتد، نج: آید. ۲- ق،ایا، الف: تذ ر و طرفه‌من گیرم، نج: تذ ر و طرفه می‌گیرم. ۳- ق، الف: اگر. ۴- ق، ایا: صورتگر.

۵- ق ، ایا ، الف ، نج و سایرنسخ : ز نوك کلك مشکینم.

۶- ق: رموزمستی و رندی ز من بشنونه از واعظ ، ایا، الف : ز حافظ پرس رمز عشق وشرح مستی ازمن خواه، نج: ز حافظ پرس رسم عشق و شرح مستی از می خواه.

۷- ق: هردم ندیم، ایا، الف، نج: هرشب حریف. ۸- الف، نج: وفاداری وخوش خویی (نج: دلجویی) نه رسم هرجهانداریست. ۹- ایا: دوران .

۱۰- نج: سر. ۱۱- نج: سری، الف: که چه نورست وکجا.

۱۲- قب، الف: درمن.

* این غزل درنسخهٔ اساس مانیست، ازنسخهٔ«ق» استنساخ و با نسخ: قب، الف، نج مقابله شد، توضیح آنکه درنسخهٔ اساس ما بعد ازغزل: خیز تا خرقهٔ صوفی بخرابات بریم ... ظاهراً چند صفحه افتادگی دارد و ما بجهت تکمیل نسخه آن تعداد از غزلهای حرف «م» راکه درنسخهٔ اساس نبود ازنسخ دیگرنقل و ضبط کردیم ونسخهٔ «ق» را اساس قراردادیم و درترتیب جای قرارگرفتن غزلها نیزازنسخهٔ «ق» پیروی نمودیم.

«ایا» نیزاین غزل را ندارد.

خواهم از زلف بتان نافه گشایی کـردن
فکر دورست همانا کـه خطا می‌بینم
سوز دل اشك روان[۱] آه سحر نالهٔ شب
ایـن همه از نظر لطف شـمـا[۲] می‌بینم
هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال[۳]
با که گویم که درین پرده چها می‌بینم
کس ندیدست ز مشك ختن و نافهٔ چین
آنچه مـن هر سحر از بـاد صبا می‌بینم
دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید
که من او را[۴] ز محبان شما[۵] می‌بینم

بمژگان سیه کـردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت فراوان[۶] درد بر چینم
الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
ز تاب آتش[۷] دوری شدم غرق عرق چون گل
بیار ای باد شبگیری نسیمی زان[۸] عرق چینم
صباح الخیر زد بلبل کجایی ساقیا بـرخیز
که غوغا میکند در سرخروش چنگ[۹] دوشینم

۱- الف: درون. ۲- قب، نج: این همه مرتبه ازلطف شما.
۳- الف : راه چنان . ۴- قب ، الف ، نج: زانکه اورا .
۵- الف: خدا. ۶- ق ، ایا ، قب ، الف ، نج : هزاران .
۷- الف: ز تاب وآتش، نج: ز تاب آتش رویی. ۸- الف: از.
۹- ق: خیال خواب.

اگر برجای من‌غیری‌گزیند دوست حاکم اوست
حرامم باد اگر من جان[1] بجای دوست بگزینم
جهان پیرست و بی بنیاد ازین فرهادکش فریاد
که‌کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
شب رحلت هم از بستررروم در[2] قصرحورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
حدیث آرزومندی که دراین نامه ثبت افتاد
همانا بی غلط باشد که حافظ داد[3] تلقینم

گر دست رسد در خم گیسوی تو بازم[4]
چون‌گوی چه سرها که بچوگان[5] تو بازم*
زلف تو مرا عمر درازست ولی نیست
در دست سر مویی ازین[6] عمر درازم
پروانهٔ راحت بده ای شمع که امشب
از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
آن دم ده بیك خنده دهم جان چو صراحی
مستان تو خواهم که گزارند نمازم

۱- بعض نسخ: کس، قب: اگرغیری بجای دوست. ۲- ایا، نج: بر، قب: تا ، الف : شب رحلت من از بستر روم در . ۳- الف : کرد .
۴- ق: در سرزلفین تو بازم ، ایا: گردست دهد درخم زلفین تو تازم ، قب : گر دست دهد درخم زلفین تو بازم، الف: گردست رسد درخم آن زلف درازم .
۵- الف: چون‌گوی سرخویش بچوگان. ۶- ق: ازآن.
* نج: غزل را ندارد.

چـون نیست نماز من آلـوده[1] نمازی
در میکـده زان کم نشود سوز و نیازم[2]
در مسجد و میخانه خیال تـو گـر[3] آید
محراب و کمانچه ز دو ابروی تو[4] سازم
گـر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی
چون صبح در[5] آفاق جهان سر بفرازم
محمود بـود عاقبت کار دریـن راه
گـر سر برود در سر سودای ایازم
حافظ غم دل با تو نگویم[6] که درین دور
جـز جام نشاید[7] که بود محرم رازم

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
بمویهای غـریبانه قصه پـردازم
بیاد یـار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب[8]
مهیمنا بـرفیقان خـود رسان بـازم
خدایرا مددی ای رفیق راه کـه من[9]
بکـوی میکده دیگر[10] علم برافرازم

۱- بعض نسخ: میخواره. ۲- ق،قب: سوز وگدازم، الف: بیت را ندارد.
۳- ق،قب: خیالت اگر،ایا: خیالت گرم. ۴- بعض نسخ: محراب کمانخانهٔ ابروی تو، الف: بیت را ندارد. ۵- الف: بر. ۶- ق: با که بگویم.
۷- الف: ندارم. ۸- بعض نسخ: رقیب. ۹- ق، ایا، قب، نج: ای رفیق ره تامن، بعض‌نسخ: ای دلیل راه‌که من، الف: خدایرا مددی رهروان‌که من دیگر.
۱۰- الف: بکوی باده فروشان.

خرد ز پیری من کی حساب برگیرد
که باز با صنمی طفل عشق می‌بازم
بجز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس
عزیز[۱] من که بجز باد نیست همرازم[۲]
سرشکم آمد ورازم[۳] بگفت روی بروی[۴]
شکایت از که کنم خانگیست غمازم
هوای منزل[۵] یار آب زندگانی ماست
صبا بیار نسیمی ز خاك شیرازم
ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت
نوید[۶] حافظ خوش لهجهٔ خوش آوازم

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
حاصل خرقه و سجاده روان در بازم
حلقهٔ توبه گر امروز چو زهاد زنم
خازن[۷] میکده فردا نکند در بازم
ور چو پروانه دهد دست فراغ بالی
جز بران[۸] عارض شمعی نبود پروازم
ماجرای دل خون گشته نگویم با کس
زانکه جز تیغ غمت[۹] نیست کسی دمسازم

۱ـ الف: غریب. ۲ـ ق: دمسازم، قب: عزیزمن بجزاز باد نیست دمسازم.
۳ـ ق، قب، الف، نج: عیبم، ایا: سرشك‌آمد وعیبم. ۴ـ ایا، الف: رویاروی، قب: رویارو. ۵ـ قب: مجلس. ۶ـ ق: غلام، قب، الف، نج: مرید، ایا: مطابق متن. ۷ـ قب: خادم. ۸ـ ق، ایا: بدان، قب: بآن.
۹ـ قب: بجز از تیغ غمت.

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور[۱]
بـا[۲] خیال تو اگر با دگری پردازم
سر سودای تو در دیده بماندی پنهان[۳]
چشم تر دا من اگر فاش نکردی رازم
مرغ سان از قفص خاك[۴] هوایی گشتم
بامیدی[۵] کـه مگر صید کند شهبازم
گر بهر موی سری بر تن حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم[۶]

مـژدهٔ وصل توکو[۷] کز سر جان برخیزم
طـایر قدسم و از دام جهان برخیزم*
بولای تـو[۸] که گر بندهٔ خویشم خوانی
از سر خواجگی[۹] کون و مکان برخیزم

۱- الف: حضور؟ ۲- الف: از. ۳- ق، نج: درسینه بماندی پنهان، ایا: درسینه نماند پنهان، قب: دردیده بماندی هیهات. ۴- نج: ازنفس باد ، الف: ازقفص باد. ۵- ق، ایا، قب، الف، نج: بهوایی. ۶- این بیت در « ق » و «قب» و «نج» و بعض نسخ دیگر با اختلاف آمده:

همچو چنگ ار بکناری ندهی کام دلم ازلب خویش چونی یك نفسی بنوازم
نج : بگناهی بدهی؟
قب: همچوچنگم بکنارآر وبده کام دلم یا چونی یك نفسی ازلب خود بنوازم
بعض نسخ: یـا که چون نی ز لبانت نفسی بنوازم
چون نی آخر ز لبانت
نج:باز چون نی ز لبانت

۷- ایا: وصل تو ده. ۸- الف: بوفای تو. ۹- نج: خواجگی و .
* این غزل درنسخهٔ اساس نیست.

یـا رب از ابر هدایت برسان بـارانی
پیشتر زانکه چو گردی ز میان[1] برخیزم
بر سر تربت من[2] با می و مطرب بنشین[3]
تـا ببویت ز لحد رقص کنـان برخیزم
خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات
کز سر جان و جهان دست فشان برخیزم[4]
گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش[5]
تـا سحرگه ز کنار تـو جوان برخیزم
روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده[6]
تا چوحافظ ز سرجان وجهان برخیزم

گـر دست دهـد خاك کف پای نگارم
بـر لوح بصر خـط غباری[7] بنگارم
پروانهٔ او گـر رسدم[8] در طلب جـان
چون شمع همان دم بدمی جان بسپارم
گر قلب دلم را ننهد دوست[9] عیاری
من نقد روان در رهش از دیده ببارم[10]

۱ـ الف، نج: ز جهان. ۲ـ نج: ما. ۳ـ ایا: بی می‌ومطرب منشین.
۴ـ ایا: که چوحافظ ز سرجان وجهان برخیزم، قب: تا چو حافظ ...
۵ـ ایا: نیك درآغوشم کش، الف، نج: دست درآغوشم کن، قب: تنگ درآغوشم گیر.
۶ـ مصراع در «ایا» و «قب» و «الف» و «نج» نیست.
۷ـ ایا، قب، الف (یکجا) : نگاری، الف: درجای دیگرمطابق متن (این غزل در «الف» دوجا با اختلافاتی ضبط شده) . ۸ـ بعض نسخ: گر برسد.
۹ـ الف : نبود هیچ. ۱۰ـ ق: دردمش ازدیده شمارم، ایا، قب، نج: در رهش ازدیده شمارم، الف: برابرمتن.

دامن مفشان از من خاکی که پس از من[۱]
زین در نتواند[۲] که برد باد غبارم
بر بوی کنار تو شدم غرق و امیدست
از موج سرشکم که رساند بکنارم
امروز مکش سر ز وفای من و اندیش[۳]
زان شب که من از غم بدعا دست برارم
زلفین سیاه تـو به دلداری عشاق[۴]
دادند قـراری و ببردنـد قرارم
ای بـاد ازان باده[۵] نسیمی بمن آور
کان بوی شفا میدهد از رنج خمارم[۶]
حافظ لب لعلش چو[۷] مرا جان عزیزست
عمری بود آن لحظه که جانرا بلب[۸] آرم

ز دست کوته خود زیر بارم — که از بالا بلندان شرمسارم
مگر زنجیر مویی[۹] گیردم دست — و گرنه سر به شیدایی برارم
زچشم من بپرس اوضاع گردون — که شب تا روز اختر می‌شمارم
بدین[۱۰] شکرانه می‌بوسم لب جام — که کرد آگه ز راز روزگارم

۱ـ ایا، قب، الف: که پس از مرگ ، نج: برمن خاکی که پس از مرگ.
۲ـ ایا: نتوانم. ۳ـ الف (یکجا): اندیشه کن و سر ز وفایم مکش امروز، درجای‌دیگر: برابرمتن . ۴ـ الف : دو زلف سیاه تو به دل دادن عشاق ، درجای دیگر : برابرمتن. ۵ـ الف (یکجا): یار، درجای دیگر: مانند متن.
۶ـ ق، الف (یکجا): کان بوی شفابخش بود دفع خمارم، درجای دیگر: برابرمتن. الف: رنج
۷ـ الف(یکجا): که، درجای دیگر: مانند متن. ۸ـ الف (یکجا): بکف، در جای دیگر: مانند متن. ۹ـ ایا: موی میانی. ۱۰ـ ایا،قب، نج: باین، الف: بآن.

من‌ازبازوی خود دارم بسی‌شکر — کـه زور مردم آزاری ندارم[۱]
اگر گفتم[۲] دعای می فروشان — چه باشد ، حق نعمت می‌گزارم
مکن‌عیبم بخون خواری ازین دست[۳] — که کار آموز آهـوی تتارم[۴]
تو از خاکم نخواهی برگرفتن — بجای اشك اگر گوهر بیارم[۵]

سری دارم چوحافظ مست لیکن[۶]
بلطف آن سری امـیـدوارم[۷]

گرچـه افتاد ز زلفش گـرهی در کارم
همچنان چشم گشاد از کـرمش میدارم
بطرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
خون دل عکس برون میدهد از رخسارم
پردهٔ مطربم از دست بـدر خواهد برد[۸]
آه اگـر زانکه درین پرده نباشد بارم[۹]
بصد امید نهادیم درین بـادیـه پای
ای دلیل دل گـم گشته فرو مگذارم[۱۰]
چـون تـرا در گذر باد[۱۱] نمی‌یارم دیـد
با که گویم که بگوید سخنی با[۱۲] یارم

۱- نج: بیت را ندارد. ۲- ایا: کردم. ۳- بعض نسخ : بخون خوردن درین دشت. ۴- ق، ایا، قب، الف، نج: بیت را ندارد. ۵- ق: بیت را ندارد.
۶- نج: به پیری‌گشت حافظ مست لیکن. ۷- «قب» این بیت را اضافه دارد:
میی خوردم من از پیمانهٔ او — بهشیاری و بیداری چه‌کارم
بعض نسخ : میی‌خوردم من‌ازپیمانهٔ‌عشق — که هشیاری وبیداری ندارم
۸- ق، ایا: برون خواهد برد، الف: بدر خواهد شد ، قب : از راه برون خواهد برد، نج: ازدست بخواهد بردن. ۹- ایا، قب: یارم. ۱۰- بیت درحاشیهٔ نسخهٔ «ق» ضبط شده. ۱۱- ق: درگذر ای یار، نج: درگذریار. ۱۲- قب:از.

دیدهٔ بخت بافسانهٔ او شد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشهٔ او نگذارم[۱]
دوش می‌گفت که حافظ همه رویست و ریا
بجز از خاك درش با که بگو در کارم[۲]

در نهان خانهٔ عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخش نعل[۳] در آتش دارم
عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند
وین‌همه منصب[۴] ازان حور پری وش دارم
گر بکاشانهٔ رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین و می بیغش دارم
ور تو[۵] زین دست مرا بی‌سر و سامان داری
من بآه سحرت زلف مشوش دارم
ور[۶] چنین چهره گشاید[۷] خط زنگاری دوست
من رخ زرد بخونابه منقش دارم

۱- نج: جزاندیشه نباشد کارم. ۲- ق: با که بود بازارم، ایا، الف: با که برو درکارم. ق، ایا، قب، الف، نج، این بیت را اضافه دارد:
منم آن شاعر ساحر که با فسون سخن از نی کلك همه قند و شکر می‌بارم
۳- نسخهٔ اساس: نقش، متن از «ق» و «ایا». ۴- الف: دولت.
۵- ق، ایا، الف، نج: گرتو، قب: ورتو زینگونه. ۶- ق: گر.
۷- بعض نسخ: گرچنین جلوه نماید.

ناوك غمزه بیار و زره[1] زلف که من
جنگها با دل مجروح بلاکش دارم
حافظا چون غم و شادی جهان برگذرست[2]
بهترآنست که من خاطر خود خوش دارم

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
چنین‌که بر[3] دل من داغ زلف سرکش‌تست
بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم
بر آستان امیدت[4] گشاده‌ام در چشم[5]
که یك نظر فکنی[6] خود فکندی از نظرم
غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
هزار قطره ببارد[7] چو درد دل شمرم
چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك‌الله
که روز بی کسی آخر نمیروی ز سرم
بهر نظر[8] بت ما جلوه میکند لیکن
کس این کرشمه نبیند که من همی نگرم
بخاك حافظ اگر یار بگذرد روزی[9]
زشوق[10] در دل آن تنگنا[11] کفن بدرم

۱- ق ، ایا : رسن ، نج : گره ، بعض نسخ : بیاور زره لطف .
۲- ق، ایا، قب، نج: درگذرست، الف: مطابق متن. ۳- قب، نج: در.
۴- ق: مرادت. ۵- الف: امیدت نهاده‌ام‌دل‌وجان، نج: امیدت نهاده‌ام درچشم.
۶- الف: که افکنی نظری . ۷- الف: ببارم . ۸- بعض‌نسخ: بهرطرف.
۹- ق، الف، نج: بگذرد چون باد، ایا: اگر بگذری چو باد نسیم، قب: اگر یار بگذرد چونسیم. ۱۰- ایا و بعض نسخ: چوغنچه. ۱۱- بعض نسخ: زشوق درلحد تنگ خود، چوغنچه درلحد تنگ خود.

من که باشم که بران[۱] خاطر عاطر گذرم
لطفها میکنی ای خاك درت[۲] تاج سرم
دلبرا بنده نوازیت که آموخت بگو[۳]
که من این ظن برقیبان[۴] تو هرگز نبرم
همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس[۵]
که درازست ره مقصد و من نو سفرم[۶]
ای نسیم سحری بندگی من برسان
که[۷] فراموش مکن وقت دعای سحرم
خرم[۸] آن روز کزین مرحله بر بندم رخت[۹]
وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم
راه خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین
می خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم[۱۰]
حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل[۱۱]
دیده دریا کنم از اشك و درو غوطه خورم[۱۲]

۱- ایا: دران. ۲- ایا، نج: رهت. ۳- ایا: بگوی.
۴- ایا: برفیقان. ۵- الف: ای پیك صفا. ۶- ایا، نج: برسفرم، الف: بی خبرم. ۷- بعض نسخ: گو. ۸- ایا: خواهم. ۹- ق: بار.
۱۰- ق، ایا، قب، نج: بیت را ندارد. ۱۱- ایا، نج: دولت وصل، قب: گوهرفضل. ۱۲- الف: دیده دریا کنم و غوطهٔ چندی بخورم، ق، ایا، قب، الف، نج، این بیت را اضافه دارد:

پایهٔ نظم بلندست و جهانگیر بگو تا کند پادشه بحر دهان پر گهرم
قب، الف: بگوی ایا، قب، الف: دهر

مرا عهدیست[1] باجانان که تاجان در بدن دارم
هواداران[2] کویش را چوجان خویشتن دارم

صفای خلوت خاطر ازان شمع چگل بینم[3]
فروغ چشم و نور دل[4] ازان ماه ختن دارم

بکام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل[5]
چه فکراز خبث بدگویان میان[6] انجمن دارم

مرا در خانه سروی هست کاندر سایهٔ قدش[7]
فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

سزد کز خاتم لعلش زنم[8] لاف سلیمانی
چو اسم اعظمم باشد چباك از اهرمن دارم

خدا را ای رقیب امشب زمانی[9] دیده برهم‌نه
که من با لعل خاموشش[10] نهانی صد سخن‌دارم

گرم‌صدلشکر خوبان[11] بقصددل[12] کمین‌سازند
بحمدالله والمنّه بتی لشکر شکن دارم

۱- بعض نسخ : شرطیست . ۲- بعض نسخ : هواداری .
۳- ق: جویم، ایا: دارم. ۴- الف: فروغ چشم نورانی.
۵- قب : خلوت واصل . ۶- ایا، نج: بدگویان و قصد.
۷- نج: سروش؟ ۸- ایا، نج (دراصل): زند. ۹- ایا: خدا را.
۱۰- ایا: بااهل خاموشی، نج: بیت را ندارد. ۱۱- ق، ایا، نج: صدلشکر ازخوبان، بعض نسخ: اگرصد لشکرازخوبان، الف: اگرصد لشکرانده .
۱۲- الف: به قصد من.

چو در گلزار امیدش[1] خرامانم بحمدالله
نه میل لاله و نسرین نه برگ نسترن دارم[2]
برندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن[3]
چه غم دارم که[4] در عالم امین‌الدین[5] حسن دارم

دوش سودای رخش[6] گفتم زسر بیرون کنم
گفت کو زنجیر تا تدبیراین مجنون کنم *
قامتش را سرو گفتم سرکشید از من بخشم
دوستان از راست میرنجد نگارم چون کنم
نکته ناسنجیده گفتم دلبرا معذور دار
عشوهٔ فرما که تا طبع سخن موزون کنم[7]
زردرویی میکشم زان طبع نازك گاه‌گاه[8]
ساقیا جامی بده تا چهره را گلگون کنم
ای نسیم منزل سلمی[9] خدا را تا بکی
ربع را برهم[10] زنم اطلال را جیحون کنم

۱- ق، ایا، قب، الف: اقبالش. ۲- نج: بیت را ندارد.
۳- ق: میان همدمان لیکن، ایا، نج: پس ازصد رنج وغم لیکن.
٤- الف: چو. ۵- ق: قوام‌الدین حسن، «ق» این بیت را اضافه دارد:
الا ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه   که من درترك پیمانه دلی پیمان‌شکن‌دارم
بعض نسخ: منعم
۶- الف: رخت. ۷- ق، ایا، قب، نج: عشوهٔ فرمای تا من طبع را موزون کنم، الف: بیت را ندارد. ۸- ق، ایا، قب، نج: بیگناه، الف: زینهار.
۹- ق، قب، الف: لیلی. ۱۰- ایا: درهم.
* نج: غزل را ندارد.

من که ره بردم[۱] بگنج حسن بی پایان[۲] دوست
صدگدای همچوخود را بعد ازین قارون کنم
ای مه صاحب قران[۳] از بنده حافظ یاد کن
تا دعای دولت آن حسن روزافزون کنم

حاشا که من بموسم گـل ترك می‌کنم
من لاف عقل میزنم این کار کی کنم
مطرب کجاست تا همه تحصیل[۴] زهد و علم
در کار بانگ بربط[۵] و آواز نی کنم
از قال و قیل[۶] مدرسه حالی دلم گرفت
یك چند نیز خدمت معشوق و می کنم
کـو پیك[۷] صبح تا گلهای شب فراق
با آن خجسته طالع[۸] فرخنده پی کنم
کی بود در زمانه وفا جام می بیار[۹]
تا من حکایت جم و کاوس کی[۱۰] کنم

۱- قب: پی بردم. ۲- الف: ره بردم بسوی گنج بی پایان.
۳- بعض نسخ: ای مه نامهربان، ای شه صاحب قران.
۴- ق، ایا، قب، خ، نج: محصول، الف: محصول درس وعلم .
۵- ق : چنگك و بربط. ۶- ق، نج: قیل وقال. ۷- الف: باد.
۸- ایا، قب: با این خجسته طلعت، قب: با آن... ۹- ایا، الف: بخواه.
۱۰- ایا، الف، نج: کاوس و کی.

از نامهٔ سیاه نترسم که روز حشر
با فیض لطف[۱] او صد ازین نامه طی کنم
این[۲] جان عاریت که بحافظ سپرده‌اند[۳]
روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم

من ترك عشق شاهد[۴] و ساغر نمی‌کنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم
باغ بهشت و سایهٔ طوبی و قصرحور[۵]
با خاك کوی دوست برابر نمی‌کنم
تلقین درس[۶] اهل نظر یك اشارتست
گفتم کنایتی[۷] و مکرر نمی‌کنم[۸]
هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا
تا در میان میکده سر بر نمی‌کنم
شیخم بطیره[۹] گفت حرامست می مخور[۱۰]
گفتم بچشم گوش[۱۱] بهر خر نمی‌کنم[۱۲]
این تقویم تمام که با شاهدان شهر[۱۳]
ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم

۱- نج: با فیض فضل، الف: با فیض ولطف. ۲- ایا: آن.
۳- ق، خ، نج: سپرد دوست، الف: سپرده دوست، ایا، قب: سپرد یار.
۴- قَب، خ، نج: عشق و شاهد، ایا: عشقبازی و ساغر. ۵- ق: قصرو حور.
۶- ق، ایا، خ: تلقین و درس. ۷- الف: گفتم نصیحتی، بعض نسخ: کردم اشارتی. ۸- نج: بیت را ندارد. ۹- بعض نسخ: بطنز، قب: ناصح بطعنه.
۱۰- ایا، نج: شیخم بطیره گفت که روترك عشق کن، نج: برو ترك ...
۱۱- قب: بچشم و گوش. ۱۲- ایا، نج: محتاج جنگ نیست برادرنمی‌کنم، ق، الف، خ: بیت را ندارد. ۱۳- بعض نسخ: این تقویم بسست که چون زاهدان شهر.

ناصح بطنز گفت برو[1] ترك عشق کن[2]
محتاج جنگ نیست برادر نمی‌کنم[3]
حافظ جناب پیرمغان جای دولتست
من ترك خاك بوسی این در نمی‌کنم[4]

من نه آن رندم که ترك شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من کاری[5] چنین کمتر کنم
من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها
توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
چون صبا مجموعهٔ گل را بآب لطف شست
کژ[6] دلم خوان گر نظر در[7] صفحهٔ دفتر کنم
لاله ساغر گیرو مطرب مست و برمانام عیش[8]
داوری دارم بسی یا رب کرا داور کنم[9]
عشق دردانه است ومن غواص ودریا میکده
سرفرو بردم در اینجا[10] تا کجا سر بر کنم

۱ـ ق: ناصح بطعن گفت که‌رو، قب، خ: شیخم بطنز گفت برو، الف: شیخم بطیره گفت برو.
۲ـ ایا، نج: ناصح بطنز گفت حرامست می مخور. ۳ـ ایا، نج: گفتم بچشم وگوش بهر خرنمی‌کنم. ۴ـ در «قب» ایـن دو بیت به غزل افزوده شده که بیت نخست در بعض ازنسخ نیزآمده:

پیر مغان حکایت معقول میکند — معذورم ار محال تو باورنمی‌کنم
زاهدمکن‌ملامت دردی‌کشان که من — برخود صفای وقت مکدر نمی‌کنم

۵ـ ق، نج: من این کارها، الف: من کارچنین، قب: من این کار را، ایا: مطابق‌متن.
۶ـ ق، ایا، قب: کج. ۷ـ ایا: بر، الف، نج: بیت را ندارد.
۸ـ ق ، ایا : لاله ساغر گیر ونرگس مست و برما نام فسق، الف: برما نام عشق، قب: برمن نام عشق. ۹ـ نج: بیت را ندارد. ۱۰ـ ق، قب، الف: آنجا.

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تـر کنم
من که دارم درگدایی گنج سلطانی بدست
کی طمع درگردش گردون دون پرور کنم[۱]
عاشقانرا گردر آتش می بسوزد[۲] لطف دوست
تنگ چشمم گـر نظر بر[۳] چشمهٔ کوثر کنم
عهد و پیمان فلك را نیست چندان اعتبار
عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم[۴]
باز کش یکدم عنان ای ترك شهر آشوب من
تا ز اشك وچهره[۵] راهت پرزر و[۶] گوهر کنم
دوش لعلش عشوها[۷] میداد حافظ را ولی
من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم[۸]

۱ـ نسخهٔ اساس: کی نظردرفیض خورشید بلند اخترکنم ، متن از «ق» و «ایا» و سایر نسخ ، تناسب ضبط مصراع متن بـا مصراع اول بیشتر و بهتراست ، در : ق ، قب ، الف و بعض نسخ بـا مصراع دوم نسخهٔ اساس و مصراعی دیگر بیتی بدینگونه بوجود آمده:

من که از یاقوت ولعل اشك دارم گنجها کی نظردر فیض خورشید بلند اختر کنم

الف: بیت متن را ندارد.

۲ـ ق، قب، الف: می‌پسندد. ۳ـ ق، قب، الف: در، ایا، نج: بیت را ندارد.

٤ـ بیت در «ایا» و «نج» نیست. ۵ـ ایا، الف: ز اشك چهره .

٦ـ ایا، قب: در و گوهر. ۷ـ ق: عشوهٔ، ایا: لعلت عشوهٔ.

۸ـ در «الف» بیت مقطع چنین است:

در ره من آب چشم وروی، سرخ وزرد دار تا چو حافظ دامنت را پر ز سیم و زر کنم

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم
سخن درست بگویم نمی‌توانم دید
که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم
بدور لاله[۱] دماغ مرا علاج کنید
گر از[۲] میانهٔ بزم طرب کناره کنم
ز روی دوست مرا چون‌گل مراد شکفت
حوالهٔ[۳] سر دشمن بسنگ خاره کنم
گدای میکده‌ام لیك وقت مستی بین
که حکم بر فلك و ناز[۴] برستاره کنم
مرا که[۵] نیست ره و رسم لقمه پرهیزی[۶]
چرا مذمت[۷] رند شراب خواره کنم
اگر[۸] ز لعل لب یار بوسهٔ چینم
جوان شوم ز سر و زندگی دو باره کنم[۸]
ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ
ببانگ بر بط و نی رازش آشکاره کنم
چوغنچه با لب خندان بیاد مجلس شاه
پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم[۹]

۱- بعض نسخ: باده. ۲- ایا، قب: که از. ۳- ایا: حوالت.
٤- ق، ایا، قب، خ، الف، نج و سایرنسخ: که ناز برفلك و حکم.
۵- الف: مرا چو. ٦- خ، نج: مرا که از زر تمغاست ساز و برگ معاش، بعض نسخ: نه قاضیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه. ۷- ق: ملامت.
۸- ق، ایا، خ، الف، نج: بیت را ندارد. ۹- ق، ایا، قب، خ، نج، این بیت را اضافه دارد:

به تخت‌گل بنشانم بتی چوسلطانی ز سنبل وسمنش سازطوق و یاره‌کنم

بی تو ای سرو روان با[۱] گل وگلشن چکنم
زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چکنم
آه کـز طعنهٔ بـد خواه ندیدم رویت
نیست چون آینه‌ام روی ز آهن چکنم
برو ای زاهد[۲] و بر دُردکشان خرده مگیر
کار فرمای قـدر میکند ایـن من چکنم
برق غیرت چو چنین میجهد از مکمن غیب
تـو بفرما که من سوخته خرمن چکنم
مددی گر بچراغی نکند آتش طـور
چـارهٔ تیره شب[۳] وادی ایمن چکنم
شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت[۴]
دستگیر ار نشود لـطف تهمتن چکنم
حافظا خلد برین خانهٔ موروث منست[۵]
اندرین منزل ویرانه نشیمن چکنم[۶]

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا بکی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم*
دل دیوانه ازان شد که پذیرد درمان[۷]
مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم[۸]

۱- قب: از. ۲- ق، ایا، قب، الف، نج: ناصح. ۳- الف: نیم‌شب.
۴- الف: افکند. ۵- نج: خانهٔ موروثی تست. ۶- در بعض‌نسخ این بیت اضافه شده:
خون من ریختی از ناوك دلدوز فراق خودبگوبا تومن ای دیدهٔ روشن‌چکنم
۷- ق، نج: نصیحت شنود. ۸- الف: مگرش درسرزلف تو بزنجیر کنم.
* ایا: غزل را ندارد.

با سر زلف تو مجموع پریشانی خود[۱]
کو مجالی که یکا یك[۲] همه تقریر کنم
آنچه در مدت[۳] هجر تو کشیدم هیهات
در یکی نامه محالست که تحریر کنم
آن زمان کارزوی دیدنم جانم باشد
در نظر نقش رخ خـوب تصویر کنم
گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دل و دین را[۴] همه در بازم و توفیر کنم
دورشو از برم ای زاهد[۵] وبیهوده مگوی[۶]
من نه آنم که دگر گوش به‌تزویر[۷]کنم
نیست امید صلاحی بفساد[۸] حـافظ
چون که تقدیر چنین‌است چه تدبیر کنم

روزگاری شدکه در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهـل دولت[۹] میکنم
تا کی‌اندردام وصل آرم‌تذروی خوش‌خرام[۱۰]
در کمینم و انتظار[۱۱] وقت فرصت میکنم

۱- قب: خویش، الف، نج: من. ۲- ق: سراسر. ۳- نج: محنت.
۴- ق: دین و دل را. ۵- ق، الف، نج: واعظ. ۶- نج: مگو.
۷- نج: بتذکیر. ۸- ق: زفساد، نج:ز فسادای (دراصل): آن، بعض‌نسخ: خلاصی ز فساد ای، قب: خلاصی ز مناهی، الف: هست امیدم بگشادی وصلاحی حافظ.
۹- الف: مفلسم در یوزه‌ای از اهل دولت. ۱۰- قب: تا کی انـدر دام وصل‌آید تذروخوشخرام،الف: تاکی ازدستم برآید تیرتدبیرصواب، بعض‌نسخ: تدبیرمراد.
۱۱- الف: درکمین‌گه انتظار.

واعظ ما[۱] بوی حق نشنید ، گفتم[۲] کین سخن
در حضورش نیز میگویم نـه غیبت میکنم
چون صبا[۳] افتان وخیزان میروم تا کوی دوست[۴]
وز رفیقان ره استمداد هـمـت میکنم
خاك کویت زحمت ما بر نتابد[۵] بیش ازین
لطفها کردی بتا تخفیف زحمت میکنم
دیدهٔ بد بین بپوشان ای کریم عیب پوش
زین دلیریها که من در کنج خلوت میکنم[۶]
زلف دلبر دام راه و غمزه‌اش تیر بلا[۷]
یاد دار ای دل که چندینت نصیحت میکنم[۸]
حاش لله کز حساب روز حشرم بیم[۹] نیست
فـال فردا میزنم امـروز[۱۰] نیت[۱۱] میکنم
حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی[۱۲]
بنگر این شوخی که من[۱۳] با خلق صنعت میکنم
از یمین عـرش آمین میکند روح‌الامین
چـون دعای پادشاه ملك و ملت میکنم[۱۴]
خسروا امید اوج جاه دارم زین قبل
التماس آستان بوسی حضرت میکنم

۱- الف: ناصح ما، نج: واعظ من. ۲- ق، ایا، قب، الف، نج وسایرنسخ: بشنو. ۳- ق: با صبا. ۴- الف: درکوی دوست، قب: با کوی دوست.
۵- ایا: خاك کوی تونتابد زحمت ما، قب، نج: خاك کویت برنتابد زحمت ما.
۶- این بیت و بیت بعد در «نج» نیست. ۷- ق، قب: بلاست .
۸- ایا: بیت را ندارد. ۹- نج: باك. ۱۰- نج: وامروز.
۱۱- ایا، الف، قب، نج و سایرنسخ: عشرت، ق: بیت را ندارد.
۱۲- ق، نج: حافظم درمجلسی دردی کشم درمحفلی . ۱۳- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: که چون. ۱۴- ق ، ایا ، الف، نج: این بیت و بیت بعد را ندارد، قب: بیت اول را ندارد.

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که ازین[۱] چهره پرده برفکنم
چنین‌چمن[۲] نه سزای چومن خوش‌الحانیست
روم بگلشن رضوان[۳] که مرغ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم[۴]
دریغ و درد که غافل[۵] ز حال[۶] خویشتنم
چگونه طوف کنم در فضای[۷] عالم قدس
چو[۸] در سراچهٔ ترکیب تخته بند تنم
اگر ز خون دلم بوی شوق[۹] می‌آید
عجب مدار که همدرد نافهٔ ختنم
مرا که منظر حورست مسکن و مأوا
چرا بکوی خراباتیان بود وطنم[۱۰]
طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
بیا و هستی حافظ ز پیش[۱۱] او بردار
که باوجود تو کس نشنود زمن که منم

۱- ق، ایا، الف، نج: ازآن. ۲- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: قفص.
۳- الف : جنت . ۴- ق : رفتم . ۵- نج : فارغ .
۶- ق، ایا، قب، نج: زکار، الف: ز درد. ۷- قب: هوای .
۸- ق ، الف : که . ۹- قب، الف: عشق. ۱۰- ق، ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۱۱- الف: ز راه.

چل سال رفت بیش که این[۱] لاف میزنم
کز چاکران کوی مغان[۲] کمترین منم
هرگز بیمن عاطفت پیر مـی فروش
ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم[۳]
از یمن[۴] عشق و دولت رندان پاك باز
پیوسته صدر مصطبها[۵] بـود مسکنم
در شأن[۶] من بـُدرد کشی ظن بد مبر
کآلوده گشت خرقه[۷] ولی پاك دامنم[۸]
شهباز دست پادشهم یا رب ازچه خاست[۹]
کـز[۱۰] یـاد برده‌اند هـوای نشیمنم
حیفست بلبلی چو من اکنون درین قفص[۱۱]
با این لسان[۱۲] عذب که خامش چو سوسنم
آب و هوای فارس[۱۳] عجب سفله پرورست
کو همرهی[۱۴] که خیمه ازین خاك برکنم
حافظ بزیرخرقه قدح تا بکی کشی[۱۵]
دربزم خواجه پرده زکارت[۱۶] برافکنم[۱۷]

۱- ق: چل سال بیش رفت‌که من، ایا، نج: چل سال رفت و بیش‌که من، الف: سی سال بیش‌رفت‌که من. ۲- ق، قب: چاکران پیرمغان، ایا: چاکران دیرمغان، الف، نج: ساکنان دیرمغان. ۳- الف: صاف و روشنم، بعض نسخ: ناب روشنم.
۴- ق: ازجاه ، ایا: درچاه؟ (وزجاه ظ). ۵- الف: میکده‌ها.
۶- بعض نسخ: درحق. ۷- ق، ایا: جامه. ۸- الف : کالوده گشت خرقهٔ پاکیزه دامنم. ۹- ق: این چه حالتست، ایا: یا رب ازچه حال، قب : یا رب ازچه روست. ۱۰- ایا: از. ۱۱- ایا: چومن اندر چنین چمن، قب: چو من اندرچنین قفص. ۱۲- الف: زبان، ایا: نشان عذر؟ (لسان عذب ظ).
۱۳- ایا، الف: پارس. ۱۴- ایا، قب، نج: همدمی. ۱۵- قب: کشد.
۱۶- قب: زکارش. ۱۷- در «ق» بعد از بیت فوق این بیت آمده:
تورا نشه خجسته‌که درمن یزید فضل شد منت مواهب او طـوق گردنم

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم
واندرین[1] کار دل خویش به‌دریا فکنم

از دل تنگ گنـه کار برارم آهـی
کآتش[2] انـدر گنه آدم و حوا فکنم

خورده‌ام تیر فلك[3] باده بده تـا سرمست
عقده[4] در بند کمر تـرکش جوزا فکنم

جرعهٔ جام برین تخت[5] روان افشانم[6]
غلغل چنگ دریـن گنبد مینا فکنم

مایهٔ خوش دلی آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

بگشا بند قبا ای مـه خورشید کلاه[7]
تا چو زلفت، سرسودا زده در پـا فکنم

حافظا تکیه برایام چو[8] سهوست و خطا
من چرا[9] عشرت امروز بفردا فکنم

چرا نه در پی یار و دیار[10] خود باشم
چرا نه خاك سرکوی[11] یار خود باشم

غم غریبی و محنت[12] چو بر نمی‌تابم[13]
بشهر خود روم و شهریـار خود بـاشم

۱- نج: واندرآن. ۲- خ، نج: واتش، الف: کاتش اندر جگر.
۳- قب: تیرنظر. ۴- نج: عقد. ۵- ایا: بدین تخت، درنسخهٔ اساس «نحت» ضبط است. ۶- الف: جرعه‌ای جام برین تخت زمرد ریزم.
۷- ایا: بند برقع بگشا ای مه خورشیدکلاه، نج: بگشای ای مه...، خ: بندبرقع بگشا ای مه فرخنده لقا ، قب : ای مه خورشید لقا . ۸- ایا : چه .
۹- بعض نسخ: پس چرا. ۱۰- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: عزم دیار.
۱۱- بعض نسخ : خاك کف پای . ۱۲- ق : غربت .
۱۳- الف: غم غریبی ومحنت چرا کشم باری.

ز محرمان سرا پردهٔ وصال شوم
ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر[۱] نه پیداست باری آن اولی[۲]
که روز واقعه پیش نگار خود باشم
ز دست بخت گران خواب و کار[۳] بی‌سامان
اگر کنم[۴] گلهٔ راز دار خود باشم
همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود
دگر[۵] بکوشم و مشغول کار خود باشم
بود که[۶] لطف ازل رهنمون شود حافظ
و گرنه تا باید شرمسار خود باشم

من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
مدهوش چشم مست[۷] ومی صاف بیغشم*
گفتی ز سرّ عهد ازل یك سخن بگو[۸]
آنگه بگویمت[۹] که دو پیمانه درکشم
من آدم بهشتیم[۱۰] اما درین سفر
حالی اسیر عشق جوانان مهوشم[۱۱]
در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز[۱۲]
استاده‌ام چو شمع مترسان ز آتشم[۱۳]

۱- کلمهٔ عمر از نسخهٔ «ایا» افتاده. ۲- الف: بهتر. ۳- الف: عمر.
۴- ق، ایا، نج: گرم بود. ۵- قب: کنون. ۶- قب: مگر که.
۷- الف: یار. ۸- ایا، قب، نج: نکتهٔ بگو، قب: بگوی، الف: یك سخن بگوی.
۹- ایا: بگویمش. ۱۰- ایا: بهشتم. ۱۱- این بیت و بیت بعد در «الف» نیست.
۱۲- قب: ز سوز وساز. ۱۳- نج: بآتشم .
* این غزل درنسخهٔ اساس نیست.

شیراز معدن لُب لعلست و کان حسن
من جوهری[۱] مفلسم ایرا مشوشم[۲]
از بس که چشم مست درین شهر دیده‌ام[۳]
حقا که می نمی‌خورم اکنون و سرخوشم
شهریست پر کرشمهٔ حوران[۴] ز شش جهت
چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم[۵]
بخت ار مدد دهد[۶] که کشم رخت سوی دوست[۷]
گیسوی حور گرد فشاند ز مفرشم
حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست
آیینهٔ ندارم از آن آه میکشم[۸]

خیال روی تو چون[۹] بگذرد بگلشن چشم
دل از پی نظر آید بسوی روزن[۱۰] چشم
بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو
ز گنج خانهٔ دل میکشم بمخزن[۱۱] چشم
سزای تکیه گهت گوشهٔ[۱۲] نمی‌بینم
منم بعالم[۱۳] و این گوشهٔ معین چشم

۱- نج: من مشتری. ۲- الف: من جوهری مفلس ازآن آه میکشم.
۳- قب: از بس‌که چشم مست درین شهرشد پدید، الف: از بس‌که چشم مست تو درشهرشد پدید. ٤- قب: خوبان. ۵- ایا، الف، نج: بیت را ندارد.
۶- الف: کند. ۷- ایا ، نج : که کشم رخت ازین دیار .
۸- مقطع غزل در «الف» بدینگونه است:
حافظ ز تاب فکرت بی‌حاصلم بسوخت ساقی کجاست تا زند آبی بر آتشم
۹- بعض نسخ: گر. ۱۰- قب، برون ز روزن. ۱۱- ق: بروزن(قافیه تکراری است) . ۱۲- ق، ایا، قب، نج: منظری، الف: مطابق متن .
۱۳- ق، ایا، قب، الف، نج: ز عالم.

سحر سرشك روانم سر خرابی داشت
گرم نه[1] خون جگر می‌گرفت دامن چشم
نخست روز که دیدم رخ تو دل میگفت
اگــر رسد خللی خون من بگردن چشم
ببوی مژدهٔ وصل تو تا سحر همه شب[2]
براه بــاد نهادم چراغ[3] روشن چشم
بمردمی که دل دردمند حافظ را
مزن بناوك دلدوز مردم افکن چشم

من که از آتش دل چون خم می در جوشم[4]
مهر برلب زده خون میخورم و خاموشم *
قصد جانست طمع در لب جانان[5] کردن
تو مرا بین که درین کار[6] بجان می کوشم
من کی آزاد شوم از غم دل چون هر دم
هندوی زلف بتی حلقه کند در گــوشم
حاش لله کــه نیم معتقد طاعت خویش[7]
این قدر هست که گه گه قدحی می نوشم
هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا
فیض عفوش ننهد بــار گنه بر دوشم[8]

۱- قب: اگرنه. ۲- ق، ایا، قب، نج: شب دوش، الف: براضطرار کسی رحم‌کن‌که شب همه شب، بعض نسخ: برانتظار ... ۳- الف: براه باد نهد شب چراغ، بعض‌نسخ: برخ روانه‌کند خون دل ز روزن چشم. ۴- ایا، الف، نج: گرچه ازآتش دل چون خم می می‌جوشم. ۵- خ: لب شیرین. ۶- خ: تودرین‌کار مرا بین‌که. ۷- الف، خ: دوست. ۸- نج: بیت را ندارد.
* نسخهٔ اساس: غزل را ندارد.

پدرم روضهٔ رضوان[1] بدو گندم بفروخت
من چرا ملك جهان را[2] بجوی نفروشم
خرقه پوشی[3] من از غایت دین داری نیست
پردهٔ بر سر صد عیب نهان می‌پوشم
من که خواهم که ننوشم بجز از راوق[4] خم
چکنم گر سخن پیر مغان ننیوشم[5]
گر ازین دست زند مطرب مجلس ره عشق
شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوهٔ مستی و رندی[6] نرود از پیشم*
زهد رندان نو آموخته راهی بدهیست[7]
من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم
شاه شوریده سران خوان من بیسامان را
زانکه در کم خردی از همه عالم بیشم
برجبین نقش کن از خون دل من[8] خالی
تا بدانند که قربان تو کافر کیشم
اعتقادی بنما و[9] بگذر بهر خدا[10]
تا درین خرقه ندانی که[11] چه نادرویشم

۱- ایا، قب، الف، نج: روضهٔ جنت. ۲- ایا، قب، الف، خ: باغ جهان را، نج: ناخلف باشم اگرمن. ۳- قب: خرقه‌داری. ٤- ایا:راق (راوق ظ).
۵- نج: بیت را ندارد. ٦- نج: رندی ومستی. ۷- ایا، قب : راهی بد نیست(بدهیست ظ). ۸- الف: ما. ۹- ایا:بنمای و. ۱۰- نج:خدای.
۱۱- ایا ، قب : تا بدانی که‌درین خرقه ، الف : تا ندانی ...، نج : تا به‌بینی که درین خرقه.
* نسخهٔ اساس: غزل را ندارد.

شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان[1]
که ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم
من اگر باده خورم ورنه[2] چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت[3] خویشم

فتوی پیر مغـان دارم و قـولیست قدیم
که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم[4]
چاك خواهم زدن این دلق ریایی چکنم
روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم
تـا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من
سالها شد که شدم[5] بر در میخانه مقیم
مگرش خدمت[6] دیرین من از یاد برفت
ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم[7]
بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری[8]
سر برارد ز گلم رقص کنان عظم رمیم
دلبر از ما بصد امید ستد دل اول[9]
ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم[10]

۱- ایا، قب، الف: ای باد بر یار بخوان، نج: ای باد برآن یار بخوان.
۲- ایا ، نج : من اگر رندم وگرشیخ. ۳- ایا : حال .
۴- ایا، الف، نج: ند یارست وندیم. ۵- ق: شدکه منم، نسخه بدل نسخهٔ اساس ، ایا ، الف ، نج: سالها تا شده‌ام، بعض نسخ: سالها زان شده‌ام.
۶- الف: صحبت. ۷- این بیت و بیت بعد در «ایا» نیست.
۸- قب: اگر باد تو برخاك و ز د، الف: اگربوی تو درخاك و ز د، بعض نسخ: برخاك و ز د، نج: اگرباد تو برجان و ز دم. ۹- ق، الف: اول دل.
۱۰- ایا: حق قدیم، نج: بیت را ندارد.

غنچه گو تنگ دل از کار فرو بسته مباش
کز دم صبح مدد یابی[۱] و انفاس نسیم
فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر[۲] کن
درد عاشق نشود به بمداوای[۳] حکیم
گوهر معرفت اندوز[۴] که با خود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم
دام سختست[۵] مگر یار شود لطف خدا[۶]
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم[۷]
حافظ ار سیم و زرت نیست چشد[۸] شاکر باش
چه به از دولت لطف سخن[۹] و طبع سلیم

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو[۱۰] دراندازیم
اگر[۱۱] غم لشکرانگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم[۱۲] و بنیادش براندازیم
شراب ارغوانی را گلاب[۱۳] اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گردانرا شکر در مجمر اندازیم

۱- نج: یابد. ۲- قب: در دیگر. ۳- قب: ز مداوای.
۴- ق: آموز. ۵- قب: کارصعبست. ۶- الف: مگرلطف خدا یارشود.
۷- نج: بیت را ندارد. ۸- قب: برو، الف: حافظ ازسیم و زرت‌کیسه اگر هست‌تهی. ۹- نج: ازگوهرنظم سخن، الف: چه به ازچهره و اشکست ترا خود زر وسیم (قافیه تکرارشده). ۱۰- قب، الف، نج: طرح نو. ۱۱- نج: وگر.
۱۲- ایا، الف: بدو تازیم، قب: بهم سازیم ، نج : برو تازیم .
۱۳- نج: ارغوانی با گلاب.

چودر دستست‌رودی خوش بگو[۱] مطرب‌سرودی خوش[۲]
که دست‌افشان‌غزل‌خوانیم وپاکوبان‌سر اندازیم
صبا خاك وجود ما بدان عالی جناب انداز
بود کان شاه[۳] خوبانرا نظر بر منظر اندازیم[۴]
یکی از عقل می‌لافد یکی طامات می‌بافد
بیا کین داوریها را به پیش داور اندازیم
بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه
که از پای خمت ناگه[۵] بحوض کوثراندازیم
سخن دانی و خوش خوانی نمی‌ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را[۶] بملکی[۷] دیگر اندازیم

صوفی بیا که خرقهٔ[۸] سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم*
نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهیم
دلق ریا بآب خرابات برکشیم
فردا اگر نه روضهٔ رضوان بما دهند
غلمان ز روضه[۹] حور ز جنت بدرکشیم
بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان[۱۰]
غارت کنیم باده و شاهد ببر کشیم[۱۱]

۱- ق، قب، الف، نج: بزن. ۲- قب: سرود خوش. ۳- الف: ماه.
۴- ایا: بیت را ندارد. ۵- ق، ایا، الف، نج: روزی، قب: یکسر.
۶- بعض نسخ: ما خود را. ۷- قب: بملك. ۸- ایا، نج: جامهٔ .
۹- ایا، قب، نج: غرفه. ۱۰- ایا، الف، نج: عارفان، قب: در بزم عاشقان،
الف: از بزم مدعی. ۱۱- ایا، الف، نج: بدرکشیم.
* این غزل وشش غزل بعد درنسخهٔ اساس نیست .

عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندمان[۱]
روزی که رخت جان بجهانی دگر کشیم
سرّ خدا[۲] که در تتق غیب[۳] منزویست
مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم[۴]
کو جلوهٔ[۵] ز ابروی او تا چو ماه نو
گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم
حافظ نه حد ماست[۶] چنین لافها زدن
پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

دوستان وقت گل آن به که بعشرت کوشیم
سخن اهل دلست این و بجان[۷] بنیوشیم
نیست درکس کرم و وقت طرب میگذرد
چاره آنست[۸] که سجاده بمی بفروشیم
خوش هواییست فرح بخش خدایا بفرست
نازنینی که برویش می گلگون نوشیم
ارغنون ساز فلك رهزن اهل هنرست
چون ازین غصه نالیم[۹] و چرا نخروشیم
گل بجوش آمد و از می نزدیمش آبی
لاجرم ز آتش حرمان و هوس می‌جوشیم[۱۰]

۱- ایا: کام ازجهان بران‌که ببخشد خدا گناه، الف: گنه، نج : کاری‌کنیم ورنه خجالت برآورد. ۲- ایا، الف، نج: قضا. ۳- قب: سرخدا که درتتق صنع.
۴- قب: ز رخساره درکشیم. ۵- ایا، قب، الف، نج: عشوهٔ.
۶- نج: تست. ۷- قب: سخن پیرمغانست بجان، خ، نج: پیرمغانست وبجان.
۸- الف: وقت آنست. ۹- خ: نتابیم. ۱۰- خ: درجوشیم.

می‌کشیم از قدح لاله شرابی موهوم[۱]
چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم
حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما
بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم[۲]

ما شبی دست برآریم[۳] و دعایی بکنیم
غم هجران ترا چاره ز جایی بکنیم
دل بیمار شد از دست، رفیقان[۴] مددی
تا طبیبش بسر آریم و دوایی بکنیم
آنکه بی جرم برنجید و بتیغم زد و رفت
بازش آرید خدا را که صفایی بکنیم
خشك شد بیخ طرب راه خرابات کجاست
تا در آن[۵] آب و هوا نشو و نمایی بکنیم
مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه[۶]
کار صعبست[۷] مبادا که خطایی بکنیم
سایهٔ طایر کم حوصله کاری نکند
طلب از سایهٔ[۸] میمون همایی بکنیم
دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه[۹] کجاست
تا بقول و غزلش[۱۰] ساز نوایی[۱۱] بکنیم

۱- ایا، قب، نج: شراب موهوم. ۲- الف: فقط بیت نخست و دوم این غزل را دارد. ۳- ایا، قب، خ، نج: ما برآریم شبی دست. ۴- قب: خدا را.
۵- ایا: بدان. ۶- ایا، خ، نج: ورنی. ۷- ایا: سختست.
۸- ایا، قب، الف، خ، نج: طلب سایهٔ. ۹- ق: خوش‌گوی، قب: خوش نغمه. ۱۰- ایا، قب، الف، خ: بقول غزلش. ۱۱- ایا، قب، خ، نج: ساز ونوایی، این بیت نیز در «ایا» و «قب» و «نج» و «حاشیهٔ ق» آمده:
در ره نفس کز و سینهٔ ما بت‌کده شد   تیر آهی بگشاییم و غزایی بکنیم
نج: بچشانیم

ما نگوییم بد و میل بناحق نکنیم
جامهٔ[۱] کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم[۲]
سرّ حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم
شاه اگر جرعهٔ[۳] رندان نه بحرمت نو شد
التفاتش بمی صاف مروّق نکنیم
خوش برانیم جهان در نظر راه روان
فکر اسب سیه و زین مغرّق نکنیم[۴]
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند
تکیه آن به که برین بحر معلّق نکنیم
گر بدی گفت[۵] حسودی و رفیقی رنجید
گو توخوش باش که ما گوش باحمق نکنیم
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم برو[۶]
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

سرم خوشست و ببانگ بلند میگویم
که من نسیم حیات از پیاله میجویم
عبوس زهد بوجه خمار ننشیند[۷]
مرید خرقهٔ[۸] دردی کشان خوشخویم

۱ـ ایا: خانهٔ. ۲ـ ایا، الف: نکشیم. ۳ـ الف: دردی.
۴ـ ایا،الف: بیت راندارد. ۵ـ ایا، نج: هجو اگرگفت، الف: عیب اگرگفت.
۶ـ الف: بدو. ۷ـ قب، خ: بنشیند. ۸ـ خ: فرقهٔ.

شدم فسانه بسرگشتگی و ابروی دوست[۱]
کشید در خم چوگان خویش چون گویم
گرم نه پیر مغان در بروی بگشاید[۲]
کدام در بزنم چاره از کجا جویم
مکن درین چمنم سرزنش بخود رویی
چنانکه پرورشم میدهند میرویم
تو خانقاه و خرابات در میانه مبین
خدا گوا ست[۳] که هرجا که هست با اویم
غبار راه طلب کیمیای بهروزیست
غلام دولت آن[۴] خاك عنبرین بویم
ز شوق نرگس مست بلند بالایی
چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم
بیار می‌که بفتوی حافظ از دل پاك
غبار زرق بفیض قدح فرو شویم[۵]

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که من دلشده[۶] این ره نه بخود می‌پویم*
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل[۷] گفت بگو می‌گویم

۱- قب، ایا: بسرگشتگی ابروی دوست، خ: بسرگشتگی چوگیسوی دوست.
۲- خ: گرم نه پیردری خوش بروی بگشاید. ۳- ق، ایا: خدا گواه .
۴- ایا: این، الف: غلام همت این، نج: آن. ۵- الف: غبار زرق به نقل‌اله می‌شویم. ۶- ایا، قب، الف، نج: گم شده. ۷- الف: وانچه سلطان ازل.
* ایا: غزل را ندارد.

من اگر خارم و گر[1] گل چمن آرایی هست
که از آن دست که او می کشدم[2] می‌رویم
دوستان عیب من بیدل حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم[3]
گرچه با دلق ملمع می گلگون[4] عیبست
مکنم عیب کز و رنگ ریا می‌شویم
خنده و گریهٔ عشاق ز جایی دگرست[5]
می‌سرایم بشب و وقت سحر می‌مویم
حافظم گفت که خاك در میخانه مبوی[6]
گو مکن عیب[7] که من مشك ختن[8] می‌بویم

گرچه ما بندگان پادشهیم | پادشاهان ملك صبح گهیم *
گنج درآستین وکیسه تهی | جام گیتی نما و[9] خاك رهیم
هوشیارحضور ومست غرور | بحر توحید و غرقهٔ گنهیم
شاهد بخت چون کرشمه کند | ماش آیینهٔ رخ چو مهیم
شاه بیدار بخت را هرشب | ما نگهبان افسر و کلهیم
گوغنیمت شمارصحبت[10] ما | که‌تودرخواب‌ومابدیده‌گهیم
شاه منصور واقفست که ما | روی‌همت‌بهر کجا که نهیم[11]

۱- تب: خارم اگر، الف: خارم وار. ۲- الف، خ: که می‌پروردم.
۳- خ: بیت را ندارد. ٤- نج: می رنگین، خ: می گلگون کفرست.
۵- الف: خنده بر گریهٔ عشاق نباشد انصاف. ۶- نج: واعظم گفت‌که حافظ درمیخانه مبوی، الف: زاهدی گفت‌که حافظ ره میخانه مبوی. ۷- قب، الف: گو مکن سهو. ۸- خ: که مشك ختنی. ۹- ایا، نج: گیتی نمای و.
۱۰- ایا: همت. ۱۱- این بیت و دو بیت بعد در «نج» نیست.
* قب، الف: غزل را ندارد.

دشمنانرا ز خون کفن سازیم دوستانرا قبای فتح دهیم
رنگ تزویر پیش ما نبود شیر سرخیم و افعی سیهیم
وام حافظ بگو که باز دهند
کردهٔ اعتراف و ما گوهیم

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام
مجلس عیش[1] و حریف همدم وشرب مدام
ساقی شکّر دهان و مطرب شیرین سخن
همنشین[2] نیك كردار و حریف[3] نیك نام
بزمگاهی دل نشان[4] چون قصرفردوس برین
گلشنی[5] پیرامنش چون روضهٔ دارالسلام
صف نشینان نیك خواه و پیشکاران با ادب
دوستداران صاحب اسرار وحریفان دوستکام[6]
شاهدی از لطف و پاکی رشك آب زندگی[7]
دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
بادهٔ گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبك[8]
نُقلش[9] از لعل نگار و نَقلش[10] ازیاقوت جام[11]

۱- ق، ایا، قب، الف، نج و سایرنسخ: انس. ۲- ق: همنشینی.
۳-ق: ندیمی، ایا، نج: ندیم، قب: همنشینان نیك كردار وحریفان نیك نام، الف: دلبری درحسن وخوبی غیرت ماه تمام. ۴- بعض نسخ: دل نشین، دل ستان.
۵- الف: مجلسی. ۶- نسخهٔاساس، قب، الف: نیك نام، متن از «ق» و «ایا».
۷- الف: مصراع را ندارد. ۸- الف: گلرنگ وتلخ وتیز وخوشخوار وسبك.
۹- الف، نج: نقلی. ۱۰- الف، نج: نقلی. ۱۱- ق، ایا، الف، نج و سایرنسخ: خام.

غمزهٔ ساقی بیغمای خـرد آهخته[1] تیغ
زلف دلبر[2] از برای صید دل گسترده[3] دام

نکته دانی بذله‌گوچون حافظ شیرین سخن[4]
بخشش‌آموزی جهان افروزچون حاجی‌قوام

هر که این عشرت[5] نخواهد خوشدلی بر وی تباه
وانکه این مجلس نجوید[6] زندگی بر وی حرام

مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام
خیر مقدم چه خبر یار کجا[7] راه کدام

یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که ازو[8] خصم بدام آمد ومعشوق[9] بکام

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هـر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام

چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
مـن لـه یقتل داءِ دنف[10] کیف ینام

تو ترحم نکنی بر من بیدل[11] گفتم
ذاك دعوای[12] و هـا انت و تلك‌الایام

۱- ایا: آهسته؟ ۲- ق، ایا، قب، الف، نج: جانان.
۳- الف: افکنده. ۴- ایا: نکته دانی خوش سخن چون حافظ افسانه ساز.
۵- الف، نج: صحبت، قب: این مجلس نجوید. ۶- ایا: هر که این عشرت ندارد عیش‌خوش بر وی تباه، الف: عشرت نجوید، نج: وانکه این عشرت نخواهد، قب: هر که ... ۷- ق: دوست کجا، قب: یار کجا دوست‌کدام، نج: خیرمقدم زکجا یارکجا دوست‌کدام، ایا، الف: مطابق متن. ۸- قب: ازآن. ۹- ق، ایا، قب، الف، نج: معشوقه. ۱۰- نسخهٔ اساس، ایا: دنفاً. ۱۱- ق: مخلص، قب: مفلس دانم.
۱۲- نسخهٔ اساس، ایا: دعواك.

گل ز حد برد تنعم بکرم[۱] رخ بنما[۲]
سرومی‌نازد[۳] وخوش‌نیست خدا رابخرام
مرغ روحم[۴] که‌همی زد زسرسد ره صفیر
عاقبت دانهٔ خال تو فکندش در دام[۵]
زلف دلدار چو زنّـار همی فرماید
برو ای شیخ که شد برتن ما خرقه حرام[۶]
حافظ ار میل بابروی تو دارد شاید
جای درگوشهٔ محراب کنند اهل کلام[۷]

مرا می‌بینی و دردم[۸] زیادت میکنی دردم
ترا می‌بینم و مهرم[۹] زیادت میشود هر دم
بسامانم[۱۰] نمی‌پرسی نمیدانم چه سر داری
بدرمانم نمیکوشی نمیدانی مگر دردم
نه‌راهست‌این که‌بگذاری‌مرا درخاك وبرگردی[۱۱]
گذاری آر و بازم پرس تـا خاك رهت[۱۲] گردم
ندارم دستت از دامن بجز درخاك وآن دم هم
که[۱۳] برخاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم

۱- ق: نفسی. ۲- ایا، الف، نج: بنمای. ۳- الف: می‌رقصد.
۴- ایا،نج: عزمم،قب:عیشم. ۵-الف:بیت رانداردِ. ۶-الف:بیت راندارد.
۷- «الف» این بیت را اضافه دارد:
ماه با روی چو خورشید تونورانی نیست   با لب لعل تو خون دردل جامست مدام
۸- ق، نج: هردم، ایا، الف: مطابق متن . ۹- ق، ایا، الف، نج : میلم ، بعض نسخ: شوقم، قب: مطابق متن. ۱۰-بعض نسخ: ز سامانم.
۱۱-ق : مرابرخاك‌وبگریزی،نج: درخاك‌وبگریزی، ایا: نه راهست اینکه بنشانی مرا برخاك و بگذاری، الف: نه راهست اینکه اندازی مرا برخاك و بگذاری.
۱۲- الف، نج: درت. ۱۳- قب: چو.

فرو رفت از غم عشقت دمم دم میدهی[۱] تا کی
دمار از من برآوردی نمی‌گویی برآوردم
شبی دل را بتاریکی. ز زلفت باز می‌جستم
رخت میدیدم و جامی ز لعلت[۲] باز میخوردم
کشیدم در برت ناگاه و شد[۳] در تاب گیسویت
نهادم برلبت لب را و جان و دل فدا کردم
توخوش می‌باش با حافظ بروگو خصم جان میده[۴]
چوگرمی از تو می‌بینم چه فکر[۵] ازخصم دم سردم

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم
در شاه راه دولت سرمد بتخت بخت
با جام می بکام دل دوستان شدم[۶]
از آنزمان که فتنهٔ چشمت بما[۷] رسید
ایمن ز شر فتنهٔ آخر زمان شدم
ای گَلبن جوان بر دولت بخور که من
در سایهٔ تو بلبل باغ جهان[۸] شدم

۱- بعض نسخ: میدمی. ۲- ق: جامی هلالی. ۳- قب: ناگاه شد.
٤- الف: میکن. ۵- ق، قب، نج: باك، ایا: غم، الف: مطابق متن.
۶- ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۷- ق، قب: بمن، نج: حسنت بمن، ایا، الف: بیت را ندارد. ۸- نج: جنان، ایا: درسایهٔ توگلبن باغ جهان.

اول ز حرف و صوت[۱] وجودم خبر نبود
در مکتب غم تو چنین نکته[۲] دان شدم
قسمت حوالتم بخرابات میکند
چندان که اینچنین زدم[۳] و آنچنان شدم
من پیر سال و ماه نیم یار[۴] بی وفاست
بر من[۵] چو عمر میگذرد پیر ازان شدم
آن[۶] روز بر دلم در معنی گشوده شد[۷]
کز ساکنان[۸] درگه پیر مغان شدم
دوشم نوید داد عنایت که حافظا
بازا که من بعفوگناهت ضمان شدم

خیال روی[۹] تو در کارگاه دیده کشیدم
بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم*
اگر چه در طلبت همعنان باد شمالم[۱۰]
بگرد سرو خرامان قامتت نرسیدم
امید در شب زلفت بروز عمر نبستم[۱۱]
طمع بدور دهانت ز کام دل ببریدم[۱۲]

۱- ق، قب: ز تحت وفوق، نج: ز فوق وتحت، ایا: ز تحت وفوق جهانم، الف: مطابق متن. ۲- ایا: درمتن «خرده» دارد ودر زیرآن «نکته» ضبط شده.
۳- ق: هرچندکاین چنین شدم، نج : این‌چنین،ایا، قب:چندانکه‌اینچنین‌شدم،الف:مطابق متن. ۴- نسخهٔ اساس، قب: عمر، متن‌از«ق»و«ایا»، نج: من پیرسالخورده نیم‌یار.
۵- ایا، قب: ازمن. ۶- ایا، نج: زان. ۷- ایا: گشوده‌اند، الف: گشاده شد. ۸- ایا، قب: سالکان. ۹- ق: نقش، قب، الف: روی تو بر.
۱۰- ایا: فغان‌که بردل ازین نقش پردها بدریدم. ۱۱- ایا : امید درشب وصلت بروزغم بنشینم (بروز عمرنبستم ظ) قب: امید درسرزلفت بدورعمرنبستم، الف: امید با سرزلفت بروزعهد نبستم. ۱۲- نج: بیت را ندارد.
* این غزل درنسخهٔ اساس نیست.

زشوق[۱] چشمهٔ نوشت چه قطرها که فشاندم[۲]
ز لعل باده فروشت چه عشوها که خریدم[۳]
ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی[۴]
ز غصه[۵] برسر کویت چه بارها[۶] که کشیدم[۷]
ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری
که بوی خون دل ریش[۸] ازآن تراب شنیدم[۹]
گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه
که من چوآهوی وحشی ز آدمی برمیدم[۱۰]
چوغنچه برسرم ازکوی او گذشت نسیمی
که پرده بردل خونین ببوی[۱۱] او بدریدم[۱۲]
بخاك پای تو سوگند و نور[۱۳] دیدهٔ حافظ
که بی رخ تو فروغ ازچراغ دیده[۱۴] ندیدم

گر ازین منزل غربت[۱۵] بسوی خانه روم
دیگر[۱۶] آنجا که روم عاقل و فرزانه روم
زین سفر گر بسلامت بوطن باز رسم[۱۷]
نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم

۱- ق: بشوق. ۲- ایا، نج: بفشاندم. ۳- ایا، نج: بخریدم، الف: بیت را ندارد. ۴- ایا، قب: بگشادی. ۵- نج: ز عشوه. ۶- نج: نازها.
۷- ایا، قب، نج: بکشیدم. ۸- ایا: خویش. ۹- نج: این بیت وسه بیت بعد را ندارد. ۱۰- الف: بیت را ندارد. ۱۱- الف: ز شوق.
۱۲- ایا: ندریدم. ۱۳- الف: آب. ۱۴- الف: که بی فروغ جمالت چراغ دیده. ۱۵- ق: ویران. ۱۶- ق، ایا، نج: دگر، قب: مانند متن.
۱۷- ایا، قب، نج: بوطن گردم باز.

تابگویم که چه کشفم شد ازین سیروسلوك[1]
بــر[2] در صومعه با بربط و پیمانه روم
آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
ناکسم گــر بشکایت بــر بیگانه[3] روم
بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار
چند و چند[4] از پی کام دل دیوانه روم
گر ببینم خم ابروی چو محرابش باز
سجدهٔ شکر کنم وز پی شکرانه روم
خرم آن دم که چو حافظ بنوای بم و زیر[5]
سرخوش از میکده با دوست بکاشانه روم

خــرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی درمان[6] بروم
گرچه دانم که بجایی نبرد راه غریب
من ببوی سر آن[7] زلف پریشان بروم
چون[8] صبا با دل بیمار و تن بی طاقت[9]
بهواداری آن سرو خــرامان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملك[10] سلیمان بروم

۱- در نسخهٔ اساس و«قب»: سیرسلوك . ۲- ق ، ایـا: بـدر، نج: تـا در ، قب: بردرمیکده. ۳- ق، ایا، قب، نج: سوی بیگانه. ٤- قب: چند چند، بعض نسخ: تا بکی. ۵- ق، ایا، نج وسایرنسخ: بتولای وزیر، بعض‌نسخ: بتمنای وزیر، قب: بتمنای وصال. ۶- ق، ایا، قب، الف، نج: جانان .
۷- الف: خوش آن. ۸- ایا: چو. ۹- ق: یا تن بیمارودل بی‌طاقت.
۱۰- درنسخهٔ اساس بالای «ملك» تخت ضبط شده.

در ره او چو قلم گر بسرم باید رفت
با دل زخم کش[1] و دیدهٔ گریان بروم
نذر کردم گر ازین غم بدرآیم روزی[2]
تا در میکده شادان و غزل‌خوان بروم
بهواداری او[3] ذره صفت رقص کنان
تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بروم
تازیانرا چو غم حال گران‌باران[4] نیست
فارسایان[5] مددی تا خوش و آسان بروم
ور چو حافظ نبرم ره ز بیابان بیرون[6]
همره کوکبهٔ آصف دوران بروم

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
بر در[7] دوست نشینیم و مرادی طلبیم
زاد راه حرم وصل نداریم مگر
بگدایی ز در میکده[8] زادی طلبیم
اشك آلودهٔ ما گرچه روانست ولی
برسالت سوی او پاك نهادی طلبیم
لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم

۱- بعض نسخ: دردکش. ۲- الف: نذرکردم که گراین راه بپایان آید، بعض نسخ: بپایان‌آرم. ۳- الف: بهوای دراو. ۴- ق: تازیانرا غم احوال گرانباران، بعض‌نسخ: گرفتاران، قب: نازکان راچوغم حال، الف: تازیان را چوغم حال سبکباران.
۵- ق، قب: پارسایان، بعض نسخ: ساربانان، ایا، نج: بیت را ندارد.
۶- ق: ز بیابان نبرم ره بیرون. ۷- ق، نج: بره، ایا، قب، الف: بر ره.
۸- ایا، قب: مصطبه، الف: مدرسه.

نقطهٔ خال تو بر لوح بصر نتوان زد[۱]
مگر از مردمك دیده مدادی[۲] طلبیم
عشوهٔ از لب شیرین تو دل خواست بجان
بشکر خنده لبت گفت مزادی[۳] طلبیم
تا بود نسخهٔ عطری دل سودازده را
از خط غالیه سای تو سوادی طلبیم[۴]
چون غمت را سوان یافت مگردر دل‌تنگ[۵]
ما بامید غمت[۶] خاطر شادی طلبیم
بدر[۷] مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیز تا از درمیخانه گشادی طلبیم

ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم[۸] *
تا درخت دوستی کی بر[۹] دهد
حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفت و گو آیین درویشان[۱۰] نبود
ورنه با تو ماجراها داشتیم
شیوهٔ چشمت[۱۱] فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم[۱۲]
گلبن حسنت نه خود شد[۱۳] دلفروز[۱۴]
ما دم همت برو بگماشتیم[۱۵]

۱- نج : دید. ۲- ایا : مرادی (مدادی ظ). ۳- قب و بعض نسخ : مرادی، الف، نج: بیت را ندارد. ۴- نج: بیت را ندارد. ۵- ق ، ایا قب، الف:شاد، نج: مطابق‌متن. ۶- بعض بسخ: بامید غم تو.
۷- ق، ایا، قب، الف، نج: بردر. ۸- ق، قب: ما پنداشتیم.
۹- ق: برکی. ۱۰- ق، نج: درویشی. ۱۱- قب: چشم خونریزت.
۱۲- ایا: بیت را ندارد. ۱۳- نج: بخود شد. ۱۴- قب: دلفریب.
۱۵- نج: ما دم وهمت برآن نگماشتیم، ایا، الف: بیت را ندارد.
* نسخهٔ اساس: غزل را ندارد.

نکتها رفت و حکایت[۱] کس نکرد جانب حرمت[۲] فرو نگذاشتیم

گفت خود دادی بما دل حافظا

ما محصل بر کسی نگماشتیم[۳]

صلاح از ما چه میجویی که مستان را[۴] صلا گفتیم

بدور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم*

در میخانه‌ام[۵] بگشا که هیچ از خانقه نگشود

گرت باور بود ورنه[۶] سخن این بود و ما گفتیم

من از چشم تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن

بلایی کز حبیب آید هزارش مرحبا گفتیم

اگر بر من نبخشایی پشیمانی خوری آخر

بخاطر دار این معنی که در[۷] خدمت کجا گفتیم

قدت گفتم که شمشادست بس[۸] خجلت ببار آورد

که این نسبت چرا کردیم واین بهتان چرا گفتیم

جگر چون نافه‌ام خون‌گشت و کم[۹] زینم نمی‌باید[۱۰]

جزای آنکه با زلفت[۱۱] سخن از چین خطا گفتیم

تو آتش‌گشتی ای حافظ ولی با یار در نگرفت

ز بد عهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم

۱- ق: شکایت. ۲- ایا: جان ما حرمت، الف: بیت را ندارد.

۳- «الف» این دو بیت را اضافه دارد:

نور چشم وآب روی خویش را دیده از خاك رهت انباشتیم

کوس عشقت برفلك خواهم‌زدن چون ملك اینك علم افراشتیم

۴- الف: رندان را. ۵- ایا، قب: درمیخانه را. ۶- ایا: باورکند ورنی.

۷- ایا: با. ۸- ایا: شمشادست و بس. ۹- ق: خون گشت‌کم.

۱۰- قب: نمی‌بایست. ۱۱- ایا، قب: زلفش.

* نسخهٔ اساس، نج: غزل را ندارد.

عمریست تا براه غمت رو نهاده‌ایم[۱]

روی و ریای خلق بیکسو نهاده‌ایم

ناموس چند سالهٔ اجداد نیك نام[۲]

در راه جام و ساقی مه‌رو نهاده‌ایم

هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده‌ایم

هم دل بدان[۳] دو سنبل هندو نهاده‌ایم[۴]

بی وصل روی تو[۵] سرسودایی از ملال

همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

تا سحر چشم یار چه بازی کند که کار[۶]

بنیاد بـر کرشمهٔ جـادو نهاده‌ایم

بنهاده‌ایم[۷] بار جهان[۸] بر دل ضعیف

وین کار و بار بسته بیکسو[۹] نهاده‌ایم

ما ملك عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم

مـا تخت سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم

۱- ایا، قب، الف، نج: ما پیش خاك پای توصد رو نهاده‌ایم، الف، نج : درغزل دیگرمانند متن است، درنسخهٔ الف ونج دوغزل با این ردیف وقافیه موجود است.

۲- ق، ایا، نج (درغزل دیگر): طاق و رواق مدرسه وقال وقیل علم، ایا: فضل.

۳- الف: برآن، درغزل دیگر: مانند متن. ٤- ایا: بیت را ندارد.

۵- ق: بی زلف سرکشش، ایا: بی‌نازنرگسش، الف: بی‌وصف‌زلف‌تو، درغزل‌دیگر: بی‌نرگس خوشت، قب: بی یاد نرگسش، نج : بی وصل زلف تو، درغزل دیگر : بی یار سرکشم.

۶- ق: که باز، ایا: تا موج بحرچشم چه بازی‌کندکه کار. ۷- ایا: ننهاده‌ایم.

۸- الف: بارغمت. ۹- نج: ببازو، (این بیت‌در«نج»درغزل‌دیگرآمده)ق: بیت راندارد.

بر بوی وصل عید[۱] چو نظارگان ماه
چشم امل بران خم ابرو نهاده‌ایم
گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست
در حلقهای آن خم گیسو نهاده‌ایم[۲]

ما بی غمان مست دل از دست داده‌ایم
همراز[۳] عشق و هم نفس جام باده‌ایم
بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم
ای گل تو دوش داغ صبوحی[۴] کشیدهٔ
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
پیر مغان ز توبهٔ ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که بعذر ایستاده‌ایم
کار از تو میرود مددی[۵] ای دلیل راه
انصاف[۶] میدهیم و ز راه[۷] اوفتاده‌ایم

۱- ایا، نج (غزل دیگر): عید وصل، ق، الف(غزل دیگر) : درگوشهٔ امید.
۲- ق، ابا، قب، الف، نج: این بیت را بااختلاف اضافه دارد :
عمری گذشت تا بامید اشارتی — چشمی بدان‌دوگوشهٔ‌ابرونهاده‌ایم
(الف: بران دوگوشهٔ ...)
ایا : فرما اشارتی که دو چشم امیدوار — برگوشهاء آن خم ابرو نهاده‌ایم
۳- قب: همدرد، نج: هم درس. ۴- بعض نسخ: داغ صبوری، داغ محبت، جام صبوحی چشیدهٔ. ۵- ایا، قب، الف، نج: نظری. ۶- ق، ایا، نج: کانصاف.
۷- نج: زره، قب: کانصاف میدهیم که ازره فتاده‌ایم، الف: کانصاف می دهم که‌ز راه اوفتاده‌ایم .

چون لاله می مبین و قدح در میان کار
این داغ بین که بردل پرخون[1] نهاده‌ایم[2]
گفتی که حافظ این همه رنگ وخیال چیست
نقش غلط مخوان[3] که همان لوح ساده‌ایم[4]

ما درس سحر در سر خمخانه[5] نهادیم
اوقات دعا[6] در ره جانانه نهادیم
در خرمن صد زاهد عاقل[7] زند آتش
این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم
سلطان ازل گنج غم خویش[8] بما داد
تا روی درین[9] منزل ویرانه نهادیم
در دل ندهم ره پس ازین[10] مهر بتان را
مهر لب او بر در این خانه[11] نهادیم
آن بوسه که زاهد ز پیش دست بما داشت[12]
از روی صفا بر لب پیمانه نهادیم[13]

۱- ق، قب: دل خونین، ایا، نج: دل ویران. ۲- الف: نقش غلط مخوان که همین نقش ساده‌ایم. ۳- ق: مبین، نج: مبین که همین، ایا: مطابق متن.
۴- مقطع غزل در «الف» بدینگونه است:
حافظ براه عشق وی ازجان بشوی دست دل در هوای یار چو بر باد داده‌ایم
۵- ق: در ره میخانه، ایا، الف، نج: ما حاصل خود در سرخمخانه، قب: در سر میخانه، بعض‌نسخ: ما ورد سحر برسرمیخانه. ۶- ق،ایا،قب،الف، نج: محصول دعا.
۷- الف: عالم عاقل، بعض نسخ: زاهد وعاقل. ۸- ق، ایا: غم عشق، قب، نج: مطابق متن. ۹- ایا، قب، الف: بدین. ۱۰- قب: ره بیقین.
۱۱- قب: برلب میخانه، نج: بردرمیخانه، ایا: بیت را ندارد.
۱۲- قب: بما داد، بعض نسخ: داد بما دست. ۱۳- ق، ایا، الف، نج: بیت را ندارد.

در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود
بنیادش ازین[1] شیوهٔ رندانه نهادیم
چون میرود این کشتی سرگشته که آخر[2]
جان در سر آن[3] گوهر یکدانه نهادیم
المنة لله که چو ما بی دل و دین بود
آنرا که خرد پرور و فرزانه[4] نهادیم
قانع بخیالی ز تو بودیم[5] چوحافظ
یا رب چه گدا همت و بیگانه[6] نهادیم

بگذار تا ز شارع[7] میخانه بگذریم
کز بهر جرعهٔ همه محتاج این دریم*
روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق
شرط آن بود که جز ره این[8] شیوه نسپریم
جایی که تخت و مسند جم میرود بباد
گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم
تا بو که دست در کمر او توان زدن[9]
در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم
واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما[10]
با خاك كوی دوست بفردوس ننگریم

۱- ق: بنیاد ازین. ۲- بعض نسخ: بآخر. ۳- ایا، نج: این.
۴- ق: آنرا که لقب عاقل وفرزانه. ۵- الف: ز تو دوریم، نج: قانع بخیال تو ز دوریم. ۶- قب: همت بیگانه، بعض نسخ: همت وشاهانه، نج: یا رب‌که چه کم همت و بیگانه. ۷- قب، الف، خ: بشارع. ۸- ق، قب: آن، ایا: که جزاین.
۹- الف: تاکی‌بکام دل زلب‌لعل او رسیم. ۱۰- الف: بیگانگان‌که ما، ایا: قب: شوریدگان ازآنك.
* این غزل درنسخهٔ اساس نیست.

چون صوفیان بحالت و رقصند[1] مقتدا
ما نیز هم بشعبده دستی بر آوریم

از جرعهٔ تو خاك زمین درّ ولعل[2] یافت
بیچاره ما که پیش تو از خاك کمتریم[3]

حافظ چوره بکنگرهٔ کاخ وصل نیست
با خاك آستانهٔ این در بسر بریم[4]

ما بدین[5] در نه پی منصب و جاه[6] آمده‌ایم
از[7] بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم
تا باقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزهٔ خط تو دیدیم و ز بستان بهشت[8]
بطلب کاری آن[9] مهر گیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن او[10] روح امین
بگدایی بدر خانهٔ شاه آمده‌ایم

لنگر حلم[11] تو ای کشتی توفیق کجاست
که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

۱- قب: بحالت و وجدند. ۲- ایا، قب: قدر لعل. ۳- الف، نج: بیت را ندارد. ۴- ایا، خ: بیت را ندارد، این بیت نیز در «قب» آمده:

زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۵- خ: برین. ۶- ق، ایا، قب، خ، الف، نج و سایرنسخ: حشمت وجاه.
۷- الف: وز. ۸- نج: نعیم. ۹- ق، ایا، الف، خ، نج: این، قب: مطابق متن. ۱۰- ایا، الف، خ: آن. ۱۱- ایا: لشکرحکم (لنگرحکمظ).

آب رو میرود ای ابر خطا پوش[۱] ببار
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم[۲]
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز که ما
از پی[۳] قافله با آتش آه[۴] آمده‌ایم

خیز تا خرقهٔ[۵] صوفی بخرابات بریم
دلق طامات[۶] ببازار خرافات بریم
تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند
چنگ صبحی بدر پیر مناجات بریم
ور نهد در ره ما خار ملامت زاهد
از گلستانش بزندان مکافات بریم
شرممان باد ز پشمینهٔ آلودهٔ خویش
گر بدین[۷] فضل و کرم[۸] نام کرامات بریم
قدر وقت[۹] ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم
سوی رندان قلندر بره آورد سفر
دلق پشمینه[۱۰] و سجادهٔ طامات بریم
با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی ارنی گوی بمیقات بریم[۱۱]

۱- قب: خطا شوی، نج: ای بحرخطا پوش بیا. ۲- خ: بیت را ندارد.
۳- الف: در پی. ۴- ایا، قب، الف: آتش و آه. ۵- الف: جامهٔ.
۶- ق: شطح وطامات، ایا: دلق وطامات، قب: دفترزرق، نج: دفتروعظ ، الف: مطابق متن. ۷- ایا: باین. ۸- ق، نج: فضل وهنر، قب: که باین فضل وهنر.
۹- قب: نقد وقت. ۱۰- ق: دلق بسطامی، بعض نسخ: دلق شطاحی، نج: دلق وسجاده وشطاحی وطامات بریم، ایا: بیت را ندارد. ۱۲- ایا: بیت را ندارد.

فتنه می‌بارد ازین سقف مقرنس برخیز
تـا بمیخانه پناه از همه آفات بریم

در بیابان فنا[۱] گم شدن آخر تـا چند[۲]
ره بپرسیم مگر پـی[۳] بمهمات بریم

کوس ناموس تو از[۴] کنگرهٔ عرش زنیم
علم عشق تو بر بام سماوات[۵] بریم

خاك کوی تو بصحرای[۶] قیامت فردا
همه بر فرق سر از بهر مباهات بریم

حافظ آب رخ خود بر در[۷] هر سفله مریز
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم[۸]

دی شب ز سیل[۹] اشك ره خواب میزدم
نقشی بیاد خط[۱۰] تو بر آب میزدم

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
وز[۱۱] دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم

۱- ایا، قب: هوا، نج: طلب. ۲- ق: تاکی، الف: دربیابان‌نتوان گم‌شدن آخرتاچند. ۳- قب، نج: ره. ٤- ق، قب، الف، نج: بر، ایا: مطابق متن.
۵- ق، ایا، قب، الف، نج: سموات. ۶- ایا: بصحراء.
۷- ایا: در پی، نج: آب رخ خود را بدرسفله. ۸- الف، نج: این بیت را اضافه دارد:

بگذری وبگذاری نه نشان کرمست   این میانجی برارباب کرامات بریم
الف : بگذری و نگذاری تو نشان کرمت
بعض نسخ: باده نوشیدن پنهان نه‌نشان کرمست

در «نج» این بیت نیز افزوده شده:

ای دل این کار مهمست بهمت بگشای   ور نه بس جور ز ارباب خرابات بریم

۹- ق، ایا، قب، الف، نج: بسیل. ۱۰- الف: روی تو.
۱۱- الف: از.

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته
جامی بیاد گوشهٔ محراب میزدم
چشمم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ
فالی بچشم و گوش درین باب میزدم
نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
بر کارگاه دیدهٔ بیخواب میزدم[۱]
هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست[۲]
بازش ز طرهٔ[۳] تو بمضراب میزدم
ساقی بصوت[۴] این غزلم کاسه[۵] می‌گرفت
می‌گفتم این سرود و می ناب میزدم
خوش بود حال حافظ و فالش ز بخت نیك[۶]
بر نام عمر[۷] و دولت احباب میزدم

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که درین دامگه حادثه چون افتادم
من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم

۱- نج : بیت را ندارد. ۲- ایا، نج: نشست، قب: شاخ سخن پرید، بعض نسخ: شاخ طرب بجست . ۳- نج: بطرهٔ ، الف : بیت را ندارد .
٤- نج: بقول. ۵- قب، الف: باده. ۶- ایا: ببخت نیك ، نج: فالی ببخت نیك، ق: وقت حافظ وفال مراد وکام، قب: وقت حافظ و فالش ببخت نیك، الف : وقت حافظ و فال مراد و [illegible] ۷- الف: برنام وعمر.

سایهٔ طوبی و دلجویی حور و لب حوض
بهوای[۱] سر کوی تو برفت از یادم
نیست در[۲] لوح دلم جز الف قامت دوست[۳]
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یا رب از مادر گیتی[۴] بچه طالع زادم
تا شدم حلقه بگوش در میخانهٔ عشق[۵]
هر دم آید غمی از نو بمبارك بادم
میخورد خون دلم مردمك چشم و سزاست[۶]
که چرا[۷] دل بجگر گوشهٔ مردم دادم
پاك کن چهرهٔ حافظ بسر زلف ز اشك[۸]
ورنه این سیل دمادم[۹] ببرد بنیادم[۱۰]

عاشق روی جوانی خوش نو[۱۱] خاسته‌ام
از[۱۲] خدا شادی[۱۳] این غم بدعا خواسته‌ام
عاشق و رند و نظر بازم و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

۱- الف: درهوای.　۲- ق، قب، الف، خ: بر، ایا: مطابق متن.
۳- خ: یار، نج: سرخط لوح دلم‌جزالف قد تونیست.　۴- ایا، نج: مادرفطرت.
۵- نج: دل.　۶- ق، نج: مردمك دیده سزا ست، الف: مردمك چشم و رواست، بعض نسخ: گرخورد خون دلم مردمك دیده رواست، دیده سزاست، ایا، قب، خ: مطابق متن.　۷- قب: تا چرا.　۸- ایا: از اشك.　۹- الف: سیل حوادث.
۱۰- بعض نسخ: بکند بنیادم.　۱۱- بعض نسخ: خوش و نو.
۱۲- ایا، قب، خ، نج: وز.　۱۳- ق، الف: وز خدا دولت.

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید
که برو پاره[۱] بصد شعبده پیراسته‌ام

خوش بسوز ازغمش ای شمع که‌اینك من‌نیز
بهمین کار میان بسته[۲] و بر خاسته‌ام

با چنین حیرتم[۳] از دست بشد صرفهٔ کار
درغم افزوده‌ام آنچ از دل و جان کاسته‌ام

همچو حافظ بخرابات روم[۴] جامه قبا
بو که در برکشدم[۵] دلبر نوخاسته‌ام[۶]

بشری اذالسلامة[۷] حلت بذی سلم
لله حمد معترف غایة النعم*

آن خوش‌خبر کجاست که‌این[۸] فتح مژده داد
تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

از بازگشت شاه درین طرفه منزلست[۹]
آهنگ خصم او بسراپردهٔ عدم

پیمان شکن هر آینه گردد[۱۰] شکسته حال
ان العهود عند ملیك النهی ذمم

۱۴- ق: وصله، خ: که برآن پاره ، نج: که بدو پاره ، بعض نسخ : که بهر پاره دوصد شعبده، ایا: مطابق متن. ۲- ق ، الف : هم بدین کارکمر بسته، بعض نسخ: بهمین کارکمر بسته. ۳- بعض نسخ: فکرتم، نج: خبرتم. ٤- قب، الف: شدم.

۵- ق، ایا، قب، الف، خ، نج و سایرنسخ : که در برکشد آن.

۶- «الف» این بیت را اضافه دارد :

تا بسودای غمت از سر جان برخیزم عشق تو بر دل پروسوسه بنشاسته‌ام

۷- ایا: لناالسلامة. ۸-قب، الف: کزین. ۹-ایا: نوبتست،الف: نوبتی‌است.

۱۰- قب: باشد .

* این غزل وسه غزل بعد درنسخهٔ اساس نیست. نج: این غزل را ندارد.

می‌جست از سحاب امل رحمتی ولی
جز دیده‌اش معاینه بیرون نداد نم
در نیل غم فتاد[۱] سپهرش بطنز گفت
الآن قد ندمت و ما ینفع الندم
ساقی چو یار مهرخ و از اهل راز بود
حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم[۲]

بازآی ساقیا که هوا خواه خدمتم
مشتاق بندگی و دعا گوی دولتم
زانجا که فیض جام سعادت فروغ تست
بیرون شدی[۳] نمای ز ظلمات حیرتم
هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت
تا آشنای عشق شدم[۴] ز اهل رحمتم
عیبم مکن برندی و بد نامی ای حکیم
کین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم[۵]
می خور[۶] که عاشقی نه بکسبست و اختیار
این موهبت رسید ز میراث فطرتم[۷]
من کز وطن سفر نگزیدم بعمر خویش
در عشق دیدن تو هوا خواه غربتم[۸]

۱- ایا: فتاده، الف: در بند غم فتاد و . ۲- ایا، الف، قب: بیت راندارد، «الف» این بیت را اضافه دارد:
چون خون خصم همچو صراحی بریختی با دوستان بعیش و طرب گیر جام جم
۳- قب، الف: بیرون شدن. ۴- ایا، نج: گرآشنای عشق شوم، الف: بیت را ندارد. ۵- قب، الف: فطرتم. ۶- الف: می ده. ۷- الف: ز دیوان قسمتم، قب: ز یزدان بقسمتم. ۸- الف: بیت را ندارد.

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
ای خضر پی خجسته مدد کن[1] بهمتم
دورم بصورت از در دولت سرای تو[2]
لیکن بجان و دل ز مقیمان حضرتم
حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان
در این خیالم ار بدهد عمر مهلتم[3]

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
لیکن از لطف لبت صورت جان می‌بستم
عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
دیرگاهست[4] کزین جام هلالی[5] مستم
ازثبات خودم این نکته خوش‌آمد که بجور[6]
در[7] سر کوی تو از پای طلب ننشستم[8]
عافیت چشم مدار از من میخانه[9] نشین
که دم از خدمت[10] رندان زده‌ام تا هستم
در ره عشق[11] از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگویی که چو عمرم بسر آمد[12] رستم

۱- ایا، قب، نج: مدد ده، الف: بیت را ندارد. ۲- ایا، قب، الف: دوست، نج: دولت پناه تو. ۳- «قب» و «نج» این بیت را اضافه دارد:
گر دم زنی ز طرهٔ مشکین آن نگار فکری کن ای صبا ز مکافات غیرتم
در «قب» و «الف» این بیت نیز ضبط شده:
درابروی توتیر نظرتا بگوش هوش آورده و کشیده و موقوف فرصتم
قب: هرنظری الف: کشیدهٔ موقوف
٤- نج: دیرگاهیست. ۵- ایا: که با جام هلالی، الف: کزین زهرهلاهل.
۶- الف: بخود. ۷- قب: بر. ۸- نج: بیت را ندارد.
۹- الف: سجاده. ۱۰- نج: همت. ۱۱- ایا: عاشق.
۱۲- قب: چوجانم بلب آمد.

بعد ازینم چه غم از تیرکج‌انداز[۱] حسود
چون[۲] بمحبوب کمان ابروی خود پیوستم
بوسه بر دُرج عقیق تو حلالست مرا
که بافسوس و جفا[۳] مُهر وفا[۴] نشکستم
صنمی[۵] لشکریم غارت دل[۶] کرد و برفت
آه اگر عاطفت[۷] شاه نگیرد دستم
رتبت دانش حافظ بفلك برشده بود
کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم

بغیراز آنکه[۸] بشد دین و دانش از دستم
بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم*
اگر چه خرمن عمرم غم تو داد بباد
بخاك پای عزیزت که عهد نشکستم
چو ذره گرچه حقیرم ببین بدولت عشق
که در هوای رخت چون بمهر پیوستم
بیار باده که عمریست تا من از سرامن[۹]
بکنج عافیت از بهر عیش ننشستم[۱۰]
اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گو[۱۱]
سخن بخاك میفکن چرا که من مستم

۱- ایا: از تیرکه انداخت، الف : تیرکژانداز، قب: تیرکج‌اندیش .
۲- ایا، الف: چو، قب، نج: که. ۳- بعض نسخ: بافسوس جفا.
۴- نج: مهرو وفا، قب، الف: عهد و وفا. ۵- الف، نج: صنم، قب: دلبر.
۶- قب: دین. ۷- قب: مرحمت. ۸- قب، الف: بغیرآنکه .
۹- الف: مهر. ۱۰- ایا: ننشستم. ۱۱- ایا : نصیحت‌گوی ، قب : ملامت‌گو.

* نج: غزل را ندارد.

چگونه سر ز خجالت برآورم برِ دوست
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت
که مرهمی بفرستم که[۱] خاطرش خستم

سالها پی روی مذهب[۲] رندان کردم
تا بفتوی[۳] خرد حرص بزندان کردم
من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه[۴]
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
از خلاف[۵] آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت ازان[۶] زلف پریشان کردم
سایهٔ بر دل ریشم فکن ای گنج مراد[۷]
که من این خانه[۸] بسودای تو[۹] ویران کردم
توبه کردم که نبوسم لب ساقی وکنون[۱۰]
می‌گزم لب که چرا گوش بنادان کردم
نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست
آنچه سلطان[۱۱] ازل گفت بکن آن کردم
این که[۱۲] پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت
اجر صبریست که در کلبهٔ احزان کردم

۱- ایا: که مرهمش بفرستم چو، قب، الف: که مرهمی بفرسم چو.
۲- الف: خدمت. ۳- خ: بفتوای. ۴- خ: ره بردم.
۵- ق: درخلاف، قب: ازخلاف آمده، بعض نسخ: درخلاف آمده.
۶- خ: ازین. ۷- ق: گنج روان، الف: سرو روان.
۸- ایا: من که این خانه (ظاهراً دراصل: که من، بوده).
۹- قب: کین طربخانه بامید تو. ۱۰- الف: ساقی و هنوز.
۱۱- بعض نسخ: استاد. ۱۲- الف، خ، نج: آنکه.

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم[۱]
گر بدیوان غزل صدر نشینم چه عجب
سالها بندگی صاحب دیوان کردم[۲]

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد منه تا نبری[۳] بنیادم
رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد بر افراز که از سرو کنی آزادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
چهره را آب مده[۴] تا ندهی بربادم
شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم[۵]
شهرهٔ شهر مشو تا ننهم سر در کوه
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم
می مخور با دگران[۶] تا نخورم خون جگر
یاد هرقوم مکن تا نروی از یادم[۷]

۱- ایا، خ، نج: بجای آن بیت زیررا دارد:
هیچ حافظ نکند در خم محراب فلك این تنعم که من از دولت قرآن کردم
خ : آن
در «قب» بیت متن واین بیت هردو ضبط شده.

۲- خ، نج: بیت را ندارد، ق، ایا، قب، الف، نج، این بیت را اضافه دارد :
دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع گرچه دربانی میخانه فراوان کردم
ایا : از لطف خدا منظر

۳- ق، قب، الف، بنیاد مکن تانکنی، نج: بنیاد منه تانکنی، ایا: مطابق متن.

۴- ق، قب: طره را تاب مده، الف: مژه راآب مده. ۵- ق، ایا، قب، نج: یاد هرقوم مکن تانروی از یادم. ۶- ق، الف: باهمه‌کس. ۷- ق، ایا، قب، الف، نج: سرمکش تا نکشد سربفلك فریادم.

چون‌فلك‌سیرمکن[1] تانکشی‌حافظرا[2] سرمکش تا نرسدسوی فلك فریادم[3]
رحم کن بر من مسکین و بفریادم رس
تـا بخاك در آصف نـرسد فریادم[4]

گرچه[5] پا مال جفا کرد چوخاك را هم
خاك می‌بوسم و عذر قـدمش میخواهم
من نه آنم که بجور از تو[6] بنالم حاشا
چاکـر معتقد و بندهٔ[7] دولـت خـواهم
بسته‌ام در خم گیسوی تـو امید دراز
آن مبادا که شود[8] دست طلب کوتاهم[9]
ذرهٔ خاکم و درکوی تواموقت[10] خوشست
ترسم ای دوست که بـادی ببرد ناگاهـم
صوفـی صومعهٔ[11] عالم قـدسم لیکن
حالیا دیـر مغانست حوالت گـاهم

۱- قب: جور مکن. ۲- ق ، الف : این مصراع را ندارد . ۳ - ایا ، قب ، نج:رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم، این مصراع در«ق» و«الف»نیست.
۴- ق، الف، نج: این بیت را با اختلاف اضافه دارد:
یاربیگانه مشو تانبری‌ازخویشم غم اغیار مخور تا نکنی‌ناشادم
الف: یاد هرقوم مکن تا نروی از یادم
نج: دست‌گیرم که زهجر تو زپا افتادم
در «ق»و «الف» این‌بیت‌که مقطع غزل‌است با اختلاف اضافه شده:
حافظ‌ازجورتوحاشاکه‌بگرداند روی من‌ازآن ر وزکه دربند توام‌آزادم
الف: گربنالد روزی
۵- ق، ایا، قب،الف، نج: آنکه. ۶- ق: که زجور تو. ۷- ق: بندهٔ معتقد وچاکر. ۸- ق، الف، نج: کند، قب: این مبادا که شود. ۹- ایا:بیت را ندارد. ۱۰- ق: جای. ۱۱- قب: خلف صومعهٔ.

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
و اندران آینه از حسن تو کرد[۱] آگاهم
با من راه نشین خیز و سوی میکده[۲] آی
تا دران حلقه ببینی[۳] که چه[۴] صاحب جاهم
مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود
آه اگر دامن حسن تو بگیرد[۵] آهم
خوشم آمد که سحر خسرو خاور می‌گفت
با همه پادشهی بندهٔ تو را نشاهم[۶]

دردم از یارست و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم
این که میگویند آن خوشتر[۷] زحسن
یار ما این دارد و آن نیز هم
هر دو عالم یك فروغ روی تست[۸]
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
داستان در پرده میگویم ولی[۹]
گفته خواهد شد بدستان نیز هم

۱-نج: داد. ۲- الف: مصطبه. ۳- نج: تاببینی‌که درآن حلقه.
۴- کلمهٔ «چه» از نسخهٔ «ایا» افتاده. ۵- نسخهٔ اساس: نگیرد ، متن از«ق» و «ایا» ونسخ دیگر. ۶- نج: بیت را ندارد.
۷- بعض نسخ: بهتر. ۸- ق، ایا، قب، الف،خ، نج: اوست. ۹- ق: دوستان در پرده می‌گویم‌سخن، قب: داستان در پرده میگوید، بعض نسخ: میگویم.

یا د بـاد آنکو بقصد خـون[۱] ما
عهدها[۲] بشکست و پیمان نیز هم
چون سر آمد دولت شبهای[۳] وصل
بگـذرد ایـام[۴] هجـران نیز هـم
خون ما آن نرگس مستانه ریخت
وان سر زلف پریشان نیز هـم[۵]
اعتمـادی نیست بـر کار[۶] جهـان
بلکه بـر گردون گردان نیز هم
عاشق از قاضی نترسد می بیار
بلکه از یـرغوی سلطان[۷] نیز هم
محتسب داند که حافظ عاشقست[۸]
و آصف ملك سلیمان نیز هم[۹]

دیدار شد میسر و بـوس و کنـار هم
از بخت خود بشکرم و از روزگار[۱۰] هم
زاهد[۱۱] برو که طالع اگر طالع منست
جامم بدست باشد و زلف نگار هم

۱ـ قب: جان. ۲ـ ق ، ایا، قب : عهد را ، خ ، نج : زلف را ، الف : زلف بشکستست و .
۳ـ ایا: شبهاء . ۴ـ الف: شبهای. ۵ـ ق، ایا، قب، الف ، خ ، نج: بیت را ندارد. ۶ـ خ: عیش، نج: نقش. ۷ـ ق: دیوان، خ : بیت را ندارد .
۸ـ قب، خ:می‌خورد. ۹ـ «الف» این بیت را اضافه دارد:
نقش خالش خون چشمم بارهـا آشکارا خورد و پنهان نیز هم
۱۰ـ ق، نج: ازبخت شکر دارم و از، الف: از بخت شکر دارم وز.
۱۱ـ الف: ساقی بیا .

ما عیب کس برندی و مستی[1] نمی‌کنیم
لعل بتان خوشست و می خوشگوار هم

ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
از[2] می جهان پرست و بت می گسار هم

آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
خصم از میان برفت و سرشك از کنار هم

خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست
مجموعهٔ بخواه و صراحی بیار هم

بر خاکیان عشق[3] فشان جرعهٔ لبش
تا خاك لعل گون شود و مشکبار هم

چون کاینات جمله ببوی تو زنده‌اند
ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم

چون آب روی لاله و گل فیض حسن تست
ای ابر لطف بر من خاکی ببار هم

حافظ اسیر زلف تو شد[4] از خدا بترس
و ز انتصاف آصف جم اقتدار هم

تا از نتیجهٔ فلك و طور دور اوست
تبدیل سال و ماه و خزان و بهار هم[5]

خالی مباد کاخ جلالش ز سروران[6]
وز ساقیان سرو قد گلعذار هم[7]

۱ـ ق: بمستی ورندی. ۲ـ ق، ایا، قب، الـف، نج: وز . ۳ـ نسخهٔ اساس: عرش، متن از «ق» و «ایا».
۴ـ الف، نج: اهل نظر اسیرتواند.
۵ـ ایا، الف: این بیت وبیت بعد را ندارد.
۶ـ نج: خالی‌مباد بزم تـو از جمع سروران. ۷ـ ق، نج، این ابیات را اضافه دارد:
دنبالهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

جوزا سحر نهاد حمایل[۱] برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم*
ساقی بیا که از مدد[۲] بخت کارساز
کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
را هم مزن[۳] بوصف زلال خضر که من
از جام شاه جرعه کش آب[۴] کوثرم
جامی بده بمن که بشادی[۵] روی شاه
پیرانه سر هوای جوانیست در سرم[۶]
شاها من ار بعرش[۷] رسانم سریر فضل
مملوك این[۸] جنابم و مسکین این درم
من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال
کی ترك آبخورد کند طبع[۹] خو گرم

برهان‌ملك ودین که‌زدست وزارتش ایام کان یمین شد و دریا یسار هم
بر یاد رای انور او آسمان بصبح جان میکند فدا و کواکب نثار هم
گوی‌زمین‌ربودهٔ چوگان‌عدل‌اوست وین برکشیده گنبد نیلی حصار هم
عزم سبك عنان تو در جنبش آورد این پایدار مرکز عالی مدار هم

۱- الف: هیاکل. ۲- الف: کزآمدن. ۳- ایا: راهی بزن.
۴- ق، قب: حوض. ۵- ق، ایا، قب، الف: جامی بده که باز بشادی.
۶- ایا: برسرم. ۷- ق: شاها اگر بعرش. ۸- قب: آن.
۹- ایا: آبخور کند این طبع.

* این اشعار در بعض از نسخ جزء قصاید ودر برخی دیگر جزء غزلیات ضبط شده و در نسخهٔ «ایا» بعد از تتمهٔ حرف «یاء» وقبل از مثنویات درج گردیده ، بـا توجه بـه تعداد ابیات وسبك آن این اشعار بیشتر به قصیده می‌ماند و ما به پیروی از نسخهٔ‌اساس آنرا بجای خود باقی گذاشتیم.

ور باورت نمیشود[۱] از بنده این حدیث
از گفتهٔ کمال دلیلی بیاورم
«گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم این[۲] دل کجابرم[۳] »
منصور بن مظفر[۴] غازیست حرز من
و ز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
عهد الست من همه با عشق[۵] شاه بود
وز شاه راه عمر بدین عهد[۶] بگذرم
بال وپری ندارم و این طرفه ترکه نیست
غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم[۷]
شاهین‌صفت چوطعمه چشیدم زدست شاه
کی باشد التفات بصید کبوترم
شعرم بیمن[۸] مدح تو صد ملك دل گشاد
گویی که تیغ تست[۹] زبان سخن‌ورم
برگلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
نی عشق سرو بود نه[۱۰] شوق صنوبرم
بوی تو می‌شنیدم و بر یاد روی تو
دادند ساقیان طرب یکدو ساغرم

۱ـ ق: نمی‌کند. ۲ـ ق، ایا، قب: آن، الف: وان(ظاهراً «واو» زائد است)
۳ـ رجوع شود به حواشی‌آخرکتاب. ۴ـ ایا، قب: منصوربن محمد.
۵ـ قب: عهد، بعض نسخ: مهر. ۶ـ الف: مهر، بعض نسخ: در شاهراه‌عمر از ین عهد نگذرم، قب: بدین عهد بگذرم .
۷ـ الف: درخورم، ق: بیت راندارد. ۸ـ ایا، قب زیمن.
۹ـ ایا: تیغ‌گشت. ۱۰ـ ایا : نه عشق سرو بود نه، ق: نی عشق سرو بود ونه، قب، الف: نه‌عشق سرو بود ونه.

مستی بآب یکدو عنب وضع بنده[1] نیست
من سال خورده پیر خرابات پرورم

با سیر اختر فلکم[2] داوری بسیست
انصاف شاه بـاد دریـن قصه یـاورم[3]

شکر خدا که باز درین اوج بارگاه
طاوس عرش می‌شنود صیت[4] شهپرم

نامـم ز کارنامهٔ[5] عشاق محـو بـاد
گر جز محبت تو بود شغل[6] دیگرم

شبل الاسد بصید دلم حمله کرد و من
گر لاغرم و گرنه شکار غضنفرم

مقصود از ین معامله بازار تیز نیست[7]
نی جلوه می‌فروشم ونی[8] عشوه می‌خرم

گردون چو کرد نظم ثریا بنام شاه
من خود چرا چنین نکنم[9] از که کمترم[10]

ای شاه شیر گیر چه کم گردد ار شود[11]
در سایـهٔ تـو ملك فراغت میسرم[12]

ای عاشقان روی تو از ذرّه بیشتر
من کی رسم بوصل تو کز ذرّه کمترم

۱ـ ایا: مردبنده، الف: بآب گرم عنب وضع بنده ،بعض نسخ: کرم بآب بعض نسخ: بآب یکدوقدح وضع بنده، قب: مستی ما بآب عنب کی بود روا.
۲ـ ایا، قب، الف: اختر وفلکم. ۳ـ ایا: داورم. ۴ـ ایا: صوت.
۵ـ ق، قب، الف: کارخانهٔ. ۶ـ الف: کار.
۷ـ ق، ایا: تیزیست. ۸ـ ایا، قب: نه جلوه می‌فروشم ونه.
۹ـ ق، قب: من نظم در چرا نکنم. ۱۰ـ ایا، الف: بیت راندارد.
۱۱ـ ایا: ای شاه شهرگیر چه گردد اگرشود. ۱۲ـ ایا : مقررم، قب: ملك قناعت میسرم

بنما بمن که منکر حسن رخ تو کیست
تا دیده‌اش بگز لك غیرت برآورم
بر من فتاد[1] سایهٔ خورشید سلطنت
واکنون فراغتست ز خورشید خاورم

افسر[2] سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارك باد بر سرو و سمن[3]*
بس[4] بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن
تا ابد معمور باد این خانه کز خاك درش
هر نفس با بوی رحمن می‌وزد باد از یمن[5]
خاتم جم را بشارت[6] ده بحسن خاتمت
کاسم اعظم کرد از و کوتاه دست اهرمن
شوکت پور پشنگ و تیغ عالم گیر او
در همه شهنامها شد داستان انجمن
خنگ چوگانی چرخت رام شد درزیر زین[7]
شهسوارا چون[8] بمیدان آمدی گویی بزن

۱- ایا: فتاده. ۲- ایا، قب: رایت. ۳- ایا: سروچمن (قافیه مکرراست).
۴- ق، ایا، الف، قب: خوش. ۵- ق، قب: بادیمن، ایا: با بوی‌رحمت می‌رود بادیمن، الف: می‌دهد بادیمن. ۶- الف: اشارت. ۷- الف: زان.
۸- ایا، قب: خوش.
* نج: غزل را ندارد.

جویبار ملك را آب از سر[۱] شمشیر تست
تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان[۲] بکن
بعد ازین نشگفت اگر با نکهت خلق خوشت
خیزد از صحرای ایذج[۳] نافهٔ مشك ختن
گوشه گیران انتظار جلوهٔ خوش میکنند[۴]
برشکن طرف کلاه و برقع از رخ بر فکن
مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش[۵]
ساقیا می ده بقول مستشار مؤتمن
ای صبا برساقی بزم اتابك عرضه دار
تا ازان جام زرافشان جرعهٔ بخشد بمن

شراب لعل کش[۶] و روی مه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان[۷] بین
بزیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی این[۸] کوته آستینان بین
بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند
دماغ و کبر[۹] گدایان و خوشه چینان بین
گره ز ابروی پر خم[۱۰] نمی‌گشاید یار[۱۱]
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

۱ـ ق، ایا، قب، الف: آب روان. ۲ـ الف: بدکاران.
۳ـ نسخهٔ اساس، الف: ایرج، متن از «ق» و «ایا».
٤ـ قب: میکشند. ۵ـ ایا، الف: باده‌نوش.
۶ـ ایا: لعل‌وش. ۷ـ ایا: اینان جمال آنان. ۸ـ نج: آن.
۹ـ بعض نسخ: دماغ کبر. ۱۰ـ ایا، قب، نج: گره ز ابروی مشکین ، بعض نسخ: پرچین. ۱۱ـ ق: بهای نیم کرشمه‌هزار جان طلبند.

حدیث عهد محبت زکس نمی‌شنوم[۱]
وفای صحبت یاران و هم نشینان بین
اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص منست
ضمیر عافیت اندیش[۲] پیش بینان بین
غبار خاطر حافظ ببرد[۳] صیقل عشق[۴]
صفای آینه پاکان[۵] و پاك دینان بین[۶]

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت[۷] ما کافریست رنجیدن
بمی پرستی ازان نقش خود زدم برآب[۸]
که تا خراب کنم نقش[۹] خود پرستیدن
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن[۱۰]
عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس[۱۱]
که وعظ بی‌عملان واجبست نشنیدن

۱- ق: حقوق صحبت مارا بباد داد وبرفت. ۲- ق، ایا: عاقبت‌اندیش، قب: مطابق متن، نج: بیت را ندارد.

۳- قب: زدود. ۴- ق: کدورت از دل‌حافظ ببرد صحبت دوست.

۵- ق، قب: همت پاکان. ۶- ایا، نج: صفای نیت پاکان و پاك‌بینان بین، بعض نسخ: صفای آینهٔ پاك پاك‌دینان بین، بعض نسخ: پاك‌بینان بین.

۷- قب، خ: شریعت. ۸- ایا، خ،نج: برآب زدم. ۹- خ، نج: رنگ.

۱۰- ایا، خ، نج: راز پوشیدن، بعض نسخ: بخواست‌جامی‌وگفتا که‌عیب‌پوشیدن، راز پوشیدن. ۱۱ - ایا: بطوف میکده خواهیم رفت ازین مجلس، قب: بطرف‌میکده خواهیم تافت زین مجلس. (خواهیم رفت ظ).

مراد ما ز تمنای[1] باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن[2]
برحمت سر زلف تو واثقم ور نی[3]
کشش چو نبود ازان سوچه سود کوشیدن[4]
ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب
که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن
مبوس جز لب معشوق[5] و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان
مست بگذشت ونظر برمن درویش انداخت
گفت ای[6] چشم وچراغ همه شیرین سخنان[7]
تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود[8]
بندهٔ من شو و بر خور ز همه سیم تنان
کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهر بورز[9]
تا بعشرتگه[10] خورشید رسی چرخ زنان
بر جهان تکیه مکن ور قدحی[11] می داری
شادی زهره جبینان خور و نازك بدنان

۱ـ ق: مراد دل زتماشای، قب: مراد ما زتماشای، نج: مراد دل ز تمنای.
۲ـ ایا، خ: بیت را ندارد. ۳ـ ق، قب: ورنه.
۴ـ ایا، خ، نج: بیت را ندارد. ۵ـ ق، قب: ساقی.
۶ـ ایا، قب: کای، نج: آن؟ ۷ـ نج (در اصل): دهنان.
۸ـ قب: خواهد ماند. ۹ـ ایا، نج: پست شو ومهر بورز.
۱۰ـ ق، قب، ایا، نج: بخلوتگه. ۱۱ـ قب: ورقدح، بعض نسخ: گرقدحی
نج: درقدح ارمی‌داری.

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
با صبا در چمن لانه[1] سحر می‌گفتم
که شهیدان که اند این همه خونین کفنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم
از می لعل حکایت[2] کن و سیمین ذقنان[3]
دامن‌دوست بدست آر و زدشمن‌بگسل
مرد یزدان[4] شو و فارغ گذر[5] از اهرمنان

خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن
تا ببینم کـه سر انجام[6] چه خواهد بودن*
غم دل چند توان خورد که ایام نماند
گو نه دل باش و نه ایا م[7] چه خواهد بودن
مرغ کم‌حوصله را[8] گو غم‌خود خور که بره[9]
رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن
پیرمیخانه چه خوش‌خواند[10] معمایی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

۱ـ ایا، قب: با صبا درد دل لاله. ۲ـ ایا: کفایت. ۳ـ ق، ایا، قب: شیرین دهنان. ۴ـ ایا: ره یزدان. ۵ـ ایا، قب، نج: ایمن گذر، بعض نسخ: مرد ایزد شو وایمن شو از ین اهرمنان.
۶ـ بعض نسخ: تا ببینیم سرانجام. ۷ـ ایا: گومه دل باش ومه ایام.
۸ـ نسخهٔ اساس، قب: کم‌حوصله‌رو، متن از «ق» و «ایا».
۹ـ ق، ایا، قب: برو، بعض نسخ: گو سر خود گیر و برو.
۱۰ـ ق، ایا، قب: همی خواند.
* نج: غـزل را ندارد.

بادە خور غم مخور و پند مقلد منیوش[1]
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن
دست رنج تو همان به که شود صرف بکام
دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن
بردم از ره سر[2] حافظ بدف وچنگ وغزل
تا جزای من بدنام چه خواهد بودن

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن
بگشا بشیوه[3] نرگس پر خواب خویش را[4]
وز رشك چشم نرگس رعنا بخواب کن
بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
چون شیشهای[5] دیدهٔ ما پرگلاب کن
ایام گل چو عمر برفتن شتاب کرد
ساقی بدور بادهٔ گلگون شتاب کن
بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن
همچون حباب دیده بروی قدح گشای
وین خانه را قیاس اساس[6] از حباب کن

۱ـ بعض نسخ: مشنو. ۲ـ ق:دل.
۳ـ قب: بعشوه. ۴ـ ق، نج: مست را ۵ـ ایا:شیشهاء.
۶ـ ایا: قیاس خراب، قب: اساس خراب، نج: بیت را ندارد.

ز انجا که رسم و عادت عاشق کشی تست[۱]
با دشمنان قدح کش و با ما عتاب کن[۲]
حافظ وصال میطلبد از ره دعا
یا رب دعای[۳] خسته دلان مستجاب کن

صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلك درنگ ندارد شتاب کن*
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
ما را ز جام بادهٔ گلگون خراب کن
خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش میطلبی ترك خواب کن
روزی که چرخ از گل ما کوزها کند
زنهار کاسهٔ سر ما پر شراب کن
ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما بجام بادهٔ صافی[۴] خطاب کن
کار صواب باده پرستیست حافظا
برخیز و روی عزم[۵] بکار صواب کن

می فکن برصف[۶] رندان نظری بهتر ازین
بر در میکده میکن گذری بهتر ازین

۱ـ بعض نسخ: ما بخت خویش وخوی ترا آزموده‌ایم.
۲ـ ایا: بیت را ندارد. ۳ـ ایا: دعاء.
۴ـ ایا: پردل صافی. ۵ـ ق: برخیزو عزم جزم، قب: برخیز و زود عزم.
۶ـ خ: میفکن در صف، بعض نسخ: بفکن برصف، نج: فکن اندرصف.
*ـ نسخهٔ اساس، نج:غزل را ندارد.

در حق من لبت این لطف که میفرماید
نیك[۱] خوبست ولیکن قدری بهتر ازین
آنکه فکرش[۲] گره از کار جهان بگشاید
گو درین نکته[۳] بفرما نظری بهتر ازین
دل بدان[۴] رود گرامی چکنم گر ندهم
مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین
ناصحم گفت که جزغم هنری دارد[۵] عشق؟
گفتم ای خواجهٔ عاقل[۶] هنری بهتر ازین
من بگویم[۷] که قدح گیرو لب ساغر بوس[۸]
بشنو ای جان که نگوید[۹] دگری بهتر ازین
کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچین[۱۰]
که درین باغ نیابی[۱۱] ثمری بهتر ازین

چو گل هر دم ببویت جامه بر تن[۱۲]
زنم[۱۳] چاك از گریبان تا بدامن

۱- ق، ایا، قب، خ، نج: سخت. ۲- ایا: سحرش. ۳- ق، نج: درین کار.
٤- خ: بدین. ۵- ق، ایا، قب، خ وسایر نسخ: که جز غم چه هنر دارد، نج: بجز غم...
۶- ق، ایا، خ، نج: بروای خواجهٔ عاقل، بعض نسخ: غافل، بعض دیگر: گفتم ای خواجهٔ غافل، قب: چیست ای خواجهٔ نادان.
۷- ایا، نج: من نگویم، بعض نسخ: گربگویم. ۸- ق، قب: من چو گویم که قدح نوش ولب ساقی بوس، خ: من نگویم که قدح گیر ولب ساقی بوس.
۹- ق: بشنو از من که نگوید، خ: بشنو ار زانکه بگوید.
۱۰- خ: بخر، بعض نسخ: شکرین شاخ نباتیست بچین، نج: مگرش میوه نباتست بچین.
۱۱- ق، ایا، قب، خ: نه بینی، نج: نچینی.
۱۲- ق، ایا، قب، الف: درتن. ۱۳- ق، قب، الف، نج: کنم، ایا: مطابق متن.

تنت را دید گل گویی[1] که در باغ[2]
چو مستان جامه را بدرید بر تن[3]

من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دل را تو آسان بردی از من

بقول دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس با دوست دشمن

تنت در جامه چون در جام باده
دلت در سینه چون در سیم[4] آهن

ببار ای شمع اشك از دیده چون ما[5]
که شد سوز دلت بر خلق روشن[6]

مرو[7] کز سینه‌ام آه جگر سوز
برآید همچو دود از راه روزن

دلم را مشکن و در پا مینداز
که دارد در[8] سر زلف تو مسکن

۱- نج: گویی گل. ۲- قب: تنت دیدست گل درباغ و گویی.

۳- ایا، الف، نج: درتن. ۴- نج: سنگ، ایا: سینه.

۵- ق: اشك از چشم خونین، بعض نسخ: اشك از دیده چون میغ ، ایا : بـرانی سرخ اشك از دیده چون خون، الف: ببارای شمع جمع ازدیده خونی، قب: مطابق‌متن.

۶- ایا: که سوز دل شود بر خلق روشن، نج: بیت را ندارد.

۷- ق، ایا، قب، الف، نج: مکن، الف: حذر. ۸- نج: با.

چو دل در زلف پستت بست حافظ[1]
بدینسان کار او در پا میفکن

کرشمهٔ کن و بازار ساحری بشکن
بغمزه رونق خوبان[2] سامری بشکن*
بباد[3] ده سر و دستار عالمی یعنی
کلاه گوشه بآئین دلبری[4] بشکن
بزلف گوی که آئین سر کشی[5] بگذار
بغمزه[6] گوی که قلب ستمگری بشکن
برون‌خرام و ببرگوی خوبی ازهمه‌کس
سزای حور بده[7] رونق پری بشکن
بآهوان نظر شیر آفتاب بگیر
با بروان دو تا قوس مشتری[8] بشکن
چو عطر سای شود زلف سنبل[9] ازدم باد
تو قیمتش بسر زلف عنبری بشکن

۱ـ ق، الف، نج: چو دل در زلف تو بستست حافظ، ایا، قب: اگر دل بست در زلف تو حافظ، نسخ دیگر: چو دل را بست در زلف تو حافظ.

۲ـ ق: رونق وناموس، قب: رونق ناموس، ایا: رونق بازار

۳ـ ایا: بباده (ببادط). ۴ـ ق: سروری. ۵ـ ق: دلبری، قب: بزلف گوکه ره ورسم دلبری، بعض نسخ: سرکشی.

۶ـ بعض نسخ: بطره. ۷ـ بعض نسخ: ده و. ۸ـ ایا: قوس و مشتری.

۹ـ ایا: عنبر. * نج: غزل رانـدارد.

چوعندلیب فصاحت فروشدای‌حافظ[۱]
تو رو نقش[۲] بسخن گفتنِ دری بشکن

میسوزم ازفراقت روی[۳] از جفا بگردان
هجران بلای ما شد[۴] یارب بلابگردان
مه جلوه می‌نماید برسبز[۵] خنگ گردون
تا او بسر در آید[۶] بر رخش پا بگردان
یغمای عقل و دین را بیرون خرام یک‌ره[۷]
برسر[۸] کلاه بشکن در بر قبا بگردان
مرغول را[۹] بر افشان یعنی برسم[۱۰] سنبل
گردسمن[۱۱] بخوری‌همچون‌صبا[۱۲] بگردان
ای نور چشم مستان در عین انتظارم[۱۳]
چنگی[۱۴] حزین وجامی بنواز یا بگردان
دوران‌چومی‌نویسدبرعارضت‌خطی‌خوش[۱۵]
یارب نوشتهٔ بد از یار ما بگردان

۱- بعض نسخ: فصاحت فروش شد حافظ. ۲- ق: توقدراو، قب: توقدر آن.
۳- بعض نسخ: رو. ۴- نج: بلای باشد. ۵- الف: سرخ.
۶- قب، الف، نج: بسر بگردد. ۷- ق، الف، نج: سرمست، ایا: یک‌شب، قب: یکدم، بعض نسخ: سرخوش.
۸- ق، قب: درسر، الف: طرف کلاه. ۹- بعض نسخ: مرغوله را، نج: این زلف را، بعض نسخ: مرغول را بگردان.
۱۰- ق، ایا، الف: برغم. ۱۱- ق، الف، نج: چمن.
۱۲- ایا، قب: گرد بخور و عنبر گرد صبا. ۱۳- نج: در عین انتظارم ای نور چشم مستان. ۱۴- ق، قب، الف: چنگک. ۱۵ - نج : خط خوش ، ق، الف: دوران همی‌نویسد بر عارضش خطی خوش، بعض نسخ : خط خوش ، بعض نسخ : دوران چو می‌نویسد بر عارض‌بتان خط، قب: دوران نوشته ناگه برعارضت خط خوش.

حافظ زخوب رویان بختت جز این قدر نیست
گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان

نکتهٔ دلکش بگویم خال آن مه رو ببین
عقل و جانرا بستهٔ زنجیر آن گیسو ببین*
عیب دل کردم که وحشی وضع و هرجایی[1] مباش
گفت چشم شیر گیر و غنج[2] آن آهو ببین
حلقهٔ زلفش تماشاخانهٔ باد صباست
جان صد صاحب دل آنجا بستهٔ یك مو[3] ببین
عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند
ای ملامت گو[4] خدا را رو مبین و رو ببین[5]
زلف دل دزدش صبا را دست در گردن برد[6]
با هوا داران[7] ره رو حیلت[8] هندو ببین
آنکه[9] من در جست و جوی او زخود یکسو شدم[10]
کس ندیدست و نبیند مثلش از هرسو ببین

۱ـ ایا، قب: وحشی وضع وصحرایی، بعض نسخ: وحشی طبع وهرجایی.
۲ـ ایا: گفت چشم مست وروی وقنج (غنجظ)، بعض نسخ: گفت چشم نیم مست و غنج، قب: گفت چشم مست وروی خوب.
۳ـ قب: هرمو، ایا: جان صاحب دل درآنجا بستهٔ هرمو.
۴ـ بعض نسخ: نصیحت گو. ۵ـ ق: رو مبین آن رو ببین.
۶ـ ق: بند برگردن نهاد، ایا: بند درگردن برد، بعض نسخ: زلف دلبندش صبارا بند درگردن نهد.
۷ـ ایا: هواخواهان. ۸ـ ق: حیلهٔ. ۹ـ ق، قب: اینکه ، ایا: ای که (اینکهظ). ۱۰ـ ق: فارغ شدم، ایا، قب: بیرون شدم، بعض نسخ: در جستجویش از خرد بیرون شدم، یکسو شدم.

* نج: غزل را ندارد.

حافظ ار در گوشهٔ محراب می‌نالد رواست
ای ملامت گو[1] خدا را آن خم ابرو ببین
ازمراد شاه‌منصورای‌فلك‌سر[2] برمتاب
تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کـوی او گدایی بر خسروی گـزیدن
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
خواهم شدن به‌بستان چون‌غنچه با دل‌تنگ[3]
وانجا به نیك نامی پیراهنی دریدن
گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
گه سرّ عشق بازی از بلبلان شنیدن
بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
کاخر ملول گردی از دست لب[4] گزیدن
فرصت شمار صحبت کز این دو راه[5] منزل
جون بگذریم دیگر نتوان[6] بهم رسیدن
گویی که رفت حافظ از یاد شاه منصور[7]
یارب بیـادش آور درویش پروریدن[8]

۱- ق، قب: نصیحت‌گو. ۲- بعض نسخ: رخ.
۳- نج: خواهم شدن بکویش چون غنچه با دلی تنگ.
۴- ق، ایا، نج: از دست ولب، قب: مطابق متن.
۵- ق، ایا: دو وا هه، نج: کزآن دوراه، قب (باخط‌دیگر): دوروزه.
٦- نج: نتوان دیگر.
۷- ق: شاه یحیی، ایا، قب: مطابق متن. ۸- نج: بیت را ندارد.

فاتحهٔ چو بگذری[۱] بر سر خستهٔ بخوان
لب بگشا که میدهد لعل لبت بخسته[۲] جان*
آنکه بپرسش آمد و فاتحهٔ نخواند و رفت[۳]
گو نفسی که روح را میکنم از پیش روان
ای که طبیب خستهٔ روی زبان من ببین
کین دم و دود سینه را[۴] بار دلست بر زبان[۵]
باز نشان حرارتم ز اب دو دیده و ببین
نبض مـرا کـه میدهد هیچ ز زندگی نشان
حال دلم چو خال توهست بر آتشش[۶] وطن
جسمم‌از‌ان‌چو‌چشم تو[۷]خسته‌شدست وناتوان
آنکه مدام شیشه‌ام از می عشق[۸] داده است
شیشه‌ام از چه می برد پیش طبیب هـر زمان
گرچه‌تب‌استخوان من کرد زمهر گرم و رفت
همچو تبم نمیرود آتش مهر از استخـوان
حافظ از آب زندگی شعرتوداد شربتم
ترك طبیب کن بیا نسخهٔ شربتم بخوان

۱ـ ق،قب، الف وسایر نسخ:آمدی. ۲ـ ق، قب وبیشتر نسخ: بمرده، بعص نسخ: بکشته، الف: مطابق متن. ۳ـ ق، الف: فاتحه خواند ومیرود ، بعض نسخ: فاتحه‌خواند و زود رفت، قب: مانند متن است و در این‌نسخه «نخواند» را بخواند نیـز می‌توان خواند .
۴ـ ق، قب: کین دم و دود سینه‌ام، بعض نسخ: کز دم و دود سینه‌ام.
۵ـ الف: کین دم دود سینه را باد زدست بر زبان (بار دلست برزبان ظ).
۶ـ ق: حال دلم زخال تو هست درآتشش، الف: بر آتشر، قب : مرغ دلم چو خال تو هست برآتشش.
۷ـ ق، قب، الف: چشمم از آن دو چشم تو، بعض نسخ:چشمم ازآن چوچشم‌تو.
۸ـ ق، قب، الف وبیشتر نسخ: از پی عیش، بعض نسخ دیگر: از می لعل.
* ایا، نج: غزل را ندارد.

ز در درا و[۱] شبستان ما منور کن
دماغ[۲] مجلس روحانیان معطر کن

بچشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و دین[۳]
بیا بیا و[۴] تماشای طاق و منظر کن

بگو بخازن جنت که خاك این مجلس[۵]
بتحفه بـر سوی فردوس و عطر[۶] مجمر کن

چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
کرشمه بر سمن و جلوه بـر[۷] صنوبر کن[۸]

حجاب دیدهٔ ادراك شد شعاع جمال
بیا و خرگـه[۹] خورشید را منور[۱۰] کن

ستارهٔ شب هجران نمی‌فشاند نـور
ببام قصر برا و[۱۱] چراغ مه بر کن

فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
تو کار خود مده از دست و می[۱۲] بساغر کن

و گر[۱۳] فقیه نصیحت کند کـه عشق مباز[۱۴]
پیالهٔ بدهش گو دماغ را تر کن

۱- ایا، خ: درآی و. ۲- ق، ایا، قب، خ: هوای، نج: مطابق متن.
۳- ق، ایا، قب، خ، نج: دل وجان. ۴- ایا: شهاو، نج: درآ درآو ، بعض نسخ: زدر درآ و. ۵- خ: منزل. ٦- ق، ایا، قب، خ، نج وسایر نسخ:عود.
۷- بعض نسخ: نازبر، ایا: در سمن وجلوه در، نج: کرشمهٔ کن وصد جلوه بر.
۸- خ: بیت را ندارد. ۹- نج: خرقه. ۱۰ نسخهٔ اساس: معنبر ، متن از «ق» وسایر نسخ، ایا، خ: بیت را ندارد.
۱۱- ایا، خ: برآی و. ۱۲- نج: رو. ۱۳- ق: اگر.
۱۴- بعض نسخ: که می مخورید.

از یـن مزوّجه و خرقه[1] نیك در تنگم
بیك کـرشمۀ صوفی کشم[2] قلندر[3] کن

پس از ملازمت عیش وعشق مهرویان
ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن[4]

ای نور چشم من سخنی هست گوش[5] کن
چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن

پیران سخن بتجربه گویند گفتمت[6]
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن

در راه عشق وسوسۀ اهرمـن بسیست
پیش آی[7] و گوش دل به پیام سروش کن

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل[8] طلب از می فـروش کن

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن[9]

۱- نسخۀ‌اساس: مزوجۀ خرقه، متن از«ق» و«ایا» و«خ» بعض‌نسخ: مرقع‌پشمینه.
۲- ق: صوفی‌وشم. ۳- ایا: مدبر. ۴- «ق» و «قب» و بعض نسخ این دو بیت را اضافه دارد:

طمع بقند وصال تو حد ما نبود — حوالتم بلب لعل‌همچو شکر کن

قب: بنقد

لب پیاله‌ببوس‌آنگهی‌بمستان‌ده — بدین‌دقیقه‌دماغ معاشران تر کن

قب: بدین دقیقه مشام خرد معطر کن، بعض نسخ: دماغ خرد...
۵- ایا، نج: هست وگوش. ۶- ق، الف : ز تجربه گویند گفتمت، ایا ، خ، نج: ز تجربه گویند و گفتمت، قب: ز تجربه گویند وگویمت.
۷- قب: هش دار . ۸- الف: محل. ۹- خ، الف: بیت را نـدارد.

برگ و نوا[1] تبه شد و ساز طرب نماند
ای‌چنگ ناله برکش وای دف خروش کن[2]
ساقی که جامت از می صافی تهی مباد
چشم عنایتی بمن دُرد نوش کن[3]
بر هوشمند سلسله ننهاد[4] دست عشق
خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
سر مست درقبای زر افشان چوبگذری
یك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

خدا را کم نشین با خرقه پوشان
رخ از رندان بی سامان مپوشان
در ین خرقه هزار[5] آلودگی هست
خوشا وقت[6] قبای می فروشان[7]
بیا و ز غبن[8] این سالوسیان بین
صراحی خون دل و بربط خروشان
چو مستم کردهٔ مستور منشین
چو نوشم دادهٔ زهرم منوشان

۱ـ ق، ایا، قب، الف، خ: برگ نوا. ۲ـ نج: بیت را ندارد.
۳ـ الف: بیت را ندارد. ۴ـ ایا، الف: بنهاد.
۵ـ ق، ایا، قب، نج: بسی، الف: مطابق متن. ۶ـ ایا،الف: که‌خوش‌وقت.
۷ـ نسخهٔ اساس: دردنوشان، نج: باده نوشان، متن از «ق» و «ایا».
۸ـ بعض نسخ: بیا در زرق، بیا و زرق، قب: وز دست.

تو نازك طبعی و طاقت نداری[۱]
گـرانیهـای مشتی دلـق پوشان
در ین صوفی وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش درد نوشان
ز دل گرمی حافظ بر حذر باش
که دارد سینهٔ چون دیگ جوشان[۲]

بالا بلند عشوه گر نقش باز[۳] من
کوتاه کـرد قصهٔ زهد[۴] دراز من
دیدی‌دلا که آخر پیری و زهد و علم[۵]
با من چه کرد دیدهٔ معشوق بـاز[۶] من
مستست یار ویاد حریفان نمیکند
ذکرش بخیر ساقی مسکین نواز من
یارب که آن[۷] صبا بوزد کز نسیم او[۸]
گردد شمامهٔ کرمش کارساز من
نقشی بر آب میزنم از گریه حالیا
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

۱ـ ق، ایا، قب، نج: نیاری.
۲ـ در «قب» این دو بیت اضافه شده.
لب میگون وچشم مست بگشا — که ازشوقت می لعلست‌جوشان
تو درخوابی‌کجا دانی که‌عاشق — بسر درکوی می گردد خروشان
۳ـ بعض نسخ: سروناز. ٤ـ بعض نسخ: عمر، قب: دور و دراز.
۵ـ الف: درس علم. ٦ـ ق، ایا، قب، خ، نج: معشوقه باز ، الف : دلبر معشوقه باز؟
۷ـ ق، ایا، قب، الف نج: کی آن، خ: مطابق متن. ۸ـ ق: آن.

می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد
محراب ابروی تو حضور نماز من
گفتم بدلق زرق بپوشم نشان عشق
غماز بود اشك و عیان کرد راز من
بر خود چو شمع گریه کنان خنده میکنم[1]
تا با تو سنگ دل چه کند سوز و ساز من
زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود
هم مستی شبانه و سوز و نیاز[2] من
حافظ ز غصه[3] سوخت بگو حالش ای صبا
با شاه دوست پرور دشمن گداز من

چون شوم خاك رهش دامن برافشاند[4] زمن
ور بگویم دل بگردان[5] رخ بگرداند[6] ز من
روی رنگین رابهر کس[7] می‌نماید همچوگل
گر[8] بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من
چشم خود راگفتم آخر یك نظرسیرش[9] ببین
گفت میخواهی مگر تاجوی خون راند زمن
او بخونم تشنه ومن برلبش تا چون شود[10]
کام بستانم ازو یا داد بستاند ز من

۱- ق، ایا، قب، خ، نج: خنده زنان گریه میکنم.
۲- ق: راز ونیاز، ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۳- ق، الف: زگریه.
۴- ق، ایا، قب، خ، نج: بیفشاند. ۵- بعض نسخ: مگردان.
۶- ق، ایا، خ، نج: روبگرداند، قب: مطابق متن.
۷- قب: عارض رنگین بهرکس. ۸- ق، ایا، قب، خ، نج: ور.
۹- بعض نسخ: رویش. ۱۰- خ: شوم، ایا: جان فدایی وار خواهم بر سر زلفش‌فشاند.

گر چو شمعش بیش گریم[۱] بر غمم خندد چو صبح[۲]
ور برنجم خاطر نازك برنجاند ز من
دوستان جان دادم از بهر دهانش[۳] بنگرید
کو بچیزی مختصر چون باز می ماند ز من[۴]
ختم کن[۵] حافظ که گر زین دست خوانی درس‌عشق[۶]
عشق[۷] در هر گوشهٔ افسانهٔ خواند[۸] ز من
گرچو فرهادم بتلخی جان برايد باك نيست[۹]
بس حکایتهای شیرین باز می ماند ز من[۱۰]

چندان که گفتم[۱۱] غم با طبیبان
درمان نکردند مسکین غریبان
یا رب امان ده تا باز بینند[۱۲]
چشم محبان روی حبیبان
ما درد پنهان با یار گفتیم
نتوان نهفتن درد[۱۳] از طبیبان[۱۴]
ای منعم آخر بر خوان وصلت[۱۵]
تا چند باشیم از بی نصیبان

۱ـ ق، ایا، قب، خ، نج وسایر نسخ: میرم. ۲ـ ق : بر غمم خندان شود ، خ: در غمم خندد چو صبح. ۳ـ ق: جان داده‌ام بهردهانش.
۴ـ ایا: بیت را ندارد. ۵ـ ق: صبر کن. ۶ـ ق، نج : زین دست باشد درس غم، ایا: زین دست باشد درس شوق، خ: اگر زین دست باشد درد عشق، قب: که گر زینگونه خوانی درس عشق.
۷ـ بعض نسخ: خلق. ۸ـ قب: صد رقعه برخواند.
۹ـ ایا، قب: حیف نیست. ۱۰ـ خ: بیت را ندارد.
۱۱ـ قب: گفتیم. ۱۲ـ ق، قب، نج: باز بیند، ایا: باز بینم، الف: مطابق متن. ۱۳ـ قب: رنج. ۱۴ـ ق: بیت را ندارد. ۱۵ـ ق، قب، نج: جودت، ایا: لطفت، الف: مطابق متن.

درج محبت بر مهر خود نیست
یـا رب مبـادا کـام رقیبـان
آن گل که هر دم بر دست خاریست[۱]
گـو شرم بـادت[۲] از عنـدلیبان
حافظ نگشتی رسوا به گیتی[۳]
گر می‌شنیدی پند ادیبان[۴]

یا رب آن آهوی مشکین بختن باز رسان
وان سهی سرو روانـرا[۵] بچمن بـاز رسان
ماه و خورشید بمنزل چو بامر تو رسند[۶]
یار مهروی مرا باز بمن[۷] باز رسان
سنگ وگل گشت عقیق و گهر از گریهٔ من[۸]
یارب آن کوکب رخشان[۹] بیمن بـاز رسان

۱ـ ق، ایا، نج: در دست بادیست، قب، الف: در دست خاریست.
۲ـ ق: بادش. ۳ـ ق، ایا، نج: شیدای گیتی، قب: شیدا بگیتی: الف: رسوای گیتی. ۴ـنج: پند از ادیبان.
۵ـ ق، قب: سرو خرامان، ایا: سرو قدم را، نج: سرو قد من.
۶ـ ایا: رسید. ۷ـ ق، ایا، نج وسایر نسخ: نیز بمن.
۸ـ قب: گشت عقیق از اثر گریهٔ من، ایا، نج: گشت عقیق از گذر گـریهٔ من، ق: دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد.
۹ـ ایا، قب، نج: میمون.

دیدی آن مرغ همایون که برون رفت زدست[1]
پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان
بخت پژمردهٔ ما را به نسیمی دریاب[2]
یعنی آن جان زتن رفته بتن بازرسان
سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات[3]
بشنو ای پیك خبر گیر[4] و سخن بازرسان
آنکه‌بودی وطنش‌دیدهٔ[5] حافظ یارب
بمرادش ز غریبی بوطن باز رسان

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو[6]
آفتاب فتح[7] را هر دم فروغی میدهد[8]
با کلاه[9] خسروی رخسار مه سیمای تو
گرچه خورشید فلك چشم وچراغ عالمست
روشنایی بخش چشم اوست خاك پای تو

۱ـ ق، قب (باخطی دیگر): بروای‌طایرمیمون همایون آثار، بعض نسح: همایون طلعت، بعض نسخ: دیدی آن طایر میمون همایون آثار، دیدی آن طایر میمون که‌برون رفت زدست، بعض نسخ دیگر: دیدی ای طایر میمون همایون آثار، همایون طلعت ، ایا: دیدی‌آن [ ] میمون که‌همای آینست (دیدی آن طایر میمون که همای آیینست ظ) نج: بیت را ندارد

۲ـ ق، ایا،نج: دل آزردهٔ ما را بنسیمی‌بنواز. ۳ـ ایا: نخواهیم نشست.

۴ـ بعض نسخ: سخن‌گیر. ۵ـ ایا، قب: شینهٔ.

۶ـ ق: زینت تاج و نگین از گوهر والای تو، ایا، قب: تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو، نج: مطابق متن

۷ـ قب: صبح. ۸ـ ق، ایا، قب، و سایر نسخ: طلوعی میدهد.

۹ـ ق، ایا، قب: نج: ازکلاه، بعض نسخ: در کلاه، وزکلاه.

جلوه گاه طایر اقبال[۱] گردد[۲] هر کجا
سایه اندازد همای چتر گردون سای تو
دررسوم[۳] شرع وحکمت با هزاران اختلاف
نکتهٔ هرگز نشد فوت از دل دانای تو
آب حیوانش ز منقار بلاغت میچکد
طوطی خوش لهجه یعنی کلك شکرخای‌تو[۴]
آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
جرعهٔ بود از زلال جام جان افزای تو
عرض‌حاجت‌درحریم‌حضرتت[۵] محتاج نیست
رای کس مخفی نباشد[۶] با فروغ رای تو
خسروا پیرانه سرحافظ جوانی‌میکند[۷]
برامید عفوجان بخش‌جهان‌بخشای‌تو[۸]

تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشك سای تـو
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو*
ای‌گل‌خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کزسر صدق میکند شب همه شب دعای‌تو[۹]

۱ـ قب، نج (در اصل): افلاك. ۲ـ ق: باشد. ۳ـ ق: از رسوم.
۴ـ ایا، نج: این بیت وبیت بعد را ندارد. ۵ـ قب: حرمتت.
۶ـ ق. ایا، قب، نج وسایر نسخ: راز کس مخفی نماند.
۷ـ ایا: قب، نج: حافظ اندر حضرتت لاف غلامی میزند.
۸ـ ق: گنه فرسای تو، بعض نسخ: گنه بخشای تو.
۹ـ خ: بیت را ندارد.
* نسخهٔ اساس: غزل را ندارد.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو[1]

مهر رخت سرشت من خاك درت بهشت من
عشق تو سرنبشت من راحت من رضای تو[2]

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
زود بسلطنت رسد هر که بود گدای تو[3]

خرقهٔ زهد وجام می‌گرچه نه درخور همند[4]
این همه نقش میزنم از جهت رضای تو[5]

شورشراب وسوز عشق[6] آن نفسم رود زسر
کاین سر پر هوس شود خاك در سرای تو

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال تست
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تـو

خوش چمنیست عارضت خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش کلام شد[7] مـرغ سخن سرای تـو

۱- ایا: من بکشم برای تو. ۲- در «خ» وحاشیهٔ «ق» این بیت بدینگونه ضبط شده:

عشق تو سرنوشت من خاك درت بهشت من
مهر رخت سرشت من راحت جـان رضای تو

بیت مذکور در حاشیهٔ نسخهٔ «ق» آمـده. حاشیهٔ ق: من

۳- این بیت در متن نسخهٔ «ق» نیامده وبیتی دیگر باین صورت در متن ضبط شده:

دولت عشق بین که چون از سر فقر وافتخار
گوشهٔ تاج سلطنت مـی‌شکند گـدای تـو.

۴- نج: هم است. ۵- نج: جفای تـو، قب: وفای تو، ایسا، خ: بیت را ندارد.

۶- ق: شور شراب عشق تو. ۷- خ: حافظ خوش سخن بود.

ای آفتاب آینه‌دار جمال تـو
مشك سیاه مجمره گردان خال تو

در اوج ناز ونعمتی ای آفتاب[۱] حسن
یارب مباد تا بقیامت زوال تو

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود
کین گوشه نیست در خور خیل خیال تو

در چین زلفش ای دل غمگین[۲] چگونهٔ
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو[۳]

آن[۴] نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور
عکسیست در حدیقهٔ بینش ز خال تو

تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود
کو عشوهٔ ز ابروی همچون هلال تو

مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نبست باز[۵]
طغرا نویس آن خط مشکین[۶] مثال تو

۱ـ ق، قب: پادشاه. ۲ـ ق: مسکین.

۳ـ خ: این بیت و دو بیت بعد را ندارد.

۴ـ ق: این. ۵ـ بعض نسخ: یار.

۶ـ ق،ایا، قب، خ، نج: طغرا نویس ابروی مشکین، بعض نسخ: ابـروی همچون هلال تو.

برخاست بوی گل ز در آشتی درای
ای نو بهار جان[1] رخ فرخنده فال تو[2]
حافظ‌درین کمند سر سرکشان‌بسیست[3]
سودای کج مپز که نباشد مجال تو[4]

ای خونبهای نافهٔ چین خاك راه تو
خورشید سایه پرور طرف کلاه تو
نرگس کرشمه می :رد ازحد برون خرام
ای جان[5] فدای شیوهٔ چشم سیاه تو
خونم بخورکه هیچ ملك باچنان[6] جمال
از دل نیایدش که نویسد گناه تو
آرام وخواب خلق جهان را سبب تویی
زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو

۱- ق، ایا، قب، نج: نوبهار ما، بعض نسخ نوبهارمن.
۲- خ: بیت را ندارد. ۳- نج: ببین.
۴- ق، نج، این دو بیت را اضافه دارد، بیت اول‌در ایا، خ، قب، نیزآمده:
در پیش شاه عرض کدامین جفا کنم
شرح نیازمندی خود یا ملال تو
ایا: در پیش خواجه
قب، خ، نج: در صدز خواجه
تا پیش بخت باز روم تهنیت کنان
بعض نسخ: تا پیش باز بخت روم
۵- ق: ای من. ۶- قب: چنین

با هر ستارهٔ سر و کاریست[۱] هر شبم
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو[۲]

یاران همنشین همه از هم جدا شدند
ماییم و آستانهٔ دولت پناه تو[۳]

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
آتش زند بخرمن غم دود آه تو

ای پیك راستان خبر یار[۴] ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو*

ما محرمان خلوت انسیم[۵] غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو

مرغ چمن بمویهٔ من دوش میگریست
آخر تو واقفی[۶] که چه رفت ای صبا بگو[۷]

هر کس که گفت خاك دردوست توتیاست[۸]
گو این سخن معاینه در چشم ما بگو

جان پرورست قصهٔ ارباب معرفت
روزی برو بپرس[۹] حدیثی بیا[۱۰] بگو

۱- ق: سر وکارست.
۲- خ: این بیت و بیت بعد را ندارد. ۳- ایا: بیت را ندارد.
٤- ایا، قب: سروما. ٥- ایا: صوت‌الستیم.
۶- ایا : نه واقفی. ۷- ق: بیت را ندارد.
۸- ایا: هرکس که گفت خاك ره او نه توتیاست.
۹- ق، ایا، قب وسایر نسخ: رمزی برو بپرس، بعض نسخ: رمزی برو بپرس‌و.
۱۰-نسخهٔ اساس: بما. * نج: غزل را ندارد.

گر دیگرت بر آن در دولت گذر بود
بعد از دعا و خدمت خود عجز ما بگو[1]
صوفی که[2] منع ما ز خرابات میکند
گو در حضور پیر من این ماجرا بگو[3]
آن می که در سبو دل صوفی بعشوه برد
کی[4] در قدح کرشمه کند ساقیا بگو[5]
دلدار دام[6] زلف چو بر خاک می‌فشاند
بر آن غریب ما چه گذشت از هوا[7] بگو
حافظ گرت بمجلس او راه میدهند
می‌نوش و ترك زرق ز بهرخدا بگو[8]

۱- ق،ایا و نسخ دیگر: بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو ، قب: بعد از ادای خدمت خود عرض ما بگو.

۲- ق، قب: آنکس که. ۳- ایا: بیت را ندارد.

٤- نسخهٔ اساس: گر، متن از «ایا». ۵- ق: بیت را ندارد.

٦- ق: جانها زدام، قب: دلها زدام.

۷- ق: صبا، قب: جفا، ایا: بیت را ندارد.

۸- در نسخهٔ ق، قب، این سه بیت افزوده شده که بیت سوم آن در «ایا» نیز آمده:

برهم چو میزدآن سرزلفین مشکبار — با ما سر چه داشت زبهر خدا بگو
هرچند ما بدیم توما رابدان مگیر — شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
براین فقیرنامهٔ‌آن،محتشم بخوان — با این گدا حکایت آن پادشا بگو

ایا: قصهٔ آن، در «ایا» و «قب» این بیت نیز مذکور است:

درراه عشق فرق غنی‌وفقیر نیست — ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

گفتا[۱] برون شدی بتماشای ماه نـو
از ماه ابروان منت شرم بـاد رو
عمریست تا دلت ز اسیران زلف ماست[۲]
غافل ز حفظ جانب یـاران خـود مشو
تخم وفا و مهر درین کهنه کشته زار[۳]
آنگه عیان شود که رسد[۴] موسم درو
ساقی بیار باده کـه رمزی بگویمت
از سیر اختران کهن سال و مـاه نـو[۵]
شکل هلال هر سر مه میدهد نشان
از افسر سیامك و ترك کلاه[۶] زو
حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست
درس حدیث عشق برو[۷] خوان وزو شنو[۸]

مزرع سبز فلك دیدم و داس مـه نـو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

۱ـ ایا: گفتم. ۲ـ ایا: زیسیران ملك ماست، بعض نسخ: تـا دلـم زاسیران زلف تست. ۳ـ قب: کشت‌زار، نج: درین کشته‌زار نیست.

٤ـ ق: بود، نج: آنگه شود عیان که رسد. ۵ـ ق، ایا: از سر اختران کهن سیر و ماه نو، نج: از سیر....، بعض نسخ: از سر اختر کهن و سیرماه نو.

۶ـ ایا، قب: پرکلاه، بعض نسخ: طرف کلاه. ۷ـ ایا، بدو، بعض نسخ: درس وفا ومهر برو. ۸ این بیت نیز در «ق» و «ایا» و«قب» و «نج» موجود است:

مفروش عطرعقل بهندوی زلف ما کانجا هزار نافهٔ مشکین به نیم جو

بعض نسخ: زلف یار

گفتم ای بخت بخسبیدی[1] و خورشید دمید
گفت با این همه از سابقه نومید مشو
تکیه بر اختر شب دزد[2] مکن کین عیار
تاج کاوس[3] ببرد و کمر کیخسرو
گر روی پاك و مجرد چو مسیحا بفلك[4]
از چراغ تو[5] بخورشید رسد صد پرتو
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدوجو
چشم بد دور ز خال تو کـه در عرصهٔ حسن
بیذقی[6] راند که برد از مه و خورشید گرو[7]
گوشوار زر و لعل[8] ارچه گران دارد گوش
دور خوبی[9] گذرانست نصیحت بشنو[10]
آتش زهد ریا[11] خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو[12]

۱ـ ق، نج: بخفتیدی. ۲ـ ایا، قب: شب گرد.
۳ـ ایا، خ، نج: تخت کاوس، بعض نسخ: تاج کاوس ربود.
۴ـ ایا، قب، خ، نج: آنچنان رو شب رحلت چو مسیحا بفلك، خ: آنچنان شو.
۵ـ ایا، قب، خ، نج: کز چراغ تو، بعض نسخ: کز فروغ تو.
۶ـ ق،قب، خ: بیدقی، ایا: مطابق متن. ۷ـ نج: بیت را ندارد.
۸ـ ایا: از زر ولعل، بعض نسخ: گوشوار د ر ولعل. ۹ـ ایا: خوبان.
۱۰ـ نج: بیت را ندارد. ۱۱ـ ق، ایا، قب، خ، نج: زهد و ریا.
۱۲ـ این بیت نیز در بعض از نسخ موجود است:
اندرین دایره می باش چـو دف حلقه بگوش
و رقفایـی خـوری از دایـرهٔ خـویش مـرو

خط عذار یار که بگرفت ماه ازو
خوش حلقه‌ایست لیك بدرنیست راه ازو
ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست
آنجا بمال[۱] چهره و حاجت بخواه ازو
ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاك دار
کائینه ایست جام جهان بین که آه ازو
کردار اهل صومعه‌ام کرد می پرست[۲]
این دود[۳] بین که نامهٔ من شد سیاه ازو
ساقی چراغ می بره[۴] آفتاب دار
گو بر فروز مشعلهٔ صبحگاه ازو[۵]
آبی بروز نامهٔ اعمال ما فشان
باشد توان سترد[۶] حروف گناه ازو
شیطان[۷] غم‌هرآنچه‌که خواهد[۸] بگوبکن
من برده‌ام بباده فروشان پناه ازو
حافظ که راه مجلس عشاق ساز کرد[۹]
خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازو
آیا از ین[۱۰] خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه ازو

۱- بعض‌نسخ: بسای. ۲- ایا، خ: صوفی مرا بمیکده برد از طریق عشق، نج: عقل. ۳- خ: دوده. ۴- ایا: ببر. ۵- نج: باشدتوان سترد حروف گناه ازو. ۶- ایا، خ: بتوان مکر سترد. ۷- ق، ایا، قب، نج: سلطان.
۸- ق، ایا، قب، خ، نج و سایر نسخ هرآنچه تواند.
۹- ق: حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد، ایا، قب، خ، نج: حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد، خ: ساز کرد. ۱۰- ق، ایا، قب، خ، نج وسایر نسخ: درین.

بجان پیر خرابات و حق نعمت[۱] او
که نیست در سر من[۲] جز هوای خدمت او
بهشت اگر چه نه جای گناه کارانست
بیار باده که مستظهرم برحمت[۳] او
چراغ صاعقهٔ آن[۴] سحاب روشن باد[۵]
که زد بخرمن ما[۶] آتش محبت او
بیار باده که دوشم سروش عالم غیب[۷]
نوید داد که عامست فیض رحمت او
بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی
مزن بپای که معلوم نیست نیت او
مکن بچشم حقارت نگاه بر[۸] من مست
که هست معصیت و زهد در مشیت او[۹]
مدام خرقهٔ حافظ بباده[۱۰] در گروست
مگر زخاك خرابات بود فطرت[۱۱] او

۱- ق: صحبت. ۲- ایا (در یکجا)، خ: ما، ایا: درجای دیگر مطابق متن است، این غزل در نسخهٔ «ایا» در دوجا ضبط شده. ۳- ق، ایا، خ، نج: بهمت.
۴- ایا (دریکجا): این، در جای دیگر: مطابق متن.
۵- بعض نسخ: صدآفرین خدا بربلای آن طوفان، در«نج» بااین مصراع ومصراع دوم بیت متن بیتی دیگر بدینگونه ضبط و افزوده شده:
صد آفرین خدا بر بلای آن طوفان که زد بخرمن من آتش محبت او
۶- ایا، قب، نج: من. ۷- ق: بیا که دوش بمستی سروش عالم غیب.
۸- ق، ایا (در یکجا)، قب، خ، نج: در، ایا: در جای دیگر مطابق متن است.
۹- ق، ایا، قب، خ، نج و سایر نسخ: که نیست معصیت وزهد بی مشیت او.
۱۰- نج: زباده. ۱۱- خ وبعض نسخ: طینت. ق، ایا، قب: این بیت را اضافه دارد:
نمی‌کند دل من میل زهد وتوبه ولی بنام خواجه بکوشیم و فر دولت او
ایا: ما نج: این بیت را اضافه دارد:
دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست که هست مشتمل حال فیض رحمت‌او

گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو
باد بهار میوزد بادهٔ خوشگوار کو
هر گل نو ز گلرخی یاد همی‌کند[1] ولی
گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو
مجلس بزم عیش را[2] غالیهٔ مراد نیست[3]
ای دم‌صبح خوش‌نفس نافهٔ[4] زلف یار کو
حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم بخون دل بهر خدا نگار[5] کو
شمع سحر بخیرگی[6] لاف زعارض توزد
خصم زبان دراز شد خنجر آب دار کو
گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو
مردم از ین هوس ولی‌قوت اختیار[7] کو
حافظ اگرچه درسخن خازن گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخن گزار[8] کو

مرا چشمیست خون افشان زدست آن کمان ابرو
جهان‌پرفتنه خواهدشد[9] ازین چشم وازان ابرو*

۱ـ بعض نسخ: همی دهد. ۲ـ قب، نج: عشق را.
۳ـ ایا، نج: غالیه از هوای تست. ۴ـ بعض نسخ: نکهت، ایا: ای دم‌خوش نفس صبا نافهٔ. ۵ـ ایا: شکار.
٦ـ ق: شمع سحرگهی اگر،بعض نسخ: شمع سحر ز خیرگی، شمع سحر ببزمگه، قب: شمع سحر زبیخودی، ایا، نج: خیز که شمع صبحدم.
۷ـ ق، ایا، نج: قدرت و اختیار، قب: قدرت اختیار.
۸ـ قب: سخن گذار.
۹ـ ق: جهان بس فتنه خواهد دید از آن، بعض نسخ: جهان پرفتنه می‌بینم ازآن.
* نج: این غزل را ندارد.

غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی
نگارین گلشنش رویست و مشکین سایه‌بان ابـرو
هلالی شد تنم زین غم کـه بـا طغرای مشکینش[۱]
که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابـرو
رقیبان[۲] غافل و ما را ازان چشم و جبین هـر دم
هزاران گـونه پیغامست و حاجب در میان ابـرو
دگر حور و پری را کس نگوید با چنین[۳] حسنی
که این را اینچنین حسنست[۴] و آنرا آنچنان ابرو
روان گوشه گیرانرا زحسنش[۵] طـرفه گلزاریست
که بر طرف سمن زارش[۶] همی گردد چمان ابرو
تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف و مـی‌ترسم
که محرابم بگرداند خـم آن دلستان ابـرو[۷]
اگر چه مرغ زیرك بود حافظ در هوا داری
به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

از خون دل نوشتم[۸] نزدیك یار[۹] نـامه
انی رأیت دهراً من هجرك[۱۰] القیامه
دارم من از فراقش در دیده[۱۱] صد عـلامت
لیست[۱۲] دمـوع عینی هـذا[۱۳] لناالعلامه

۱ـ ق، قب: ابرویش. ۲ـ ایا: رفیقان. ۳ـ ایا: چنان.
۴ـ ق: چشمست، قب: که آنرا اینچنین چشمست واین را.
۵ـ ق، ایا: گوشه‌گیرانرا جبینش. ۶ـ ایا: چمن سارش. ۷ـ ایا: بیت را ندارد.
۸ـ ایا: نبشتم. ۹ـ ق، نج: دوست. ۱۰ـ قب: فی هجرك.
۱۱ـ ایا، قب: فراقت بر دیده، نج: فراقت در دیده.
۱۲ـ نسخهٔ اساس: لیس. ۱۳ـ ایا: سلا، قب: مثلا.

هـر چند آزمودم[۱] از وی نبود سودم[۲]
مـن جـرب المجرب حلت بـه الندامه
پرسیدم از طبیبی از حال دوست[۳] گفتا
فی قربها عذاب مـن بعد هـا السلامه[۴]
گفتم ملامت آید[۵] گر گرد کوت[۶] گردم
و الله مـا رأینا حباً[۷] بـلا مـلامه
باد صبا ز ماهم نا گه حجاب برداشت
کالشمس فی الضحیها تطلع من الغمامه[۸]
حافظ چو طالب آمد[۹] جامی بجان شیرین[۱۰]
حتـی یذوق[۱۱] منه کأساً مـن الکـرامه

وصال او[۱۲] ز عمر جاودان بـه
خداوندا مرا آن ده که آن به
بشمشیرم زد و بـا کس نگفتم
کـه راز دوست از دشمن نهان بـه

۱ـ ق، ایا، قب: کازمودم. ۲ـ نج: کازمودم هیچم نبود سوده.
۳ـ ق، نج: احوال دوست، ایا: پرسیدم از چه بینی انکار دوست.
۴ـ ایا: من بعدها ندامه، ق: فی بعدها عذاب فی‌قربها السلامه، قب: فی‌قربهاعذاب فی‌بعدهاسلامه، بعض نسخ دیگر: فی‌بعدهاالسلامه.
۵ـ نج: آرد. ۶ـ ق، نج: دوست، ایا، قب: مطابق متن.
۷ـ نج: حالا. ۸ـ ق، ایا، قب، نج: بیت را ندارد.
۹ـ ایا، قب: چو طالبی تو. ۱۰ـ بعض نسخ: حافظ چو طالب آمد ساقی بیار جامی. ۱۱ـ ایا: تذوق.
۱۲ـ خ: تو.

دلا دایم گدای کوی او باش
بحکم آنکه دولت جاودان به
بخلدم دعوت ای زاهد مفرمای[۱]
که این سیب زنخ زان بوستان به
گلی کان[۲] پایمال سرو ما شد[۳]
بود خاکش ز خون ارغوان به
خدا را از طبیب ما[۴] بپرسید
که آخر کی شود آن[۵] ناتوان به
جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت[۶] جوان به
بداغ بندگی مردن بدین[۷] در
بجان او که از ملك جهان به[۸]
شبی میگفت چشم کس[۹] ندیدست
ز مروارید گوشم در جهان به[۱۰]
سخن اندر دهان دوست گوهر[۱۱]
ولیکن گفتهٔ حافظ ازان به[۱۲]

۱- ق: مفرما. ۲- نج: کو. ۳- ق، قب، خ، نج: گشت، ایا: پای سرو باشد (پای مال سرو ما شد ظ) الف: مطابق‌متن. [ ]
۴- ق، قب، خ، نج: من، ایا، الف: مطابق متن.
۵- ق، ایا، قب، الف، خ، نج: این. ۶- قب: با بخت.
۷- ق: برین، ایا: درین. ۸- خ: بیت را ندارد. ۹- بعض نسخ: من.
۱۰- خ: بیت را ندارد. ۱۱- ق: شکر.
۱۲- ق و بعض نسخ این بیت را اضافه دارد:
اگر چه زنده رود آب حیاتست ولی شیراز ما از اصفهان به

چراغ روی ترا شمع روز[۱] پروانه
مرا ز حال[۲] تو با حال خویش پروا نه
خرد که قید مجانین عشق می‌فرمود
ببوی حلقهٔ زلف[۳] تو گشت دیوانه
بمژده جان بصبا داد صبح شمع صفت[۴]
ز شمع روی تواش چون رسید[۵] پروانه
بر آتش رخ زیبای او بجای[۶] سپند
بغیر خال سیاهش[۷] که دید به دانه
من رمیده ز غیرت ز پا فتادم دوش[۸]
نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه
ببوی زلفش اگر جان بباد رفت چشد
هزار جان گرامی فدای جانانه
چه فتنها[۹] که برانگیختیم و سود نداشت
فسون ما بر او[۱۰] گشته است افسانه

۱ـ ق، ایا، قب، نج: شمع گشت.
۲ـ نج: خال، قب: عشق، بعض نسخ: مرا بعشق تو از حال خویش.
۳ـ ق: ببوی سنبل زلف. ٤ـ ق، ایا، قب، نج و سایر نسخ: بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی. ۵ـ نج: که شمع روی تواش می‌رساند.
۶ـ ایا: تو برای، قب: تو بجای، نج: او برای.
۷ـ قب: سیاهت. ۸ـ قب: ز غیرت فتادم از پادوش.
۹ـ ق، ایا، قب، نج: نقشها. ۱۰ـ ایا: فسون او برما.

مرا بدور لب دوست[1] هست پیمانی
که بر زبان[2] نبرم جز حدیث پیمانه
حدیث مدرسه وخانقه مگوی که باز[3]
فتاد[4] در سر حافظ هوای میخانه

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلایی بشیخ و شاب زده
سبو کشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز ترك کله چتر[5] بر سحاب زده
شعاع جام[6] و قدح نور ماه پوشیده
عذار مغبچگان راه آفتاب زده
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسمه و[7] بربرگ گل خضاب زده[8]
ز شور و عربدهٔ شاهدان شیرین کار
قدح شکسته و گل ریخته[9] رباب زده
گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت
ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده[10]

۱ـ نج: مرا بدولت آن‌دوست. ۲ـ نسخهٔ اساس:هرزمان ،متن از «ق»و«ایا» وسایر نسخ. ۳ـ نج: مگو با ما. ۴ـ بعض نسخ: فتاده.
۵ـ بعض نسخ: خیمه، گوشه. ۶ـ خ: صفای جام، بعض نسخ: فروغ جام .
۷ـ بعض نسخ: کشیده وسمه و، شکسته‌وسمه‌و، قب: بنفشه بسته‌و.
۸ـ ق، ایا، قب، خ، نج: گلاب زده، بعض نسخ: کشیده و سمه و بـرزلف مشك ناب زده. ۹ـ ق، ایا، قب، خ، نج: شکر شکسته سمن ریخته، بعض نسخ: شکر شکسته وگل ریخته. ۱۰: ایا، خ، نج: بیت را ندارد.

سلام کردم و با من بروی خندان گفت[۱]
که ای خمار کش مفلس شراب زده
که‌این کند که تو کردی بضعف[۲] همت‌ورای
ز گنج خانه شده خیمه بر[۳] خراب زده
وصال دولت بیدار ترسمت ندهند[۴]
که خفتهٔ تو[۵] در آغوش بخت خواب زده
فلك جنیبه کش شاه نصرة الدینست[۶]
بیا ببین ملکش[۷] دست در رکاب زده
خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف[۸]
ز بام عرش صدش بوسه بر جناب[۹] زده
بیا بمیکده حافظ که بر تو عرضه کنم
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده

خنك نسیم معنبر شمامهٔ دلخواه
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه
دلیل راه شو ای طایر[۱۰] خجسته لقا
که دیده آب شد از شوق خاك آن[۱۱] درگاه

۱- نج: مرا بجرعهٔ خود شاد کرد و آنگه گفت.
۲- خ: که کرد آنچه توکردی ز ضعف، قب: که این کند که تو کردی ز ضعف.
۳- نج: در. ۴- ایا، خ: مرا بجرعهٔ خود شاد کرد وآنگه گفت.
۵- ایا: چه خفتهٔ تو، خ: چه فتنهٔ تو. ۶- نسخهٔ اساس: نصرت‌الدینست.
۷- قب: فلکش. ۸- قب: بهرعزوشرف.
۹- ایا: رکاب، خ: بیت را ندارد.
۱۰- ایا: طالب. ۱۱- ایا، نج: این.

بیاد شخص نزارم[۱] که غرق خون دلست
هلال را ز کنار شفق کنند[۲] نگاه
منم که بی تو نفس میزنم[۳] زهی خجلت
مگر تو عفو کنی ورنه چیست[۴] عذر گناه
ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر[۵]
سپیده دم که هوا چاك کرد شعر سیاه[۶]
بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
ز تربتم بدمد سرخ گل بجای گیاه
مده بخاطر نازك ملامت از من ره[۷]
که حافظ تو خود این لحظه[۸] گفت بسم الله

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ
فرصتت باد که دیوانه نواز آمدهٔ
ساعتی ناز مفرما[۹] و بگردان عادت
چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ[۱۰]

۱- بعض نسخ: ببین بشخص نزارم. ۲- ق: زکنار افق کنند، ایا: بکنارشفق کنند. ۳- ق: میکشم. ۴- ایا، نج: نیست. ۵- ایا: طریقت‌ومهر.
۶- ق وبیشتر نسخ: که صبا چاك زد شعار سیاه، ایا، نج: که هوا چاك زد شعار سیاه، قب: که صبا چاك زد قبای سیاه.
۷- ق، ایا، قب، نج: از من زود، بعض نسخ: از من دور.
۸- بعض نسخ: همین لحظه.
۹- ایا، قب، الف، نج: مفرمای و.
۱۰- نج: که بهر حال برازندهٔ نازآمدهٔ.

پیش بالای تو نازم[۱] چه بصلح و چه بجنگ
که[۲] بهر حال برازندهٔ نـاز آمدهٔ[۳]
آب و آتش بهم آمیختهٔ از لب و رخ[۴]
چشم بد دور که بس[۵] شعبده باز آمدهٔ
آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب
کشتهٔ غمزهٔ خـود را بنماز آمدهٔ
زهد من بـا تو چه سنجد کـه بیغمای دلـم
مست و آشفته بخلوتگه راز آمدهٔ
گفت حافظ دگرت خرقه شراب آلودست[۶]
مگر از مذهب آن[۷] طایفه بـاز آمـدهٔ

دوش رفتم بـدر میکده خـواب آلوده
خرقه تر دامن سجاده[۸] شراب آلوده
آمـد افسوس کنان مغبچهٔ بـاده فروش[۹]
گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده
شستشویی کن و آنگه[۱۰] بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خـراب آلوده

۱- ق: میرم. ۲- ق:چون.
۳- نج: چون بخلوتگه ارباب نیاز آمدهٔ. ۴- ق، ایا، قب، نج: ازلب‌لعل.
۵- ایا، الف: خوش. ٦- ق، قب: آلوده‌ست، الف: خرقه‌بمی درگروست.
۷- ق، ایا، قب، نج: این.
۸- ق، ایا، نج و سایر نسخ: دامن و سجاده، قب: مطابق متن.
۹- ایا: باده پرست. ۱۰- ایا، قب، خ: شستشوئی بکن آنگه.

بهوای لب شیرین دهنان[۱] چند کنی
جوهر روح بیاقوت مذاب آلـوده
بطهارت گذران منزل پیری و مکن
حلعت شیب بتشریف[۲] شباب آلـوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند[۳] به‌آب آلوده
پاك و صافی شو و از چـاه[۴] طبیعت بدرآی
که صفایی ندهد آب تراب آلوده
گفتم ای جان جهان[۵] دفتر[۶] گل عیبی هست
گر شود[۷] فصل بهار از می ناب آلوده؟
گفت حافظ لغزونکته بیاران مفروش[۸]
آه ازین لطف بانواع عتاب آلوده

ناگهان پرده بر انداختهٔ یعنی چـه
مست از خانه برون تاختهٔ یعنی چه
زلـف در دست صبا گـوش بفرمان[۹] رقیب
اینچنین با همه در ساختهٔ یعنی چه

۱ـ ق: بهوای لب شیرین پسران، ایا، خ: در هوای لب شیرین پسران ، قب ، نج: در هوای لب شیرین دهنان.
۲ـ ق، ایا، قب ، خ، نج: چو تشریف.
۳ـ ایا، خ: غرقه گردند و نگردند، قب: گشتند و نگردند.
۴ـ ایا: پاك وصافی و خوش از چاه. ۵ـ ایا: جان و جهان.
۶ـ نسخهٔ اساس: دختر، متن از «ق» و «ایا» ق، ایا، قب، خ، نج وسایر نسخ: دفتر گل عیبی نیست. ۷ـ ق، ایا: که شود. ۸ـ نج: گفت خامش لغز و نکته بحافظ مفروش، بعض نسخ: گفت حافظ برو و نکته بعاقل مفروش.
۹ـ بعض نسخ: به پیغام.

شاه خوبانی و منظـور گدایان شدهٔ
قدر این مرتبه نشناختهٔ یعنی چـه
نه[۱] سر زلف خود اول تو بدستم دادی
بازم از پای[۲] در انداختهٔ یعنی چه
سخنت رمز دهان گفت و کمر سرّ میان
زین میان[۳] تیغ بما آختهٔ یعنی چه
هر کسی از رخ و زلـف تو[۴] بنقشی مشغول
عاقبت با همه کج[۵] باختهٔ یعنی چه
حافظا دردل تنگت چو[۶] فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداختهٔ یعنی چه

از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ
آرام جـان[۷] و مـونس قلـب رمیدهٔ
از دامن تـو دست ندارند عـاشقان
پیراهـن صبـوری ایشان دریـدهٔ
از چشم بدسگال گزندت مباد ازانـك[۸]
در دلبری بغایت خوبـی رسیدهٔ

۱- ایا: چو. ۲- الف: باز درپای. ۳- ق، الف: و زمیان، ایا: درمیان.
۴- ق، الف: هرکس از مهرهٔ مهر تو، ایا: هرکس از چهرهٔ مهر تو، قب: هرکس از چهره و موی تو، نج: هرکس از چهره وزلف تو.
۵- الف: این چنین با همه کژ. ۶- الف: در دل تنگ تو.
۷- ایا، نج: محبوب جان. ۸- ق، نج: از چشم بخت خویش مبادت گزند از آنك، ایا: از چشم آبد که مبادت گزند ازانك، قب: از چشم زخم خلق مبادت گزند ازانك، الف: از چشم بخت هیچ مبادت گزند از آن، بعض نسخ: از چشم زخم هیچ...

منعم کنی[1] ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ
این[2] سرزنش که کرد ترا دوست[3] حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیدهٔ[4]

عیشم مدامست از لعل دلخواه
کارم بکامست الحمد لله
ای بخت سر کش تنگش ببر کش
یا جام زرکش یا قصه کوتاه[5]
ما را بمستی[6] افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه
از دست[7] زاهد کردیم توبه
وز قول[8] عابد استغفر الله[9]

۱- ق: منعم مکن. ۲- ق،ایا، قب، الف، نج: آن. ۳- الف: یار.
۴- «الف» این دو بیت را اضافه دارد:
دل بر مدار هان که ز جانان رسی بوصل
ای آنکه ز هر فرقت جانان چشیده‌ای
آب حیات و مرتبت خضر یافتی
یکبار اگر تو خود لب دلبر مکیده‌ای
در «قب» این بیت اضافه شده:
چشم بد از تو دور که در حسن و دلبری
خط در جمال یوسف کنعان کشیدهٔ
۵- ق، قب: گه جام زرکش گه لعل دلخواه، بعض نسخ: گه کام دلخواه، ایا: گه جام می‌گشت گه لعل دلخواه، نج: گه جام زرکش از لعل دلخواه.
۶- ق: برندی، ایا: بتشنیع. ۷- قب: از قول.
۸- ق، قب، نج: وز فعل. ۹- ایا: بیت را ندارد.

جانا چگویم شرح فراقت چشمی وصدنم جانی وصد آه
کافرمبیناد این غم که دیدست ازقامت سرواز[۱] عارضت ماه[۲]
شوق لبت[۳] برد از یاد حافظ
ورد شبانه درس سحرگاه[۴]

گر تیغ بارد در کوی[۵] آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله
آئین تقوی ما نیز دانیم[۶]
لیکن چه چاره با بخت گمراه
ما شیخ و واعظ[۷] کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه
من رند و عاشق آنگاه توبه[۸]
استغفر الله استغفر الله[۹]
مهر تو عکسی بر ما نیفکند[۱۰]
آئینه رویا آه از دلت آه[۱۱]

۱- قب: وز. ۲- ایا: بیت را ندارد.
۳- قب: شوق‌رخت، نج: ذوق لبت.
۴- ق، قب، نج: درس شبانه ورد سحرگاه، ایا: مطابق متن.
۵- خ: ازکوی. ۶- ایا، خ، نج: من نیز دانم.
۷- بعض نسخ: شیخ و زاهد.
۸- ایا، خ: وانگاه توبه، ق: من رند وعاشق در موسم گل.
۹- ق: انگاه توبه استغفرالله. ۱۰- بعض نسخ: عکسی زرویت برما نیفتاد، نج: عکسی زمهرت... ۱۱- خ: بیت را ندارد.

الصبر مر و العمر فان[۱] یا لیت شعری حتام القاه
حافظ چه نالی گر وصل خواهی
خون بایدت خورد در گاه و بیگاه[۲]

دامن کشان همی شد[۳] در شرب زرکشیده
صد ماه رو ز رشکش[۴] جیب قصب دریده
از تاب آتش می برگرد عارضش خوی
چون قطرهای شبنم بر برگ گل چکیده
لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابك
رویی لطیف دلکش[۵] چشمی خوش کشیده[۶]
یاقوت جان فزایش از آب لطف زاده
شمشاد خوش خرامش در ناز[۷] پروریده
آن لعل دلکشش بین وان خندهٔ پرآشوب[۸]
وان رفتن خوشش بین وان گام آرمیده
زنهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا[۹] وفا ندارد ای نور هر دو دیده[۱۰]

۱ـ نسخهٔ اساس، ایا، قب: فانی.
۲ـ در «نج» بجای آن این بیت آمده:
عشق لبت برد از یاد حافظ درس شبانه ورد سحرگاه
این بیت بیت مقطع غزل پیش است.
۳ـ ایا، نج: همی رفت. ۴ـ بعض نسخ: ز عشقش.
۵ـ ق: لطیف زیبا. ۶ـ در «نج» بیت باین صورت ضبط شده:
رویی لطیف نازك قدی بلند چابك
لفظی فصیح شیرین چشمی خوش کشیده
۷ـ نج: دلربایش از ناز. ۸ـ ق، ایا، نج: دلآشوب.
۹ـ ایا: دنیی. ۱۰ـ ایا، قب، نج: ای یار برگزیده.

تا کی کشم عتابت[۱] از چشم دلفریبت
روزی کرشمهٔ کن ای یار برگزیده[۲]
گر خاطر شریفت رنجیده شد ز حافظ
بازا که توبه کردیم از گفته و شنیده
آن آهوی سیه چشم‌ازدام‌ما برون شد
یارب چه چاره سازم[۳] بااین دل‌رمیده[۴]

سحرگاهان که[۵] مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه
نهادم عقل را ره توشه[۶] از می
ز ملك[۷] هستیش کردم روانه
نگار می فروشم عشوهٔ داد
که ایمن گشتم[۸] از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی زین[۹] میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی[۱۰] میانه

۱- ق: عتیبت. ۲- نسخهٔ اساس، ایا، قب، نج: ای نور هردو دیده.
۳- ق، قب: یاران چه چاره سازم، ایا، نج: یاران چه چاره سازیم.
۴- این بیت را «ق» و «قب» اضافه دارد:
بس شکر باز گویم در بندگی خواجه
گر اوفتد بدستم آن میوهٔ رسیده
۵- قب: چو. ۶- بعض نسخ: زاد ره. ۷- ق: ز شهر، نج: بشهر،ایا، قب: مطابق متن. ۸- قب: فارغ گشتم.
۹- ق،ایا، قب، نج: زان، بعض نسخ: ببندی زان.
۱۰- قب، و بعض نسخ: نبینی.

ندیم و مطرب و ساقی[۱] همه اوست
خیال آب و گل در وی[۲] بهانه
برو این دام بر مرغ[۳] دگر نه
که عنقا را بلندست آشیانه
بده کشتی می تا خوش براییم[۴]
ازین دریای نا پیدا کرانه
وجود ما معماییست حافظ
که تحقیقش فسونست و فسانه[۵]

بچشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی
خیال سرو قدی[۶] نقش بسته‌ام جایی
زمام دل بکسی داده‌ام من درویش[۷]
که نیستش بکس ازتاج وتخت پروایی
سرم زدست بشد چشم ازانتظاربسوخت[۸]
در آرزوی سر و چشم مجلس آرایی

۱ـ ایا: ندیم و ساقی و مطرب. ۲ـ ق، ایا، قب، نج و سایر نسخ: در ره.
۳ـ ق، ایا: مرغی. ٤ـ ق: برانیم، قب: برانم، بعض نسخ: برآیم.
۵ـ ق، قب، این بیت را اضافه دارد:
که بندد طرف وصل ازحسن شاهی — که با خود عشق بازد جاودانه
قب: از پادشاهی
٦ـ ق، ایا، قب، الف خ، نج: سبزخطی. ۷ـ قب: مسکین.
۸ـ بعض نسخ: سرم زدست شد وچشم انتظارم سوخت.

مرا که از رخ او ماه در شبستانست
کجا بود بفروغ ستاره پـروایی[۱]
امید هست[۲] که منشور عشق‌بازی من
ازان کمانچهٔ ابرو رسد بطغرایی
بروز واقعه تابوت ما[۳] ز سرو کنید
که میرویم[۴] بداغ بلند بالایی
مکدرست دل آتش بخرقه خواهم زد
بیا بیا که کری میکند[۵] تماشایی[۶]
در[۷] آن مقام که خوبان زغمزه تیغ‌زنند[۸]
عجب مدار سری اوفتاده[۹] درپایی
فراق ووصل چباشد رضای‌دوست‌طلب[۱۰]
که حیف باشد ازو غیر او[۱۱] تمنایی
دُرر ز شوق[۱۲] بر آرندماهیان به‌نثار
اگر سفینهٔ حـافظ رسد[۱۳] به‌دریایی

۱ـ ایا، خ: بیت راندارد.
۲ـ ایا، قب، خ، نج: زهی‌خیال. ۳ـ ایا، خ، نج: من.
۴ـ بعض نسخ: مرده‌ایم. ۵ـ ق، ایا، قب: بیابیین که کرا میکند، خ: بیا بیا که کرا میکند. ٦ـ نج: بیت را ندارد. ۷ـ الف: بر.
۸ـ ایا: زغمزه تیغ کشند، خ: زغمزه تیر زنند، قب: بغمزه تیغ زنند.
۹ـ خ: سری را فتاده، بعض نسخ: عجب مکن زسری کاوفتاده.
۱۰ـ خ: نعیم‌خلد چه‌باشد وصال دوست طلب، قب: فراق دوست چه باشدرضای دوست طلب، الف: خیال وصل چه باشد رضای دوست طلب.
۱۱ ایا، نج: غیرازو. ۱۲ـ خ: گهر زشوق، الف: گهر ز بحـر ، بعض نسخ: ز شوق سربدر آرند ماهیان ازآب.
۱۳ـ ایا: خ، الف، نج: بری.

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی
دل که آئینهٔ شاهیست غباری دارد
از خدا می‌طلبم[۱] صحبت روشن رایی
کرده‌ام تو به بدست صنمی[۲] باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی
جویها بسته‌ام از دیده بدامن[۳] که مگر
در کنارم[۴] بنشانند سهی بالایی
کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست
گشته[۵] هر گوشهٔ چشم از غم دل در یایی[۶]
سر° این نکته مگر شمع بیارد[۷] بزبان
ور نه پروانه ندارد بسخن پروایی[۸]
نرگس ارلاف زد ازشیوهٔ چشم تو مرنج
نروند اهل نظر[۹] از پی نا بینایی
سخن غیر مگو با من معشوقه پرست
کزنی وجام میم[۱۰] نیست بکس پروایی[۱۱]

۱ـ الف:می‌طابد. ۲ـ ق، ایا، قب: صنم. ۳ـ ق، نج: بدامان.
٤ـ ایا، خ: برکنارم. ۵ـ ق، ایا، قب، خ، نج: گشت.
٦ـ الف: بیت را ندارد. ۷ـ ق: شرح این قصه مگر شمع برآرد، ایا، قب، الف، نج: سر این نکته مگر شمع برآرد.
۸ـ خ: بیت را ندارد. ۹ـ قب: اهل بصر.
۱۰ـ ق، قب: کز وی وجام میم، خ: که بجز جام میم.
۱۱ـ ایا، الف، نج: بیت را ندارد.

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت
بــر در میکدهٔ با دف و نــی تــرسایی
گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد
آه[1] اگر از پی امروز بــود فردایی

تو مگر برسر آبــی[2] بهوس بنشینی
ور نه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
بخدایی کــه تویی بندهٔ بگــزیدهٔ او
که بدین[3] چاکر دیرینه کسی نگزینی[4]
ادب و شرم، ترا خسرو مه رویان کرد[5]
آفرین باد[6] کــه شایستهٔ صد چند ینی
صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم[7]
عاشقانــرا نبود چاره بجز مسکینی[8]
عجب از لطف تو ای گل که شوی همدم خار[9]
گوئیا[10] مصلحت وقت در آن می‌بینی
سخن[11] بی غرض از بندهٔ مخلص بشنو
ای که منظور بــزرگان حقیقت بینی

۱ـ الف: آخ. ۲ـ ق، ایا، قب، الف، نج وسایر نسخ: بر لب آبــی، بعض نسخ: برلب جویی. ۳ـ ق، ایا، الف، نج: برین. ۴ـ قب: کــه بجای مــن بیدل دگری نگزینی. ۵ـ الف: ادب وشرم ترا ماه وپری بنده شده.
۶ ق، ایا، قب، الف، نج وسایر نسخ: آفرین برتو.
۷ـ قب، الف: بعد ازین ما وگدایی که بسر منزل عشق.
۸ـ قب: نبود چارهٔ عاشق بجز از مسکینی.
۹ـ ق، ایا، نج: نشستی باخار، قب، الف: نشینی باخار. ۱۰ ق، ایا، الف، نج و سایر، نسخ: ظاهرآ. ۱۱ـ ق: سخنی.

نازنینی[۱] چو تو پاکیزه دل پاك نهاد[۲]
بهتر آنست که با مردم بد ننشینی
حیفم آید که خرامی بتماشای چمن[۳]
که تو خوشترزگل و تازه تر از نسرینی[۴]
شیشه بازی‌سرشکم‌نگری‌ازچپ وراست
گربدین[۵] منظر بینش نفسی بنشینی
تو بدین دلکشی ونا زکی ای ماه جبین[۶]
لایق بزمگه[۷] خواجه قـوام الدینی[۸]
سیل این اشك روان صبر ودل[۹] حافظبرد
بلغ الطاقـة یـا مقلة عینی بینی
گر امانت بسلامت ببرم با کی نیست
بی دلی سهل بود گر نبود بی دینی[۱۰]

هوا خواه توام جانا و میدانم که میدانی
که هم نادیده می‌بینی وهم ننوشته میخوانی
ملامت گو چه دریابد[۱۱] میان عاشق ومعشوق
نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی

۱ـ ایا، قب، نج: پارسایی. ۲ـ ق: دل وپاك نهاد.
۳ـ ق: باد صبحی بهوایت ز گلستان برخاست. ۴ـ الف: که تو بهتر زگل ولاله واز نسرینی. ۵ـ ق، ایا، نج: برین.
۶ـ ق، الف: تو بدین نازکی وسرکشی‌ای شمع چگل، ایا، قب، نج: توبدین‌نازکی ودلکشی ای شمع چگل، بعض نسخ: نو بدین دلکشی ونازکی ای‌مایهٔ ناز.
۷ـ ق،الف: بندگی. ۸ـ ق، ایا، قب،الف، نج وسایرنسخ:خواجه‌جلال‌الدینی.
۹ـ ایا، قب، نج: صبر دل، الف: اشك روان بین که دل حافظ برد.
۱۰ـ ایا: نج: بی‌دلی‌سهل اگر ازپی نبود بی‌دینی. ۱۱ـ قب: چه یابد ره.

بیفشان زلف وصوفی رابپابازی ورقص آور[1]

که ازهر رقعهٔ دلقش[2] هزاران بت بیفشانی[3]

خم زلفت بنا میزد کنون مجموعهٔ دلهاست

از ان باد ایمنی بادت که انگیزد پریشانی[4]

ملك درسجدهٔ آدم زمین بوس تو نیت کرد

که‌درحسن‌توچیزی‌یافت بیش‌ازطورانسانی[5]

امید از بخت میدارم که بگشایم کمربندت[6]

خدا را یك زمان بنشین[7]گره بگشا زپیشانی[8]

چراغ افروزچشم ما نسیم زلف خوبانست[9]

مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی

ملول از همرهان بودن طریق‌کاردانی نیست

بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی

۱- قب: ببازی وبرقص آور. ۲- ایا: رقعهٔزلفش.

۳- الف: حلقهٔ‌زلفش‌هزاران‌دل‌بیفشانی، قب: که‌ازهرتارزلف‌خود هزاران‌دل‌بیفشانی.

۴- ق، ایا، الف، نج: بیت‌را ندارد.

۵- ق: که درحسن تو لطفی دید بیش ازحد انسانی، الف : که درحسن تو لطفی یافت بیش‌از طور انسانی، بعض‌نسخ: که در حسن تو چیزی یافت غیر ازطورانسانی.

۶- ق، قب: گشاد کارمشتاقان درآن ابروی دلبندست، قب: ازآن گیسوی ...

۷- ق: یك‌نفس بنشین، الف: خدا را ای فلك با ماگره بگشا، قب: خدا رایك‌زمان ای مه‌گره بگشا. ۸- ایا، نج: بیت را ندارد.

۹- ق: جانانست، الف: حضوری حاصلست امروز وجمله دوستان جمعند.

دریغاعیش‌شبگیری که‌درخواب‌سحربگذشت
بدانی قدر وصل‌آندم‌که‌درهجران‌فرومانی[۱]
خیال‌حلقهٔ زلفش[۲] فریبت میدهدحافظ
نگر تا حلقهٔ[۳] اقبال نا ممکن نجنبانی

ای دل بکوی عشق[۴] گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری[۵] و کاری نمیکنی
میدان بکام خاطر و گویی نمیزنی[۶]
بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی[۷]
ساغر لطیف و پر می[۸] و می افکنی بخاك[۹]
و اندیشه[۱۰] از بلای[۱۱] خماری نمیکنی
مشکین از ان نشد دم خلقت که چون صبا
بر خاك کوی دوست گذاری نمیکنی
زین[۱۲] خون که موج میزند اندرجگرترا[۱۳]
در کار رنگ و بوی[۱۴] نگاری نمیکنی

۱- ق: ندانی قدر وقت ای‌دل مگر وقتی که درمانی، ایا، قب، نج: بدانی قدر وصل ای دل درآن وقتی‌که درمانی، الف: بدانی قدر آن ای دل ولی وقتی که درمانی، بعض نسخ: بدانی قدر وصل ای دل چو در هجران فرومانی.

۲- ق، قب، ایا، نج: چنبر زلفش، الف: خیال‌چین زلف او. ۳- ایا: چنبر.

۴- خ: دوست. ۵- قب: فرصت زدست داده.

۶- ق: چوگان حکم درکف وگویی نمی‌زنی، قب، الف، خ: چوگان کام درکف و گویی نمی‌زنی، ایا: میدانی اینچنین خوش وگویی نمی‌زنی.

۷- ق،قب: باز ظفر بدست وشکاری نمی‌کنی. ۸- ق: لطیف ودلکش.

۹- الف: آری غرور مستیت از راه برده است. ۱۰- قب، الف: اندیشه.

۱۱- خ: از ملال. ۱۲- ق، ایا، قب، الف، خ، نج وسایر نسخ: این.

۱۳- قب، الف،خ: مرا. ۱۴- ایا، نج: رنگ روی.

ترسم کزین چمن[1] نبری آستین گل
کز گلشنش[2] تحمل خاری نمیکنی
حافظ برو که بندگی بارگاه دوست[3]
گر جمله میکنند تو باری نمیکنی[4]

سلامی چو بوی[5] خوش آشنایی
بدان[6] مردم دیدهٔ روشنایی
درودی چو نور دل پارسایان
بدان شمع خلوت گه پارسایی
نمی‌بینم از همرهان[8] هیچ بر جای
دلم خون شد از غصه ساقی کجایی
زکوی مغان رخ مگردان[9] که آنجا[10]
فروشند مفتاح مشکل گشایی
می صوفی افکن کجا می فروشند
که در تابم از دست زهد ریایی[11]

۱- خ: که از چمن. ۲-بعض نسخ: گلبنش. ۳- ق: پادشاه وقت.
۴- در «قب» بیت مقطع چنین است:
گر دیگران بجان غم جانان خریده‌اند
حافظ تو این معامله باری نمی کنی
این بیت نیز در«ق» و«ایا» و«قب» و«الف» و«خ» و«نج» موجود است:
در آستین کام توصد نامه مدر جست وان را فدای طرهٔ یاری نمی‌کنی
ق: جان تو الف: آن دا
۵- ایا: باد. ۶- ایا، نج: برآن. ۷- الف: دیده وروشنایی.
۸- ق. ایا، قب، الف، نج: همدمان. ۹- الف: ره مگردان، بعض نسخ: رومگردان. ۱۰- ایا: اینجا. ۱۱- بیت در «الف»نیست.

عروس جهان گر چه در حد حسنست
زحد مـی‌برد شیوهٔ بـی وفایی[۱]
دل خستهٔ من گرش همتی هست
نخواهد ز سنگین دلان مومیایی
مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
بسی پـادشاهی[۲] کنم در گـدایی
بیـامـوزمـت کیمـیـای سعـادت
ز هم صحبت بد جدایی جدایی
مکن حافظ از جـور دوران شکایت
چه دانی تـو ای بنده کار خـدایی[۳]
رفیقان چنان عهـد صحبت شکستند
که گویی نبودست خـود آشنایی

روزگار یست که ما را نگران میداری
بندگانرا[۴] نه بوضع دگران میداری[۵]
گوشهٔ چشم رضایی بمنت بـاز نشد
اینچنین عزت صاحب نظران میداری
چون‌تویی‌نرگس‌باغ‌نظر[۶]ای‌چشم‌وچراغ[۷]
سر چرا بر من دلخسته[۸] گران میداری

۱- نج: دلربایی. ۲- ق: پادشایی. ۳- این بیت وبیت بعد در «الف» نیست. ۴- ق، ایا، خ، نج: مخلصانرا، الف: مطابق متن.
۵ قب: چشم بر ما ونظر بردگران میداری. ۶- خ: نرگس بستان من.
۷- ایا، قب، نج: نرگس باغ نظر چون تویی ای چشم وچراغ.
۸- الف:سرگشته.

دل و دین رفت ولی باز نمی‌یارم[1] گفت
که من سوخته دل را تو بران میداری[2]

ساعدآن به که بپوشی[3] توچوازبهرنگار[4]
دست در خون دل پر هنران میداری

ای که در دلق ملمع[5] طلبی ذوق حضور[6]
چشم سرّی عجب از بیخبران[7] میداری

پدر تجربه ای دل تویی آخر ز چه رو[8]
طمع مهر و وفا زین پسران میداری

جوهر[9] جام جم از کان جهانی دگرست
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری

گرچه رندی و خرابی گنه ماست ولی[10]
عاشقی گفت که تو بنده بران میداری[11]

نه‌گل‌ازداغ‌غمت رست[12] نه‌بلبل درباغ[13]
همه را نعره زنان جامه در ان[14] میداری

۱- قب: راست نمی‌یارم. ۲- ق، ایا، الف، خ، نج: بیت را ندارد.

۳- بعض نسخ: نپوشی. ۴- الف: بپوشی چو تو ازبهر شکار، قب: بپوشی‌تو که‌از بهر شکار. ۵- الف: مرقع. ٦- ق: نقدحضور، نج: ذوق‌وحضور.

۷- بعض‌نسخ: چشم سیری عجب از بی‌بصران، چشم خیری...

۸- ق: زچه روی، ایا: پدر تجربه‌ای‌دل تویی از بهرچه روی، قب پدر تجربه‌آخر تویی ای دل زچه رو. ۹- ق، ایا، قب، خ، نج: گوهر.

۱۰- ایا، قب، نج: همه. ۱۱- خ، الف: بیت را ندارد، بعض نسخ: که‌مارا تو برآن میداری. ۱۲- ق، قب، خ: از دست غمت رست و.

۱۳- ایا، نج: تا صبا برگل وبلبل ورق عشق تو خواند.

۱۴- ایا: جامه‌دران نعره زنان.

مگذران روز سلامت بملامت حافظ
چه توقع ز جهان[۱] گذران میداری
کیسهٔ سیم و زرت پاك بباید پرداخت
این[۲] طمعها که‌توازسیم‌بران‌میداری[۳]

ای قصهٔ بهشت[۴] ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفهٔ[۵]
و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی[۶]
هر پاره از دل من و از غصه قصهٔ
هرسطری[۷] ازخصال[۸] تو وزرحمت آیتی
کی عطر سای مجلس روحانیان شدی
گل را اگر نه بوی توکردی حمایتی[۹]
در آرزوی خاك ره یار سوختم[۱۰]
یاد آر[۱۱] ای صبا که نکردی رعایتی[۱۲]

۱ـ الف، نج: بجهان.
۲ـ قب، خ: زین. ۳ـ ایا، الف، نج: بیت را ندارد.
۴ـ قب: روضهٔ بهشت. ۵ـ نج: وظیفهٔ.
۶ـ ق: آب خضر ز نوش لبانت کنایتی، نج: واب خضر زنوش لبانت حکایتی.
۷ـ ایا: شطری. ۸ـ الف: خیال.
۹ـ ق، ایا، قب، الف، نج: رعایتی.
۱۰ـ ق، ایا، نج: دریار سوختیم، الف: ره یار سوختیم، قب : خاك دیار تو سوختیم. ۱۱ـ ق، ایا، الف، نج: یادآور، قب: مطابق متن.
۱۲ـ ق، ایا، قب، الف: حمایتی.

ای دل بهرزه دانش و دینت بباد رفت[1]
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
دانی‌مرادحافظ‌ازین‌درد وغصه[2]چیست
از تو کرشمهٔ و ز خسرو عنایتی[3]

سبت سلمی بصدغیها فؤادی
و روحی کل یوم لی ینادی*
نگارا[4] بر من بیدل ببخشای
و واصلنی علی رغم الاعادی
حبیبا در غم سودای عشقت[5]
توکلنا علی رب العباد

۱- ق، ایا: دانش وعمرت بباد رفت، نج: دانش وعمرت زدست رفت ، قب: دامن عشرت ز دست رفت. ۲- ایا، الف: درس غصه. ۳- ق، قب: این دو بیت را با اختلاف اضافه دارد که بیت نخستین آن در «الف» نیز آمده.

بوی دل کباب من آفاق را گرفت | این آتش درون بکند هم سرایتی
الف: که آفاق را

درآتش ارخیال رخش دست میدهد | ساقی بیا که نیست زدوزخ شکایتی
قب: گر صحبت خیال رخش

٤- ایا ، قب ، نج : خدارا . ۵- قب، نج:نگارا از غم سودای عشقت، الف : نگارا درغم .... ایا : نگارا در غم سوداء رویت .

*این‌غزل‌درنسخهٔ اساس‌نیست.

امـن انکرتنی عن عشق سلمی[۱]
تز اول آن روی نهکو بوادی[۲]
که همچون مت ببوتن دل وای ره[۳]
غـریق العشق فـی بحر الوداد[۴]
بپی[۵] مـاچـان غـرامت بسپریمن
غرت یك وی روشتی از امادی
غم این دل بواتت خورد ناچار
و غـرنه اوبنی آنچت نشادی[۶]
دل حافظ شد اندر چین زلفت
بـلـیـل مظلم و الله هـادی

آن غالیه خط گرسوی ما[۷] نامه نوشتی
گردون ورق هستی مـا در ننوشتی
هر چند که هجران ثمر وصل برارد[۸]
دهقان جهان کاش[۹] که این تخم نکشتی
آمرزش نقدست کسی را که در ین جا
یاریست‌چوحوری وسرایی چو بهشتی[۱۰]
تنها نه منم کعبهٔ دل بتکده کرده
در هر قدمی صومعهٔ هست و کنشتی[۱۱]

۱ـ ایا،نخ:لیلی ۲ـ ایا: تز اول روی نکوء لولی بوادی، نج: از اول‌تان روی نیهکوبوادی،قب : تز اول روی‌اونیکو بوادی. ۳ـ ایا:اغرچون‌مت ببوتن‌دل‌وایره.
٤ ـ ایا ، نج : الودادی . ۵ـ ایا ، قب ، الف ، نج : وپـی.
۶ـ ایا ، قب ، الف ، نج : بیت را ندارد .
۷ـ ایا: برما. ۸ـ ایا: برآورد. ۹ـ ایا، الف، نج: کاج.
۱۰ـ الف: بیت‌راندارد. ۱۱ـ این بیت درمتن«ق» نیست، ودرحاشیه‌آمده.

مفروش بباغ ارم و جنت شداد[1]
یك شیشه می و نوش لبی[2] و لب کشتی
تا کی غم دنیای دنی[3] ای دل دانا
حیفست ز خوبی که شود[4] عاشق زشتی
آلودگی خرقه خرابی جهانست
کو راه روی اهل دلی پاك سرشتی[5]
در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد
چون بالش زر نیست بسازیم بخشتی
ازدست چرا هشت[6] سر زلف‌تو حافظ
تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی[7]

زین[8] خوش رقم که بر گل رخسار میکشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار[9] میکشی
اشك حرم نشین نهانخانهٔ مرا
زان سوی[1] هفت پرده ببازار میکشی

۱ـ ق، ایا، قب، الف، نج وسایر نسخ: نخوت شداد.

۲ـ الف: یك شیشه می نوش ولبی، ظاهراً کلمات جابجا شده و در اصل: «یك شیشه می و نوش لبی» بوده.

۳ـ در اصل: دنیاء دنی، ایا: دنیی دنی. ۴ـ نج: بود، الف:شود مایل.

۵ـ بعض نسخ: خوب سرشتی، الف: بیت را ندارد. ۶ـ نج: فراهشت.

۷ـ قب و بعض نسخ، این دوبیت را اضافه دارد:

کلکت که مریزاد زبان شکرینش مهراز تو ندید ارنه جوابی‌بنوشتی
معماروجودارنزدی‌رنگ‌توبرعشق ذرات محبت گل آدم نسرشتی

دربعض از نسخ این بیت‌نیزآمده:

جهل من‌وعلم توفلك راچه‌تفاوت آنجاکه‌بصرنیست‌چه‌خوبی‌وچه‌زشتی

۸ـ ایا، قب، نج: این. ۹ـ ایا: گلنار.

هردم بیاد آن لب میگون و چشم مست[۱]
از خلوتم بخانهٔ خمار میکشی
گفتی سر تو بستهٔ فتراك ما شود[۲]
سهلست اگر تو زحمت این بار میکشی
با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر من[۳] بیمار میکشی
بازا که چشم بد ز رخت دفع میکنم[۴]
ای تازه گل که دامن ازین خار میکشی
کاهل روی چو باد صبا را ببوی زلف
هر دم بقید[۵] سلسله در کار میکشی
حافظ دگر چه می‌طلبی از نعیم دهر
می میخوری[۶] و طرهٔ دلدار میکشی[۷]

سلیمی منذ حلت بالعراق[۸]
الاقی من نواها ما الاقی*
الا ای ساروان منزل دوست[۹]
الی رکبانکم طال اشتیاقی
خرددرزنده‌رود[۱۰] اندازومی‌نوش
بـگلبانگ جـوانـان عراقی

۱ـ نج: هردم ببوی نرگس مخمور خویشتن.
۲ـ الف: سزد. ۳ـ بعض نسخ: برسر. ۴ـ ق: میکند، الف، نج: زرخت دور میکنم. ۵ـ الف: ز قید، ایا: شیرین بقید، نج:شیرین بقید و سلسله.
۶ـ ایا، نج: می‌چشی. ۷ـ الف: می میکشی وطرهٔ طرار میکشی.
۸ـقب، نج: بالعراقی. ۹ـ ایا: قب، نج: الا ای ساربان محمل دوست، الف: منزل‌دوست. ۱۰ـ ایا: زندرود.
* این غزل در نسخهٔ اساس نیست.

ربیع العمر فی مرعی حماکم — حماك‌الله یا عهد التلاقی
بیا ساقی بده رطل گرانم — سقاك‌الله من کأس دهاق[۱]
جوانی باز می‌آرد[۲] بیادم — سماع چنگ ودست‌افشان‌ساقی
می‌باقی بده تا مست وخوشدل[۳] — بیاران برفشانم عمر باقی
درونم‌خون‌شد ازنادیدن دوست — الا تعساً لایام الفراق[۴]
دموعی بعد کم لا تحقروها — فکم بحر عمیق من سواقی[۵]
دمی با نیك‌خواهان متفق باش[۶] — غنیمت دان امور اتفاقی
بسازای‌مطرب‌خوش‌خوان‌خوش‌گو — بشعر فارسی[۷] صوت عراقی[۸]
عروسی‌بس‌خوشی ای دخترزر — ولی گه‌گه سزاوار طلاقی[۹]
مسیحای مجرد را برازد — که باخورشیدسازد هم وثاقی[۱۰]

وصال دوستان روزی ما نیست[۱۱]
بخوان[۱۲] حافظ غزلهای فراقی

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی[۱۳]
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی
چه شکرهاست در ین شهر که قانع شده‌اند
شاهبازان طریقت بمقام مگسی

۱ـ قب، نج: دهاقی. ۲ـ ایا: باز می‌آید. ۳ـ ایا: تامست ومدهوش.
٤ـ قب، نج: الفراقی. ۵ـ ایا، نج: فکم بحر جمعن من السواقی (من سواقی ظ). ٦ـ ایا: خوش بسربر، نج: وصال دوستان روزی ما نیست.
۷ـالف: پارسی. ۸ـ ایا، نج: بیت را ندارد.
۹ـ ایا: بیت را ندارد. ۱۰ـ ایا، الف، نج: بیت را ندارد.
۱۱ـ ایا، الف،نج: مضت‌فرص‌الوصال‌وما شعرنا. ۱۲ـ ایا،قب، الف،نج: بگو.
۱۳ـنج: بلهوسی.

بادل خون شده چون نافه خوشش باید بود
هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی
بال بگشای[۱] و صفیر از شجرطوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
لمع البرق من الطور و آنست به
فلعلی لك آت بشهاب قبس[۳]
کاروان رفت وتو در راه کمین‌گاه بخواب[۴]
وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی[۵]
تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیریم[۶]
جان نهادیم بر آتش[۷] ز پی خوش نفسی[۸]
دوش در خیل غلامان درش میرفتم[۹]
گفت ای بیکس بیچاره[۱۰] توباری‌چه کسی[۱۱]
چند پوید بهوای تو ز هر سو حافظ
یسرالله طریقاً بك یا ملتمسی

۱ـ ق: نگشاو. ۲ـ نسخهٔ اساس، ایا، الف، نج: آتی.
۳ـ نسخهٔ اساس، ایا، الف، نج: قبسی.
۴ـ ق:تو در خواب وبیابان در پیش،قب:تودر خواب و کمینگه درپیش.
۵ـ قب: بانگ جرسی، ایا: بس بی‌خبر از اینهمه بانگ جرسی.
۶ـ ق، قب، الف: گیرم. ۷ـ قب: دل برآتش بنهادم.
۸ـ ایا، نج: بیت را ندارد. ۹ـ بعض نسخ: می‌بودم، قب: در خیل سگان در او میرفتم، الف: با خیل غلامان ز پیش میرفتم. ۱۰ـ ق: عاشق بیچاره.
۱۱ـ بعض نسخ: کای بیدل بیچاره تو یار چه کسی، ایا، نج: بیت‌را ندارد.

ای دل آن دم که خراب می[1] گلگون باشی
بی زر وگنج بصد حشمت قارون باشی [2]
در مقامی که صدارت بفقیران بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی
در ره منزل لیلی که خطرهاست دران[3]
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی
نقطهٔ[4] عشق نمودم بتو هان [5] سهو مکن
ور نه چون بنگری[6] از دایره بیرون باشی
کاروان رفت وتو درخواب[7] وبیابان‌در پیش
کی‌روی ره زکه‌پرسی چکنی چون باشی [8]
تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای
گر خود ازگوهر[9] جمشید و فریدون باشی
ساغری نوش کن وجرعه بر افلاك افشان[10]
چند و چند[11] از غم ایام جگر خون باشی
حافظ‌ازفقر[12]مکن‌ناله که‌گر شعر اینست
هیچ دانا[13] نپسندد که تومحزون باشی

۱ـ ق: خراب از می، قب، نج: آن به‌که خراب می.
۲ـ خ: گرچه هیچت نبود خواجه که قارون باشی، الـف: بـی‌زر و گنج و درم خواجه‌وقارون باشی. ۳ـ قب: بجان، الف: درو. ۴ـ قب: نکتهٔ.
۵ـ الف: نکتهٔ عشق نمودم بتوای. ۶ـ الف: تا بنگری.
۷ـ الف: کاروان رفت وز پس دزدو. ۸ـ خ: کی روی ره چکنی کی برسی چون باشی. ۹ـ ق: ور خود از تخمهٔ، ایا، قب، خ، الف، نج: ورخود ازگوهر.
۱۰ـ ق، ایا، قب، الف: فشان، خ، نج: مطابق متن. ۱۱ـ قب: چندچند.
۱۲ـ الف: از غصه. ۱۳ـ ق، ایا، قب، خ، نج: خوشدل، الف: عاقل.

نو بهارست در[1] آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گـل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرك و عاقل باشی
چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی
وعظت آنگاه کند[2] سود که قابل باشی
در چمن هر ورقی صورت حالی[3] دگرست
حیف باشد که ز حال[4] همه غافل باشی
گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست[5]
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
نقد عمرت ببرد غصهٔ دوران[6] بگـزاف
گر[7] شب و روز درین قصهٔ مشکل[8] باشی
حافظا گر مدد از بخت[9] بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی

هزار جهد بکردم که یار مـن باشی
مراد بخش دل بیقرار من باشی

۱ـ الف: بر. ۲ـ الف: دهد. ۳ـ ق، ایا، نج: دفتر حالی، بعض نسخ: دفتر حال، قب: صورت حال، الف: مطابق متن.
۴ـ ق، قب: زکار. ۵ـ ایا، الف، نج: در دوست.
۶ـق، قب، الف: غصه دنیا، ایا: غصه دنیی، نج: قصهٔ دنیا.
۷ـ نج: که. ۸ـ بعض نسخ: قصهٔ باطل، الف: فکرت باطل.
۹ـ بعض نسخ: مدد بخت.

چراغ دیدهٔ[۱] شب زنده دار من گردی
انیس خاطـر امیدوار من باشی
در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست براید نگار من باشی
چو خسروان ملاحت به بندگان نازند
تو در میانه خداوندگار من باشی
دمی[۲] بکلبهٔ احزان عاشقان آیی
شبی[۳] انیس دل[۴] سوکوار من باشی[۵]
از ان عقیق که خونین دلم ز عشوهٔ او
اگر کنم گلهٔ غمگسار[۶] من باشی
شود غزالهٔ خورشید صید لاغر من
گر آهویی[۷] چو تویکدم[۸] شکار من باشی
سه بوسه کز دولبت کردهٔ وظیفه مرا[۹]
اگر ادا نکنی قرض دار مـن باشی
کی این[۱۰] مراد ببینم بخود که نیم شبی
بجای اشك روان در کنار من باشی[۱۱]
من ارچه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی

۱- الف: چراغ خلوت. ۲- ق: شبی. ۳- ق: دمی.
۴- قب: شبی ندیم دل. ۵- ایا، نج: بیت را ندارد.
۶- ایا، قب، الف: رازدار. ۷- ایا، قب:آهوی. ۸- الف: یك شب.
۹- ق، ایا، قب، الف، نج: وظیفهٔ من.
۱۰- ق، قب، الف: من این. ۱۱- ایا، نج: بیت را ندارد.

سحر گه ره‌روی در سر زمینی
همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه بر آرد[۱] اربعینی

خدا زان[۲] خرقه بیزار ست صد بار
که صد بت باشدش در آستینی[۳]

گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی

ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمت[۴] کنی بر خوشه چینی[۵]

نمی‌بینم نشاط عیش در کس[۶]
نه درمان دلی نه درد دینی

درونها تیره شد باشد که از غیب
چراغی بر کند خلوت نشینی

در میخانه بنما تا بپرسیم[۷]
مآل خویش را از پیش بینی[۸]

مروت گرچه نامی بی نشانست
نیازی عرضه کن بر نازنینی

۱- بعض نسخ: بماند. ۲- الف: زین.
۳- خ: که باشد صد بتش درآستینی، بعض نسخ:که دارد صد بت اندرآستینی.
۴- ق، ایا، قب، خ: رحمی‌کنی. ۵- الف: بیت را ندارد.
۶- ق: نشاط عیش‌درکس‌ایا،خ، نج: نه همت را امید سربلندی، الف: نه‌کس را در جهان رویی ورایی.
۷- ق، خ: ره میخانه بنما تا بپرسم، قب: درمیخانه بگشا تا بپرسیم.
۸- ایا،نج: بیت را ندارد.

اگر چه رسم خوبانست شوخی[۱]
چباشد گر بسازد با حزینی
نه حافظ را حضور درس و خلوت[۳]
نه دانشمند را علم الیقینی

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راه‌رو نباشی کی راهبر شوی
در مکتب حقایق پیش[۴] ادیب عشق
هان ای پسربکوش که روزی پدر شوی
دست ازمس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
خواب وخورت‌زمرتبهٔخویش[۵] دور کرد
آنگه رسی بخویش[۶]که بیخواب وخور شوی[۷]
گر نور عشق او[۸] بدل و جانت او فتد
بالله کز آفتاب فلك خوبتر شوی
یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر بیك موی تر شوی
از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

۱- ق، الف: رسم خوبان تند خوئیست. ۲- ق: غمینی، ایا، قب، خ، نج: بیت را ندارد. ۳- ق، ایا: درس خلوت.
۴- نج: حقایق و پیش. ۵- بعض نسخ: مرتبهٔعشق.
۶- قب: رسی بعشق، الف:آنگه‌شوی بخویش. ۷- نسخهٔاساس: بی‌پا وسر، بی‌پاوسر در بیت هفتم نیزآمده،متن‌از«ق»و«ایا». ۸- ق، ایا، الف،نج: عشق حق.

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی[۱]

وجه خدا[۲] اگر شودت منظر نظر
زین‌پس[۳] شکی نماند که صاحب‌نظر شوی

گر در سرت هوای وصالست حافظا
باید که خاک درگه اهل هنر[۴] شوی

سلام الله ما کر اللیالی — و جا و بت المثانی و المثالی
علی وادی الاراک و من علیها — و دار با للوی[۵] فوق الرمال[۶]
دعاگوی غریبان جهانم — و ادعو[۷] بالتواتر و التوالی
بهر منزل که روی آرد خدا یا[۸] — نگه دارش بحفظ[۹] لایزالی
منال ای دل که در زنجیر زلفش[۱۰] — همه جمعیتست آشفته حالی
فحبك راحتی فی کل حین — وذکرك مونسی فی کل حال[۱۱]
دل سودایی من[۱۲] تا قیامت — مباد ازشور سودای تو[۱۳] خالی
کجا یابم وصال چون تو شاهی — من بدنام رند[۱۴] لا ابالی

۱ـ ایا: که دیگر زبر شوی، الف: در دل گمان‌مدار که زیر و زبرشوی.
۲ـ الف: وجه‌خدای. ۳ـ الف: زان‌پس. ۴ـ قب: اهل‌بصر، نج: اهل‌نظر.
۵ـ نسخهٔ اساس، نج: باللوی، متن از «ق» و «ایا».
۶ـ نسخهٔ اساس: فوق‌الرمالی. ۷ـ ایا، الف، نج: وادعوا.
۸ـ ق، قب: روآرد خدا را ۹ـ ق، الف: بلطف، ایا: بفضل.
۱۰ـ ایا: زلفت. ۱۱ـ نسخهٔ اساس، ایا: حالی.
۱۲ـ ق، ایا، قب، الف، نج: سویدای دل من.
۱۳ـ ق، ایا: شوق وسودای‌تو، قب: شوق‌سودای تو، الف: سوز وسودای‌تو، نج: شور وسودای تو. ۱۴ـ الف: بدنام ورندو.

ز خطت صد جمال دیگر افزود
که عمرت باد صد سال جلالی[۱]
بر آن نقاش قدرت آفرین باد
که گرد مه کشد خط هلالی
تو می‌باید که باشی ورنه سهلست
زیان و مایهٔ[۲] جاهی و مالی[۳]
خدا داند[۴] که حافظ را غرض چیست
و علم‌الله حسبی من سؤالی[۵]

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
کلک تو بارک‌الله بر ملک و دین[۶] گشاده
صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی
بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
ملک آن تست و خاتم فرمان و هرچه خواهی[۷]
در حشمت[۸] سلیمان هر کس که شک نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

۱- الف: این بیت و دوبیت بعد را ندارد. ۲- ق: زیان مایهٔ.
۳- ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۴- ایا، نج: خدا واقف.
۵- ایا، الف، نج، این بیت را اضافه‌دارد:
اموت صبابة یالیت شعری متی نطق‌البشیر عن الوصال
۶- ایا، قب: ملک دین. ۷- ق، ایا: فرمای هرچه خواهی، قب: فرمای آنچه خواهی. ۸- ق، نج: حکمت.

باز ار چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی
مرغان قاف دانند آئین پادشاهی
تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
کلك تو خوش نویسد درشأن یارواغیار
تعویذ جان فزایی افسون[1] عمر کاهی
ای عنصر تو مخلوق از کبریای[2] عزت
وای دولت تو ایمن از صدمت[3] تباهی
گر پرتوی ز تیغت‌برکان[4] و معدن افتد
یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی
عمریست پادشاها کز می تهیست جامم
اینك ز بنده دعوی و ز محتسب گواهی
دانم دلت ببخشد بر عجز[5] شب نشینان
گر حال من بپرسی[6] از باد صبحگاهی
ساقی بیار آبی از چشمهٔ خرابات
تا خرقها بشوییم از عجب خانقاهی
جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زیبد[7] دعوی بی گناهی
حافظ چو پادشاهت گه گاه می‌برد نام[8]
رنجش ز بخت منما بازا بعذر خواهی[9]

۱- نج: جان فزایی و افسون. ۲- ق، نج: کیمیای.
۳- ق: وصمت، ایا، نج، صدمة. ۴- نج: در. ۵- قب: اشك.
۶- ق: گر حال بنده پرسی، قب، الف، نج: گر حال ما بپرسی.
۷- الف: حافظ ترا نزیبد. ۸- نج: می‌نوازد.
۹- ایا، الف: بیت را ندارد، در «نج» وحاشیهٔ «ق» این بیت آمده:
یا ملجأالبرایا یا واهب العطایا عطفاً علی‌مقل حلت به‌الدواهی

سحرم هاتف میخانه بدولتخواهی[1]
گفت باز آی که دیرینهٔ این درگاهی*

همچوجم جرعهٔما کش[2] که زسرّ دوجهان[3]
پر تو جام جهان بین دهدت آگاهی

با گدایان در میکده ای سالك راد
بادب باش گر از سرّ خدا آگاهی[4]

بر در میکده[5] رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای
دست قدرت نگرومنصب صاحب جاهی

سر ما و در میخانه که طرف بامش
بفلك بر شد و دیوار[6] بدین کوتاهی

اگرت سلطنت فقر[7] ببخشند ای دل
کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی

۱ـ الف: ز دولتخواهی. ۲ـ نج: جرعهٔ می کش.

۳ـ نسخهٔ اساس: که ز فکر دو جهان، متن از «ق» و «قب»، خ: کـه ز اسرار جهان، بعض نسخ: که ز سر ملکوت.

۴ـ ق، الف، نج: بیت را ندارد. ۵ـ قب: اندرین مصطبه.

۶ـ قب: برشده دیوار. ۷ـ الف: عیش.

*ـ ایا: غزل را ندارد.

قطع این مرحله بی همرهی[۱] خضر مکن
ظلماتست بترس از خطر گمراهی[۲]
حافظ[۳] خام طمع شرمی از ین قصه بدار[۴]
عملت چیست که مزدش دوجهان[۵] می خواهی[۶]

دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی
کزعکس روی او شب هجران[۷] سر آمدی*
تعبیر چیست[۸] یار سفر کرده میرسد
ای کاش[۹] هرچه زودتر از در در آمدی
ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من
کز در مدام با قدح و ساغر[۱۰] آمدی
خوش بودی ار بخواب بدیدی دیار خویش[۱۱]
تا یاد صحبتش[۱۲] سوی ما رهبر آمدی

۱- الف: گذرت برظلماتست بجو خضر رهی. ۲- الف: که درین مرحله بسیار بود گمراهی، نج: بیت را ندارد. ۳- الف: حافظا.
۴- نج: حافظا شرمی ازین قصهٔ بیهوده بدار، قب: حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند. ۵- ق: که فردوس برین. ۶- «ق» و «قب» این بیت را اضافه دارد:
تودم فقر ندانی زدن از دست مده مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی
۷- الف: غم هجران، نج: شب هجرم. ۸- ق: تعبیر رفت، بعض نسخ: تعبیر رفت و. ۹- ق: قب: کاج، نج: ای کاج هرآنچه.
۱۰- نسخهٔ اساس: قدح ساغر، متن از «ق». ۱۱- الف: خود.
۱۲- بعض نسخ: یا باد صبح او، نج: با یاد صحبتش دل ما.
* ایا: غزل را ندارد.

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
هر دم پیام یار وخط دلبر آمدی[1]
آنکو ترا بسنگدلی کرد[2] رهنمون
ای کاشکی که پاش بسنگی بر آمدی
کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم
مظلومی ار شبی بدر داور آمدی
خامان ره نرفته چه دانند قدر عشق[3]
دانا دلی[4] بجوی، دلیری، سر آمدی
فیض ازل بزور و زر ار آمدی بدست
آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی
ور[5] دیگری بشیوهٔ حافظ زدی رقم[6]
مطبوع[7] طبع شاه هنر پرور[8] آمدی

که برد بنزد[9] شاهان ز من گدا پیامی
که‌بکوی می فروشان[10] دوهزارجم‌بجامی
شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم
که بهمت[11] عزیزان برسم به نیك‌نامی

۱- این بیت وسه بیت بعد در«نج» نیست.
۲- بعض نسخ: گشت. ۳- ق، قب وسایر نسخ: ذوق عشق، الف: سوز عشق. ۴- ق، قب، الف: دریا دلی. ۵- ق، الف، نج: گر.
۶- نج: قلم. ۷- ق، قب، الف، نج: مقبول. ۸- بعض نسخ: سخن‌پرور.
۹- ایا: ببزم. ۱۰- ایا: که بکوی باده نوشان، خ: کـه ببزم دردنوشان. ۱۱- نج: بدولت.

اگراین شراب خامست وران[1] حریف پخته[2]
بهزار بـار[3] بهتر ز هزار پخته خامی[4]
ز رهم میفکن ای شیخ[5] بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرك افتد نفتد بهیچ دامی[6]
تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ماکن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم[7] دامی
بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت
که لبت حیات ما بود و نداشتی دوامی
عجب از وفای جانان که تفقدی[8] نفرمود
نه بنامهٔ پیامی نه بخامهٔ سلامی[9]
سر خدمت تودارم بخرم بلطف ومفروش[10]
که چو بنده کمتر افتد بمبارکی غلامی
بگشای تیغ[11] مژگان و بریز خون حافظ
که چنین[12] کشنده‌ٔرا نکند کس انتقامی[13]

۱- ق: خامست اگر آن، قب: خامست وگر این، ایا: اگـر آن شراب خـامست وگر این. ۲- بعض نسخ: اگر آن فقیه پخته.

۳- ایا: بهزار پاره، نج: بهزار باره. ۴- الف، خ: بیت را ندارد.

۵- ایا، نج: پیر. ۶- ایا: می‌ناب درکشیدیم ونماند ننگ ونامی، در بعض ازنسخ با این مصراع بیتی به این صورت آمده:

بروید پارسایان که برفت پارسایی می‌ناب‌درکشیدم ونماند ننگ‌ونامی

الف، خ: بیت متن را ندارد. ۷- الف: نهاده‌ایم. ۸- ق، الف:عنایتی.

۹- ایا: نه بنامهٔ سلامی نه بخامهٔ پیامی ، خ: نه بخامهٔ سلامی نه بنامهٔ پیامی.

۱۰- قب، الف: بخرم بهیچ ومفروش.

۱۱- ق، ایا، قب، الف، خ وسایر نسخ: تیر.

۱۲- ق، الف: چنان. ۱۳- نج: بیت را ندارد.

اتت روائح رند الحمی و زاد غرامی
فدای خاك در دوست باد جان گرامی *
پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
من‌المبلغ عنی الی سعاد سلامی
بیا بشام غریبان و آب دیدهٔ من بین
بسان بادهٔ صافی در آبگینهٔ شامی
اذا تغرد[۲] عن ذی الأراك طائـر خیر
فلا تفرد عن روضها انین حمامی
بسی نماند که روز فراق یار سر آید[۳]
رأیت من[۴] هضبات الحمی قباب خیام
خوشا دمی که درآئی وگویمت بسلامت
قدمت خیر قدوم نزلت خیر مقام
بعدت منك و قد صرت ذائبا کهلال
اگر چه روی چو ماهت ندیده‌ام بتمامی
وان دعیت بخلد[۵] و صرت ناقض عهد
فما تطیب نفسی[۶] و ما استطاب منامی
امید هست که زودت ببخت نیك[۷] ببینم
تو شاد گشته بفرماندهی و من بغلامی
چو سلك در خوشابست شعر نغز توحافظ
که گاه لطف سبق می‌برد ز نظم نظامی[۸]

۱- بعض نسخ: زند.
۲- نج: تغرب،الف: تقرب.
۳- الف، نج: روز فراق ما بسر آید.
۴- قب، نج: عن.
۵- قب:اذا دعیت بنجد، نج: وان رغبت لنجد.
۶- قب، نج: یومی.
۷- قب ببخت خویش، نج: بکام خویش.
۸- نج: بیت را ندارد.
* نسخهٔ اساس، ایا: غزل را ندارد.

سحر بـا باد مـی‌گفتم حدیث آرزومندی
بوصلم مژدگانی داد و الطاف خداوندی [۱]

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصودست
بدین‌راه و روش میر و که با[۲] دلدار پیوندی

قلم راآن زبـان نبود که سر عشق گوید باز
و رای حـد تقریـرست شرح آرزومندی

دل اندرزلف لیلـی بند وکارازعقل[۳] مجنون‌کـن
که عاشق را زیـان دارد مقالات‌خردمندی [۴]

الاای‌یوسف‌مصری که کردت‌سلطنت‌مشغول[۵]
پدر را باز پرس آخر کجا شد مهرفرزندی

بسحر غمزهٔ فتان د و ا بخشی و درد انگیز
بچین زلف مشک افشان دلارامی[۶] و دلبندی

همایی‌چون‌توعالی‌قدروحرص‌استخوان‌تاکی[۷]
دریغ آن سایهٔ همت[۸] که بر نااهل افکندی

جهان پیر رعنا را ترحم[۹] در جبلت نیست
زمهر اوچه میجویی[۱۰] دروهمت چه‌می بندی

۱ـ ق، ایا، قب، الف، نج: خطاب آمد که واثق شو بالطاف خداونـدی ، بعض نسخ: بوصلم مژدگانی داد الطاف خداوندی.

۲ـ ایا، نج: در. ۳ـ الف: از عشق، بعض نسخ: کار عشق.

۴ـ ق، ایا، قب، نج: بیت را ندارد. ۵ـ ق، قب: مغرور.

۶ـ نسخهٔ اساس:دوابخشی، ق، ایا، قب، الف، نج: بیت را ندارد.

۷ـ ق: عالی قدر حرص استخوان تاکی، ایا: عالیقدر حـرص استخوان حیفست ، نج: عالی‌قدر وحرص استخوان سهلست، بعض نسخ: عالی‌قدر ومهر استخوان تـا کـی، قب : همای سد ر هٔ عرشی تو حرص استخوان تاکی

۸ـ قب، الف: دولت. ۹ـ بعض نسخ: مروت.

۱۰ـ ق: زمهر اوچه می پرسی،ایا،الف،نج: ز عشق او چه می‌جـویی، قب: ز عشق او چه‌می‌خواهی.

درین بازاراگرسودیست[1] بادرویش خرسندست
خدایـا منعمم گـردان بـدرویشی و خـرسندی
بخوبان دل مده حافظ ببین آن بـی وفاییها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی[2]

لبش می‌بوسم و در میکشم می
به‌آب زندگـانی بـرده‌ام پـی *
نه رازش می‌توانم گفت با کس
نه کس را می‌توانم دید با وی
لبش می‌بوسم[3] و خون میخورد جام
رخش می‌بینم[4] و گل می‌کند خوی
بده جام مـی و[5] از جـم مکن یـاد
که میداند که جم کی بود و کی کی
بزن در چنگ[6] چنگ ای ماه مطرب
رگش بخراش تا بخروشم از وی

۱- نج: سودست. ۲- در «ق» و«قب»و«الف» مقطع‌غزل بدینگونه‌است:
بشعر حـافظ شیراز مـی‌رقصند و مـی‌نازنـد
سیه چشمان کشمیـری و تـرکان سمـرقندی
۳- ق: می‌بوسد. ۴- ق: می‌بیند.
۵- قب، الف: جام جم و، نج: جام جمم. ۶- ق: درپرده.
* ایا: غزل را ندارد.

گل از خلوت بباغ آورد مسند
بساط زهد را چون[1] غنچه کن طی[2]
زبانت در کش ای حافظ زمانی
زبان[3] بی زبانان بشنو از نی[4]

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی*
وصف[5] رخ‌چوماهش در پرده راست ناید[6]
مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی
شد حلقه قامت من تا بعد از ین[7] رقیبت
زین در دگر نراند[8] ما را بهیچ بابی[9]
در انتظار رویت ما و امیدواری[10]
در عشوهٔ وصالت ما و خیال و خوابی[11]

۱- ق: زهد همچون. ۲- نج: بیت را ندارد.
۳- ق، نج: حدیث. ۴- این دو بیت در «ق» وبعض نسخ اضافه شده که بیت نخستین آن در «الف» نیز وجود دارد:
چوچشمش مست را مخمور مگذار بیاد لعلش ای ساقی بده می
الف: چشمت
نجوید جان ازآن قالب جدایی که باشد خون‌جامش‌دررگ‌وپی
۵- ایا، قب، نج: عشق. ۶- الف: حسن رخ چوماهش در وصف می‌نیاید.
۷- قب: تا هرزمان. ۸- الف: هردم ز درنراند.
۹- قب: مارا ز در نراند هردم بهیچ بابی، ایا، نج: بیت را ندارد.
۱۰- ایا، قب، نج: ما را امید روزی.
۱۱- قب: در عشوهٔ خیالت ما و خیال وخوابی، ایا: در عشوه وخیالت ماوخیال خوابی، نج: در عشوهٔ خیالت ما وخیال خوابی ، الف : بر وعدهٔ وصالت ما و امید و خواری (قافیه ندارد)
* این غزل در نسخهٔ اساس نیست.

مخمور آن دو چشمم آیا کجاست جامی[۱]
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی[۲]
حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال[۳] خوبان
کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی[۴]

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو بجان آمد وقتست که باز آیی*
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد[۵] پایاب[۶] شکیبایی
در دایرهٔ فرمان[۷] ما نقطهٔ تسلیمیم[۸]
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه‌تو فرمایی
فکر خود و رای خود در عالم[۹] رندی نیست
کفرست درین مذهب خودبینی وخود رایی
یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره بکس[۱۰] ننمود آن شاهد هر جایی
صد باد صبا آنجا[۱۱] با سلسله میرقصند
اینست حریف ای دل تا باد نه پیمایی

۱ـ ایا، نج: آخر کجاست جامی، الف: ساقی بیار جامی.
۲ـ الف: آخر بده جوابی. ۳ـ قب: اندر خیال، الف: تو برخیال.
۴ـ ایا، نج: بیت را ندارد.
۵ـ قب: بخواهد برد. ۶ـ قب، الف: پایان. ۷ـ ق: قسمت.
۸ـ قب: پرگاریم. ۹ـ الف: در مذهب، قب: اندیشهٔ خودرایی در مذهب رندان نیست ۱۰ـ الف: بمن. ۱۱ـ ق: اینجا.
*ـ ایا: غزل را ندارد.

دیشب گلهٔ زلفت[۱] با باد همی گفتم[۲]
گفتا غلطی بگذر[۳] زین فکرت سودایی
دائم گل این بستان سیراب نمی‌ماند[۴]
دریاب ضعیفانرا هنگام[۵] توانایی
زین دایرهٔ مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
حافظ شب هجران شدبوی خوش صبح[۶] آمد
شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی[۷]

ای که مهجوری عشاق روا میداری
عاشقانرا زبر[۸] خویش جدا میداری
تشنهٔ بادیه را هم بزلالی دریاب
بامیدی که درین ره بخدا میداری
دل ربودی[۹] و بحل کردمت ای جان لیکن
به ازین دار نگاهش که مرا میداری

۱ـ ق: زلفش. ۲ـ ق، نج: با باد همی‌کردم، بعض نسخ: زلفش با باد صبا گفتم. ۳ـ الف: بنگر. ۴ـ ق: شاداب نمی‌ماند، نج: شاداب‌نمی‌باشد.
۵ـ ق، الف، نج: در وقت، قب: مطابق متن.
۶ـ ق: وصل، نج: یار، الف: مطابق متن.
۷ـ نسخهٔ اساس: هرجایی،متن از «ق» نج: ابیات دوم‌وسوم وچهارم‌وپنجم‌وهشتم را ندارد.
۸ـ الف: ز در، ایا، نج: بندگانرا ز بر، قب: بندگانرا ز در. ۹ـ ق: ببردی.

ساغر ما که حریفان دگر می‌نوشند
ما تحمل بکنیم[۱] ار تو روا میداری
ای مگس حضرت[۲] سیمرغ نه‌جولانگه‌تست
عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری
تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم
ازکه می‌نالی و فریاد چرا میداری
حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند[۳]
کار نا کرده [۴] چه امید عطا میداری [۵]

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی *
دردمندان بلا زهر هلال نوشند[۶]
قصد این قوم خطا باشد و هان[۷] تا نکنی
درد[۸] ما را که توان برد بیك گوشهٔ چشم
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی
دیدهٔ ما چو[۹] بامید تو دریاست، چرا
بتفرج گذری بر لب دریا نکنی

۱ـ ق، ایا، الف: نکنیم، نج: مطابق متن. ۲ـ بعض نسخ: عرصهٔ.
۳ـ بعض نسخ: حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار، الف:حافظا عادت خوبان همه جورست وجفا. ۴ـ ق: سعی نابرده.
۵ـ الف: چند گویی نه‌که امید وفا میداری.
۶ـ ق، الف: دارند. ۷ـ ق: خطا باشد هان، الف: خطر باشد هان، نج: خطر باشد وهان، بعض نسخ: خطر باشد هین.
۸ـ ق، الف، نج: رنج. ۹ـ بعض نسخ: که.
* این غزل در«ایا» نیست .

نقل هر جور که از خلق کریمت کـردند
قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی
بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد
از خدا جز می و معشوق[۱] تمنا نکنی
حافظاسجده‌برابروی‌چومحرابش کن[۲]
که دعایی ز سر صدق جز آنجا نکنی

ساقی[۳] بیا کـه شد قـدح لاله پـر ز می
طامات تا بچند و خـرافات تا بکی *
بگذر ز کبر و ناز کـه دیدست روزگار
چین قبای قیصر و طـرف کـلاه کـی
خوش نازکانه میروی[۴] ای شاخ[۵] نو بهار
کاشفتگـی مبـادت از آسیب بـاد دی[۶]
بر مهر[۷] چرخ و شیوهٔ[۸] او اعتماد نیست
ای وای بر کسی[۹] که شد ایمن ز مکروی
فردا شراب کوثر وحور از[۱۰] برای ماست
امروز[۱۱] نیز ساقی مهروی و[۱۲] جام می

۱ـ نج: معشوقه. ۲ـ ق: بابروی چو محرابش بر، قب:بابروی چومحرابش کن، الف، نج: سجدهٔ ابروی چو محرابش کن.
۳ـ بعض نسخ: صوفی. ٤ـ ق، الف، نج: می‌چمی. ۵ـ الف: باد.
۶ـ ق، نج: از آشوب باددی، قب، الف: از آشوب ماه دی.
۷ـ قب: برسیر. ۸ـ نج: عشوهٔ. ۹ـ الف: آن‌کسی.
۱۰ـ نج: حوران. ۱۱ـ ق، قب، الف، نج: و امروز.
۱۲ـ الف: مهروو، بعض نسخ: دلبر مه‌روی و.
* ایا: غزل راندارد.

باد صبا ز عهد صبا[1] یاد می‌کند[2]
جان دارویی که غم ببرد در ده‌ای صُبی[3]

در ده بیاد حاتم طی جام یك منی
تا نـامهٔ سیاه بخیلان کنیم طـی

مسند بباغ بر که بخدمت چـو بندگان
استاده است سرو وکمر بسته است نی[4]

بشنو که بلبلان[5] چمن راست کرده‌اند
آهنگ چنگ و بربط و مرغول نای ونی[6]

حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد[7]
فراش باد هر ورقش را بزیر پی[8]

حافظ حدیث‌سحرفریب‌خوشت رسید
تاحدچین ومصر[9]وباطراف‌روم‌وری[10]

۱- این کلمه در اصل (صبی) به‌کسر صاد وفتح باء و در آخـر الف بصورت یـاء است وما پیروی از رسم‌الخط نسخهٔ اساس کردیم، الف (دراصل) و «نـج» نیز مطابـق متن است. ۲- ق، الف: یاد میدهد. ۳- بعض نسخ: ای‌بنی.

۴- الف: بیت را ندارد. ۵- قب، نج: مطربان.

٦- قب: بربط وعود و نوای نی، ق، الف: بیت را ندارد.

۷- نج: سلطنت آن گل که گسترد. ۸- نج: هر ورقش برسر یرکی.

۹- ق، قب، الف، نج: مصر وچین، بعض نسخ: چین و شام.

۱۰- ق، قب، الف، نج: این دو بیت را با اختلاف اضافه دارد:

هشیار شو کـه مـرغ چمن مست گشت هان
بیدار شـو کـه خواب عدم در پیست هـی

قب: گشت نعره زن

زان مـی کـه داد حسن و لطافت بـارغوان
بیرونِ فکند لطـف مـزاج از رخش بخـوی

قب، الف، نج: آن می.

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت آخر الدواء الکی

ذخیرهٔ بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که می‌رسند ز پی[۱] ره‌زنان بهمن و دی

چو گل نقاب بر افکند و مرغ زد هوهو
منه ز دست پیاله چه میکنی هی هی

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی

چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر
فلاتمت[۲] و من الماء کلّ شیی، حی[۳]

شکوه سلطنت و حکم کی ثبات نداشت[۴]
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی[۵]

خزینه داری میراث خوارگان کفر ست
بقول مطرب و ساقی بفتوی[۶] دف و نی

نوشته‌اند بر ایوان[۷] جنة المأوی[۸]
که هر که عشوهٔ دنیا[۹] خرید و ای بوی

۱ـ قب :زره، ایا: که درپیند دگر. ۲ ایا: نگفتمت.
۳ـ ق: بیت را ندارد. ۴ـ ق: سلطنت وحسن کی ثباتی داد ، بعض نسخ : سلطنت وحکم کی ثباتی داشت، ثباتی نیست، قب: سلطنت وملك کی ثبات‌دهد.
۵ـ ایا، الف، نج: بیت را ندارد. ۶ـ ایا، نف: ساقی وفتوی.
۷ـ ایا: در ایوان، نج: نبشته‌اند بر ایوان،الف: نبشته‌اند براوراق.
۸ـ نسخهٔ اساس: جنت‌المأواء. ۹ـ ق، ایا: دنیی.

سخا نماند سخن طی کنم شراب کجاست[1]
بده بشادی روح و روان[2] حاتم طی
بخیل بوی خدا نشنود برو[3] حافظ
پیاله گیرو[4] کرم ورزوالضمان علی[5]

احمدالله علی معدلة السلطان[6]
احمد شیخ اویس حسن ایلخانی[7] *
خان بن خان و شهنشاه[8] شهنشاه نژاد
آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش[9] خوانی
دیده نا دیده باقبال تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی
ماه اگر بی تو بر آید بدو نیمش بزنند[10]
دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی[11]
جلوهٔ بخت تو دل می برد از شاه و گدا
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
بر شکن کاکل ترکانه که در طالع تست
بخشش و کوشش خاقانی[12] و چنگز خانی

۱- ایا ، الف : بیا ساقی، نج: بده باده. ۲- نج: بشادکامی روح و روان. ۳- ق: ایا، قب، الف: بیا، نج: مطابق متن.
٤- نج: بعیش کوش‌و. ۵- بعض نسخ: پیاله گیرو کرم کن که الضمان علی.
٦- نسخهٔ اساس: معدلت سلطانی، قب: الف، نج: معدلة السلطانی.
۷- نج: ایلکانی. ۸- قب، نج: خان‌شهنشاه. ۹- قب، الف: جان‌وجهانش.
۱۰- نج: بزند. ۱۱- قب: سلطانی. ۱۲- الف: قاآنی.
* ایا: غزل را ندارد.

گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌گیریم
بعد منزل نبود در سفر روحانی
از گل پارسیم[۱] غنچهٔ عیشی نشکفت
حبذا دجلهٔ بغداد و می ریحانی[۲]
سر عاشق که نه خاك در معشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
ای نسیم سحری خاك ره[۳] شاه بیار
تا کند[۴] حافظ ازو دیدهٔ دل[۵] نورانی

ای دل گر ازان چاه زنخدان بدرآیی
هر جا که روی زود پشیمان بدر آیی
شاید که بآبی فلکت دست نگیرد[۶]
گر[۷] تشنه لب از چشمهٔ حیوان بدرآیی
هش دار که گر وسوسهٔ نفس[۸] کنی گوش
آدم صفت از روضهٔ رضوان بدر آیی
جان میدهم از حسرت[۹] دیدار تو چون‌صبح
باشد که چو خورشید درخشان بدر آیی[۱۰]

۱- بعض نسخ: فارسیم. ۲- نج: روحانی.
۳- ق، قب، الف، نج: در. ٤- ق: که کند.
۵- الف: دیده و دل، بعض نسخ: دیدهٔ جان.
۶- قب: بگیرد. ۷- ایا: کت. ۸- ق: عقل.
۹- قب، نج: دولت. ۱۰- ایا: بیت را ندارد.

چندان [۱] چو صبا بر تو گمارم دم همت[۲]
کز غنچه چوگل[۳] خرم و خندان بدر آیی
در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد[۴]
وقتست که همچون مه تابان بدر آیی
بر خاك درت[۵] بسته‌ام از دیده دو صد جوی
تا بو که[۶] تو چون سرو خرامان بدر آیی
حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهروی [۷]
باز آید و از کلبهٔ احزان بـدر آیی

ای که درکوی[۸] خرابات مقامی داری
جم وقت خودی ار دست بجامی داری[۹]
وی که[۱۰] بازلف ورخ یارگذاری شب وروز
فرصتت باد که خوش صبحی وشامی داری
ای صبا سوختها[۱۱] بر سر ره منتظرند
گر ازان یار سفر کـرده پیامـی داری
گر بهنگام وفا هیچ ثباتت نبود[۱۲]
میکنم شکر که بر جور دوامی داری[۱۳]

۱- ایا، نج: تاکی. ۲- ایا، نج: دم وهمت. ۳- ایا: غنچهٔ گل.
۴- نج: هجر توام جان بلب آمد. ۵- ق: بررهگذرت، ایا: برخاك درت بستم.
۶- ایا: تابوك، قب، الف: باشد که .
۷ ق: مهرو، ایا، قب: خسرو خوبان.
۸- نج: کنج. ۹- الف: تویی امروز جم وقت که جامی داری.
۱۰ ق، ایا، قب، خ، نج: ای. ۱۱- ق، ایا، قب، الف، خ، نج و سایر نسخ: سوختگان. ۱۲- ق: چون بهنگام وفا هیچ ثباتیت نبود.
۱۳- ایا، الف، خ، نج: بیت را ندارد.

خال سر سبز[۱] تو خوش دانهٔ عیشیست ولی
بر کنار چمنش وه که چه دامی داری[۲]
بوی جان از لب جانبخش[۳] قدح می‌شنوم
بشنو ای خواجه اگر[۴] زانکه مشامی داری
بس دعای‌سحرت‌حارس[۵] جان خواهد بود
تو که چون حافظ شب خیز غلامی داری[۶]

ای که برماه از خط مشکین[۷]نقاب انداختی
لطف کردی سایهٔ بر آفتاب انداختی
تاچه خواهدکرد برما[۸]آب‌ورنگ[۹] عارضت
حالیا نیرنگ نقش خود[۱۰] بر آب انداختی

۱ـ قب، خ، نج: خال شیرین، بعض نسخ: خال مشکین.
۲ـ ایا: بیت را ندارد. ۳ـ ق، ایا، قب، الف، خ، نج: لب خندان.
٤ـ بعض نسخ: توگر. ۵ـ ق، ایا، نج: مونس، قب: حامی.
٦ـ ق، قب، خ، نج، این بیت را اضافه دارد:
نامی ار می‌طلبد ازتو غریبی چه شود تویی امروز درین شهر که‌نامی داری
ق: نام نیك ار طلبند
این دو بیت نیز در «الف» آمده:
مهربان شد فلك و ترك جفاکاری کرد تویی‌ای‌جان‌که‌درین شیوه‌دوامی‌داری
وی‌که ازلعل ولب‌یارشدش کام‌ومراد گوغنیمت‌شمر این‌لحظه که‌کامی‌داری.
۷ـ قب: خط عنبر، بعض نسخ: خطت‌مشکین .
۸ـ ق، ایا، قب، نج: باما. ۹ـ ایا، نج:تاب ورنگ.
۱۰ـ ق، الف: نقشی خوش.

گوی‌خوبی بردی‌ازخوبان خلخ[۱] شادباش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

گنج عشق خود نهادی بر[۲] دل ویران ما[۳]
سایهٔ دولت بدین[۴] کنج خراب انداختی[۵]

هر کسی باشمع‌رخسارت‌بوجهی عشق‌باخت
زان میان پروانه را در اضطراب انداختی

طاعت من گرچه سرمست وخرابم[۶] رد مکن
کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی[۷]

پرده از رخ‌برفکندی[۸] یك نظر در جلوه‌گاه
وز حیا[۹] حور وپری رادرحجاب انداختی[۱۰]

۱- قب: خوبان عالم.

۲- ق،قب، الف، نج: در.

۳- بعض نسخ: من، نج: او.

۴- ق، قب: برین، الف: درین، نج: بر آن.

۵- ایا: بیت‌را ندارد.

۶- ایا، قب: گرچه ازمستی خرابم.

۷- ق: بیت را ندارد.

۸- نج: برگرفتی.

۹- نج: ضیا.

۱۰- ایا، الف:بیت را ندارد.

خواب بیداران ببستی وانگه از نقش و خیال[1]
تهمتی بر شب روان خیل خواب انداختی[2]

از فریب[3] نرگس مخمور و لعل می پرست[4]
حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی[5]

با مدعی مگویید احوال[6] عشق و مستی
تا بیخبر بمیرد در درد[7] خود پرستی

۱- ق: نقش خیال. ۲- ایا، قب، الف، نج: بیت را ندارد.
۳- ایا، قب، نج: از فروغ. ٤- بعض‌نسخ: چشم می‌پرست.
۵- این بیت در«ق» و«الف» آمده:
زینهار از آب آن عارض که شیران را ازآن
تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی
این ابیات زا نیز «ق، و «الف» (الف بیت چهارم را ندارد) و «نج» با اختلاف اضافه دارد:
باده نوش از جام عالم بین که براو رنگ جم
شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی
و ز برای صید دل در گردنم زنجیر زلف
چون کمند خسرو مالك رقاب انداختی
داور دارا شکوه ای آنکه تاج آفتاب
از سر تعظیم بر خاك جناب انداختی
نصرةالدین شاه یحیی آنکه خصم ملك را
از دم شمشیر چون آتش در آب انداختی
٦- ق، ایا، قب، خ، الف، نج: اسرار.
۷- بعض نسخ: در رنج، الف: بماند در درد.

در مذهب طریقت خامی نشان کفرست
آری طریق دولت[۱] چالاکیست و چستی
عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید
نا خوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
باضعف وناتوانی همچون نسیم خوش باش
بیماری اندرین ره خوشتر[۲] ز تن درستی
بسر[۳] آستان جانان از آسمان میندیش
کز اوج سربلندی افتی بخاك پستی[۴]
تا علم و فضل[۵] بینی بی معرفت نشینی
یك نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی[۶]
خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
سهلست تلخی می[۷] در جنب ذوق مستی
درگوشهٔ سلامت مستور چون توان بود
تا نرگس تو با ما گوید[۸] رموز مستی

۱- الف: عاشق، بعض نسخ: رندان، رندی.
۲- ق: بهتر، قب، خ: اندرین غم بهتر، نج اندرین غم خوشتر، ایا: مطابق‌متن.
۳- ق، ایا، قب، خ، نج: در. ٤- الف: این بیت وبیت‌بعد را ندارد.
۵- ق، ایا، قب، خ: فضل وعقل، بعض نسخ: فضل وعلم.
٦- ایا، قب، خ، نج: مبین و رستی. ۷- خ: تلخی باده سهلست.
۸- نج: توگوید با ما، بعض نسخ: تو با ماگوید حدیث، الف: گوید شهود.

آن روز دیده بودم این[1] فتنها که بر خاست
کز سرکشی زمانی با ما نمی نشستی
صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز[2]
ای کوته آستینان تا کی دراز دستی[3]

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

۱ـ ایا: آن، نج: آن‌نقشها. ۲ـ ایا، نج: عابد قرا به‌پرهیز، خ: حافظ قرا به پرداز ، بعض نسخ : زاهد قرابه پرکن، زاهد قرابه پرهیز، حافظ قرابه پرکن ، قب: صوفی پیاله‌پرکن زاهد قرابه پیما.

۳ـاین بیت در نسخهٔ«ق» وبعض نسخ‌دیگر مقطع غزل دیگری است بهمین وزن و بحر که مطلع آن چنین است:

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق ومستی
وانگه برو که رستی از نیستی و هستی

وعده‌ای از ابیات غزل متن ما در این غزل آمده، ومقطع غزل متن در نسخهٔ«ق» بدینگونه است:

عشقت بدست طوفان خواهد سپرد حافظ
چون برق از ین کشاکش پنداشتی که جستی

مقطع غزل در «ایا» و «قب» و «نج» چنین است:

از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت
با جمله سر بلندی شد پ‌یمال پستی

این دو بیت نیز در «ق» ضمن این غزل ضبط است که بیت نخستین آن در «قب» نیز آمده:

دوش آن صنم چه خوش‌گفت درمجلس مغانم
با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی
قب: در مجلس مغانم دوش آن صنم چه خوش گفت
سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی

آخرالامر گل کوزه گران خواهی بود[1]
حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
گر ازان آدمیانی که بهشتت هوسست[2]
عیش با آدمیی چند پریزاده کنی
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی[3]
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی[4]
اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان[5]
گر نگاهی[6] سوی فرهاد دل افتاده کنی
کار خودگر بکرم[7] باز گذاری حافظ
ای بساعیش که‌ازبخت[8] خداداده کنی[9]

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی[10]
می‌خواند[11] دوش درس مقامات معنوی

۱ـ ق، ایا، قب، خ، الف، نج: خواهی‌شد.
۲ـ بعض‌نسخ: جهد بنما که در ایام گل وعهد شباب.
۳ـ خ: بیت را ندارد. ۴ـ خ: دلت ساده کنی.
۵ـ بعض نسخ: شیرین حرکات. ۶ـ قب، خ: که نگاهی، ایا: گرنهادی.
۷ـ الف: بخدا. ۸ـ ق، ایا، قب، الف، خ، نج وسایر نسخ: بابخت.
۹ـ ق، ایا، نج، این بیت را اضافه دارد:
ای صبا بندگی خواجه جلاالدین کن
که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی
۱۰ـ خ:فهلوی. ۱۱ـ الف: می گفت.

یعنی بیا که آتش موسی نمود[1] گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله‌گوی
تا خواجه می‌خورد بغزلهای پهلوی[2]
خوش‌وقت بوریا وگدایی[3] وخواب امن
کین‌عیش نیست‌روزی[4] اورنگ‌خسروی
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند بـر[5] اسباب دنیوی
دهقان سال خورده چه‌خوش‌گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
چشمت بعشوه[6] خانهٔ مردم سیاه کرد[7]
مخموریت مباد که خوش مست میروی
این قصهٔ عجب نگر[8] از بخت واژگون
ما را بکشت یار بانفاس عیسوی[9]
ساقی مگر وظیفهٔ حافظ زیاده داد
کاشفته گشت[10] طرهٔ دستار[11] مولوی

۱- الف: نموده. ۲- خ: فهلوی.
۳- ایا: بوریاء گدایی، خ: بوریای گدایی.
٤- ق، قب: درخور. ۵- ایا، نج: در، الف: ای‌خواجه دل مبند در.
٦- ق، ایا، قب، الف: بغمزه. ۷- ق، نج:خراب کرد.
۸- ق، ایا، قب:شنو ،نج: شنو ای بخت، خ:مطابق متن.
۹- الف: بیت را ندارد. ۱۰-خ: کاشفته است.
۱۱- الف، نج: طره و دستار.

چبودی ار دل آن ماه[1] مهربان بودی
که حال[2] ما نه چنین بودی ار چنان بودی*

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاك آستان بودی

بگفتمی که چه ارزد نسیم طرهٔ دوست
گرم بهر سرمویی هزار جان بودی

عیان شدی[3] که بها چیست خاك پایش را
اگر حیات گرانمایه جاودان بودی[4]

برخ چو مهر فلك بی نظیر آفاقست
بدل دریغ که یك ذره مهربان بودی[5]

زپرده کاش[6] برون آمدی چو قطرهٔ اشك
که بر دو دیدهٔ ما حکم او روان بودی

برات خوش دلی ما چه کم شدی یارب
گرش نشان امان از بد زمان بودی[7]

اگر نه دایرهٔ عشق راه بر بستی
چو نقطه حافظ بیدل[8] نه درمیان بودی[9]

۱- ایا، نج: یار ۲- قب، الف: کار.
۳- ق، ایا، نج. بستمی که. ٤- این بیت در«ایا» و«نج» درغزل دیگر آمده.
۵- این بیت در «ایا» ضمن غزل دیگر ضبط شده. ٦- ایا، نج: کاج.
۷- الف: گرش تفقد این زار ناتوان بودی، ایا، نج: بیت را ندارد.
۸- ایا، نج: مسکین. ۹- ق: چو نقطه حافظ سرگشته در میان بودی، الف: چو نقطه حافظ بیدل درآن میان بودی.

*- در«ق» و «ایا» و «قب» و «الف» و «نج» بعض از ابیات این غزل با غزل: «بجان او که گرم دسترس بجان بودی» مخلوط شده.

بجان او که گرم دسترس بجان بودی
کمینه پیشکش بندگانش آن بودی
اگر دلم نشدی پای بند طرهٔ دوست[1]
کیم[2] قرار درین تیره خاکدان بودی
ببندگی قدش سرو معترف گشتی
اگر[3] چو سوسن آزاده ده زبان بودی[4]
بخواب نیز نمی‌بینمش چه جای وصول[5]
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی[6]
زپرده نالهٔ حافظ برون کی افتادی
اگرنه همدم مرغان صبح‌خوان‌بودی[7]

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
خورد ز غیرت روی تو هرگلی خاری *
زکفر زلف تو هر حلقهٔ و آشوبی[8]
ز سحر چشم تو هرگوشهٔ و بیماری

۱ـ ق، قب، ایا، نج: طرهٔ او. ۲ـ ق، الف: کیش.
۳ـ ق: گرش. ۴ـ ایا، نج: اگر چو سوسن آزاده اش زبان بودی،
الف: بیت را ندارد. ۵ـ ق، ایا، قب، الف، نج: وصال.
۶ـ این بیت در «ایا» و «نج» ضمن غزل دیگرآمده.
۷ـ ق، ایا، الف، نج، این بیت را اضافه دارد:
درآمدی ز درم کاشکی چو لمعهٔ نور
که بر دودیدهٔ ما حکم او روان بودی
ایا: کاجکی
۸ـ الف: هر حلقه‌ای وسودایی.
* این غزل در نسخهٔ اساس نیست.

مرو چوبخت من ای‌چشم مست یاربخواب
که در پیست ز هر سویت[۱] آه بیداری
نثار خاك رهت نقد جان من هرچند
که نیست نقد روان را بر[۲] تو مقداری
دلا همیشه مزن لاف[۳] زلف دلبندان
چو تیره رای شوی[۴] کی گشایدت کاری
سرم برفت و زمانی بسر نرفت این کار
دلم گرفت و نبودت غم گرفتاری[۵]
چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی[۶]
بخنده گفت که ای حافظ این[۷] چه پرگاری

خوش‌کرد یاوری فلکت رور داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
درکوی عشق[۸] شوکت‌شاهی[۹] نمی‌خرند
اقرار بندگی کن و دعوی چاکری[۱۰]

۱- ایا، قب: زهرسوی، الف: زهرسوت.
۲- الف: پی. ۳- ایا: راه، الف: رای. ۴- ایا: شدی.
۵- ایا: دلم برفت ونبودت دلی گرفتاری، قب: دلم گرفت ونبودش سرگرفتاری، الف: دلم گرفت و نبودت سرگرفتاری.
۶- ایا: دایرهٔ. ۷- ایا، قب: بخنده گفت بحافظ که این.
۸- ایا (دریکجا): عشقت،این غزل در «ایا» دوبار نوشته‌شده. ۹- ق،ایا، نج: شاهان. ۱۰- ق ایا، نج: اظهار چاکری، الف: دعوی بندگی‌کن واقرار چاکری.

آنکس که اوفتاد وخدایش[1] گرفت دست
گو بر[2] تو باد تـا غم افتادگـان خوری
ساقی بمژدگانی عیش از درم درای
تا یکدم از دلم غم دنیا[3] بـدربری
در شاه راه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین[4] گریوه سبکبار بگذری
سلطان وفکر لشکر وسودای گنج ومال[5]
درویش و امن خاطر و کنج قلندری
نیل مراد بـر حسب فکر و همتست
از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری
یك بیت[6] صوفیانه بگویم اجازتست[7]
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
حافظ غبار فقر وقناعت ز رخ مشوی
کین خاك بهتر از عمل کیمیاگری

دو یار نازك[8] و از بادهٔ کهن دومنی
فراغتی و کتابـی و گـوشهٔ چمنی
من این مقام بدنیی[9] وآخرت ندهم
اگر چه در پیم افتند هر دم انجمنی[10]

۱ـ ق، قب: اوفتاد خدایش. ۲ـ قب: پس‌بر. ۳ـ الف: عالم.
۴ـ الف: هان تا ازین. ۵ـ ق: تاج وگنج، ایا، قب، الف ، نج: گنج و تاج.
۶ـ ق، ایا، قب، الف، نج: یك‌حرف. ۷ـ الف: اجازه‌هست.
۸ـ ق، ایا، قب، الف، نج: زیرك، خ: مطابق متن.
۹ـ ق، قب، الف، خ، نج: بدنیا، ایا: مطابق‌متن. ۱۰ـ قب: خلق‌انجمنی.

هرآنکه کنج قناعت[۱] بگنج دنیی[۲] داد
فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی[۳]

بیاکه قیمت[۴] این کارخانه کم نشود
بزهد همچو تویی یا بفسق همچو منی

بگوشهٔ بنشین خوشدل و تماشاکن[۵]
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی[۶]

نگار خویش بدست کسان[۷] همی بینم
چنین شناخت فلك قدر صحبت[۸] چومنی

صبور باش[۹] تو ای دل که حق رها نکند
چنین[۱۰] عزیز نگینی بدست اهرمنی

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یا سمنی[۱۱]

۱ـ ایا: که هرکه کنج فراغت، قب: که هرکه کنج قناعت.
۲ـ ق، قب، الف، نج: دنیا، ایا: مطابق متن. ۳ـ خ: بیت را ندارد.
۴ـ ق: رونق، ایا، نج: فسحت، قب، خ: قسمت. ۵ـ ق، قب، نج: ببین در آینهٔ جام نقشبندی غیب، خ: نقشبندی غم، ایا: بخواه آینهٔ جام وسردوربببین.
۶ـ الف: بیت را ندارد. ۷ـ بعض‌نسخ: خسان.
۸ـ خ، نج: حق خدمت، قب: رنگ صحبت، بعض نسخ: حق صحبت، ق، ایا، لف: بیت را ندارد. ۹ـ ق، ایا، قب، الف،خ، نج: بصبرکوش.
۱۰ـ نج: چنان. ۱۱ـ خ: بیت را ندارد.

ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت [۱]
عجب که رنگ گلی هست و بوی یاسمنی [۲]
مزاج دهر تبه شد درین هوا [۳] حافظ
کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی [۴]

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
کجاست پیک صبا گر همی کند [۵] کرمی
قیاس کردم و تدبیر [۶] عقل در ره عشق
چو شبنمی است [۷] که بر [۸] بحر میکشد رقمی
بیا که خرقهٔ من گرچه وقف [۹] میکدهاست
ز مال وقف نبینی [۱۰] بنام من درمی
حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل [۱۱]
پیاله‌گیر و بیاساز عمر خویش دمی [۱۲]

۱- خ: پیوست.
۲- ق: عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی، خ، نج: عجب که برگ گلی هست و رنگ یاسمنی، قب: عجب که رنگ گلی ماند و بوی یاسمنی، بعض نسخ: عجب که رنگ گلی هست و بوی نسترنی، ایا: مطابق متن.
۳- ق، ایا، قب، الف، خ، نج: بلا.
٤- ایا: کجاست رای حکیمی وفکر برهمنی، این بیت در «قب» و «نج» اضافه شده:
بر و ز حادثه غم باشراب باید گفت   که اعتماد بکس نیست درچنین زمنی
۵- بعض نسخ: گو بیا بکن.   ٦- الف: کردم تدبیر.
۷- ایا، الف: شبنم است.   ۸- نج: در.
۹- ق: رهن، نج: اگرچه خرقهٔ من وقف کوی میکده‌هاست.   ۱۰- الف: نیابی.
۱۱- قب: آری، بعض نسخ: حافظ.   ۱۲- الف: بیت را ندارد.

چرا بیك نی قندش نمی‌خرند آنکس[1]
که کرد صد شکر افشانی از نی قلمی
دلم گرفت ز سالوس و طبل زیرگلیم
خوشا دمی که بمیخانه برکشم[2] علمی
طبیب راه نشین درد عشق[3] نشناسد
برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی[4]
دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشقست
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی[5]
بیا که وقت شناسان دوکون نفروشند[6]
بیك پیاله می صاف و صحبت صنمی
نمیکنم گلهٔ لیکن[7] ابر رحمت دوست
بکشته زار[8] جگر تشنها[9] نداد نمی
سزای قدر تو شاها بدست حافظ نیست
جز از دعای شبی و نیاز صبحدمی[10]

۱- الف: آنرا. ۲- ق: بآنکه بردرمیخانه برکشم، ایا، نج: برکنم، الف: خوشا که بردر میخانه برکنم، قب: خوش آن زمان که بمیخانه برکنم، بعض‌نسخ: خوشا دمی که بمیخانه برکنم.

۳- ایا، قب، نج: سرعشق. ٤- الف: بیت را ندارد.

۵- بعض‌نسخ: جام غمی. ۶- نسخهٔ اساس: نفروشد، در «ایا» حرف‌اول کلمه بدون نقطه است.

۷- ق: لیك، قب: زانکه، ایا: گله لیکن زابررحمت، الف: گله گرزانکه ابررحمت.

۸- ایا: بکشت‌زار. ۹- ق، ایا: جگرتشنگان، نج: جگر سوختگان، بعض نسخ: جگر خستگان.

۱۰- ایا: جز از نماز شبی و دعای صبحدمی، الف، جز از نیاز شبی یا دعای صبحدمی.

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نـوروزی
ازین باد ار مدد خواهی[۱] چراغ دل برافروزی

چو گل گر خردهٔ داری خدا را صرف عشرت کن
کـه قارونرا غلطها داد سودای زر انـدوزی

سخن درپرده میگویم چوگـل ازغنچه[۲] بیرون‌آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

طریق کام بخشی چیست ترك کام خود گفتن[۳]
کلاه سروی آنست کـزاین[۴] ترك بـردوزی[۵]

ندانم نوحهٔ قمری بطرف جویبار از چیست[۶]
مگر او نیز[۷] همچون من غمی دارد شبانروزی

بعجب عقل[۸] نتوان شد ز اسباب طرب محروم
بیا ساقی[۹] که جاهل را نکوتر[۱۰] میرسد روزی[۱۱]

۱ـ الف: یابی. ۲ـ ایا، قب، الف: ز خود چون غنچه، نج: سخن در پرده میگویم بهار و گل غنیمت‌دان.

۳ـ ق، ایا: کردن، بعض‌نسخ: طریق کام‌جستن چیست ترك کام خود گفتن؛ قب: بترك کام خود گفتن طریق‌کاردانی‌دان.

۴ـ قب: اینست گر این. ۵ـ ایا، نج: کلاه سروری این دان‌کزین دو ترك بردوزی. ٦ـ ق، قب، نج: بطرف جویباران چیست، ایا: مطابق متن.

۷ـ الف: کونیز. ۸ـ ق، الف وسایر نسخ: بعجب علم.

۹ـ بعض‌نسخ: حافظ، اهد. ۱۰ـ ق، الف وبیشتر نسخ: هنی‌تر، بعض‌نسخ: فزونتر. ۱۱ـ ایا، قب، نج: بیت را ندارد.

جدا شد یار شیرینت[۱] کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان اینست اگر سازی و گرسوزی [۲]
میی‌دارم چو جان صافی و صوفی میکند منعش[۳]
خدا را هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
بمجلس آی کز حافظ رموز عشق گیری یاد[۴]
به بستان رو که از بلبل[۵] غزل گفتن بیاموزی [۶]

۱ـ ایا: شیرینم، الف: کجا شد یار شیرینت، نج: جدا شد یار شیرین وکنون.

۲ـ الف: اگرسوزی، قب: که حکم آسمانست این اگرسازی وگرسوزی.

۳ـ ق، ایا، قب، الف، نج و سایر نسخ: عیبش.

٤ـ ایا نج: به‌بستان‌شوکه ازبلبل رموزعشق‌گیری یاد، الف: ببستان آی‌کز حافظ رموز عشق گیری یاد، قب: بیا مطرب‌که از بلبل رموز عشق گیری یاد، ق: بصحرا رو که از دامن غبارغم بیفشانی.

۵ـ ق: بگلزارآی کز بلبل، ایا، نج: بمجلس آی کز حافظ، قب: بمحلس روکه از حافظ. ٦ـ الف: بگلشن‌آی کز بلبل سخن گفتن بیاموزی، این بیت در «ق» بعداز بیت سوم آمده، ضمناً این ابیات در «ق» به غزل افزوده شده:

ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعلست
که زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی
چو امکان خلود ایدل درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت‌دان بفیروزی و بهروزی
می اندر مجلس آصف بنوروز جلالی نوش
که بخشد جرعهٔ جامت جهان را ساز نوروزی
نه حافظ میکند تنها دعای خواجه تورانشاه
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
جنابش پارسایانراست محراب دل و دیده
جبینش صبح خیزانراست روز فتح و فیروزی

رفتم بباغ صبحدمی تا چنم گلی
کامد[1] بگوش ناگهم آواز بلبلی *
مسکین چو من بعشق گلی گشته مبتلا
و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی
میگشتم اندران چمن و باغ[2] دم بدم
می‌کردم اندران گل و بلبل تأملی
گل یار خار[3] گشته و بلبل قرین عشق
این را تغیری نه و آنرا[4] تبدلی
چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب
گشتم چنانکه هیچ نماندم تحملی
بس گل شکفته میشود این باغ را[5] ولی
کس بی‌جفای خار[6] نچیدست ازو گلی
حافظ مدار امید طرب[7] زین مدار، کو
دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش ازانکه نبوداین‌حسن را[8] زوالی

۱ـ ق، قب: آمد. ۲ـ الف: چمن باغ. ۳ـ ق: یارحسن.
٤ـ ق: آنرا تفضلی نه و این را، بعض نسخ: آنرا تغیری نه واین را.
۵ـ نسخهٔ اساس: خاررا، متن از «ق». ۶ـ ق: بی‌بلای خار.
۷ـ ق: امیدفرج، قب، الف: امید فرح.
* ایا، نج: غزل را ندارد.
۸ـ ق: زانکه نبود این‌هردورا، قب،نج: زانکه نبوداین حسن را،ایا: مطابق متن.

دروهم می‌نگنجد کانـدر فصول عقلی
آید بهیچ معنی زین خـوبتر مثالـی

شد حظ عمر حاصل گـر زانکه با تو ما را
در عمر خویش روزی[3] روزی شود وصالی

آن دم که با تو باشم یکسال هست روزی
وان دم‌که بی تو باشم یك روز[4] هست سالی

چون من خیال رویت جانا بخواب بینم
کز خواب می‌نیاید در چشم من خیالی[5]

رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت[6]
شد شخص ناتوانم باریك چون هلالـی

حافـظ مکن شکایت گـروصل دوست[7] خواهی
زین بیشتر بایـد در هجرت[8] احتمالـی

۱ـ ق، ایا، قب، نج، وسایر نسخ: کاندر تصور عقل، الف: دروهم کس نگنجـد یا در تصور عقل.

۲ـ بعض‌نسخ: جمالی، خیالی، قب: ناید بهیچ معنی زین‌خوبترمثالی، الف: کاید بهیچ وجهی زین خوبتر مثالی.

۳ـ ق، ایا، قب، نج: هرگز بعمر روزی، الف: هرگز بکام خاطر.

٤ـ ق، ایا، قب، نج: یك‌لحظه، الف: وین دم‌که بی‌توهستم روزی بود چوسالی.

۵ـ ق، ایا، قب: کزخواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی.

نج: می‌نبندد، الف: می‌نبینم

۶ـ الف: کز روی همچو ماهت. ۷ـ قب: یار.

۸ـ ق، ایا: برهجرت، نج: نباشد برهجرت، قب: بباید برهجر.

زان می عشق کزو[1] پخته شود هر خامی
گر چه ماه رمضانست بیاور جامی *
روزه هر چند که مهمان عزیزست ای دل
صحبتش[2] موهبتی دان و شدن انعامی[3]
روزها رفت که دست من مسکین نگرفت
ساق[4] شمشاد قدی ساعد سیم اندامی
مرغ زیرك بدر[5] خانقه اکنون نپرد
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی[6]
گله از جور رقیبت چکنم[7] رسم اینست
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی
یار من چون[8] بخرامد بتماشای چمن
برسانش ز من ای پیك صبا پیغامی
گو حریفی[9] که شب و روز می صاف کشد
بود آیا که کند یاد ز دُرد آشامی
حافظا گر ندهد داد[10] دلت آصف عهد
کام دشوار بدست آوری از خود کامی

۱ـ قب: کزان. ۲ـ بعض نسخ: رفتنش.
۳ـ الف: صحبتش موهبتی‌دان‌شدنش انعامی. ٤ـ ق: زلف.
۵ـ الف: بره، قب: بدرصومعه. ٦ـ قب: که نهادست زبهر طلبش هردامی.
۷ـ ق، قب، الف: گله از زاهد بدخو نکنم، بعض‌نسخ: زاهد خودبین.
۸ـ قب: گر. ۹ـ ق: آن حریفی، قب، الف: کوحریفی.
۱۰ـ بعض نسخ: کام.
* ایا، نج: غزل را ندارد.

ساقیا سایهٔ ابرست و بهار[1] و لب جوی
من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی[2]
بوی یکرنگی ازین وضع[3] نمی‌آید خیز
دلق آلودهٔ صوفی بمی ناب بشوی
سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن
ای جهان دیده ثبات قدم از سفله[4] مجوی
گوش بگشای[5] که بلبل بفغان میگوید
خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی
دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درای و[6] بره عیب مپوی[7]
روی جانان طلبی آینه را قابل ساز[8]
ورنه هرگز[9] گل و نسرین ندمد زاهن روی[10]
گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید
آفرین برنفست باد که خوش بردی بوی[11]

۱- ایا: ابرست بهار. ۲- الف: من نگویم که چه کن زاهل دلی خودتو بگوی.
۳- ق، ایا، قب، الف، نج: ازین نقش. ٤- نج: ثبات ازقدم سفله.
۵- الف: بگمار. ٦- ق: درآو.
۷- ایا: بیغ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی. ۸- قب: آینه را روشن کن.
۹- ایا، قب، الف: زانکه هرگز.
۱۰- ق، ایا، الف: زآهن وروی، قب: زانکه هرگز ندمد نسترن و گل ازروی، نج: بیت را ندارد. ۱۱- این بیت در «ق» اضافه شده:

شکر آنرا که دگرباز رسیدی ببهار — بیغ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی

این بیت در «قب» آمده:

پیشتر زانکه شوی خاك درمیکده‌ها — یکدو روزی بسر اندر ره میخانه بپوی

«الف» این بیت را اضافه دارد:

چارچیزست کز و مرد جوانبخت شود — درم و گنج و می ناب و نگار خوش خوی

شهریست پر ظریفان و ز هرطرف نگاری
یاران صلای عشقست گر[۱] میکنید کاری

چشم جهان نبیند زین تازه‌تر جوانی[۲]
در دست کس نیفتد[۳] زین خوبتر نگاری

جسمی که دیده باشد از روح آفریده[۴]
زین خاکدان[۵] مبادا بر دامنش غباری[۶]

می بیغشست بشتاب وقتی‌خوشست‌دریاب[۷]
سالی دگر[۸] که دارد امید نوبهاری

در بوستان حریفان مانند لاله و گل
هر یك گرفته جامی بر یاد روی یاری

چون من شکستهٔ را از پیش خود چه رانی
کم[۹] غایت توقع بوسیست یا کناری

چون این گره گشایم وین راز وانمایم[۱۰]
دردی وسخت دردی‌کاری و صعب‌کاری[۱۱]

هر تاره موی[۱۲] حافظ بر دست زلف شوخی[۱۳]
مشکل توان نشستن در اینچنین دیاری[۱۴]

۱- ایا: ار. ۲- ق، خ: چشم فلك نبیند زین طرفه‌تر جوانی، الف: چشم‌فلك ندیده زین خوبتر جوانی، قب: چشم جهان ندیده زین خوبترجوانی.

۳- الف: نیفتاد. ٤- ق، خ: هرگزکه دیده باشد جسمی زجان مرکب ، ایا ، الف: جسمی که دیده باشدکز روحش آفریدند، نج: کز روح آفریدند.

۵- ایا، نج: خاکیان. ٦- ق، خ: بردامنش مبادا زین خاکیان غباری.

۷- ق: می بیغشست دریاب وقتی خوشست بشتاب. خ: خاکدان

۸- ق، ایا، قب، نج: سال دگر، خ: مطابق متن. ۹- نج: کش.

۱۰- ق، الف: وین‌راز چون نمایم، ایا، نج: وین ریش چون نمایم.

۱۱- ایا، قب، نج: دردی وصعب‌دردی‌کاری وسخت‌کاری، خ: بیت را ندارد.

۱۲- ق، قب، الف، نج: هرتارموی، ایا، خ: مطابق‌متن.

۱۳- ق، خ: در دست زلف شوخی، ایا، الف: در دست زلف شوخیست ، نج : در دست یارشوخیست، قب: دردست خیره‌شوخی. ۱۴- ایا، نج: دراین دیار باری.

برو زاهد بامیدی که داری ‌‌ ‌‌ که دارم همچنان امیدواری *
بجز ساغر چه[۱] دارد لاله دردست ‌‌ ‌‌ بیا ساقی بیاور تا چه داری[۲]
مرا در رشتهٔ دیوانگان کش ‌‌ ‌‌ کهمستی خوشترست ازهوشیاری
بپرهیز از من ای صوفی بپرهیز ‌‌ ‌‌ که کردم توبه از پرهیزگاری[۳]
بیا دل در خم گیسوی او بند ‌‌ ‌‌ اگر خواهی خلاص ورستگاری[۴]
بدور گل[۵] خدا را توبه بشکن ‌‌ ‌‌ که عهد گل ندارد استواری
عزیزان[۶] نو بهار عمر بگذشت ‌‌ ‌‌ چو برطرف[۷] چمن باد بهاری

بیا حافظ نبید تلخ[۸] کن نوش
چرا عمری بغفلت میگذاری

صبا تو[۹] نکهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری
دم از ممالك خوبی چو آفتاب زدن
ترا رسد[۱۰] که غلامان ماهرو داری[۱۱]

۱ـ بعض نسخ: که. ۲ـ بعض‌نسخ: آنچه داری.
۳ـ قب: از زهد تتاری. ٤ـ قب: خلاص از رستگاری.
۵ـ قب وبعض‌نسخ: بوقت ل. ۶ـ قب وبعض نسخ: عزیزا.
۷ـ بعض‌نسخ: از طرف. ۸ـ بعض‌نسخ: شراب لعل.
۹ـ الف: چو. ۱۰ـ بعض‌نسخ: سزد.
۱۱ـ ایا، خ، نج: بیت را ندارد.
* این غزل در«ق» و«ایا» و«الف» و«نج» نیست.

دلم که گوهر اسرار عشق وحسن[۱] دروست
توان بدست تو دادن گرش نکو داری

قبای حسن فروشی[۲] ترا برازد و بس
که همچو گل همه آئین رنگ و بـوداری[۳]

نوای بلبلت ای گل کجا پسند آید[۴]
که گوش هوش[۵] بمرغان هرزه گـو[۶] داری

در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت
جز این قدر کـه رقیبان تند خو[۷] داری

بجرعهٔ تو[۸] سرم مست گشت شکر خدا[۹]
خود ازکدام خمست این‌که[۱۰] در سبوداری

بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز
که گر باو رسی[۱۱] از شرم سر فرو داری

زکنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق
قدم برون نه اگر میل جست وجو داری[۱۲]

۱ـ ق، ایا: حسن وعشق، قب، نج(دراصل): حسن عشق، بعض‌نسخ: اسرارعشق دوست، الف: اسرار وگنج عشق.

۲ـ الف: فروزی. ۳ـ ایا، خ، نج: بیت را ندارد.

۴ـ ق، ایا، خ، قب، نج: افتد، الف: نوای بلبل مستت کجا زهوش برد.

۵ـ ق، قب: که گوش وهوش، ایا، خ: چوگوش هوش. ۶ـ قب: بذله‌گو.

۷ـ الف: تنگ‌خو. ۸ـ قب: ز جرعهٔ تو.

۹ـ ق، ایا، قب، خ، الف، نج و سایر نسخ: مست گشت نوشت باد.

۱۰ـ قب: میست آن‌که. ۱۱ـ ق: بدو.

۱۲ـ در «الف» بیت مقطع بدینگونه است:

ز سر قدم کن و این شاه ره طلب حافظ
اگـر هوای دل و جان جست و جو داری

طفیل هستی[۱] عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند[۲] سود وقت بی بصری
می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند[۳]
بعذر نیم شبی کوش و گریهٔ سحری[۴]
بیا و سلطنت[۵] از ما بخر بمایهٔ حسن
وزین معامله غافل مشو که حیف خوری
بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس بعیب بی هنری
دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
چرا بگوشهٔ چشمی بما نمی‌نگری[۶]
کلاه سروریت کم مباد از سر حسن[۷]
که زیب بخت وسزاوار تخت[۸] وتاج سری
ز وصل و هجر تو[۹] در حیرتم چه چاره کنم
نه در برابر چشمی نه غایب[۱۰] از نظری

۱ـ خ: مستی. ۲ـ قب: ندهد. ۳ـ بعض نسخ: تا کی، قب : صبحکه تا کی، ایا: شکر خواب بامدادی چند.
۴ـ نج: نالهٔ سحری، خ: وزین معامله غافل مشو که حیف خوری.
۵ـ قب: بیا و جان و دل، بعض نسخ: بیا و ملك دل.
٦ـ خ: بیت را ندارد. ۷ـ ق، قب، الف وسایر نسخ: کلاه سروریت کج مباد برسر حسن، ایا، خ، نج: بیت را ندارد.
۸ـ ق: سزاوار ملك، قب: که زیب ملك و سزاوار تخت.
۹ـ ایا،خ: زهجر و وصل تو،قب: زهجر و وصل تو درآب وآتشم شب و روز،ق، الف: تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار، الف: ای نازنین شعبده باز.
۱۰ـ ق، الف: که‌دربرابر چشمی وغایب.

بیوی زلف و رخت میروند و می‌آیند
صبا بغالیه سائی و گل بجلوه گری[۱]

ز من بحضرت آصف که می‌برد پیغام[۲]
که یادگیر دو مصرع ز من بلفظ دری[۳]

بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم[۴]
گر امتحان بکنی[۵] می‌خوری وغم نخوری[۶]

هزار جان مقدس بسوخت زین حیرت[۷]
که هر[۸] صباح ومسا شمع مجلس دگری

بیمن همت حافظ امید هست که باز
اری اسامر لیلای[۹] لیلةالقمر

۱ـ ایا، الف، نج: بیت را ندا ۲ـ الف: که می‌برد تحفه.
۳ـ قب: بنظم‌دری، الف: بیادگار دومصرع ازین‌بنظم دری، در «نج» بیت‌بدینگونه است:

نمی‌روی ز دل ما برون و این عجبست
تو یاد گیر دو مصرع ز من بنظم دری

ایا، خ: بیت را ندارد.
۴ـ الف: چنان نمی‌بینم، بعض‌نسخ: چنانکه می‌بینم.
۵ـ الف: زبنده گرشنوی. ۶ـ بیت در «خ» نیست.
۷ـ ق، قب، خ، نج: زین غیرت، ایا: بسوخت از غیرت، الف: نمی‌روی ز دل‌ما برون و این عجبست.
۸ـ نج: که در. ۹ـ نج: ابیت سامر لیلای، این بیت در «ق» و «قب» و «الف» آمده:

طریق عشق طریقی عجب خطرناکست
نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نبری

این بیت نیز در «خ» و«قب» و «الف» اضافه شده:

مرا درین ظلمات آنکه رهنمایی کرد نماز نیم شبی بود وگریهٔ سحری

قب، الف: نیاز نیم شبی.

کتبت قصة شوقی[۱] و مدمعی باکی
بیا که بی تو بجان آمدم ز غمناکی

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیدهٔ خویش[۲]
ایا منازل سلمی و این[۳] سلماك[۴]

عجیب واقعهٔ و غریب حادثه ایست[۵]
انی اصطبرت[۶] قتیلاً و قاتلی شاکی

که را رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

ز خاك پای تو داد آب روی لاله وگل
چو کلك صنع رقم زد بر آبی[۷] و خاکی

صبا عبیرفشان گشت[۸] ساقیا بر خیز
و هات شمسة کـرم مطیب زاکی

دع التکاسل تغنم فقد جری مثل
که زاد راه روان چستی است و چالاکی

اثر نماند ز من[۹] بی شمایلت آری
اری مآثـر محیای مـن محیاك[۱۰]

زوصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند
که چون صفات الهی[۱۱] ورای ادراکی

۱- ایا: شوق. ۲- ق: خود.
۳- ق، ایا، الف، نج: فاین. ۴- اساس، ایا، قب، نج: سلماکی.
۵- ق، قب: حادثهٔ. ٦- ق، الف: انا اصطبرت، ایا، نج: ان اصطبرت، قب: ان اضطربت.
۷- ق: بآبی. ۸- نج: عبیرفشانست. ۹- ایا: اثر نماندن من.
۱۰- اساس، ایا، قب، نج: محیاکی.
۱۱- ق: که همچو صنع خدائی، نج: که سر صنع خدایی.

گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی
چون نیك بدیدم بحقیقت به ازانی*
شیرین‌تر ازانی بشکرخنده که گویند[1]
ای خسرو خوبان[2] که تو شیرین زمانی
تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی[3]
صد بار بگفتی[4] که دهم‌زان دهنت کام
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی
گفتی[5] بدهم کامت و جانت بستانم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی
چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند[6]
بیمار که دیدست[7] بدین سخت کمانی
در راه تو حافظ[8] چو قلم کرد ز سرپای
چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی[9]

۱ـ ق: که گویم، ایا: چگویم. ۲ـ الف: خسر و شیرین.
۳ـ ایا: بیت را ندارد. ۴ـ بعض نسخ: نگفتی.
۵ـ ق، ایا: گوئی. ۶ـ الف: گذرانید، ایا: از سرجان میگذراند.
۷ـ الف: بیمار ندیدیم. ۸ـ بعض‌نسخ: عاشق.
۹ـ در «ق» و «ایا» بیت مقطع بدینگونه است:
چون اشك بیندازیش از دیدهٔ مردم آنرا که دمی از نظر خویش برانی
بعض نسخ: از دیدهٔ حافظ
این بیت در «قب» و «الف» نیز آمده ولی بیت مقطع نیست.
در «الف» بیت مقطع چنین است:
گردد به دو گیتی به‌سعادات چو حافظ آن‌راکه برخویش به‌صد لطف‌بخوانی
ودر بعض نسخ دیگر بدین دو صورت‌است:
از پیش مران حافظ غمدیدهٔ خود را کز عشق رخت داددل‌ودین وجوانی
حافظ بجفا از تو شکایت ننماید زان روکه بهرجور تو لطفیست‌نهانی
* نج: غزل را ندارد.

یا مبسماً یحاکی درجاً من اللآلی
یا رب چه درخور آمد گردش خط هلالی[1]

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم[2]
تا خود چه نقش بندد[3] این صورت[4] خیالی

دل‌رفت‌و دیده‌خون‌شد‌تن‌خست[5]‌و‌جان‌برون‌شد
فی العشق معجبات یأتین[6] بالتوالی[7]

می ده که گرچه[8] گشتم نامه سیاه عالم
نومید کی توان بود از لطف لایزالی

ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن[9]
تا در بدر بگردم قلاش و لا ابالی[10]

دلبر بعشق بازی خونم حلال دانست
فتوی قصه[11] چونست ای زمرهٔ موالی[12]

از چار چیز مگذر گر زیرکی و عاقل[13]
امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی[14]

چون نیست‌نقش دوران[15] درهیچ‌حال ثابت
حافظ مکن شکایت تا می‌خوریم حالی

۱ـ ایا،قب: گردخطت‌هلالی، الف، نج: گردت‌خط هلالی.
۲ـ آیا: خوش صورتیست لیکن. ۳ـ ایا، نج: نقش سازد، ق، قب، الف و سایر نسخ: نقش بازد. ٤ـ اساس، ایا: صورة. ۵ـ ایا: جست.
۶ـ الف: تأتین، در این نسخه این مصراع مربوط به بیت دیگریست.
۷ـ در «ایا» بالتوالی از نسخه ساقط شده، بیت در متن «ق» نیست و در حاشیه ثبت شده. ۸ـ الف: اگرچه. ۹ـ ق: برون‌کش. ۱۰ـ الف: بیت راندارد.
۱۱ـ بعض‌نسخ: فتوی عشق. ۱۲ـ ق، ایا، الف: بیت را ندارد.
۱۳ـ ق: عاقلی و زیرك. ۱۴ـ ایا، قب، نج: بیت را ندارد.
۱۵ـ الف: حال دوران.

صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
قم فاسقنی رحیقاً اصفی من الزلال[1]
مسند فروز دولت کان شکوه[2] و شوکت
برهان ملك و ملت بو نصر بوالمعالی[3]

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم
درکنج خراباتی افتاده خراب اولی
چون مصلحت اندیشی دورست ز درویشی
هم سینه پرآتش[4] به هم دیده پراب اولی
من حال دل خود را[5] با خلق نخواهم گفت
کین[6] قصه اگرگویم با چنگ و رباب اولی
تا بی‌سر و پا باشد اوضاع فلك زین دست[7]
در سینه غم ساقی[8] در دست شراب اولی

۱ـ اساس: الزلالی. ۲ـ نج: کان‌شهی.
۳ـ این بیت در «ق» آمده:
الملك قد تباهی من جده و جده یارب که جاودان باداین قدرواین معالی
٤ـ ق: پرازآتش، قب، الف: هم سینهٔ پرآتش.
۵ـ ق، نج: حالت زاهد را، ایا، قب، الف: حال دل‌زاهدرا. ۶ـ ق: این.
۷ـ قب، الف: زینسان، ایا: احوال فلك زین دست، نج: تا بی سرو بی پایم مانند فلك زین دست. ۸ـ ق، قب، الف: در سر هوس ساقی.

از همچو تو دلداری دل بر نکنم آری[1]
چون[2] تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی
چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی[3]
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

بتا[4] با ما مور ز این کینه داری — که حق صحبت دیرینه داری
نصیحت گوش کن کین دُربسی به — ازان گوهر که درگنجینه داری
بفریاد خمار مفلسان رس — خدا را گر می دو شینه داری
ولیکن کی نمایی رخ برندان — تو کز خورشید ومه آیینه داری
بدرندان مگو ای شیخ وهش دار[5] — که با حکم[6] خدایی کینه داری
نمی‌ترسی ز آه آتشینم — تو دانی خرقهٔ پشمینه داری
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
بقرآنی که اندر سینه داری

می‌خواه وگل افشان کن از دهرچه می‌جویی
این گفت سحرگه گل بلبل تو چه میگویی[7]
مسند بگلستان بر تا شاهد و ساقی را[8]
لب گیری ورخ بوسی می‌نوشی وگل بویی

۱- ایا: باری. ۲- قب، الف: گر. ۳- قب: بیرون شو.
٤- ق، ایا: بیا. ۵- الف: مگوی ای شیخ هشدار.
٦- ایا، نج: با مهر. ۷- قب، الف: این گفت سحر بلبل ای گل‌توچه‌میگویی.
۸- ایا، نج: زان به چه‌که در بستان معشوقه و ساقی را.

تا غنچهٔ خندانت دولت به که خواهد داد
ای شاخ گل رعنا از بهر کـه میرویی

شمشاد خرامان کن واهنگ[۱] گلستان کن
تا سرو بیامـوزد از قد تـو دلجـویی

امروز که بازارت پر جوش خریدارست
دریاب و بنه گنجی از مایهٔ نیکویی[۲]

آن طره که هر جعدش صد نافهٔ چین ارزد[۳]
خوش بودی اگر بودی بوییش زخوش خویی[۴]

هر مرغ بدستانی در گلشن شاه آیند[۵]
بلبل بغزلخوانی حافظ بدعاگویی[۶]

نسیم صبح سعادت بدان[۷] نشان که تودانی
گذر بکوی فلان کن دران زمان که تو دانی

تو پیك خلوت رازی[۸] ودیده بر سر راهت[۹]
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تودانی

۱ـ الف: کن آهنگ، نج: گو آهنگ. ۲ـ نج: خوش رویی.
۳ـ ایا، قب، نج : دارد، الف : آن کس که خدا رویی چون ماه و خورش داده، بعض‌نسخ: آن نافهٔ مشك‌افشان کاندر سرزلف‌تست. ٤ـ ایا: خوش‌بویی.
۵ـ ق: آمد. ٦ـ ق: بلبل بنواسازی حافظ بغزل‌گوئی، ایا، قب، نج: بلبل بنوا سازی حافظ بدعاگویی، «ق» این بیت را اضافه دارد:
چون شمع نکورونی در رهگذر با دست
طرف هنری بربند از شمع نکو روئی
۷ـ قب، نج: بآن. ۸ـ ایا: صورت راهی (در متن «ایا» راهی و در زیر آن «رازی» ضبط شده)، نج: صورت رازی. ۹ـ نج: راهش.

بگو که جان ضعیفم[۱] ز دست رفت خدا را
ز لعل روح فزایش ببخش ازان‌که[۲] تودانی
من این‌دوحرف نوشتم[۳] چنانکه غیرندانست
توهم زروی کرامت چنان بخوان که‌تودانی
امید در کمر زرکشت چگونه نبندم[۴]
دقیقه‌ایست نگارا دران میان که تو دانی[۵]
خیال تیغ تو ما را[۶] حدیث تشنه وآبست
اسیر خویش‌گرفتی بکش چنان‌که تو دانی[۷]
یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بهر زبان[۸] که تودانی

وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی
حاصل از حیات‌ای جان این دمست[۹] تا دانی
کام بخشی گردون عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت داد عیش[۱۰] بستانی
پند عاشقان بشنو از[۱۱] در طرب باز آی[۱۲]
کین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی

۱- ق: عزیزم. ۲- ق: ببخش آنکه، الف: روح فزایت ببخش‌آنکه.
۳- ق: این حروف نوشتم، ایا: این دو حرف نبشتم.
٤- ق، قب، الف: ببندم. ۵- الف: که هست پیش توسری دراین میان‌که تو دانی. ٦- ق، قب، الف، نج: تیغ توبا ما. ۷- ایا: بیت را ندارد.
۸- ق، الف: بدان زبان، ایا: بآن زبان، نج: حدیث عشق چنان‌کن بآن زبان.
۹- نج: یکدمست، ایا: حاصل حیوة ای دل یکدمست.
۱۰- الف: کام عیش. ۱۱- ق، ایا، قب، الف، نج: وز.
۱۲- ق، قب، الف: بازآ.

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
با طبیب نا محرم حال درد پنهانی

باغبان چو من زینجا بگذرم حرامت باد
گرنه برگلم سروی[۱] غیر دوست بنشانی[۲]

خم شکن[۳] نمی‌داند این قدر که صوفی را
جنس خانگی باشد[۴] همچو لعل رمانی

میروی و مژگانت خون خلق میریزد[۵]
تیز میروی جانا ترسمت فرومانی[۶]

با دعای شب خیزان ای شکر دهان[۷] مستیز
در پناه یک اسمست[۸] خاتم سلیمانی

دل ز ناوك چشمت گوش داشتم لیکن
ابروی کمان دارت می‌برد به پیشانی

یوسف عزیزم رفت[۹] ای برادران رحمی
کز غمش عجب دیدم[۱۰] حال پیر کنعانی

جمع کن با حسانی حافظ پریشانرا
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی

گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین دل
حال خود بخواهم گفت پیش آصف ثانی[۱۱]

۱- ق، قب: گربجای من سروی، ایا: گرنه برگلم سروی همچو دوست.
۲- الف، نج: بیت را ندارد. ۳- ق، قب: محتسب. ۴- الف: دارد.
۵- ایا: می‌ریزند. ۶- الف: ترسمت که درمانی. ۷- الف: دهن.
۸- الف: اسمیست. ۹- الف: شد، بعض‌نسخ: کو. ۱۰- ق: بینم.
۱۱- این بیت در «ق» اضافه شده:
زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت
عاقلا مکن کاری کاورد پشیمانی

ای کـه دایم بخـویش مغروری
گـر ترا عشق نیست معـذوری
گـرد دیـوانگـان عشق مگـرد
کـه بعقـل عقیله مشهوری
مستی عشق نیست در سر تـو
رو که تو مست آب انگوری
روی زرد ست و آه درد آلود
عـاشقانـرا دوای رنـجـوری[1]
بگذر از نام و ننگ خود حافظ[2]
ساغر مـی[3] طلب کـه مخموری[4]

ای باد نسیم یـار داری
زان نفحهٔ مشك بار داری *
زنهـار مکـن دراز دستی
بـاطـرهٔ او چـه کار داری
ای گل تو کجا وروی خوبش[5]
اومشك وتو نوك خار داری[6]
ریحان تو کجا وخط سبزش
او تـازه و تـو غبار داری

۱- بعض نسخ: گواه رنجوری. ۲- الف: بگذر از ننگ ونام چون حافظ.
۳- الف: ساغری می. ۴- «الف» این دو بیت را اضافه دارد:
نبود باغ را چنان رونق
بی می را و ق وگل سوری
مهر آن ماه بایدت ورزید
ورچه چون آفتاب مشهوری
۵- قب و بعض نسخ: روی زیباش. ۶- قب: او مشك‌ترو تو خار داری، بعض نسخ: او مشك و تو خار بار داری.
* این غزل در «ق» و «ایا» و «الف» و «نج» نیست.

نرگس تو کجا وچشم مستش — او سرخوش وتوخمار داری
ای سرو تو با قد بلندش — در باغ چه اعتبار داری

روزی برسی بوصل حافظ
گر طاقت انتظار داری[۱]

سینه ما لا مال در دست ای دریغا مرهمی[۲]
دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی
خیز تا خاطر بدان[۳] ترك سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان[۴] آید همی
چشم آسایش که دارد زین سپهر[۵] تیزرو
ساقیا جامی بیاور تا[۶] بیاسایم دمی
زیر کی راگفتم‌این‌احوال بین[۷]خندید وگفت
صعب روزی‌بوالعجب‌کاری[۸] پریشان عالمی
سوختم درچاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان غافلست[۹] از حال ما کو رستمی
درطریق عشق‌بازی امن وآسایش بلاست[۱۰]
ریش باد آن‌دل‌که بادرد توخواهد مرهمی[۱۱]

۱ـ این بیت در«قب» و بعض‌نسخ به غزل اضافه شده:
ای عقل توبا وجود عشقش — در دست چه اختیار داری
۲ـ ایا، الف: محرمی. ۳ـ نج: بآن.
٤ـ اساس: بوی و خوی لولیان، ایا، قب: بوی خوی حوریان.
۵ـ ق، ایا، قب،الف، نج: از سپهر. ۶ـ ق، الف: جامی بمن ده تا، نج: جامی بده تا من. ۷ـ الف: گفتم از احوال خود.
۸ـ قب: صعب‌کاری بوالعجب حالی ، ایا : هست کاری بوالعجب رایی ، نج: صعب کاری بوالعجب روزی. ۹ـ ق، قب: فارغست.
۱۰ـ الف: خطاست. ۱۱ـ نج: بیت را ندارد.

اهل کام و ناز را[۱] در کوی رندی[۲] راه نیست
ره روی باید جهانسوزی، نه خامی بی‌غمی
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بـدست
عالمی دیگر[۳] بباید ساخت وز نو آدمی[۴]
گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق[۵]
کاندرین طوفان نماید[۶] هفت دریا شبنمی

۱ـ الف: اهل کام و آز را. ۲ـ ایا: رندان. ۳ـ الف: عالمی از نو.
۴ـ این بیت در «ایا» نیست. ۵ـ ایا: توبهٔ حافظ چه سنجد پیش استغفار او (استغناء او ظ). ۶ـ ق، الف: دریا نماید، ایا: طوفان نماند.

مقطعات

وله فی المقطعات *

بگـوش جان[1] رهـی منهئی نـدا در داد
ز حضرت احدی لااله الا الله *
که ای عزیز کسی را که خواریست نصیب
حقیقت آنکه نیابد بزور منصب و جاه
بآب زمزم و کـوثر سفید نتوان کـرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

***

تو نیك و بد خود هم از خود طلب[2]
چرا دیگری بایدت محتسب *

۱- الف: بگوش وهوش. ۲- ق، ایا: بپرس.

* عنوان بالا ضبط نسخهٔ اساس است و در نسخهٔ «ایـا» عنوان بدینگونـه است: «ایضاًفی المقطعات» ودرنسخهٔ«ق»:«ایضاًله»است، دانشمندفقید مرحوم‌قزوینی‌دراین‌مورد چنین‌مینویسد:«چنین‌است عنوان عام‌این‌اشعاردرعموم‌نسخ قدیمه،درنسخ جدیده مقطعات» بطوریکه‌ملاحظه میشود برخلاف‌آنچه که ایشان نوشته‌اند دردو نسخهٔ قدیم یعنی نسخهٔ ساس و «ایا» عنوان مقطعات است.

* این قطعه در «ایا» و«نج» نیست. *نج: قطعه را ندارد.

و من یتق الله یجعل له[۱]
و یرزقه من حیث لا یحتسب

***

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش
هر که بخراشدت جگر بجفا همچو کان کریم زر بخشش
کم مباش ازدرخت سایه فکن[۲] هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر[۳] نکتهٔ حلم هرکه[۴] برد سرت گهر بخشش

***

روح القدس آن سروش فرخ از[۵] قبهٔ طارم زبرجد *
می‌گفت سحرگهان[۶] که یارب در دولت و حشمت مخلّد
بر مسند خسروی بماناد منصور مظفّر محمّد

***

بسمع‌خواجه رسان ای ندیم[۷] وقت شناس
بخلوتی که درو[۸] اجنبی صبا باشد *
لطیفهٔ بمیان آر و خوش بخندانش
بنکتهٔ که دلش را بدان[۹] رضا باشد
پس‌آنگهش زکرم[۱۰] این‌قدر بلطف بپرس[۱۱]
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

***

۱- ایا: یجعل له مخرجاً.
۲- نج: از شجرشرط مرد می‌آموز. ۳- ق: یاد دار. ۴- نج: آنکه.
۵- ق: بر. ۶- ق: سحرگهی.
۷- ایا، قب: حریف. ۸- ایا، قب، نج: درآن. ۹- الف، نج: درآن.
۱۰- نج: پس آنکه ازکرمش. ۱۱- قب: بلطف بگو.
* این قطعه در «ایا» و «نج» نیست.
* این قطعه در نسخهٔ اساس نیست.

شمهٔ از داستان عشق شور انگیز ماست
این[۱] حکایتها که ازفرهاد وشیرین کرده‌اند*

هیچ مژگان دراز و عشوهٔ[۲] جادو نکرد
آنچه آن زلف دراز وخال[۳] مشکین کرده‌اند

ساقیا می ده که با حکم ازل تدبیر نیست
قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند

در سفالین کاسهٔ رندان بخواری منگرید
کین حریفان خدمت جام جهان بین کرده‌اند

نکهت[۴] جان بخش دارد خاك کوی دلبران
عارفان آنجا[۵] مشام عقل مشکین کرده‌اند

ساقیا دیوانهٔ چون من کجا در بر کشد[۶]
دختر رز را که نقد عقل کابین[۷] کرده‌اند

خاکیان بی بهره‌اند از جرعهٔ کأس الکرام
این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده‌اند

شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست
این[۸] کرامت همره شهباز وشاهین کرده‌اند

***

دل منه بر دنیی و اسباب او
زانکه از وی کس وفاداری ندید *

کس عسل بی نیش از ین دکان نخورد
کس رطب بی خار ازین خرما[۹] نچید

۱ـ ایا، قب: آن. ۲ـ ایا، قب: غمزهٔ. ۳ـایا: آن زلف سیاه وموی، قب: آن زلف دراز وموی. ٤ـ ایا: نکهتی. ۵ـ ایا: زانجا.
٦ـ ایا: کی اندر برکشد. ۷ـ ایا: کاوین، قب: نقد عمر کاوبن.
۸ـ ایا: کین. ۹ـ ق، ایا: بستان.
* این قطعه در نسخهٔ اساس و الف نیست.
* این قطعه در «نج» نیست.

هر با یامی چراغی بر فروخت چون تمام افروخت‌بادش دردمید
بی تکلف هر که دل بر وی[۱] نهاد چون بدیدی خصم‌خود می‌پرورید
شاه غازی خسرو گیتی ستان آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیك حمله سپاهی می‌شکست گه بهوئی قلب گاهی میدرید
سرورانرا بی‌سبب می‌کرد حبس گردنانرا بی جهت[۲] سر می‌برید
از نهیبش پنجه مـی‌افکند شیر در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت شیراز و کرمان[۳] و عراق چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو میل در چشم جهان بینش کشید

***

دل‌مبند[۴] ای‌مردبخرد برسخای عمرو و زید
کس نمیداند که‌کارش از کجا خواهدگشاد*
رو توکل کن نمی‌دانی که نوك کلك تو[۵]
نقش‌هرصورت که زد رنگی[۶] دگر بیرون‌فتاد
شاه هورموزم ندید وبی‌سخن صدلطف کرد
شاه یزدم دید ومدحش گفتم و هیچم نداد
کارشاهان اینچنین باشد تو ای حافظ مرنج
داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد

***

بر سر بازار جان بازان منادی میزنند[۷]
بشنوید ای سالکان[۸] کوی رندی بشنوید *

۱ـ ایا: دروی. ۲ـ ق: بی‌خطر، ایا: بی‌سخن. ۳ـ ق، ایا: تبریز.
٤ـ ایا، الف: دل منه. ۵ـ ایا، نج: من. ٦ـ ایا، الف: نقشی.
۷ـ قب: منادی میکنند. ۸ـ ق، ایا، الف، نج: ساکنان.
* این قطعه در «ق» نیست.
* این قطعه در«الف» جزء غزلیات و در«نج» جزءغزلیات‌ومقطعات‌هردوضبط‌شده.

دختررزچند روزی هست کز[۱] ما گم شدست
رفت تا گیرد سرخود هان وهان حاضرشوید
جامهٔ دارد ز لعل و نیم تاجی[۲] از حباب
عقل و دانش می‌برد تا غافل[۳] از وی‌نغنوید
هر که آن[۴] تلخم دهدحلوابها جانش دهم[۵]
ور بود پوشیده و پنهان بدوزخ در روید
دختری‌شب گرد،تلخ،تیز، گلرنگست‌مست[۶]
گر بیابیدش بسوی خانهٔ حافظ برید

***

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق
به پنج شخص عجب ملك فارس بودآباد*
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد[۷] و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین
کــه قاضئی به ازو آسمان نــدارد یاد
دگر بقیهٔ اوتاد[۸] شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد

۱ـ ق، قب، نج (یکجا): چندروزی شد که از ما، ایا: چندروزی‌کز برما.
۲ـ قب: جامهٔ از لعل دارد نیم تاجی.
۳ـ ق، ایا، نج (یکجا): برد و شد تا ایمن. ٤ـ ایا: این.
۵ـ الف: هر که این تلخم دهد شیرین بهایش جان دهم.
٦ـ ایا: تیز تلخ گلرنگست‌مست، ق: تند تلخ گلرنگست و مست، الف: تیز تلخ گلرنگست و مست. ۷ـ بعض‌نسخ: نپرورد.
۸ـ در نسخهٔ اساس «اولاد» ضبط شده و تصحیح ما قیاسی است، ق، قب و نسخ دیگر: ابدال.
* قطعه در «ایا» و «نج» نیست.

دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف
بنای کار مـواقف[۱] بنـام شاه نهاد
دگر کریم چـو حاجی قوام دریـا دل
که نام نیك ببرد از جهان بدانش و داد
نظیـر خـویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جـل جمله را بیامـرزاد

***

خسروا گوی فلك در خم چوگان تو باد[۲]
ساحت کون و مکان عرصهٔ میدان تو باد*
زلف خـاتون ظفر شیفتهٔ پرچم تست
دیدهٔ فتح[۳] ابد عاشق جولان تو باد
ای که انشاء عطارد صفت شوکت تست
عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
طیرهٔ جلوهٔ طوبی قد چون سرو تـو شد
غیرت خلد برین ساحت ایوان تو باد
نه بتنها حیوانات و نباتات و جماد[۴]
هر چه در عالم[۵] امرست بفرمان تو باد

***

بمن پیام[۶] فرستاد دوستی دی روز[۷]
که ای نتیجهٔ کلکت زبان گویایی[۸] *

۱ـ نسخهٔ اساس و قب: موافق، متن از «ق».
۲ـ ق (در مقطعات): تو شد، این قطعه در «ق» هم در غزلیات و هم در مقطعات ضبط شده. ۳ـ ایا: کلمهٔ «فتح» را ندارد.
۴ـ ایا: جمادات ونبات. ۵ـ این کلمه از «ایا» ساقط شده.
۶ـ ق: سلام. ۷ـ ق، الف: امروز، قب: روزی. ۸ـ ق، الف: بینایی.
* این قطعه در نسخهٔ اساس و «نج» نیست.
* این قطعه در «ایا» و «نج» نیست.

پس از دو سال که بختت بخانه باز آورد
چرا ز خانهٔ خواجه بدر نمی آیی
جواب دادم و گفتم بدار معذورم
که این طریقه نه خودکامیست و خود رایی
وکیل قاضیم اندر گذر کمین کردست
بکف قبالهٔ دعوی چو مار شیدایی
که گر برون بنهم ز ا ستان[1] خواجه قدم
معاملم[2] سوی زندان برد بر سوایی
جناب خواجه حصار منست وگر ز اینجا[3]
کسی نفس زند از زحمت[4] تقاضایی
بعون قوت بازوی بندگان وزیر
بسیلیش بشکافم دماغ سودایی[5]

***

ساقیا باده که اکسیر حیاتست بیار
تا تن خاکی من[6] عین بقا گردانی *
چشم بر دور قدح دارم وجان بر کف دست
بسر خواجه که تا آن ندهی نستانی
همچو گل در[7] چمن از باد میفشان دامن
زانکه در پای تو دارم سر جان افشانی

۱ـ ق، قب، الف: برون نهم از آستان. ۲ـ ق: بگیردم.
۳ـ ق: منست گر اینجا، الف: منست اگر آنجا.
٤ـ ق: حجت، الف: محنت. ۵ـ این بیت را «ق» اضافه دارد:
همیشه باد جهانش بکام و ز سر صدق کمر ببند گیش بسته چرخ مینائی
۶ـ الف: ما. ۷ـ ق، قب: بر.
* این قطعه در «ایا» و «نج» نیست.

بـر مثانی و مثالث بنواز ای مطرب
وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی

***

شاها مبشری[۱] ز بهشتم رسیده است
رضوان سریر[۲] وحوروش وسلسبیل خوی*
خوش لفظ و پاك معنی و موزون و دلپذیر
صاحب جمال و نازك و بکر و لطیفه گوی
گفتم بدین سراچه ز بهر چه آمدی[۳]
گفتا ز بهر مجلس شاه فرشته خوی
اکنون ز صحبت من مفلس بجان رسید
نزدیك خویش خوانش وکام دلش بجوی[۴]

***

سرا و مدرسه[۵] و بحث علم و طاق و رواق
چه سود چون دل دانا و چشم بینانیست*
سر ای قاضی یزد ار چه منبع فضلست[۶]
خلاف هست[۷] که علم نظر در آنجا نیست

***

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند
خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی*

۱ـ نج: مسافری. ۲ـ قب، نج: رضوان سرشت.
۳ـ قب: گفتم که ای پسر زبرای چه‌آمدی، نج: گفتم باین پسر زبرای‌چه‌آمدی.
۴ـ قب، نج: یکدم دلش بجوی.
۵ـ ق، ایا، قب: سرای مدرسه. ۶ـ ایا: علمست.
۷ـ ق، ایا، قب و سایرنسخ: خلاف نیست.
* این قطعه در «ق» و«ایا» و«الف» نیست.
* الف، نج: قطعه راندارد. * این قطعه در«ایا»و«نج» نیست.

با چنین اوج جلال از پیشگاه مکتسب[۱]
آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی
با فریب و رنگ[۲] این نیلی خم زنگار فام
کار بر وفق مراد صبغة الله میکنی
آنکه ده باهفت ونیم آورد بس سودی نکرد
فرصتت بادا که هفت ونیم با ده میکنی[۳]

***

زان حبۀ خضرا خور کزروی سبک خصمی[۴]
هرکو بزند[۵] یك جو برسیخ زند سی مرغ*
زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد
یك ذره و صد مستی یك دانه و صد سیمرغ

***

گدا اگر[۶] گهر پاك داشتی در اصل
برآب نقطۀ[۷] شرمش مدار بایستی *
ور آفتاب نکردی فسوس جام زرش[۸]
چرا تهی ز می خوش گوار بایستی
وگر[۹] سرای جهانرا سر خرابی نیست
اساس او به از ین استوار بایستی

۱ـ ق: جاه و جلال از پیشگاه سلطنت، قب: جاه وجلال از پیشگاه مسکنت، الف: اوج جلال ازپیشگاه مسکنت. ۲ـ ق، قب، الف: با فریب رنگ.
۳ـ الف: بیت را ندارد. ۴ـ ق: مبك روحی، بعض نسخ: هضمی.
۵ـ ق: بخورد. ۶ـ بعض نسخ: جهان اگر، زمانه گر.
۷ـ بعض نسخ: نطفۀ. ۸ـ الف: بکردی فسوس جام زری.
۹ـ الف. اگر.
* این قطعه در «ایا» و «قب» و «الف» و «نج» نیست.
* این قطعه در «ایا» و «نج» نیست.

زمانه گر نه سر قلب[1] داشتی کارش
بدست آصف صاحب عیار بایستی
چو روزگارجز این یك کریم[2] بیش‌نداشت
بعمر مهلتی از روزگار بایستی

***

آصف عهد زمان جان جهان[3] تورانشاه
که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت
ناف هفته بد و از ماه رجب[4] کاف و الف
که بگلشن شد و این گلخن پر دود[5] بهشت
آنکه میلش سوی حق بینی وحق‌گویی بود
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

***

صباح جمعه و سادس ربیع الاول بود[6]
که از دلم غم آن ماه روی شد زایل*
بسال هفتصد و شصت و چار[7] از هجرت
چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی
کنون که عمر ببازیچه رفت و بیحاصل

***

۱- ق: زرقلب. ۲- ق: عزیز.
۳- ایا: عهد و زمان جان وجهان. ۴- ق، ایا، قب، نج: صفر.
۵- نسخهٔ اساس: مردود، بعض نسخ: پردرد، چون دود، متن از«ق» و«ایا».
۶- ایا، الف: جمعهٔ سادس ربیع ول بود.
۷- در اصل: چهار.
* این قطعه در«ق»و«نج» نیست.

برادر خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه سال از حیاتش[1]
بسوی روضهٔ رضوان روان شد[2]
خدا راضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادلش پیوسته[3] بر خوان
و ز انجا فهم کن سال وفاتش

***

رحمن لا یموت چو این[4] پادشاه را
دید آنچنان کز و خبر خیر[5] لا یفوت
جانش قرین رحمت حق کرد[6] تا بود
تاریخ این معامله رحمن لا یموت

***

درین ظلمت سرا تاکی ببوی‌دوست بنشینم
گهی انگشت‌در[7] دندان گهی‌سربرسرزانو*
بیا ای طالع فرخ بیاور مژدهٔ دولت[8]
عسی الا یام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

***

۱ـ در اصل: جهاتش.
۲ـ ق، ایا، قب، الف: سفرکرد. ۳ـ ایا: عادل پیوسته، الف: عادل‌بنوشته.
٤ـ ق، قب:آن. ۵ـ ق، ایا، قب، الف، نج: عمل‌الخیر، بعض‌نسخ: عمل‌خیر.
٦ـ نسخهٔ اساس: باد، متن از «ق» و «ایا»، ق: غریق‌رحمت حق کرد، ایا: نامش قرین رحمت حق کرد، قب، الف: موتش قرین رحمت خود کرد، نج: جایش قرین رحمت خود کرد تا کند.
۷ـ ق، قب، نج: بر. ۸ـ ق: بیا ای طایر دولت بیاور مژدهٔ وصلی ، نج:بیا ای طایر فرخ بیاور مژدهٔ دولت، قب: رحمت.
* این قطعه در «ایا» نیست.

ای معرّا اصل عالی جوهرت ازحرص و آز[1]
وی مبرّا ذات میمون اخترت اززرق وریو*
در بزرگی کی روا باشد که تشریفات را
از فرشته بازگیری آنگهی[2] بخشی بدیو

***

ساقیا پیمانه پرکن زانکه صاحب مجلست
آرزو می‌بخشد و اسرار میدارد نگاه
جنت نقدست اینجاعیش وعشرت تازه کن[3]
زانکه در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه
دوستداران دوستکامند و حریفان با ادب
پیشکاران نیکنام و صف نشینان نیکخواه
ساز چنگ آهنگ عشرت صحن مجلس جای رقص
خال جانان دانهٔ دل زلف ساقی دام راه
دور از این بهتر نباشد[4] ساقیا عشرت گزین
حال[5] ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواه

***

آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند
کز جور دور گشت شترگربها پدید *
رندی نشسته بر سر سجادهٔ قضا
حیزی دگر بمرتبهٔ سروری رسید

۱- ایا: جور وحرص. ۲- قب: وانگهی.
۳- ایا: عیش وعشرت کن بذوق. ۴- ایا، قب: نگردد.
۵- ایا: جای.
* اساس و«الف» و «نج» این قطعه وقطعهٔ بعد را ندارد.
* این قطعه در«ق» و«ایا» و«الف» و«قب» و«نج» نیست.

آن رند گفت چشم و چراغ جهان منم
آن حیز گفت نطفهٔ دارایم و فرید[۱]
ای آصف زمانه ز بهر خدا بگوی[۲]
با آن شهی که دولت او باد بر مزید
شاها روا مدار که مفعول من یراد[۳]
گردد بروزگار تو فعال ما یرید

***

آن میوهٔ بهشتی کامد بدستت[۴] ای جان
در دل چرا نکشتی از کف چرا بهشتی[۵] *
تاریخ این حکایت گر از تو باز پرسند
سر جمله را فرو خوان[۶] از میوهٔ بهشتی

***

قوت شاعرهٔ من سحر از فرط ملال
متغیر[۷] شده از بنده گریزان میرفت[۸] *
نقش خوارزم و خیال لب جیحون می‌بست
با هزاران گله از ملك سلیمان میرفت
بشد[۹] آنکس که جز او جان سخن کس نشناخت
من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت

۱ـ بعض‌نسخ: همچو منی درجهان که دید.
۲ـ بعض‌نسخ: بگو. ۳ـ بعض نسخ: من‌اراد.
٤ـ ایا، قب: کامد بدست. ۵ـ ق: از دست چون بهشتی.
۶ـ ق، ایا، قب: سر جمله‌اش فروخوان.
۷ـ ق،قب: متنفر، بعض‌نسخ: متفرق.
۸ـ درنسخهٔ «ایا» این قطعه بصورت غزل و ضمن‌غزلیات ضبط شده و مصراع نخستین آن چنین است: همچو جان از برماسروخرامان می‌رفت.
۹ـ ق، قب: میشد.
* این قطعه در «نج» نیست.
* این قطعه در «الف» و«نج» نیست.

چون همی گفتمش ای مونس دیرینه مرو[۱]
سخت میگفت و دل آزرده وگریان میرفت
لابه بسیار نمودم که مرو سود نداشت
زانکه کار از نظر رحمت سلطان[۲] میرفت
پادشاها ز سر لطف و کرم بازش خوان[۳]
چه کند سوخته از غایت حرمان میرفت[۴]

***

خسروا شیردلا دادگرا بحر کفا[۵]
ای جناب[۶] تو بانواع هنر ارزانی
همه اطراف گرفت و همه آفاق[۷] گشاد
صیت مسعودی و آوازهٔ شه سلطانی
گفته باشد مگرت منهی[۸] غیب احوالم
این که[۹] شد روز منیرم[۱۰] چو شب ظلمانی
دوسه سال[۱۱] آنچه بیند وختم ازشاه ووزیر[۱۲]
همه بر بود بیکدم فلك چو گانی

۱- ق: دیرینهٔ من. ۲- قب: از نظر بوذر وسلمان.
۳- قب: بازش پرس. ۴- «ق» و«قب» این بیت را اضافه دارد:
گفتم اکنون سخن خوش‌که بگوید با من کان شکرلهجهٔ خوشخوان‌خوش‌الحان‌میرفت
۵- ق، نج: دادگرا شیردلا بحرکفا، ایا، قب، الف: دادگرا بحرکفا شیردلا.
٦- ق، ایا، قب، الف، نج: جلال. ۷- ق: همه آفاق گرفت و همه‌اطراف، ایا: همه آفاق‌گرفت و همه اوقات، الف: همه آفاق گرفت و همه عالم بکشاد، قب: همه آفاق گرفت وهمه اقلیم گشاد، نج: مطابق متن.
۸- ق، ایا، قب، الف، نج: ملهم. ۹- ایا: وانکه، قب، الف : زانکهٔ.
۱۰- ق: سفیدم. ۱۱- ق: در سه سال. ۱۲- ایا: از سه سال آنچه بیند و ختم از جاه وزیر، نج: بر درت آنچه بیند و ختم از سیم و ززر.

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی
بسته بر آخر او[1] استر من جو میخورد
تبره[2] افشاند و بمن[3] گفت مرامیدانی
هیچ تعبیر نمیدانمش این‌خواب که چیست[4]
تو بفرمای که در دهر[5] نداری ثانی

***

سال وفال وحال ومال[6] واصل ونسل وتخت وبخت
بادت اندر شهر یاری بر قرار و بر داوم *
سال خرم فال نیکو حال سالم مال پر[7]
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

***

بهاء الحق و الدین طاب مثواه
امام سنت و شیخ جماعت*
چو میرفت از جهان این بیت میخواند
بر اهل فضل و ارباب بلاغت[8]
بطاعت قرب ایزد می‌توان یافت
قدم در نه گرت هست استطاعت[9]

۱ـ ق: قب: آخوراو، ایا: آخروی.
۲ـ ق، نج: تیزه، الف: توبره، ایا: مطابق متن.
۳ـ ق، قب: افشاند بمن.
٤ـ ایا: که‌هست، نج: هیچ تعبیر ازین خواب ندانستم چیست.
۵ـ ق، قب، الف، نج: در فهم، ایا: درعهد.
٦ـ ق: مال وحال. ۷ـ ق: مال وافر حال خوش.
۸ـ ق، نج: براعت. ۹ـ نج: گرت هست این بضاعت.
* این قطعه در «ایا» و «الف» و«نج»نیست.
* این قطعه در «ایا» نیست.

بـدین[۱] دستـور تـاریخ وفـاتش
برون آر از حروف قرب طاعت[۲]

***

مجدالدین سرور قضاة جهان اسمعیل[۳]
که زدی کلك زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب هفتم روز[۴]
که برون رفت ازین منزل بی‌ضبط و نسق[۵]
کنف رحمت حق سایهٔ او[۶] دان وانگـه
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

***

اعظم قوام ملت و دین آنکه بردرش
از بهر خاکبوس نمودی فلك سجود*
با آن جلال و آن عظمت زیر خاك شد[۸]
در نصف ماه ذیقعد[۹] از عرصهٔ وجود
تا کس امید جود ندارد دگـر ز کس
آمد حروف سال وفاتش امید جود

***

۱ـ الف: باین. ۲ـ الف، نج: قرب وطاعت.
۳ـ ق، ایا: مجددین سرور و سلطان قضاة اسمعیل.
۴ـ ق: از ماه رجب کاف و الف، قب: از ماه رجب پنجم بود، ایا: از ماه رجب ی ح روز، نج: از ماه رجب شد پنج روز (مصراع ناموزونست).
۵ـ ق: ازین خانهٔ بی‌نظم ونسق، ایا: ازین‌عالم‌بی‌وضع‌ونسق، قب: ازین عالم بی نظم و نسق، نج: ازین خانهٔ بی وضع ونسق.
۶ـ ق، ایا، قب، نج: منزل او. ۷ـ ق، قب، الف، نج: دولت و دین.
۸ـ ق: با آن وجود و آن عظمت ریر خاك رفت، الف: با آن وجود باعظمت..، قب: باآن جلالت وعظمت زیرخاك شد، نج: باآن وجود وآن عظمت رفت زیرخاك.
۹ـ قب، نج: ذی‌القعد، الف: در نصف شهرذی‌القعده.
* این قطعه در «ایا» نیست.

سرور اهل عمایم شمع بزم[۱] انجمن
صاحب‌صاحب‌قران‌حاجی[۲] قوام‌الدین‌حسن
هفصد[۳] وپنجاه و چار از هجرت خیرالبشر
مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
سادس ماه ربیع الآخر[۴] اندر نیم روز
روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن
مرغ روحش کو همای آسمان[۵] قدس بود
شد سوی باغ بهشت از دام این[۶] دار محن

***

دلا دیدی[۷] که آن فرزانه فرزند — چه دید اندرخم این‌طاق رنگین
بجای لوح سیمین در[۸] کنارش — فلك بر سرنهادش لوح سنگین

۱- ق، ایا: شمع جمع. ۲- ق، ایا، الف: خواجه.
۳- ق، نج: هفتصد. ۴- نج: ربیع‌الاول.
۵- ق، ایا، نج: آشیان، الف: مطابق متن.
۶- ایا: آزاد ازین، الف: آرام ازین. ۷- ایا: دانی. ۸- ایا،قب: بر.

ساقی‌نامه

ساقی نامه*

بیا ساقـی آن می کـه حال آورد
کـرامت فـزاید کمال آورد
بمن ده که بس بی دل افتاده‌ام[1]
وزین هر دو بیحاصل افتاده‌ام
بیا ساقی آن آب آتش خواص
بمن ده مگر یابم از خود خلاص[2]
فریـدون صفت کاویـانـی علـم
بر افرازم از پشتی جام جـم
بیا ساقی آن ارغوانی قـدح
که دل زو فرج یابد و جان فرح
بمن ده که از غم خلاصم دهد
نشان ره بزم خاصم دهد

۱ـ ایا، نج: که من بس دل افتاده‌ام، الف: که من بیدل افتاده‌ام.

۲ـ این بیت وسه بیت بعد در«ق» و«ایا» و«الف» و«نج» نیست.

* در«ق» عنوان اشعار «ایضاًله» است ودانشمند فقید مرحوم قزوینی دراین مورد مینویسد: «چنین است عنوان این‌اشعار درعموم‌نسخ قدیمه، درنسخ جدیده: «ساقی‌نامه»، درنسخهٔ اساس ماکه‌نسخه‌ایست قدیمی همانطور که در بالا آمده عنوان «ساقی‌نامه» است و در نسخهٔ «ایا» که آن نیز کهن وقدیمی است عنوان: مثنویات است.

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا برویت گشایند باز
در کامرانی . و عمر دراز[۱]
بیا ساقی آن آتش تا بناك
که زردشت می‌جویدش زیر خاك
بمن ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا[۲] پرست
بیا ساقی آن جام جم ده مرا
تعلل مکن دم بدم ده مرا[۳]
که[۴] خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که یك جو نیرزد سرای سپنج
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بده تا شوم[۵] بر فلك شیر گیر
بهم بر زنم دام این گرگ پیر
بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست
بمن ده که بدنام خواهم شدن
مرید[۶] می و جام خواهم شدن

۱ـ بعد از بیت فوق «ق» این بیت را اضافه دارد و در «ایا» و «قب» و «نج» بعد از بیت: بمن‌ده‌که بس بی‌دل افتاده‌ام... ضبط شده:

بده ساقی آن می‌کز و جام جم زند لاف بینایی اندر عدم

۲ـ ایا، نج: دنیی. ۳ـ این بیت در «ق» و«ایا» نیست.

۴ـ ق، قب، نج: چه. ۵ـ ق، ایا: روم.

۶ـ ق: خراب.

بیا ساقی آن می که جان پرور ست
دل خسته را همچو جان در خورست[1]
بده کز جهان خیمه بیرون زنم
سرا پرده بالای گردون زنم
بیا ساقی آن می که حور بهشت
عبیر ملایك در آن می سرشت[2]
بده تا بخوری در آتش کنم
مشام خرد تا ابد خوش کنم
بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
بکیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگویم بآواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی
بیا[3] ساقی آن می که شاهی دهد
بپاکی او دل گواهی دهد[4]
بمن ده که سلطان دل بوده‌ام
کنون دورم از وی که آلوده‌ام[5]
بیا ساقی این نکته بشنو ز نی
که یك جرعه می به ز دیهیم کی
بمن ده که چون جام گیرم بدست
ببینم در آن آینه هر چه هست[6]

۱- این بیت وبیت بعد در«ق» و«ایا»نیست.
۲-این بیت و سه بیت بعد در«ایا» نیست. ۳- ق: بده.
٤- ایا: بیت را ندارد. ۵- این بیت‌وبیت بعد در «ق» و«ایا» نیست.
٦- بیت در«ق» و«ایا» نیست.

شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین[۱]
چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم
دم از سیر این دیر دیرینه زن
صلایی بشاهان پیشینه زن
همان مرحله است این بیابان دور
که گم شد درو لشکر سلم و تور[۲]
همان منزلست این جهان خراب
که دیدست ایوان افراسیاب
کجا رای پیران لشکر کشش
کجا شیدهٔ ترک[۳] خنجر کشش[۴]
نه تنها شد ایوان و قصرش بباد
که کس دخمه‌اش هم ندارد بیاد[۵]

۱- ایا: این بیت وبیت بعد را ندارد. ۲- ایا: بیت را ندارد.
۳- ق: شیده آن ترك. ۴- ایا: بیت را ندارد.
۵- ق: که کس دخمه نیزش ندارد بیاد، ایا: بیت را ندارد.

شەنامە

شه نامه*

مغنی کجایی[1] دو تایی بزن
بیکتایی او کهٔ تایی بزن[2]

بمستان نوید سرودی فرست
بیاران رفته درودی فرست

مغنی بساز[3] آن نو آیین سرود
بگو با حریفان بآواز رود

مرا وعدهٔ عافیت[4] فرصتست
که از آسمان مژدهٔ نصرتست

مغنی نوایی بگلبانگ رود
بگوی و بزن خسروانی سرود

روان بزرگان ز خود شادکن
ز پرویز و از باربد یاد کن

مغنی ازان پرده نقشی بیار
ببین تا چه گفت ازحرم[5] پرده‌دار

چنان برکش آهنگ این داوری[6]
که ناهید چنگی برقص آوری

مغنی دف و چنگ را ساز ده
بیاران[7] خوش نغمه آواز ده

۱ــ ق: ملولم.　۲ــ ازاین بیت تاآخر بیت: فریب جهان قصهٔ روش است..، در«ایا» نیست.　۳ــ ق: بزن.　۴ــ ق: مرا باعد و عاقبت.

۵ــ ق: از درون، الف: مطابق متن.

۶ــ ق: چنان برکش آواز خنیاگری، الف: مطابق متن.

۷ــ ق: بآیین، الف: مطابق متن.

* این عنوان در«ق» نیست و در این نسخه این اشعار ضمن ابیات ساقی نامه‌آمده ونسخهٔ اساس ما در تقدیم وتأخیر اشعار وابیات بانسخهٔ «ق» اختلاف دارد.

رهی زن که صوفی بحالت رود — بمستی وصلش حوالت رود
مغنی کجایی بآواز رود[۱] — بیاد آور آن خسروانی سرود
که تا وجد را کارسازی کنم — برقص آیم و خرقه بازی کنم
بمستی توان در اسرار سفت — که دربیخودی راز نتوان نهفت
باقبال دارای دیهیم و تخت[۲] — بهین میوهٔ[۳] خسروانی درخت
خدیو زمین پادشاه زمان — مه برج دولت شه کامران
که‌تمکین‌اورنگ‌شاهی‌ازوست — تن‌آسانی[۴] مرغ وماهی‌ازوست
فروغ دل و دیدهٔ مقبلان — ولی نعمت جان صاحب دلان
الا ای همای همایون نظر — خجسته سروش مبارك خبر
فلك‌را اگهر درصدف‌چون‌تو نیست — فریدون‌وجم‌را خلف‌چون‌تو نیست
بجای سکندد بمان سالها — بدانا دلی کشف کن حالها

***

یکی کوه پایه سر اندر سحاب — کنام پلنگ آشیان غراب[۵]
زافعی صدش حلقه اندر کمر — ز تیغش زحل‌را سر اندر خطر
هراسنده دیو از در غار او — دَم اژدها در دُم مار او
چنان قلعه‌اش گردن افراز بود — که باکرسیش عرش همراز بود

***

سر فتنه دارد دگر روزگار
من و مستی و فتنهٔ چشم یار
درین خون فشان عرصهٔ رستخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز
دلا دل منه بر جهان زینهار
که کس بر سر پل نگیرد قرار[۶]

۱ـ ق: بگلبانگ رود، الف: مطابق متن.
۲ـ نسخهٔ اساس: باقبال دیهیم دارای تخت، متن از «ق» و«الف».
۳ـ الف: مبشرشود. ۴ـ ق، الف: تن آسایش.
۵ـ این بیت وسه بیت بعد در«ق» نیست. ۶ـاین بیت در«ق» نیست.

همی بینم از دور گـردون شگفت
ندانم کرا خاك خواهد گـرفت
فـریـب جهـان قصۀ روشنست
ببین تا چه زایـد شب آبستن است

مثنوی

مثنوی*

۸۱ ای آهوی وحشی کجایی
مرا بـا تست بسیار[۱] آشنایـی
دو تنها رو دو سرگردان بی کس[۲]
دو دامست از کمین[۳] از پیش و ازپس[۴]
بیا تـا حـال یکدیگـر بـدانیم
مـراد هـم بجوییم ار تـوانیم
که می‌بینیم کین[۵] دشت مشوش
چراگاهی ندارد ایمن[۶] و خوش
که خواهد شد بگویید: ای حبیبان[۷]
رفیق بـی کسان یـار غـریبان

۱ـ ق: چندین،ایا، الف ،قب: مطابق متن.

۲ـ ق: دو تنها و دو سرگردان دوبیکس، الف: تو تنهایی و سرگردان وبی‌کس.

۳ـ ق: دد و دامت کمین.　　۴ـ ایا: بیت را ندارد.

۵ـ ق، ایا، الف: که می‌بینم که این، قب: چو می‌بینی که این.

۶ـ ق، قب: خرم.　　۷ـ ق: رفیقان (با این ضبط قافیه نادرست است).

* عنوان در «ایا»: مثنویات‌است و در «ق»: ایضاًله است و درین نسخهٔ اخیر چنین آمده: «چنین است عنوان عام این اشعار در عموم نسخ قدیمه بدون عنوان خاصی ولی درنسخ‌جدیده مثنویات یا مثنوی» نسخهٔ اساس‌ما ونسخهٔ «ایا» هر دو قدیمی‌است وچنانکه اشاره رفت عنوان آنها مثنوی و مثنویات است.

مگر خضر مبارك پی در آید
ز یمن همتش کاری بر آید[1]

مگر وقت وفا[2] پروردن آمد
که فالم لا تدرنی فرداً آمد[3]

که روزی ره روی در سر زمینی
بلطفش گفت رندی ره نشینی[4]

که ای سالك چه در انبانه داری
بیا دامی بنه گر دانه داری

جـوابش داد گفتا[5] دام دارم
ولی سیمرغ مـی باید شکـارم

بگفتا چون بدست آری نشانش
که از ما بی‌نشانست آشیانش[6]

مده پای گل و جام می[7] از دست
ولی غافل مباش از دهر بد مست[8]

لب سرچشمهٔ و طرف جویی
نم اشکی و با خود گفت و گویی[9]

۱ـ ق: کاری گشاید، ایا، قب، الف: این ره سرآید.
۲ـ ایا، قب، الف: عطا. ۳ـ بعد از بیت فوق این بیت در«ق» اضافه‌شده:
چنینم هست یاد از پیر دانا   فراموشم نشد هرگز همانا
۴ـ الف: همنشینی. ۵ـ ایا، قب: داد وگفتا.
۶ـ بعدازین در «ق» و«ایا» و«قب» و«الف» این‌بیت اضافه شده:
چو آن سرو سهی شد کاروانی   ز تاك سرو میکن دیده‌بانی
ق: آن سرو روان   ق: چو شاخ سرو، قب: زشاخ سرو
۷ـ ق، ایا، الف: جام می و پای گل. ۸ـ ق، الف: سرمست.
۹ـ ق، ایا، قب، الف،این بیت را اضافه دارد:
نیاز من چه وزن آرد بدین ساز   که خورشید غنی‌شد کیسه‌پرداز
ایا: نثار من   ایا: خورشید عمی

بیاد رفتگان و دوستداران
موافق گرد[۱] با ابر بهاران

چو نالان آیدت[۲] آب روان پیش
مدد بخشش ز آب دیدهٔ خویش[۳]

نکرد آن همدم دیرین مدارا
مسلمانان مسلمانان خدا را[۴]

چنان بی رحم زد زخم[۵] جدایی
که گویی خود نبودست آشنایی

برفت و طبع خوش باشم حزین کرد
برادر با برادر کی چنین کرد[۶]

مگر خضر مبارك پی تواند
که این تنها بدان تنها رساند

تو گوهر بین و از خر مهره بگذر
ز طرزی[۷] کان نگردد شهره بگذر

چو من ماهی کلك آرم بتحریر[۸]
تو از نون و قلم[۹] می پرس تفسیر[۱۰]

رفیقان قدر یكدیگر بدانید
چو معلومست شرح از بر بخوانید[۱۱]

۱ـ ایا: موافق گشته، قب: موافق باش.
۲ـ ق: آمدت. ۳ـ ایا، قب، الف: بیت را ندارد.
۴ـ ایا: بیت را ندارد. ۵ـ ق: تیغ. ۶ـ ق: بیت را ندارد.
۷ـ ایا، قب، الف: بطرزی. ۸ـ الف: به تقریر.
۹ـ ق، ایا، قب، الف: نون‌والقلم.
۱۰ـ الف: تحریر. ۱۱ـ ق: مخوانید.

مقالات نصیحت گو[۱] همین است
که حکم انداز[۲] هجران در کمین است
روانرا با خرد در هم سرشتم[۳]
وزان[۴] تخمی که حاصل بود کشتم[۵]
بیا وز[۶] نکهت این طیب امید
مشام جان معطر ساز جاوید
که این نافه ز چین زلف حورست[۷]
نه آن[۸] آهو که از مردم نفورست

ایضاً له

در ین وادی ببانگ سیل[۹] بشنو
که صد من خون مظلومان بیك جو[۱۰]
پر جبریل اینجا گه[۱۱] بسوزند
بدان تا کودکان[۱۲] آتش فروزند
سخن گفتن کرا یار است اینجا
تعالی الله چه استغناست اینجا

۱ـ الف: نصیحت گر. ۲ـ ق: سنگ‌انداز، قب: تیرانداز.
۳ـ ایا: باسخن درهم سرشتیم. ۴ـ الف: وزو.
۵ـ ایا: وزو تخمی‌که حاصل گشت کشتیم، بعدازین در «ق» و «ایا» و «الف» این بیت اضافه شده:

فرح‌بخشی درین ترکیب پیداست — که مغز شعر و نغز جان اجزاست
ق: نغز

۶ـ ایا: بیاور. ۷ـ ق، ایا، قب، الف: جیب‌حورست.
۸ـ ایا، الف: نه زان. ۹ـ بعض نسخ: چنگ.
۱۰ـ این سه بیت در «ق» و«ایا» و«قب» و«الف»نیست.
۱۱ـ بعض‌نسخ: پرجبریل را اینجا.
۱۲ـ بعض نسخ: بدامن کودکان.

رباعيات

وله فی الرباعیات

مردی ز کنندهٔ در خیبر پرس
و اسرار[1] کرم ز خواجهٔ قنبر پرس
گر تشنهٔ فیض حق بصدقی حافظ[2]
سرچشمهٔ آن ز ساقی کوثر پرس[3]

***

گر همچو من افتادهٔ این[4] دام شوی
ای بس که خراب باده و جام شوی
ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم[5]
با ما منشین اگر نه[6] بد نام شوی

***

در سنبلش آویختم از روی نیاز
گفتم من سودا زده را چاره بساز[7]

۱- ق: اسرار، بعض نسخ: آیین.
۲- ق: گرطالب فیض حق بصدقی حافظ، نج: گرتشنهٔ فیض‌حق شدستی‌حافظ .
۳- ایا: رباعی را ندارد. ٤- نج: آن.
۵- ایا: ما عاشق و مست ورند و عالم سوزیم ، نج: ما مست و خراب و رند و عالم سوزیم. ٦- ایا، نج: وگرنه.
۷- ق: کاربساز، نج: می‌گفتمش از وصل خودم کار بساز.

گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار
در عیش خوش آویز نه در عمر دراز

***

چون غنچهٔ گل قرابه پرداز شود
نرگس بهوای می قدح ساز شود
خرم دل آن[۱] کسی که مانند حباب
هم بر سر می خانه برانداز شود[۲]

***

چون باده ز غم چه بایدت جوشیدن
با لشکر غم نمی‌توان[۳] کوشیدن [۴]
سبزست لبت ساغر ازو دور مباد
می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن

***

زان[۵] بادهٔ دیرینهٔ دهقان پـرورد
درده که طراز عمر نو خواهم کرد
مستم کن و بیخبر ز احـوال جهان
تا سر جهان بگویمت ای سره مرد[۶]

***

ای دوست دل از جفای دشمن درکش
با روی نکـو شراب روشن درکش

۱- ق، ایا، نج: فارغ دل آن.
۲- ق: هم در سر میخانه سرانداز شود، ایا،نج: هم در سر می‌خانه براندازشود، بعض نسخ: هم بردر میخانه سرانداز شود.
۳- ق: بالشکر غم چه بایدت. ۴- این رباعی در «ایا» نیست.
۵- نج: آن. ۶- این رباعی در «ق» و «ایا» نیست.

با اهل هنر گوی گریبان بگشای
وز نا اهلان تمام دامن درکش[۱]

***

چشم تو که سحر بابلست استادش
یارب که فسونها مرواد[۲] از یادش
وان گوش که کرد حلقه درگوش جمال[۳]
آویزه ز در نظم[۴] حافظ بادش[۵]

***

نه[۶] دولت دنیا بستم می‌ارزد
نه[۷] لذت مستیش الم می‌ارزد
نه هفت هزار ساله شادی جهان
این محنت هفت روزه غم می‌ارزد[۸]

***

ما هم که رخش روشنی خور بگرفت
گرد رخ او رشحهٔ کوثر بگرفت[۹]
دلها همه در چاه زنخدان انداخت
آنگه[۱۰] سر چاه را بعنبر بگرفت[۱۱]

***

لب باز مگیر یك زمان از لب جام
تا برداری[۱۲] کام جهان از لب جام

۱- این رباعی در «ایا» و «نج» نیست. ۲- ق، نج: برواد.
۳- ق: آن گوش که حلقه کرد درگوش جمال، نج: وان گوش که حلقه کرد در گوش جهان. ۴- ق، نج: آویزهٔ درزنظم.
۵- این رباعی در «ایا» نیست. ۶- ق: نی. ۷- ق: نی.
۸- ایا، نج: رباعی را ندارد. ۹- ق: گرد خط او چشمهٔ کوثربگرفت.
۱۰- ق: وانگه. ۱۱ ایا، نج: رباعی راندارد. ۱۲- ق: بستانی.

در جام جهان چو تلخ و شیرین بهمست
این از لب یار گیر و آن[۱] ازلب جام[۲]

***

گفتی[۳] که ترا شوم مدار اندیشه
دل خوش کن و بر صبر گمار اندیشه
کوصبر وچه دل آنکه دلش میخوانند[۴]
یك قطرهٔ خونست و هزار اندیشه[۵]

***

عشق رخ یار بر من زار مگیر
بر خسته دلان خرده بیکبار[۶] مگیر
صوفی چو تو رسم بیدلان[۷] میدانی
بر مردم رند نکته بسیار مگیر

***

هر روز دلم بزیر باری دگرست
در دیدهٔ من ز هجر خاری دگرست
من جهد همی کنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگرست[۸]

***

نی قصهٔ آن شمع چگل بتوان گفت
نی حال من سوخته دل[۹] بتوان گفت

۱ـ ق: این از لب یارخواه و آن.
۲ـ ایا، نج: رباعی را ندارد. ۳ـ نج: گفتم.
٤ـ ق: کوصبر وچه دل‌کانچه دلش میخوانند، نج: کو صبر وچه دل کانچه دلش میگویند. ۵ـ ایا: رباعی را ندارد.
۶ـ نسخهٔ اساس: بسیار، متن از «ایا»، ق: برخسته دلان رندخمار، نج: بر خسته دلان خردهٔ پیکار. ۷ـ ق، نج: رسم رهروان، ایا: تو چو رسم ره روان.
۸ـ این رباعی در نسخهٔ اساس نیست.
۹ـ ق: نی‌حال دل سوخته دل، نج: نی حال خود سوخته دل.

غم در[1] دل تنگ من ازانست که نیست
یك دوست که با او غم دل بتوان گفت

***

اول بوفا می وصالم در داد
چون مست شدم جام جفا را سر داد[2]
پر آب دو دیده و پر از آتش دل
خاك ره او شدم ببادم بر داد[3]

***

ایام شبابست شراب اولیتر هرغم‌زدهٔ‌مست وخراب اولیتر[4]
عالم‌همه‌سربسر خرابست‌ویباب[5] درجای[6]خراب‌هم‌خراب اولیتر[7]

***

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
وز بستر عافیت برون خواهم خفت
باور نکنی خیال رویت[8] بفرست
تا درنگرد که بی‌توچون خواهم خفت[9]

***

قسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای
ما را نگذارد که در آییم ز پای

۱ـ نج: بر. ۲ـ ایا: جام جفا باسرداد.
۳ـ این رباعی در نسخهٔ اساس و «نج» نیست.
٤ـ ق: با سبز خطان بادهٔ ناب‌اولیتر، نج: هم‌غمزدهٔ مست وشراب اولیتر.
۵ـ ق: عالم همه سربسر رباطیست خراب، نج: عالم همه سربسرخرابست وبیاب؟
٦ـ نج: درخاك. ۷ـ ایا: رباعی را ندارد.
۸ـ ق، نج و سایر نسخ: خیال خود را. ۹ـ این رباعی در «ایا» نیست.

تا کی رود این گرگ ربایی بگذار[1]
سر پنجهٔ شیر افکن ای مرد خدای[2]

***

جز نقش تو در نظر نیامد[3] ما را
جز کوی تو ره گذر نیامد ما را
خواب ارچه‌خوش آید[4] همه رادرعهدت
حقا که بچشم در نیامد ما را

***

خوبان جهان صید توان کرد بزر
خوش‌خوش بر ازیشان[5] بتوان‌خوردبزر
نرگس که کله‌دار جهانست ببین
کو نیز چگونه سر در آورد بزر[6]

***

چشمت که فسون و رنگ می‌بارد ازو
زنهار که تیغ جنگ[7] می‌بارد ازو
بس زود ملول گشتی از هم نفسان
آه از دل تو که سنگ می‌بارد ازو

***

۱ـ ق: تاکی بود این گرگ ربایی بنمای، نج: تاکی رود این گرگ‌نمایی‌بنمای.
۲ـ ق: سرپنجهٔ دشمن افکن ای شیر خدای ، نج : سر پنجهٔ دشمن شکن ای شیر خدای، ایا: رباعی را ندارد.
۳ـ در بعض‌نسخ در هرسه مصراع «نیاید» است.
۴ـ ق، نج وسایر نسخ: آمد. ۵ـ نج: برایشان. ۶ـ ایا: این رباعی ودورباعی‌بعد را ندارد. ۷ـ ق: افسوس که تیر جنگ.

هر دوست که دم زد ز وفا[1] دشمن شد
هر پاك روی که بود تر دامن شد
گویند شب آبستن غیبست عجب[2]
چون مرد ندید ازکه[3] آبستن شد

***

ای باد حدیث من نهانش میگوی[4]
سوز دل من بصد زبانش میگوی[5]
میگو نه بدان‌سان کـه ملالش گیرد
میگو سخنی و در میانش میگوی[6]

***

با دوست نشین و باده و جام طلب
بوس از لب آن سرو گل اندام طلب
مجروح چو راحت جراحت طلبد
گو از سر نیش زین حجام طلب[7]

***

تا حکم قضای آسمانی بـاشد
کار تـو همیشه کامرانی باشد
جامی که ز دست تخ‌مور نوش کنی
سرمـایهٔ عمر جاودانـی بـاشد

***

۱ـ نج: دم زد از وفا.
۲ـ ق: شب آبستن و اینست عجب، بعض‌نسخ: شب آبستن و این‌بس‌عجبست
۳ـ ق: کو مرد ندید ازچه.   ٤ـ ق: میگو.
۵ـ ق: سر دل من بصد زبانش میگو.   ٦ـ ق: میگو، ایا، نج: رباعی‌رانداردَ.
۷ـ ق، ایا، نج: این رباعی و رباعی بعد را ندارد.

ماهی که نظیر خود ندارد بجمال
چون‌جامه زتن بر کشد آن مشکین خال[1]
در سینه دلش ز نازکی بتوان دبد[2]
مانندهٔ سنگ خاره در آب زلال[3]

***

گفتم که لبت گفت زهی[4] آب حیات
گفتم دهنت گفت زهی حب نبات
گفتم سخن تو گفت حافظ، گفتا
شادی همه لطیفه گویان صلوات[5]

۱ـ در «نج» جای دو مصراع باهم عوض شده است.
۲ـ نج: در سینه ز نازکی دلش بتوان دید. ۳ـ ایا: رباعی را ندارد.
۴ـ ق، نج وسایر نسخ: گفت لبم. ۵ـ ایا: رباعی را ندارد.

یادداشتها

یادداشتها

ص ۱ سطر ۲: ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

تاب و جعد در این بیت از خاقانی:

دارد ز تو روی رومیان آب　　　گیرد ز تو جعد زنگیان تاب[۱]

ص۴ سطر۱: دردا که درد پنهان خواهد شد آشکا را

«درد پنهان» نظیرش در این ابیات:

ما درد پنهان با یار گفتیم　　　نتوان نهفتن درد از طبیبان[۲]

***

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت

با طبیب نامحرم حال درد پنهانی[۳]

ص۴ سطر۴: فات‌الصبوح هبوا یا ایهاالسکارا

«ق»ونسخ دیگر: هات‌الصبوح

به عقیدهٔ نگارنده ضبط متن یعنی «فات‌الصبــوح» اصح وانسب است، حافظ اززبان بلبل‌میگوید: ای‌مستان بیدارشوید زیراصبوح (شراب بامدادی) فوت شد واز دست‌رفت، واین هشداریست‌به‌مستان تافرصت‌را دریابند و ازدست ندهند.

۱ـ تحفةالعراقین به تصحیح نگارنده ص۱۵.

۲ـ ص۳۷۱.　　　۳ـ ص ۴۷۳.

ص۶ سطر۸: هر که را خوابگه این آخر مشتی خاکست

چون این ضبط اصل در نسخهٔ اساس است وبا سه نسخهٔ دیگر یعنی «ایا» و اصل متن نسخ «الف» و«نج» مطابق و برابر است و مفید معنی نیز هست، لـذا مـا ضبط اصل نسخهٔ اساس را بجای خود باقی گذاشتیم و مرجح شمردیم.

ص۸ سطر۴:

ساغر می برکفم نه تا ز سر برکشم این دلق از ر ق فام را

در این ابیات نیز «زسر» و «از سر» آمده که مؤید ضبط متن است :

صوف برکش ز سر و بادهٔ صافی درکش
سیم در باز و بزر سیم بری دربرگیر[1]

در سماع آی وز سر خرقه برانداز برقص
ورنه در گوشه رو و خرقهٔ ما در سرگیر[2]

ماجرا کم کن و بازا که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدرآورد وبشکرانه بسوخت[3]

ص۹ سطر۲:

شکر فروش که ذکرش بخیر بـاد چرا
تفقدی نکند طوطی شکر خـا را

«ذکرش بخیر» در این اشعار نیز مؤید ضبط متن است:

دی پیر می‌فروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل ببر ز یاد[4]

ذکرش بخیر ساقی فـرخنده فال مـن
کز در مدام با قدح و ساغر آمدی[5]

مستست یـار و یاد حریفان نمیکند
ذکرش بخیر ساقی مسکین نواز من[6]

ص۱۲ سطر۸ (حاشیه)، ایا: خال شیرین

۱- ص۲۲۳. ۲- ص۲۲۳. ۳- ص۶۴.
٤- ص۱٦٦. ۵- ص٤۲۵. ۶- ص ۳٦۹.

«خال شیرین» نظیر آن در این بیت:

خال شیرین که بر آن عارض گندم‌گونست
سرّ آن دانه که شد ره زن آدم با اوست[۱]

ص۱۳ سطر۱۴ (حاشیه)، ایا: بعود زهره

عود و زهره در این بیت:

زهره‌سازی‌خوش‌نمی‌سازدمگرعودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می‌گسا را نرا چه شد[۲]

مصححان نسخهٔ «نج» ضبط نسخهٔ «ایا» یعنی کلمهٔ «بعود» را نتوانسته‌اند بخوانند لذا جای آنرا سفید و باین صورت [ ] گذاشته‌اند[۳] .

ص۱۹ سطر۶:

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رواق
مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست

در این ابیات نیز طاق و رواق باهم آمده ومؤید ضبط متن است:

ازین رباط دو در چون ضرورتست رحیل
رواق وطاق معیشت چه سربلند وچه‌پست[۴]

بلند مرتبه شاهی کـه نـه رواق سپهر
نمونهٔ ز خم طاق بارگه دانست[۵]

سراو مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست[۶]

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم
در راه جام و ساقی مه رو نهاده‌ایم[۷]

۱- ص۲۰. ۲- ص۲۰۲.
۳- دیوان حافظ به‌اهتمام سیدمحمدرضا جلالی‌نائینی- نذیراحمد،ص ۱۶سطر۱۷.
۴- ص۵٤. ۵- ص۲۵. ۶- ص٤۸٦.
۷- ص ۳۳۰ (حاشیه).

ص۲۵ سطر ۱:

سحر کرشمهٔ وصلش بخواب می‌دیدم
زهی مراتب خوابی که بـه زبیداریست

«کرشمهٔ وصل» در این بیت نیز مؤید ضبط متن است:

سحر کرشمهٔ وصلش بشارتی خوش داد
که کس همیشه بگیتی دژم نخواهد ماند[1]

ص۲۸ سطر ۲:

سرشك من که ز طوفان نوح دست ببرد
ز لوح سینه نیارست نقش روی توشست

نظیر مضمون بیت مذکور دراین بیت نیز آمده:

از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم
و ز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زائل[2]

ص۳۰ سطر۱۴:

من و دل گر فدا شدیم چه شد غرض اندر میان سلامت‌اوست

«ق» و نسخ دیگر: من و دل گر فدا شدیم چه باك

«چه شد» در این اشعار در تأیید ضبط متن:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چشد
دیو بگریزد ازان قوم که قرآن خوانند[3]

***

ببوی زلفش اگر جان بباد رفت چشد
هزار جان گرامی فـدای جانانـه[4]

ص۳۲ سطر۳:

بجز آن نرگس ترکانه که چشمش مرساد
زیر این طارم پیروزه کسی خوش ننشست

۱- ص۹۳. ۲- ص۲۷۴. ۳- ص۹۱. ۴- ص۳۸۸.

نسخ دیگر: بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد

«نرگس ترکانه» نظیرش در بیت ذیل (طبق ضبط نسخهٔ اساس و ایا) :

علم و فضلی که بچل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس ترکانه بیغما ببرد[1]

ص۳۶ سطر۷:

دل من در هوس بوی تو ای مونس جان
خاك راهیست که در پای نسیم افتادست

نسخهٔ «ق»:

دل من در هوس روی تو ای مونس جان
خاك راهیست که در دست نسیم افتادست

طبق ضبط متن «بو» بانسیم بیشتر تناسب دارد مانند این‌ابیات، و درمصراع دوم: «درپای نسیم» بهتر و مناسبتر از «دست نسیم» است:

تاعاشقان ببوی نسیمش دهند جان بگشود نافهٔ و در آرزو ببست[2]

***

چو غنچه بر سرم از کوی اوگذشت نسیمی
که پرده بر دل خونین ببوی او بدریدم[3]

ص ۴۱ سطر۱۳:

حدیث مدعیان و خیال هم‌کاران همان‌حکایت زردوز وبوریابافست

سعدی نیز نظیر مضمون مصراع دوم را دراین بیت فرماید:

بوریاباف اگرچه بافنده است نبرندش بـه کارگاه حریـر[4]

ص۴۲ سطر۵:

در مجلس ما عطر میامیز که جانرا
هر لحظه زگیسوی تو خوش بوی مشامست

۱- ص۱۴۴. ۲- ص۵۵. ۳- ص۳۲۵.

۴- گلستان به‌اهتمام استاد قریب ص ۱۷۳.

در این بیت نیز «مشام جان» مؤید ضبط متن است:

از صبا هر دم مشام جان معطر می‌شود
آری‌آری طیب انفاس‌هواداران خوشست[۱]

ص۴۲ سطر۱۰:

با محتسبم عیب مگویید که او نیز
پیوسته چو ما در طلب شرب مدامست

«شرب مدام» نظیرش در این دو بیت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما[۲]

***

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام
مجلس انس وحریف همدم و شرب مدام[۳]

ص۴۵ سطر۲:

پیوند عمر بسته بموییست گفتمت
غم خوار خویش باش غم روزگار چیست

نسخ دیگر: پیوند عمر بسته بموییست هوش دار

«گفتمت» در این بیت در تأیید ضبط متن:

پیران سخن بتجربه گویند گفتمت
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن[۴]

ص۵۱ سطر۸: که قسمت ازلش در می مغان انداخت

«قسمت ازلی» در این بیت در تأیید ضبط متن:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر[۵]

ص۵۵ سطر۴: خندهٔ جام می و زلف چو زنجیر نگار

۱- ص۴۳. ۲- ص۱۰. ۳- ص۳۲۰. ۴- ص۳۶۷.
۵- ص۲۲۷.

«زلف چو زنجیر» نظیر آن در این بیت:

بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار
چند و چند از پی کام دل دیوانه روم[۱]

ص۵۸ سطر۱:

فریاد ازان عبارت شیرین دلفریب
گویی که پستهٔ تو سخن در شکر گرفت

نسخ دیگر: زنهار ازان

«فریاد» نظیرش در این ابیات:

فریاد که از شش جهتم راه ببستند
آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت[۲]

***

فریاد که آن ساقی شکر لب سر مست
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد[۳]

ص۶۰ سطر۱۱:

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
که جانرا نسخهٔ باشد ز نقش خال هندویت

«نقش خال» مناسبتر و بهتر از «لوح خال» است کـه در نسخهٔ «ق» ضبط شده، چنانکه در این بیت نیز «نقش خال» آمده:

سواد دیدهٔ غم دیده‌ام با شك مشوی
که نقش خال توام هرگز از نظر نرود[۴]

ص۶۱ سطر۱۲:

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست

مصراع دوم از مطلع این غزل شیخ اجل سعدی تضمین شده است:

۱- ص۳۲۶. ۲- ص۵۲. ۳- ص۱۶۶. ۴- ص۱۲۵.

کیست آن کش سرپیوند تو درخاطر نیست
یا نظر در تو ندارد مگرش ناظر نیست

ص۷۴ سطر۵: جای غم باد هر آن دل که نخواهد شادت
ق: جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت

مر علامت مفعول است و در اول فاعل مناسب نیست، در زمان قدیم گاهی برای تأکید به اول مفعولی که لفظ (را) به آخر آن افزوده شده حرف (مر) می‌افزودند مانند:

مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش[۲]

ص۷۵ سطر۱: هر دیده جای خلوت آن ماه پاره نیست
«خلوت» در این بیت مؤید ضبط متن است:

بی خیالش مباد منظر چشم
زانکه این گوشه خاص خلوت اوست[۳]

ص ۸۶ سطر ۸:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

اشاره به حسین‌بن منصور حلاج است، در تذکرةالاولیاء نیز چنین آمده: «بزرگی گفت آن‌شب تاروز زیرآن داربودم و نمازمیکردم چون روز شدهاتفی آوازداد که: اطلعناه علی سرمن اسرارنا فافشی سرنا فهذا جزاء من‌یفشی سرالملوك، یعنی اورا اطلاعی دادیم برسری ازاسرارخود پس کسی که سرملوك فاش‌کندسزای او اینست، نقل است که شبلی گفت آن شب بسر گور او شدم و تا بامداد نمازکردم، سحرگاه مناجات‌کردم و گفتم الهی این بندهٔ توبود مؤمن وعارف و موحد این بلا با او چرا کردی، خواب بر من غلبه‌کرد بخواب دیدم‌که قیامتست و از حق فرمان

۱ــ کلیات سعدی چاپ فروغی ص۴۷۳. ۲ــ بوستان به‌اهتمام استاد قریب، ص۳.
۳ــ ص۳۰.

آمدی که این از آن کردم که سرما با غیر گفت[۱]».

ص۸۹ سطر ۶:

ای کبك خوش خرام کجا میروی بایست

غره مشو که گربهٔ زاهد نماز کرد

ظاهراً این بیت اشاره به این داستان است که در کلیله ودمنه آمده و ماعین آن را از کتاب مذکور بجهت مزید فایده در اینجا نقل میکنیم:

«زاغ گفت کبکنجیری با من همسایگی داشت و میان ما بحکم مجاورت قواعد مصادقت مؤکد گشته بود، ودراین میان او را غیبتی افتاد ودراز کشید،گمان بردم که مگر هلاك شد، پس از مدتی دراز خرگوشی بیامد و در مسکن او قرار گرفت و من درآن مخاصمه نکردم، یك چندی بگذشت کبکنجیر بیامد ، چون خرگوش را درخانهٔ خود دید رنجور دل گشت وگفت جای بپرداز که آن مسکن منست، خرگوش جواب داد که صاحب قبضم اگر حقی داری ثابت کن، کبکنجیر گفت جای ازآن منست حجتهای شرعی‌دارم، خرگوش گفت لابد حاکمی بایدعدل که سخن هردو جانب بشنود و بر مقتضای انصاف کار ما بگزارد، کبکنجیر گفت در این نزدیکی برلب آبی گربه‌ای هست متعبد و روزه دار وشب وروز نماز کند هرگز خونی نریزد و ایذای حیوانی جایز نبیند و افطار او بسر آب وگیاه مقصور باشد، قاضی از او عادل‌تر نیابیم، نزدیك اورویم تاکار میان ما فصل کند ، هر دو بدان راضی شدند و من برای نظاره بر اثر ایشان رفتم تا گربهٔ روزه دار را ببینم و انصاف او در این حکم مشاهده کنم، چندانکه صائم‌الدهر چشم بایشان افکندبرپای بایستاد درمحراب وروی بقبله‌آورد، خرگوش ازآن نیك شگفتی نمود وتوقف‌کرد تا از نماز فارغ شد ، تحیتی بتواضع بگفت و درخواست که میان ایشان حکم باشد، فرمود که صورت حال بازگویند چون بشنید گفت پیری در من اثری تمام کرده است و حواس خللی شایع پذیرفته وگردش چرخ وحوادث دهر را این

۱ـ تذکرةالاولیاء مجلد دوم طبع لیدن ص۱۴۵.

پیشه است، جوانان را پیر میکند وپیران را ناچیز، نزدیک‌تر آید و سخن بلندتر گوید وذکر دعوی تازه گردانید تا بر گفت شما واقف شوم و پیش از آنکه روی بحکم آریم شمارا نصیحتی کنم اگربه گوش دل بشنوید اثرات آن دردین‌ودنیاقرت‌عین شما گردد واگربروجهی دیگرحمل‌افتد من‌باری بنزدیك امانت ودیانت خویش معذور باشم، فقد اعذر من انذر، و صواب آنست که هر دو حق طلبید که صاحب حق را مظفر باید شمرد اگر چه حکم بخلاف هوای او نفاذ یابد وطالب باطل را مخذول باید پنداشت اگر چه حکم بر وفق مراد او رود و اهل دنیا از متاع و مال و دوستان این جهان هیچ مالك نگردد مگر کردار نیك که برای آخرت مدّخر گرداند وعاقل باید که نهمت درکسب حطام دنیا نبندد و همت بر طلب خیر باقی مقصور دارد وعمر و جاه گیتی را بمثل ابر تابستان و نزهت گلستان بی‌ثبات شمرد و باید که منزلت مال در دل او به درجت سنگ‌ریزه باشد چه اگرخرج کندبآخر رسد و اگر ذخیره سازد میان آن و سنگ تفاوتی نماند و صحبت زنان را چون قربت افعی پندارد که ازو هیچ ایمن نتوان بود و بروفای وی کیسه نتوان دوخت‌و خاص و عام و دور ونزدیك عالمیان را چون نفس عزیز خود شناسد و هر چه در باب خویش نپسندد در حق دیگران روا ندارد، از این نمط دمدمه و افسون‌خواند تا با او الف گرفتند و ایمن و فارغ بی تحرّز و وتصوّن پیشتر آمدند، بیك حمله هردورا بگرفت وبکشت ونتیجهٔ زهد واثر صلاح روزه‌دار چون دخلهٔ خبیث وطبع مکّار داشت براین جمله ظاهر گشت»[۱] .

ص۹۲ سطر۵: ساکنان حرم سدره عفاف ملکوت

سدره عفاف‌صفت‌است‌ازبرای‌حرم‌یعنی‌حرمی که عفاف‌وپاکی‌سدره را دارد، واین ضبط ازضبط نسخ دیگر که «ستر وعفاف» است مناسبتر بنظر می‌آید.

۱ـ کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ۱۷٤ -۱۷۶ ، منتخب کلیله و دمنه همان چاپ (حاشیه) ص ۱۷۸-۱۸۰.

ص۹۲ سطر۷:

شکر آنرا که میان من و او صلح افتاد
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

«شکر آنرا» نظیرش در این بیت:

شکر آنرا که تو درعشرتی ای مرغ چمن
به اسیران قفص مژدهٔ گلزار بیار[1]

ص۹۴ سطر۶: کاندر آنجاطینت آدم مخمر میکنند، اشاره به‌این‌حدیث است: و خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً.

ص۹۸ سطر۲: رقص بر شعرتر و نالهٔ نی خوش باشد

«شعرتر» نظیرش در این ابیات:

تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
این قدردانم که ازشعرترش خون‌می‌چکید[2]

***

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم
که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمیگیرد[3]

***

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
یك نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد[4]

ص۱۰۱ سطر۱:

چون‌غزلهای تر دلکش حافظ شنود گر کمالیش بود شعرنگوید بخجند

مصراع دوم اشاره به کمال الدین خجندی (م ۸۰۳) دارد که از معاصران حافظ است.

ص ۱۰۱ سطر۲:

دانی که چنگ‌ وعود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

«تکفیر» نظیرش در این بیت مؤید ضبط متن است:

۱- ص۲۱۶. ۲- ص۱۰۷. ۳- ص۱۴۲. ۴- ص۲۰۸.

بشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست
بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی

ص۱۰۴ سطر۴:

بی معرفت مباش که در من یزید عشق
اهل نظر معامله با آشنا کنند

«من یزید» یعنی هراج و مزایده، چون عرب هراجی در هنگام هراج این عبارت را میگفته:

«من یزید» یعنی که زیاد میکند و بیشتر میدهد، ازین‌رو هراج به «من یزید» موسوم شده، در کتاب کلیله ودمنه نیز آمده:

«گفت وداع وطن ورنج غربت به نزدیك من ستوده‌تر از آنکه حسب و نسب در «من یزید» کردن»[۲].

ص۱۱۱ سطر۷ :

که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد ، اشاره به این مثل دارد : فی‌التأخیر آفات.

ص ۱۱۸ سطر۱:

ذوقی چنان ندارد بی‌دوست زندگانی، مصراع از سعدیست و تمام بیت چنین است :

ذوقی‌چنان‌ندارد بی‌دوست زندگانی دودم بسربر آمد زین آتش نهانی[۳]

ص۱۲۰ سطر۳:

دهان تنگ شیرینش مگر مهر سلیمانست
که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد

ق: دهان تنگ شیرینش مگر ملك سلیمانست

دهان‌بامهر تناسب داردنه‌باملك، دراین‌ابیات نیزبه‌مهرو لب‌وخاتم‌توجه شود:

۱ ــ دیوان حافظ چاپ قزوینی ص قکه .

۲ـ کلیله ودمنه چاپ استاد قریب‌ص۱۶۵، منتخب کلیله ودمنه ص۲۶۷(حاشیه).

۳ـ کلیات سعدی چاپ فروغی ص ٦٨٤.

اگر برنگ عقیقست اشك من چه عجب
که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق[۱]

***

دردل ندهم ره پس ازین مهر بتانرا   مهر لب اوبر در این خانه نهادیم[۲]

ص۱۲۰ سطر۴:

لب لعل وخط مشکین چوآنش هست اینش‌نیست
بنازم دلبر خود را که حسنش آن و این دارد

ق: لب لعل و خط مشکین چو آنش هست و اینش هست

ضبط متن اصح است ، زیرا طبق ضبط «ق» اگر لب لعل و خط مشکین را باهم داشته باشد پس بچه می‌نازد و میگوید که دلبر من هردو را دارد؟

ص۱۳۴ سطر۶:

نه هرکه سر بتراشد قلندری داند

شیخ بزرگوار سعدی نیز فرماید: «ظاهر درویشی جامهٔ ژنده است و موی سترده[۳]».

ص۱۳۶ سطر۴:

اهل نظر دوعالم در یك ندب ببازند
عشقست و داو اول بر نقد جان توان زد

«ندب» بمعنی شرط وگرو قمار وداو هفت دربازی نرداست(غیاث‌اللغات)، درکتاب کلیله و دمنه آمده:

«که در ششدر داو دادن و ملکی به ندبی باختن ازخرد و حصافت وتجربت و ممارست دور باشد[۴]».

«زیرا که درآن خطر بزرگ است و جان بازی ندبی‌گران، تاحریف‌ظریف وکعبتین راست و مجاهز امین نباشد در آن شروع نشاید پیوست[۵]».

۱- ص۲۶۷.   ۲- ص۳۳۲.   ۳- گلستان چاپ استاد قریب ص۹۳.

۴- کلیله ودمنه چاپ استاد مینوی ص۱۹۴.

۵- کلیله و دمنه همان چاپ ص۲۹۲.

ص۱۴۵ سطر۴:

می‌ده که نوعروس چمن حد حسن یافت
کار این زمان ز صنعت دلاله میرود

نظیرمضمون مصراع اول دراین بیت آمده:

عروس جهان گرچه در حد حسنست
ز حد می‌برد شیوهٔ بی وفایی[1]

ص۱۵۵سطر ۱:

گوهر مخزن اسرار همانست که بود
حقهٔ مهر بدان مهر و نشانست که بود

مصراع دوم نظیر مضمون مصراع دوم این بیت است:

خون شد دلم از حسرت آن لعل روانبخش
ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش[2]

ص۱۶۵ سطر۷:

دیرست که دلدار پیامی نفرستاد

در کتاب کلیله و دمنه آمده:

«و دیرست تاگفته‌اند که همهٔ تدبیرها سخرهٔ تقدیر است[3]».

از تاریخ برامکه:

«دیرست تا با ما این گستاخی نکردی[4]».

ص۱۶۶ سطر۵:

گفتم بباد میدهدم باده دین و دل

نظیر مضمون این بیت است، در تأیید ضبط متن:

۱- ص ۴۰۷.

۲- ص۲۵۱. ۳- کلیله و دمنه چاپ استاد قریب ص۱۱۵.

٤- تاریخ برامکه به اهتمام استاد قریب ص۱۳.

زاهد از ما بسلامت بگذر کین می لعل
دل ودین می‌برد ازدست بدانسان که مپرس[۱]

ص۱۶۹ سطر۵:

بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ
حلقهٔ بندگی امر تو در گوشش باد

«حلقهٔ امر» نظیرش در این بیت مؤید ضبط متن است:

داور دین شاه شجاع آنکه کرد
روح قدس حلقهٔ امرش بگوش[۲]

ص۱۷۲ سطر۳ :

در چین طرهٔ تو دل بی‌حفاظ من
هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد

نظیر مضمون این بیت است:

تا دل هرزه‌گرد من رفت بچین زلف او
زان سفر دراز خودعزم وطن نمی‌کند[۳]

ص۱۸۹ سطر۶.

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه
که هرکه بی‌هنر افتد نظر بعیب کند

نظیر مضمون مصراع دوم در این بیت از شیخ اجل سعدی:

الا ای هنرمند پاکیزه خوی   هنرمند نشنیده‌ام عیب جوی[۴]

ص۲۱۴ سطر۶:

اسم اعظم بکندکارخود ای دل خوش باش
که بتلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

ق ، ایا : دیومسلمان نشود

به‌اسم اعظم وسلیمان دراین بیت نیزتوجه شود:

۱- ص۲۳۹.   ۲- ص ۲۵۵.
۳- ص۱۸۷.   ۴- بوستان چاپ استاد قریب ص۸.

سزد کز خاتم لعلش زنم لاف سلیمانی
چو اسم اعظمم باشد چباك از اهرمن دارم[۱]

نزدیك مضمون مصراع دوم در این بیت از شیخ بزرگوار سعدی آمده و مؤید ضبط متن است:

که زنهار ازین مکر و دستان و ریو
بجای سلیمان نشستن چو دیو[۲]

ص۲۳۴ سطر۵:

ار خطا گفتم شبی زلف ترا مشك خطا

نظیر جناس مذکور در این بیت آمده:

آن ترك پریچهره که دوش از بر ما رفت
آیا چه خطا بود که از راه خطا رفت[۳]

و نیز در این بیت از شاعری دیگر:

اگر روی ترا نسبت بگل کردم غلط کردم
وگر موی ترا مشك خطا گفتم خطا گفتم

ص۲۳۵ سطر۴:

دلم ربودهٔ لولی و شیست شورانگیز
دروغ وعدهٔ قتال و ضع رنگ آمیز

گاهی برای اهمیت دادن به صفات، آنها را بدون واوعطف ذکر کنند مانند مصراع دوم بیت مذکور.

ص۲۴۱ سطر۴:

طوطیان در شکرستان کامرانی می‌کنند
وز تحسر دست برسر میزند مسکین مگس

نظیر مضمون مصراع دوم دراین بیت از شیخ اجل سعدی:

۱- ص ۲۹۵. ۲- بوستان ص۱۳۴. ۳- ص ۱۷.

مگس پیش شوریده‌ای پر نزد / که اوچون‌مگس‌دست‌برسرنزد[1]

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی نیز نظیر مضمون فوق را دراین بیت آورده:

طوطی عقل در هوس شکر لبت
بر سر همی زند چو مگس زار زار دست[2]

ص ۲۵۰ سطر ۱:

اگر رفیق‌شفیقی درست پیمان باش / حریف‌حجره‌و گرمابه و گلستان‌باش

حریف حجره :

سعدی نیزفرماید: «تایکی از دوستان که درکجاوه س من بود ودرحجره جلیس برسم قدیم از در درآمد»[3].

ص ۲۷۷ سطر ۹ :

چنان پرشدفضای سینه‌ازدوست / که ذکرخویش گم‌شد ازضمیرم

شیخ سعدی نیز نظیر این مضمون را فرماید:

نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتی روی
کـه یاد خویشتنم در ضمیر می‌آیـد[4]

ص ۲۸۰ سطر ۲ :

با آنکه از خود غایبم وز می چو حافظ تایبم
در مجلس روحانیـان گه گـاه جـامی می‌زنم

«حافظ تایبم» نظیر آن دز این بیت:

بنی چون ماه زانوزد میی چون لعل پیش آورد
تو گویی تائبم حافظ ز ساقی شرم‌دار آخر[5]

ص ۲۸۰ سطر۶:

در این خمار کسم جرعهٔ نمی‌بخشد
فغان کـه اهل دلی در جهـان نمی‌بینم

«فغان» در این ابیات مؤید ضبط متن است:

۱ـ بوستان چاپ استاد قریب ص۱۰۶.

۲ـ دیوان کمال‌الدین اسماعیل نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده.

۳ ـ گلستان چاپ استاد قریب ص۸. ٤ـ گلستان ص ۱۳۶. ۵ـ ص ۲۲٤.

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردندصبر از دل که ترکان خوان‌یغما را[۱]

***

فغان که آن مه نامهربان مهر گسل
بترك‌صحبت یاران‌خودچه‌آسان‌گفت[۲]

***

دلم رفت و ندیدم روی دلدار   فغان از این تطاول آه ازین زجر[۳]

ص ۲۸۷ سطر ۳:

سرشکم آمد ورازم‌بگفت‌روی‌بروی   شکایت از که کنم خانگیست غمازم

نظیرمضمون‌بیت مذکوردراین‌ابیات آمده ومؤیدضبط متن‌یعنی«رازم» است:

ترسم که اشك برغم ما پرده‌در شود   وین راز سربمهـر بعالم سمر شود[۴]

***

گفتم بدلق زرق بپوشم نشان عشق   غماز بود اشك و عیان کرد رازمن[۵]

***

سر سودای تو دردیده بماندی پنهان
چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم[۶]

ص ۲۹۱ سطر ۱:

که زور مردم آزاری ندارم

مصراع ازسعدی است وبیت چنین است:

کجاخود شکراین نعمت‌گزارم   که زور مردم آزادی ندارم[۷]

ص ۳۰۵ سطر۸:

که باوجود تو کس نشنود ز من که منم

---

۱ - ص ۳.   ۲ - ص ۵۸ .
۳- ص ۲۲۲.   ٤- ص ۲۱۱ .   ۵- ص ۳۷۰.   ٦- ص ۲۸۸.
۷ـ گلستان چاپ استاد قریب ص۹۶.

مصراع ذیل از سعدی همین مضمون را بیان می‌کند :

باوجودت زمن آواز نیاید که منم [1]

ص ۳۲۶ سطر ۵ :

خرم آن دم که چو حافظ بنوای بم و زیر
سرخوش از میکده با دوست بکاشانه روم

ق وسایر نسخ: بتولای وزیر، کدام‌وزیر؟ بعقیده نگارنده همان «بنوای بم وزیر» اصح است.

مانند «بم وزیر» در این بیت:

معاشری خوش و رودی بساز می‌خواهم
که درد خویش بگـوییم بنالۀ بم و زیر [2]

ص ۳۵۰ سطر ۱ و ۲ :

ور باورت نمیشودازبنده‌این حدیث　　از گفتـۀ کمـال دلیلی بیـاورم
«گربر کنم دل‌ازتووبردارم ازتومهر　　آن مهربر که افکنم این دل کجابرم»

بیت دوم ازمسعود سعد سلمان است، شادروان استاد قریب در این‌باره‌چنین می‌نویسند : « شعر فوق ازجمله قصیدۀ مسعود سلمان چکامه سرای معروف و مطلع آن چنین است:

گر یك وفا کنی صنما صد وفا کنم　　ور تو جفا کنی همه من کی‌جفا کنم

تا آنجا که فرماید :

جان و دل منی و دل و جان دریغ نیست
گر من تراکه هم دل و جانی عطا کنم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم این دل‌کجا کنم

کمال الدین اسمعیل اصفهانی این بیت را در یکی ازقصاید خـویش با ردیف

۱ ـ گلستان چاپ استاد قریب ص ۱٤۷ .　　۲ـ ص ۲۲۷ .

(برم) قافیه ساخته و تضمین کرده بدون آنکه بگویندهٔ اصلی آن اشاره نماید و حافظ نیز در غزلی که مطلع آن بیت زیر است :

جوز ا سحر نهاد حمایل برابرم　　یعنی غلام‌شاهم‌وسوگندمیخورم

بیت فوق را از کمال دانسته وبنام وی تضمین کرده[۱] ....».

ص ۴۲۷ سطر ۷:

بگشای تیغ مژگان و بریز خون حافظ
که چنین کشندهٔ را نکند کس انتقامی

در این بیت نیز مژگان و تیغ آمده و مؤید ضبط متن است :

مژگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد
بس کشتهٔ دل‌زنده که بریکدگر افتاد[۲]

ص ۳۵۲ سطر ۵:

هر نفس با بوی رحمن میوزد باد ازیمن

اشاره به این حدیث نبویست: انی‌لأجد نفس‌الرحمن من قبل‌الیمن[۳]

ص ۳۵۳ سطر ۴ : ساقیا می ده بقول مستشار مؤتمن، اشاره به این حدیث است : المستشار مؤتمن[۴].

ص ۳۶۱ سطر ۱:

چو دل در زلف پستت بست حافظ　　بدینسان کار او در پا میفکن

«زلف پست» نظیر آن در این بیت آمده و مؤید ضبط متن است:

از راه‌دیده حافظ تادید زلف پستت　　با جمله سربلندی شد پایمال پستی[۵]

ص ۳۸۶ سطر ۲ :

پرسیدم‌از طبیبی‌از حال دوست گفتا　　فی قربها عذاب من بعدها‌السلامه

نظیر مضمون این داستان است از کتاب تذکرةالاولیاء:

---

۱ ـ منتخب کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۲ ـ ص ۱۶۵ .　۳ـ نهایهٔ ابن‌الاثیرذیل لغت «نفس»، تذکرةالاولیاءمجلداول طبع لیدن ص۱۵.　۴ـکنوز الحقائق ص ۱۳۷ .　۵ـ ص ۴۴۵ (حاشیه).

«ذوالنون گفت اعرابئی دیدم درطواف، تنی نزارو زرد و استخوان‌بگداخته بـرو گفتم تو محبی گفت بلی گفتم حبیب تـو بتو نزدیکست یا از تو دور، گفت نزدیك، گفتم موافقست یا ناموافق، گفت موافق، گفتم سبحـان‌الله محبوب تو بتو قریب و تو بدین‌زاری‌وبدین‌نزاری،اعرابی‌گفت ای‌بطال:اما علمت ان‌عذاب‌القرب والموافقة اشد من غداب‌البعد والمخالفة ، ندانسته‌ای که عذاب قـرب و موافقت سخت‌تربود هزار بار ازعذاب بعد ومخالفت[1]» .

ص ۴۰۰ سطر۴:

بیا بیا که کری می‌کند تماشایی

«کری کردن یاکرا کردن»یعنی ارزش داشتن، درتاریخ بیهقی‌آمده: «بوسهل راطاقت‌برسیدگفت خداوند را کرا کندکه باچنین سگ‌قرمطی که‌بردارخواهندکرد چنین گفتن»[2].

ص ۴۳۲ سطر۴: کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی

«پایاب» در اینجا بمعنی تاب وطاقت و قوت و مقاومت است(دراصل بمعنی جایی از دریا و مانند آن که پا به زمین برسد) سعدی نیز فرماید:

که پایابم از دست دشمن نماند جزاین قلعه و شهربا من نماند[3]

ص ۴۳۷ سطر ۱:

علاج کی کنمت آخرالدوالکی «آخر الدواءالکی» مثل است.

ص ۴۴۹ سطر۴:

بخواب‌نیزنمی‌بینمش چه‌جای‌وصول چوابن‌نبودوندیدیم‌باری‌آن بودی

«وصول» در این ابیات از سعدی:

یکدم نمی‌رود که نه در خاطری ولیك

بسیار فرق باشد از انـدیشه تا وصول

***

۱- تذکرةالاولیاء مجلد اول طبع لیدن ص ۱۲۳.

۲- تاریخ بیهقی چاپ سعیدنفیسی مجلد۱ ص۲۱۱.

۳- بوستان چاپ استاد قریب ص۳۱.

نه دست باتو درآویختن نه پای گریز — نه احتمال فراق و نه اختیار وصول[1]

ص ۴۵۰ سطر ۸:

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

سعدی نیز فرماید:

اگر پیل زوری و گر تیز چنگ — بنزدیك من صلح بهتر که جنگ[2]

ص ۴۶۴ سطر ۷:

کلاه سروریت کم مباد از سر حسن — که زیب بخت و سزاوار تخت و تاج سری

ق و سایر نسخ: کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن

کلاه کج نهادن کنایه از اظهار بزرگی و سروری و تفاخر است چنانکه از ابیات ذیل نیز همین معنی مستفاد می‌شود:

نه هر کسی که کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آیین سروری داند[3]

***

صوفی سرخوش ازین دست که کج کرده کلاه

بدو جام دگر آشفته شود دستارش[4]

و اصطلاح مذکور مناسب معنی و مفاد این بیت نیست و همان ضبط نسخهٔ اساس اصح و انسب است، مرحوم پژمان بختیاری نیز دراین مورد چنین‌مینویسد: «ظاهراً تحریف شده است چه کج نهادن کلاه نشانهٔ تفاخر و جلال بوده و خواجه آنرا بهمین معنی آورده است:«نه هر که طرف کله کج نهاد»[5].

ص ۴۶۷ سطر ۱:

گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی — چون نیك بدیدم بحقیقت به ازانی

نظیر مضمون این بیت از متنبی است:

واستکبر الأخبار قبل لقائه — فلمّا التقینا صغر الخبر الخُبر

۱ـ کلیات سعدی چاپ فروغی ص۵۳۵-۵۳۶.

۲ـ بوستان چاپ استاد قریب ص۵۵. ۳ـ ص ۱۳۳.

۴ـ ص۲٤۹. ۵ـ دیوان حافظ به اهتمام پژمان چاپ پنجم ص۴۲۵.

سعدی نیز در این مضمون فرماید :

می‌شنیدم که جان جانانی — چون‌بدیدم هزار چندانی

ص ۴۷۵ سطر۵:

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

مصراع دوم اشاره به‌این شعر رودکی است:

بوی جوی مولیان آیـد همی — یـاد یار مهربان آیـد همی

ص ۵۲۳ سطر ۸:

جامی که ز دست تغتمور نوش کنی — سرمایهٔ عمر جاودانی بـاشد

«تغتمور» ظاهراً اشاره به‌طغاتیمورخان (متوفی ۷۵۴) از امرای طغا تیموریه است[۱].

۱- تاریخ ایران تألیف حسن پیرنیا، ص۶۰۶.

آیات قرآنی در اشعار حافظ

ز رقیب دیو سیرت بخدای خود پناهم
مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد سها را[1]

***

ز جور چرخ چو حافظ بجان رسید دلت
بسوی دیو محن ناوك شهاب انـداز[2]

اشاره به این آیه است :

الّامن خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب ، (سورة الصافات آیهٔ ۱۰) .

بحسن عارض و قد تـو بـرده‌اند پنـاه
بهشت و طوبی و طوبی لهم وحسن مآب[3]

اشاره است به این آیه :

الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب (سورهٔ رعد آیهٔ ۲۸).

شب تـارست وره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد دیدار کجاست[4]

۱- ص ۷.　　۲- ص ۲۳۲.　　۳- ص ۱۴.　　٤- ص ۱۶.

***

ز آتش وادی ایمن نـه منم خرم و بس
مـوسی اینجا بامید قبسی مـی آیـد[1]

***

مددی گر بچراغی نکند آتش طور
چـارهٔ تیره شب وادی ایمن چکنـم[2]

***

لمع‌البرق من الطور و آنست بـه
فلعلی لك آتٍ بشهاب قبس[3]

اشاره است به این آیات :

اذقال موسی‌لاهله‌انی‌انست نارأساتیکم منهابخبرا واتیکم بشهاب قبس لعکم تصطلون(سورهٔ نمل آیهٔ۶) اذ رانارأ فقال لاهله‌امکثوا انی انست نارأ لعلی‌اتیکم منها بقبس اواجد علی‌النارهدی (سورهٔ طه آیهٔ ۹) .

گر بایدم شدن سوی هـاروت بـابلی
صد گونـه ساحری بکنم تـا بیارمت[4]

اشاره به این قسمت از این آیه‌است: یعلمون‌الناس‌السحر وماانزل‌علی‌الملکین ببابل هروت وماروت... (سورهٔ بقره آیهٔ۱۰۱).

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهـار داشت[5]

اشاره به این آیات است:

وبشرالذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتهاالانهار... (سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴)، قل أؤنبئکم بخیرمن ذلکم‌الذین اتقوا عندربهم جنات تجری

۱- ص ۱۷۹. ۲- ص ۳۰۲. ۳- ص ۴۱۵. ۴- ص ۲۳.
۵- ص ۲۶.

من‌تحتها الانهار... (سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۴).

ونیزرجوع‌شود به‌سوره‌های: طه، رعد، عنکبوت، زمر، مائده، فتح، طلاق، توبه، ابراهیم، حج، فرقان، حدید، مجادله، صف، تغابن.

کمر کوه کمست از کمر مور اینخا ناامیدازدررحمت‌مشوای‌باده‌پرست[1]

مصراع دوم اشاره به‌این آیه دارد:

لاتقنطوا من رحمة‌الله ان الله یغفرالذنوب جمیعاً انّه هوالغفورالرحیم (سورهٔ زمرآ یهٔ ۵۲).

گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز

خوانده‌باشی که هم‌ازغیرت درویشانست[2]

اشاره به این‌آیهٔ شریفه است :

فخسفنابه وبداره الارض فماکان له من فئة ینصرونه من دون‌الله وماکان مـن المنتصرین (سورهٔ قصص‌آیهٔ ۸۰).

عیب رندان مکن ای زاهـد پاکیزه سرشت

کـه گناه دگـری بـرتـونخواهند نوشت[3]

مصراع دوم اشاره است به این‌آیات :

ولاتز ر وازرة وزراخری.... (سورهٔ اسری‌آیهٔ ۱۴).

الّاتزر وازرة و زراخری (سورهٔ نجم‌آیهٔ ۳۸)

نپنداری کهٔ بدگو رفت و جان‌برد حسابش باکرام الکاتبینست[4]

***

خونم بخور که هیچ‌ملك با چنان جمال

از دل نیایدش که نویسد گناه تو[5]

اشاره به این‌آیات است:

۱ـص ۳۲. ۲ـ ص ۳۸. ۳ـ ص ۴۶. ۴ـ ص ۵۰.

۵ـص ۳۷۷.

وانّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ماتفعلون (سورهٔ انفطار آیهٔ ۱۰ و ۱۱ و ۱۲).

مقام عیش میسر نمی‌شود بـی رنـج
بلی بحکم بلا بسته‌اند روز الست [1]

اشاره به این آیه است:

واذاخذ ربك من بنی‌آدم من ظهورهم ذریتهم واشهد هـم علی انفسهم‌الست بربکم قالوابلی ... (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۱).

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر
بباد رفت و از و خواجه هیچ طرف‌نبست [2]

مصراع اول اشاره است به این آیات :

ولسلیمان الریح عاصفة تجری بامره الی الارض .... (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۸۰).
ولسلیمان الریح غدوها شهر و ر واحها شهر ... (سورهٔ سباء آیهٔ ۱۱) .
وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر... (سورهٔ نمل آیهٔ ۱۵).

سواد موی تـو بنمود جـاعل الظلمات
بیاض روی تـو بگشود فالـق الاصباح [3]

مصراع دوم اشاره به این آیه‌دارد: فالق‌الاصباح و جعل اللیل‌سکناً والشمس والقمرحسباناً ذلك تقدیرالعزیزالعلیم (سورهٔ انعام آیهٔ ۹۵).

آن همه شعبدهٔ عقل کـه می کـرد آنجا
ساحـری پیش عصاویـد بیضا می کرد [4]

مصراع دوم اشاره به این آیات است:

فالقی عصاه فاذاهـی ثعبان مبین ، ونزع یده فاذاهی بیضاء للناظرین (سورهٔ اعراف آیات ۱۰۷ و ۱۰۸) ، ونیز رجوع شود به سورهٔ نمل آیات ۹ و ۱۱.

۱– ص ۵۴. ۲– ص ٥٤. ۳– ص ۷٦ . ۴– ص ۸٦.

آسمان بـار امـــانت نتوانست کشید

قرعهٔ کـار بنام مـن دیوانه زدنـد[۱]

اشاره به این آیه است:

انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال فـــابین ان یحملنها و شفقن منها وحملهاالانسان انه کان ظلوماً جهولاً (سورهٔ احزاب آیهٔ ۷۲) .

پیراهنی که آید از و بوی یوسفم

ترسم برادران غیورش قبا کنند[۲]

مصراع اول اشاره‌است به‌این‌آیه: ولما فصلت العیرقال ابوهم‌انی‌لاجد ریح یوسف لولاان تفندون (سورهٔ یوسف‌آیهٔ ۹۴).

صبا بخوش خبری هدهد سلیمانست

که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد[۳]

***

مژده‌ای دل که دگر بـاد صبا باز آمد

هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد[۴]

اشاره به این آیه است:

فمکث غیر بعید فقال احطت بمالم تحط به وجئتك من سبأبنبأ یقین (سورهٔ نمل آیهٔ ۲۲).

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر

سامـری کیست که دست از یدبیضا ببرد[۵]

اشاره است به این آیه:

واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلاً جسداً له خوارالم یروا انه لایکلمهم ولایهدیهم سبیلاً اتخذوه وکانوا ظالمین (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۴۸).

۱- ص ۹۲. ۲- ص ۱۰۴. ۳- ص ۱۲۹. ٤- ص ۱۹۶.
۵- ص۱۴۵.

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود[۱]

***

هر آنکه کنج قناعت بگنج دنیی داد

فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی[۲]

اشاره به این آیه است:

وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وکانوا فیه من الزاهدین (سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۰).

حضور خلوت انسست ودوستان جمعند

و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید[۳]

مصراع دوم اشاره به این آیه است:

و ان یکادالذین کفروا لیزلقونك بابصارهم لماسمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون و ماهوالاذکر للعالمین (سورهٔ قلم آیهٔ ۵۲).

بر تخت جم که تاجش معراج آسمانست

همت نگر که موری با آن حقارت آمد[۴]

ظاهراً اشاره است به این آیه:

قالت نملة یا ایها النمل ادخلومساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون (سورهٔ نمل آیهٔ ۱۷)، مقصود از جم در بیت مذکور سلیمان علیه‌السلام است.

شب قدرست و طی شد نامهٔ هجر

سلام فیه حتی مطلع الفجر[۵]

۱- ص ۱۵۲. ۲- ص ۴۵۲.

۳- ص ۱۸۵. ۴- ص ۱۹۴. ۵- ص ۲۲۲.

اشاره به این آیات است :

انانزلناه فی‌لیلةالقدر.... سلام هی حتی مطلع الفجر (سورهٔ قدر آیهٔ۱و۵).

نشاط روز جوانی چو گل غنیمت‌دان

که بـــر رسول نبد حـافظا بغیر بلاغ[۱]

مصراع دوم اشاره به این آیات است :

وان تکذبوا فقدکذب امم من قبلکم و مـاعلی الرسول الاالبلاغ المبین (سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۱۸).

قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فانماعلیه ماحمل وعلیکم ماحملتم وان تطیعوه تهتدوا وما علی الرسول الاالبلاغ المبین (سورهٔ نور آیهٔ ۵۴).

یارب این آتش کــه در جان منست

سرد کن زان ساز که کردی برخلیل[۲]

اشاره به این آیات است:

قالوا حرقوه وانصروا الهتکم ان‌کنتم فاعلین قلنا یــانار کونی برداً و سلامـاً علی ابراهیم (سورهٔ ابنیاء آیهٔ ۶۸ و ۶۹).

درآن غوغا که کس کس را نپرسد

مـن از پیر مغان منت پـذیـرم[۳]

مصراع اول اشاره به‌این‌آیات است:

یوم یفرالمرء من اخیه وامه وابیه و صاحبته وبنیه لکل امرء منهم یومئذشأن یغنیه (آیات ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ازسورهٔ عبس).

بعد صد سال اگـر بـرسر خاکم گذری

سربرآرد ز گلم رقص‌کنان عظم رمیم[۴]

مصراع دوم اشاره است به این‌آیه :

قال من یحیی العظام وهی رمیم (آیهٔ ۷۷ از سورهٔ یس).

۱- ص ۲۶۴.　۲-ص ۲۷۷.　۳- ص ۲۷۷.　۴- ص ۳۱۲.

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی ارنی‌گوی بمیقات بریم[۱]

مصراع دوم اشاره به این آیه دارد :

ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیك قال لن ترانی.... (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۴۲).

کالشمس فی الضحیها تطلع من الغمامه[۲].

اشاره است به این آیه : والشمس وضحیها (سورهٔ شمس آیهٔ ۱).

چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر
فلا تمت و من الماء کل شیئی حی[۳]

مصراع دوم اشاره به این قسمت از آیهٔ شریفه دارد :

وجعلنا ومن الماء کل شیئی حی افلا یؤمنون (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۲۹).

ماه اگر بی تو برآید بدونیمش بزنند
دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی[۴]

اشاره به این آیه است:

اقتربت الساعة وانشق القمر ، (سورهٔ قمر آیهٔ ۱).

هش دار که گر وسوسهٔ نفس کنی گوش
آدم صفت از روضهٔ رضوان بدر آیی[۵]

به این آیات اشاره دارد:

و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجك الجنة و کلامنها رغداً حیث شئتما ولاتقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین، فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانافیه ... (سورهٔ بقره آیهٔ ۳۵ و ۳۶).

و یا آدم اسکن انت وزوجك الجنة فکلامن حیث شئتما ولاتقربا هذه الشجرة

۱- ص ۳۳۵. ۲- ص ۳۸۶.
۳- ص ۴۳۷. ۴- ص ۴۳۸. ۵- ص ۴۳۹.

فتکونا من الظالمین فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ماوری عنهما..... (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۹ و ۲۰).

ملك درسجدهٔ آدم زمین بوس تونیت کرد
که درحسن تو چیزی یافت بیش از طورانسانی[۱]

مصراع اول به این آیه اشاره دارد: واذقلنا للملائکة اسجدوالآدم فسجدوا... (سورهٔ بقره آیهٔ ۳۴).

بیا ساقی بده رطل گرانم سقاك الله من کأس دهاق[۲]

مصراع دوم اشاره به این آیه است: وکأساً دهاقاً (سورهٔ نبأ آیهٔ ۳۴).

یعنی بیا که آتش موسی نمودگل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی[۳]

اشاره به‌این آیات است:

فلما قضی موسی الأجل وسار باهله انس من جانب الطورناراً قال لاهله امکثوا انی انست ناراً لعلی اتیکم منها بخبر اوجذوة من النارلعلکم تصطلون، فلما اتیهانودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین (سورهٔ قصص آیهٔ ۲۸ و ۲۹).

و من یتق الله یجعل له ویرزقه من حیث لایحتسب[۴]

ومن یتق الله یجعل له مخرجاً، مصراع اول ودوم اشاره به آیات ۲ و ۳ ازسورهٔ طلاق است.

بافریب ورنگ این نیلی خم زنگارفام کار بر وفق مرادصبغة الله میکنی[۵]

مصراع دوم اشاره است به این آیه :

صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۸)

مگر وقت وفا پروردن آمد که فالم لاتذرنی فرداً آمد[۶]

۱- ص ۴۰۴. ۲- ص ۴۱۴. ۳- ص ۴۴۷. ۴- ص ۴۸۰.
۵- ص ۴۸۷. ۶- ص ۵۱۲.

اشاره به این آیه است:

و زکریا اذنادی ربه رب لا تذرنی فرداً وانت خیر الـوارثین (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۸۹) .

چو من ماهی کلك‌آرم بتحریر توازنون وقلم می‌پرس تفسیر[۱]

مصراع دوم اشاره است به این‌آیه:

ن والقلم ومایسطرون، (سورهٔ قلم آیهٔ۱).

۱- ص ۵۱۳.

بعض از صنایع بدیعی در اشعار حافظ

درصنعت ازدواج :

صالــح و طالح متاع خویش نمودند

تـا که قبول افتد و چه در نظر آید

***

مقام امن و می‌بیغش و رفیق شفیق

گرت مدام میسر شود زهی توفیق

درجناس تام:

از خطاگفتم شبی زلف ترا مشك خطا

میزند هرلحظه تیغی مو براندامم‌هنوز

درجناس ناقص :

گوهرمخزن اسرار همانست که‌بود   حقهٔ‌مهر بدان مهرونشانست که‌بود

***

نوبهارست در آن‌کوش که خوش دل باشی

که بسی گُل بدمد باز و تو در گل باشی

درجناس زائد :

بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که‌از جهان ره و رسم سفربر اندازم

درجناس مذیل :

چو درمیان مراد آورید دست امید ز عهد صحبت ما درمیانه یاد آرید

درجناس مرکب:

نه من ازخلوت تقوی بدرافتادم وبس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

درجناس خط:

پیش ازینت بیش ازین اندیشهٔ عشاق بود
مهرورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود
یاد بادآنکه نهانت‌نظری با مابود اثر مهر تو در چهرهٔ ما پیدا بود

درردالمطلع :

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر
دلم از دست بشد دوش که حافظ میگفت
ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر

***

بملا زمان سلطان‌که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی ز نظر مران‌گدا را
همه شب درود وحمدت چو شدست ورد حافظ
بملا زمان سلطان که رساند این دعا را

***

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم بر در دوست نشینیم ومرادی‌طلبیم
بدر مدرسه تا چند نشینی حافظ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

درتعدید (سیاقةالاعداد):

فریاد که از شش جهتم راه ببستند
آن خال وخط و زلف و رخ و عارض‌وقامت

در تناسب (مراعاة النظیر) :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم ازکشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
تکیه براخترشب دزدمکن‌کین عیار   تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو

در ردالقافیه :

بی مهر رخت روز مرا نور نماندست   و ز عمرمرا جز شب دیجورنماندست
هنگام و داع تو ز بس گریه که‌کردم
دور ازرخ تو چشم مرا نور نماندست

***

سینه‌ام زاتش دل در غم جانانه بسوخت
آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت
تنم از واسطهٔ دوری دلبر بگداخت
جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت

درایهام :

ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست
ببین که در طلبت حال مردمان چونست

درایهام تناسب :

بمهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
تراکه گفت‌که این زال ترك‌دستان گفت

درحشوملیح :

شکرفروش‌که ذکرش بخیربادچرا   تفقدی نکند طوطی شکرخا را

***

بجز آن نرگس ترکانه‌که چشمش مرساد
زیر این طارم پیروزه کسی خوش ننشست

درالتفات وتذییل (مراجعه):

بوقت گل شدم از توبهٔ شراب خجل
که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

***

حسنت باتفاق ملاحت‌جهان‌گرفت		آری باتفاق جهان می‌توان‌گرفت

درحسن طلب:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید		وظیفه گربرسد مصرفش گلست‌ونبید

در ارسال‌مثل :

تو و طوبی و ما و قامت یار		فکرهرکس بقدر همت اوست
دورمجنون‌گذشت‌ونوبت ماست		هرکسی‌پنج روز نوبت اوست

***

هرگه دل‌بعشق دهی خوش دمی‌بود		درکارخیرحاجت‌هیچ‌استخاره‌نیست

***

پای ما لنگست و منزل بس دراز
دست ما کوتاه و خرما برنخیل

درارسال مثلین :

فریب جهان قصهٔ روشنست		ببین‌تاچه‌زایدشب آبستنست

درلف ونشرمرتب:

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بد و جو
که آن متاع قلیلست و این بهای کثیر

* * *

ازبهربوسهٔزلبش‌جان همی دهم اینم نمی‌ستاند و آنم نمیدهد

* * *

درلف و نشرمشوش:

در کارگلاب و گل حکم ازلی این بود

کان شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

درذم شبیه بمدح:

گر بهنگام وفا هیچ ثباتت نبود

میکنم شکر که برجور دوامی داری

در تنسیق‌الصفات:

دلم ربودهٔ لولی وشیست شورانگیز

دروغ وعدهٔ قتال وضع رنگ‌آمیز

***

عمر خسروطلب ار نفع جهان میخواهی

کـه وجودیست عطابخش کریم نفاع

* * *

بادهٔ گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبك

نقلش ازلعل نگار ونقلش از یاقوت جام

در تلمیح:

شاد تـرکان سخن مـدعیان مـی‌شنود

شرمی از مظلمهٔ خـون سیاوشش بـاد

* * *

شادترکان چو پسندید و بچاهم انداخت

دستگیر ار نشود لطف تهمتن چکنم

درردالعجز علی‌الصدر:

ملال مصلحتی مـی‌نمایم از جانان — که کس بجد ننماید زجان خویش ملال

***

نشان اهل خدا عاشقیست با خود دار
کـه در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

***

آدمی‌درعالم خاکی‌نمی‌آید بدست — عالمی دیگربباید ساخت‌و ز نو آدمی

در سؤآل وجواب:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید
گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
گفتم ز مهرورزان رسم وفـا بیاموز
گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آیـد
گفتم کـه برخیالت راه نظر ببندم
گفتا کـه شبروست او از راه دیگر آید

دراعنات (لزوم مالایلزم):

هرنکتهٔ که گفتم در وصف آن شمائل
هـرکـو شنید گفتا لله در قـائل
تحصیل علم ورندی آسان نمود اول
لیکن بسوخت جانم درکسب این فضائل
حلاج بر سردار این نکته خوش سراید
از شافعی مپرسید امثال ایـن مسائل
دل داده‌ام بیاری شوخی کَشی نگاری
مـرضیة السجا یا محمودة الخصائـل

گفتم که کی ببخشی برجان ناتوانم
گفت آنزمان که نبود جان درمیانه حائل
درعین گوشه‌گیری بودم چو چشم مستت
واکنون شدم چومستان برابروی تومائل
از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم
وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زائل
ای‌دوست‌دست حافظ‌تعویذچشم‌زخمست
یا رب که بینم آنرا در گردنت حمائل

در اشتقاق:

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
بیداد لطیفان همه لطفست و کرامت

در شبه اشتقاق:

صوفی بیا که آینه صافیست جام را
تا بنگری صفای می لعل فام را

در تضمین:

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست آن‌کش سرپیوند تودرخاطر نیست

مصراع دوم از مطلع این غزل شیخ اجل سعدی است:

کیست آن‌کش سرپیوند تودرخاطر نیست
یا نظر در تو ندارد مگرش ناظر نیست

***

من از بازوی خود دارم بسی شکر
که زور مردم آزاری ندارم

مصراع دوم ازشیخ بزرگوار سعدی است و بیت چنین است:

کجا خود شکر این نعمت‌گزارم		که زور مردم آزاری ندارم

***

صبربرجور رقیبت چکنم‌گر نکنم		عاشقانرا نبودچاره بجزمسکینی

مصراع اول از شیخ است‌که فرماید:

صبر برجور رقیبت چکنم گر نکنم

همه دانندکه درصحبت گل خاری هست

واژه نامه

آبخور: قسمت وروزی.

آختن و آهختن: برکشیدن.

آذار: نام ماه ششم عبری و رومی مطابق با فروردین.

آشنا: شنا.

آن سری: کنایه از آخرت «و مقرر است که سرمایهٔ همهٔ سعادات به تقدیر آن سری است»
(کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ص ۲۶۳).

اخترشمردن: کنایه از بیداری.

از بهردل: برای خشنودی خاطر ، «گفت از بهردل من جوانمردی بکن» تاریخ برامکه به‌اهتمام استاد قریب ص ۱۱.

از خود برون شدن و از خویش بیرون‌آمدن: از قید خودی برآمدن.

از خود یکسوشدن: از خود بیخودشدن، از خودکنار رفتن و دورشدن.

از دست بدربردن، ازدست برون بردن: کنایه ازبیخود شدن، بی‌اختیاری، اضطراب و بی‌قراری.

از دور بوسه‌زدن: کنایه از بزرگداشت و ادب و تعظیم.

ازین دست: ازین نوع و طرز و روش.

ام‌الخبائث: شراب.

انداختن: حواله‌کردن، رجوع کردن، احاله‌دادن.

انگشتری زنهار: رسم قدیم است که‌گاهی پادشاهان به نشانه و علامت زنهار و امان انگشتری خودرا به کسی می‌دادند.

ایاغ: پیالهٔ شراب.

ایغاغ: سخن‌چین، نمام، ساعی.

بار: اجازهٔ حضور.

بازخاست: رستخیز، قیامت.

بازی بازی: به بی‌پروایی‌کاری کردن.

بچشم کردن: برگزیدن، نشان کردن.

بدست بودن: آگاه و باخبر بودن، کوتاهی و تقصیر نکردن.

بدست کردن: اختیار کردن.

برآمدن: غلبه کردن، فائق آمدن.

مزن بانگ برشیرمردان‌درشت چو با کودکان برنیایی به مشت

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۴۲).

ازان کزتوترسد بترس‌ای‌حکیم وگربا چنوصد برآیی به جنگ

(گلستان چاپ استادقریب ص ۲۸).

گر چرخ و فلك خصم تو باشد تو به‌حجت

با چرخ بکوشی بهمه حال و برآیی

(کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ص ۲۸۷).

برتابیدن: تحمل کردن، تاب و طاقت داشتن.

بر کردن: روشن و بینا کردن.

حکایت به شهر اندر افتاد دوش که‌بی‌دیده‌ای دیده بر کرد دوش

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۸۲).

بو بردن: آگاه شدن، تنسّم.

بوی: امید، آرزو.

بهم تاختن: با هم تاختن، بهم تازیم یعنی باهم بتازیم؛ نظیرش دراین مصراع آمده:

من و شمع صبحگاهی سزد ار بهم بگرییم.

بی‌پرده سخن‌گفتن: آشکار سخن‌گفتن.

بیذق: پیادهٔ شطرنج.

بی‌حفاظ: بی‌شرم وحیا، بی‌عار، بی‌غیرت وبی‌حمیت ومروت، بی‌عفت وناپرهیزگار.

«غلامی بی‌حفاظ داشت و بازداری کردی»

(کلیله و دمنه چاپ استاد مینوی ص ۱۵۳).

بیضه در کلاه شکستن: کنایه از رسوا کردن.

پایاب: کنایه از طاقت و قوت و مقاومت و در اصل به معنی جایی از دریا و مانند آن‌که پا به زمین برسد، ضد تکاب و غرقاب.

که پا یابم ازدست دشمن نماند جز این‌قلعه و شهر با من نماند

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۳۱).

نه مرا در تکاب تو پایاب نه مرا بر گشاد تو جوشن

(کلیله ودمنه چاب استاد قریب ص ۲۲۹).

پرداختن: خالی کردن، «یکی از لوازم صحبت آنست که یا خانه بپردازی یا با خانه خدای درسازی»

(گلستان چاپ استاد قریب ص۲۰۹)

پروا: میل و رغبت، توجه و اندیشه.

پرده ازکار برافکندن: آشکارکردن راز.

پرده دری: آشکارکردن راز.

پرده‌سرای: مطرب، آوازخوان.

پیشانی: شوخی، بی‌شرمی، سخت‌رویی.

تاب داشتن: خشمگین‌شدن.

تخته‌بند: اسیر وگرفتار، محبوس، پارچه‌ایست که چون دست کسی شکسته باشد

تخته‌ها بر آن بندند تادست درست شود و کج نگردد و آن پارچه را بالای آن تخته‌ها پیچند و آنرا تخته‌بندگویند، ونیز عبارت از کسی است که اورا بر تخته‌ها کشیده باشند.

تردامن: گناه‌کار، دامن آلوده.

چرا دامن آلوده راحد زنم چو در خود شناسم که تردامنم

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۱۸۰)

تشریف: جامه‌ای که به‌کسی ببخشند، خلعت دادن.

تندروی: ناراحت، تندخو.

توفیر: کامل و تمام‌کردن حق کسی.

تیمار: غمخواری، دلسوزی، پرستاری.

ثلاثهٔ غساله: سه جام شراب که هنگام بامداد می‌خوردند (صبوحی) و آنکه پیش‌از خواب می‌نوشیدند ثلاثهٔ نوامه می‌گفتند.

جانداری: پاسبانی، نگاهبانی، جاندار: پاسبان، نگاهبان، آنکه محافظ جان پادشاد است.

جماش: شوخ، دلفریب، فسونکار.

وگر کند رایست در بندگی زجانداری افتد به خربندگی

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۲۱۲).

جنس خانگی: کنایه ازشراب.

جوهرفرد: جزء لایتجزا، کنایه از دهان معشوق.

چار تکبیرزدن: نماز جنازه، کنایه از ترك کردن، ترك دنیاگفتن و چشم پوشیدن از لذات آن.

حرزیمانی: ادعیه‌ایست که حضرت رسول(ص) به‌حضرت علی (ع) هنگام رفتن به یمن تلقین وتعلیم فرموده بود.

حساب برگرفتن: ترسیدن، عبرت گرفتن، معتبرشمردن.

حفاظ: عار ، حمیت و مروت ، غیرت و پرهیزگاری.

حکم انداز: تیرانداز ماهر، «فرمود تا انگشتری را بر گنبد عضد نصب کردند تا هر که تیر از حلقهٔ انگشتری بگذراند خاتم اورا باشد اتفاقاً چهارصد مرد حکم اندازکه درخدمت او بودند جمله خطا کردند»

(گلستان چاپ استاد قریب ص ۱۲۳).

حمل کردن: نسبت‌دادن. «و سعی مرا در حق عیال من برعدم مروت حمل کنند».

(گلستان چاپ استاد قریب باب اول ص ۳۴).

بر آن حمل کردندیاران و پیر　　که پروای خدمت نداردفقیر

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۱۱۰).

خاك دردهان انداختن : خاموش شدن.

خانه‌برانداز: خانه خراب کن، خانه بباده.

خستن: آزردن، مجروح کردن.

خودرا باش: به‌کار خود مشغول باش،کار خود کن، به‌فکر خودباش.

خود را کوش (حاشیه): یعنی برای خود بکوش، به‌فکر وکوشش برای خودباش، نظیر این‌اصطلاح درکلیله ودمنه آمده: «کبوتراناضطرابی می‌کردند و هریك خودرا می‌کوشید»

(چاپ استاد مینوی ص ۱۵۹).

جمال لنبانی این بیت حافظ را به‌صورت «خود را گوش» در مخمسی تضمین کرده وآورده است.

«خودراگوش» یعنی مواظب و مراقب خود باش (رجوع شود به‌کلیله ودمنه چاپ استاد مینوی ص ۲۷۵ «حاشیه»).

دامن افشاندن: دوری کردن، اعراض کردن.

حق از بهر باطل نشاید نهفت　　از آن‌جمله‌دامن بیفشاند وگفت

(بوستان چاپ‌استاد قریب ص۴۳).

دامن درچیدن: کناره‌گرفتن، دوری کردن.

داو: دو دادن به‌حریف دربازی، نوبت بازی شطرنج و نرد،زیادکردن خصل قمار.

درازدستی: آزمندی، تعدی.

دربایست: لازم و ضرور، «وهرچه دربایست بود بداد و براه افکند».

(تاریخ برامکه به‌اهتمام استاد قریب ص ۲۸).

درسر کردن: برباد دادن، فدا کردن، تباه کردن.

* * *

تراکس نگوید نکو میکنی — که جان در سرکار او میکنی

* * *

بگفتا نه آخر زبان تر کنم — که‌تاجان شیرینش درسر کنم

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۹۶ و ۱۰۸).

درکار کردن: صرف کردن ، بمصرف رساندن ، و درکار کردن و برکارکردن بمعنی درآموختن و بکاربردن و در حق کسی چیزی صرف کردن:

بردر شاهم‌گدایی نکته‌ای برکار کرد (درکار کرد).

درگرفتن: اثر کردن، کارگرشدن.

دست بردن: پیش‌دستی کردن، سبقت‌گرفتن.

دست دادن: ممکن ومیسرشدن، حاصل شدن، «آمدم تا وکیل را بفرمایی تا برسبیل قرض آن مقدار که دست دهد بنزدیك من فرستد».

(تاریخ برامکه ص ۵۷).

«اکنون اگردست دهد بازگوی مثل دشمنی که بدوفریفته نشایدگشت».

(کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ص ۱۶۲).

دست‌کش: دستگیر.

دل‌کور: بی‌ذوق، کودن.

دمار برآوردن: هلاك کردن.

راه به‌ده بردن :کنایه ازصورت معقولیت داشتن کاری یا سخنی است.

دم دادن: فریب دادن.

رنگ‌آمیختن (رنگ‌آمیز): مکر و حیله‌کردن، فریب دادن. رنگ‌آمیز: فریبنده و حیله گر«وهررنگ که آمیزند برقصدصریح حمل‌خواهدافتاد».

(کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ص ۲۵۳).

صدحیله وصدرنگ برآمیخته‌ای   وانگـه ز میان کار بگریخته‌ای

(کلیله ودمنه ص ۱۰۰).

رواق. بضم اول، معرب ررواك، پیش‌گاه‌خانه، ایوان مرتبهٔ دوم خانه.

رواق منظرچشم: کنایه از مردمك چشم.

روانی: زود، فوراً.

روی درديوارآوردن: پریشان و حیران شدن.

روی دیدن: جانب‌داری کردن.

ریحانی: شراب سبزرنگ وخوشبو.

زنار: رشته‌ای که بت‌پرستان به‌کمر بندند.

زندان اسکندر: کنایه از یزد.

سخن در پرده‌گفتن: پوشیده و پنهان سخن‌گفتن.

سدره: سدرةالمنتهی، نام مقامی فوق همهٔ عالمها وآسمانهاکه ازآن تعبیر به درخت سدر شده.

سر: قصد و خیال.

مرابا تودانی سردوستی است   ترا دشمنی بامن ازبهرچیست

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۳۲).

«تو چرا خلق را پریشان می‌کنی مگر سرپادشاهی نداری»

(گلستان چاپ استاد قریب ص ۲۶).

سر برسرزانو نهادن: کنایه ازحالت مراقبه و تفکر.

سرخوش: کسی که ازنشوة شراب خوش حال و مستی او به‌اعتدال باشد، مستی را مراتب چندیست: سرخوش، تردماغ، سیه مست، خراب.

تردماغ :

اگـر فقیه نصیحت کند کـه عشق مباز
پیالـه‌ای بـدهش گـو دماغ را تـر کن

سرگرانی: تکبر،بی‌اعتنایی، سرسنگینی.

گمان کی برد مردم هوشمند — که در سرگرانیست قدر بلند

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۱۱۱).

سروخشت: در موردی گفته می‌شود که کسی را پندی دهند و او نشنود.

سورهٔ اخلاص: قل هوالله احد.

سویدا: مصغر سودا، نقطهٔ سیاه که بردل است.

سیه‌کاسه: بخیل و ممسك.

شاهرخ: گشت دادن شاه و زدن رخ.

شب همه شب: یعنی شبها همهٔ شب، تمام شب، از عثمان مختاری:

شب همه‌شب کبك زعفران خورد از کوه
روز همه روز از آن بخندد چندان

مطلع قصیده چنین است:

شاخ مرصع شد از جواهر الوان — شخ تل یاقوت شد ز لالهٔ نعمان

(دیوان عثمان مختاری نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده).

شترگربه: نامتناسب، ناموافق، نازیبا.

شرب: پارچه‌ای‌از کتان بسیارنازك وگرانبها که درقدیم‌از آن پیراهن و دستاردرست میکردند.

شرب‌الیهود: پنهان شراب خوردن.

شطح: سخنان خلاف شرع.

شَعر: نوعی پارچهٔ ابریشمی نازك که درکنار و حاشیهٔ لباس یا دامن دوزند.
شیشه‌بازی: فنی است از رقّاصی که رقّاصان شیشه وصراحی پر از گلاب وآب را برسرگذارند و رقص آغازکنند وباوجود حرکات رقص شیشه ازسرشان نیفتد.
صبی: به‌کسر صاد و فتح باء، جوانی، کودکی.
صُبیّ: مصغر صبیّ، جوان، کودك.
صرفه‌بردن: سود و فایده بردن.
صنعت کردن: ظاهرسازی، حیله، ظاهرآرایی.
صورت‌بستن: ممکن شدن، حاصل شدن، «رونق کارها ونظام مهمّات چگونه صورت بندد».
(کلیله و دمنه چاپ استاد قریب ص ۲۷۶).

مکن با من ناشکیبا عتاب — که‌درعشق‌صورت‌نبندد‌خطاب

***

که‌یك لحظه‌صورت‌نبندد‌امان — چو پیمانه پرشد به‌دور زمان

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۹۲ و ۲۰۸).

ضَمان: کفالت، پایندانی.
طامات: لاف و گزاف و ادّعای صوفیان.
طبل زیرگلیم زدن یا داشتن: پنهان داشتن امری که بغایت آشکار باشد، کنایه از بی‌فایده بودن پوشیدن راز است.
طرف بستن: حاصل کردن، بدست‌آوردن، سود و فایده بردن.
طرف کلاه برشکستن: کج نهادن کلاه، کنایه از تفاخر و بزرگی.
طنبی: ایوانی که‌توی‌ایوان بزرگ باشد، تالار، اتاقی وسیع ومجلّل‌نظیرشاه‌نشین.
طیره: خشم و غضب.
طیلسان: معرب تالسان، نوعی از ردا و فوطه که عربان و خطیبان و قاضیان بردوش اندازند.

عِطف: سجاف دامن.

عظم رمیم: استخوان پوسیده.

عقیله: بهتر ونفیس‌تر هرچیز.

علم‌شدن: مشهورشدن.

عنان برعنان: برابر و همسر.

عنان‌کشیده: آهسته و آرام.

عنان‌گسسته: تند وسریع.

عین‌کمال، عین‌الکمال: چشم زخم.

غائبانه باختن: اصطلاح بازی شطرنج است، غائب‌باز: شطرنج‌بازکامل‌که خود از حریف غائب نشسته بواسطهٔ دیگری مهره به خانه دواند وحریف را مات‌کند و این عمل را غائبانه‌گویند.

فاتحه: سورهٔ الحمد.

فرازکردن: بستن وگشادن.

قباکردن: پاره‌کردن، چاك‌کردن جامه و پیراهن.

قدم داشتن: ثابت و استواربودن، پایداربودن.

قرابه: آوند شیشه‌ای بزرگ‌که درآن شراب و جزآن ریزند.

قرّةالعین: خنکی چشم، کنایه از فرزند.

قصارت: شستن جامه.

قلّاب: آنکه سکهٔ قلب زند، قلب زن.

قلب شناسی: سره از ناسره شناختن.

کار ازکسی رفتن: کار ازکسی برآمدن و به آسانی و راحت به‌انجام رسیدن.

کار افتاده: آزموده، با تجربه.

کاسه‌گردان: ساقی، گردانندهٔ پیالهٔ شراب.

کاغذین جامه: جامهٔ کاغذی‌که درقدیم دادخواهان و متظلّمان به نشانهٔ دادخواهی و

رفع تظلم می‌پوشیدند.

کج‌باختن: فریب دادن، مکر و ناراستی.

کج‌باز: فریبنده و مکّار.

کج‌طبع: بی‌ذوق، بدسلیقه، زشت پسند.

اشتر به شعر عرب در حالتست و طرب
گر ذوق نیست تراکژ طبع جانوری

(گلستان چاپ استاد قریب باب دوم ص ۷۶).

کری کردن یا کرا کردن: ارزش داشتن.

کسمه: موهایی که زنان از سر زلف خود پیچ و خم داده بر رخسارگذارند.

کلاه کج نهادن، کلاه گوشه شکستن، کلاه شکستن: کنایه از فخر کردن.

گرانان: گران، شخص ناپسندی که وجودش راگران ومکروه دارند، شخصی که دیدن او بردل ناگوار باشد.

گرانی نظر کرد در کار او حسد برد برروز بازار او

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۱۲۰)

چون گرانی به‌پیش شمع آید خیزش اندرمیان‌جمع بکش

(گلستان چاپ استاد قریب ص ۱۳۷ و حاشیهٔ آن).

گرفتن: بازخواست کردن، مؤاخذه.

فقیرم بجرم گناهم مگیر غنی را ترحم بود بر فقیر

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۲۱۶).

گوش داشتن: حفظ و نگاهداری، مواظب و مراقب بودن.

گوش‌گذاری: بگوش رسانیدن.

لعل رمّانی: کنایه از اشك.

لعل مذاب: کنایه از شراب.

لوحش‌الله: در اصل لااوحشه‌الله است، یعنی خدا اورا وحشت ندهد، این عبارت درمقام تعجّب وتعظیم بکار رود.

لولی : بی‌شرم ، بی‌حیا ، کولی ، قومی صحرانشین که اکثر ایشان راهزن باشند و بازیگری ومطربی پیشه دارند.

مثانی ومثالی (مثالث): تارهای دوم وسوم عود.

مختاله: متکبّر.

مدام: شراب.

مرغول: پیچیده، مجعّد.

مَزاد: زیادکردن.

مزوّجه: کلاهی که میان‌آن آگنده به‌پنبه باشد.

مضراب: نوعی وسیلهٔ صید مرغ و ماهی.

مغرّق: مزیّن وآراسته به‌سیم و گوهر

ملك سلیمان: کنایه‌ازفارس، گویند مملکت فارس تخت‌گاه حضرت سلیمان بوده ، سعدی نیز فرماید : «جمال‌الایام کمال‌الاسلام سعدبن الاتابك الاعظم شاهنشاه‌المعظّم مالك‌رقاب‌الامم مولی‌ملوك‌العرب والعجم سلطان‌البرّو البحر وارث ملك سلیمان مظفرالدین ابی‌بکربن سعدبن زنگی...».

(گلستان چاپ استاد قریب دیباچه ص۱۱ و ۱۲).

میقات: وعده‌گاه.

ناف هفته: روز سه‌شنبه.

شاه را درخور آمد وبه بود   ناف هفته مگر سه‌شنبه بود

(بهرامنامهٔ نظامی نسخهٔ خطی متعلق به‌نگارنده).

نال: نیشکر.

ناموس: آوازه وشهرت آبرو وعزّت، ادعا و لاف.

نَدَب: شرط وگرو قمار و داو هفت دربازی نرد.

نُزل: غذا وطعام‌که پیش‌مهمان‌گذارند، مهمانی.

نعل درآتش داشتن: بی‌قرار و مضطرب بودن.

نقدروان: کنایه از اشك، پول رایج.

نقش‌باز: فریبنده، حیله‌باز.

نقش بحرام (نقشش بحرام): کسی که دارای قد وقامت و یال وکوپال ولی بی‌کاره و بی‌غیرت باشد ، ظاهراً در اینجا مقصود از نقش بیهوده و بی‌ارزش است.

نقش برآب زدن: نگاشتن، بستن، کنایه ازکار بیهوده کردن نیز هست.

نقش بستن: گمان کردن، تخیّل و تصوّر کردن.

نمازی: پاك، نمازی کردن: پاك کردن.

ننگ ونام: آبرو، حیثیّت و اعتبار.

«اگربود واگر نبود صبر کردم درسرما وگرما و زیادتی نطلبیدم ونام و ننگ تو نگاه داشتم»

(تذکرةالاولیاءطبع لیدن مجلدا، ص ۳۹).

نوخاسته: نوجوان، تازهٔ جوان، تازه برخاسته.

نودولت: تازه به مال و مقام رسیده، تازه به‌دوران رسیده.

نیوشیدن: شنیدن، گوش دادن.

بدوگفت کای‌شاه با دادوهوش ازین درسخنهای حاتم نیوش

(بوستان چاپ استاد قریب ص ۷۹).

وصلت: بضم اول، پیوستگی، هرچیز که به‌چیزدیگری پیوندکنند، پیوندمو، گیسوی مصنوعی که بدنبال گیسوی طبیعی پیوندکنند.

هفت‌خانهٔ چشم: هفت پردهٔ چشم که عبارتست از: ملتحمه، قرنیّه، عنبیّه، عنکبوتیّه، شبکیّه، مشیمیّه، صلبیّه.

همه‌شب: همهٔ شب، تمام شب.

«و همه شب در غم آن می‌نالید»

(کلیله ودمنه چاپ استاد مینوی ص ۳۵۱).

یارستن: توانستن.

پسر گفت‌راه درازست سخت   پیاده نیارم شد ای نیکبخت

(بوستان چاپ‌استاد قریب ص ۲۷).

یباب: خراب.

یرغو (یارغو): سیاست، مؤاخذه وپرسش‌گناه، استنطاق و تفتیش.

حواشی و تعلیقات

چاپ دوم

ص ۵ سطر ۷ :

حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می آلود   ای شیخ پاك دامن معذور دار ما را

«بخود» نظیرش دراین بیت آمده :

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم   که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم[1]

ص ٤۰ سطر ۱۰ :

محتسب نیز درین عیش نهانی دانست

«دربادانستن» نظیرآن ازکلیله ودمنه :

«آخرمن درکارخود بهتردانم» (کلیله‌ودمنه تصحیح استاد مینوی ص ۱۵۱)

و «درین دانستن» نظیرش ازگلستان :

به ذکرش هرچه بینی درخروشست   دلی داند درین معنی که گوشست
(گلستان تصحیح فروغی)

ص ٤۵ سطر ۱۷ :

گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز   که‌چترسایهٔ ابرست وبزمگه لب‌کشت

ق وسایرنسخ : که خیمه سایهٔ ابرست وبزمگه لب‌کشت

«چتر» دراین بیت مؤید ضبط متن است :

سبو کشان همه دربندگیش بسته کمر   ولی ز ترك کله چتر برسحاب زده[2]

۱ــ ص ۳۱۸

۲ــ ص ۳۸۹

ص ۵۰ سطر ۴ :

جمالت معجز حسنست لیکن حدیث غمزه‌ات سحر مبین است

«سحرمبین» درمصراع دوم اشاره به‌این‌آیه است :

فلما جائتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحرمبین (سورهٔ نمل آیهٔ ۱۳ ، و نیزآیهٔ ۷ ازسورهٔ احقاف وآیهٔ ۶ ازسورهٔ صف) .

ص ۹۲ سطر ۱۰ :

با من راه نشین ساغرمستانه زدند

ق ، ایا ، نج : بادهٔ مستانه زدند

«ساغرزدن» دراین بیت نیز مؤید ضبط متن است :

ازان ساعت‌که جام می بدست او مشرف شد
زمانه ساغر شادی بیاد می گساران زد [۱]

ص ۹۷ سطر ٤ :

ززیر زلف دوتا چون‌گذرکنی بنگر که ازیمین‌ویسارت چه بی‌قرارانند

ق : که از یمین ویسارت چه سوکوارانند

قراربا زلف مناسبتر وبهتراست چنانکه درمتن آمده ، دراین ابیات نیز به «زلف و قرار» توجه شود:

خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی گرفلکشان بگذاردکه قراری گیرند[۲]
دلی که با سر زلفین او قراری داد گمان مبر که بدان دل قرار بازآید[۳]

ص ۱۰۱ سطر۸ :

تشویش وقت پیر مغان می‌دهند باز این سالکان نگرکه چه با پیرمی‌کنند

نظیرمضمون مصراع اول ازسعدی :

«اوقات مرا ازتردد ایشان تشویش می‌باشد» (گلستان‌تصحیح استادقریب‌ص۸۳).

ص ۱۰۹ سطر۵ :

عزیز مصر بر غم برادران غیور زقعر چاه بر آمد به اوج ماه رسید

اشاره به‌این آیات است :

قال قائل‌منهم‌لاتقتلوایوسف‌والقوه فی‌غیابت‌الجب.... (سورهٔیوسف‌آیهٔ ۱۰).

فلما ذهبوابه واجمعوا ان یجعلوه فی‌غیابت‌الجب.... (سورهٔ یوسف‌آیهٔ ۱۵) .

وجائت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یابشری هذا غلام واسروه بضاعة والله علیم بمایعملون (سورهٔ یوسف‌آیهٔ ۱۹)

وکذلك مکنا لیوسف فی‌الارض..... (سورهٔ یوسف‌آیهٔ ۲۱)

۱ــ ص ۱۳۹. ۲ــ ص ۹۷. ۳ــ ص ۱۸۲.

ص ۱۱۲ سطر ۱ :

بیفشان جرعهٔ برخاك وحال اهل شوکت بین
که ازجمشید وکیخسرو هزاران داستان دارد

ق : حال اهل دل بشنو

جمشید وکیخسرواهل شوکت‌اند نه اهل دل ، لذا همان ضبط متن صحیح است .

ص ۱۲۵ سطر ۱ :

سواد نامهٔ موی سیاه چون کم شد   بیاض‌کم نشود ورصد انتخاب رود

ق وسایرنسخ : چون طی شد

طی شد یعنی تمام شد وازبین رفت ودرهم پیچیده شد ، طبق این ضبط اگرسیاهی‌مو تمام شد ، یعنی تمام موها سفید شد وموی سیاه درسر نماند دیگر موجبی باقی نمی‌ماند تا بگوید بیاض وسفیدی‌کم نشود ، دراین بیت اشاره به دوموشدن و کهولت می‌کند ، لذا همان ضبط متن درست وصحیح است .

ص ۱۳۳ سطر ۷ :

دلازطعن حسودان مرنج وواثق باش   که بد بخاطر امیدوار ما نرسد

ق : دلا ز رنج حسودان مرنج وایمن باش

زرنج حسودان مرنج ، معنی ومفهوم درست ومناسبی ندارد وعبارت سست است.

«طعن حسود» دراین بیت نیزمؤید ضبط متن است :

غمناك نباید بود ازطعن حسود ای دل   شایدکه چووابینی خیر تودرین باشد[1]

ص ۱۴۰ ، غزل : هرگزم نقش تو ازلوح دل وجان نرود...

دردیوان حافظ تصحیح پژمان (ص ۵٤۱) به‌ناصربخارائی نسبت داده شده .

ص ۱٤۲ سطر ۱۵ :

برغم زاغ سیه شاهباز زرین بال   درین مقرنس زنگاری آشیان‌گیرد

ق : برغم زال سیه

زاغ صحیح است وبا شاهبازتناسب دارد ، زال سیه بی‌معنی ونادرست است ، زاغ سیه‌کنایه ازشب است .

ص ۱٤۳ سطر ۱۵ :

چوشمع هرکه به‌افشای رازشد مشغول   بسش زبانهٔ مقراض در زبان گیرد

ق : بسش زمانه چومقراض درزبان‌گیرد

ضبط متن یعنی «زبانهٔ مقراض» درست است ، یعنی هر که مانند شمع افشای راز

---

۱ ــ ص ۲۰۸.

کند زبانهٔ مقراض زبان او را می‌برد ، همان گونه که سرشمع را برای‌آنکه بهتر بسوزد با مقراض می‌برند و صاف می‌کنند .

به‌این بیت نیزکه مانند مضمون بیت فوق است توجه شود :

رشتهٔ عمرم به‌مقراض غمت‌ببریده شد　　همچنان درآتش عشق توسوزانم‌چوشمع[1]

ص ۱۵۷ سطر ۵ :

دوش بـریاد حریفان بخرابـات شدم　　خم می‌دیدم خون‌دردل‌و سردرگل‌بود

ق : پادرگل بود

طبق ضبط متن «سردرگل» درست است، رسم چنین‌بوده‌که سرخم شراب را برای مدتی به‌گل اندوده می‌کردند.

ص ۱۷۸ سطر ۷ : منظر دل نیست جای صحبت اغیار

ق : خلوت دل نیست جای صحبت اضداد

«ایا» وبعض نسخ : منظر دل نیست ...

«صحبت اغیار» دراین عبارت ازگلستان درتأیید ضبط متن :

«پس‌گرصفاء وقت عزیزان را ازصحبت اغیارکدورتی باشد.»

(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۸۳).

ص ۱۸۶ سطر ۱۵ :

شاه را به‌بود ازطاعت صدساله وزهد　　قدر یك ساعت عمری‌که درودادکند

اشاره به مضمون این حدیث دارد :

عدل ساعة خیرمن عبادة ستین سنة

ص ۱۸۸ سطر ۹ :

گرمی فروش حاجت رندان روا کند　　ایزد گنه ببخشد و دفع وبا کند

ق : دفع بلاکند

معروفست‌که شراب برای دفع وبا نافع است .

ص ۱۸۹ سطر ۹ :

چنان بزد ره اسلام غمزهٔ ساقی　　که اجتناب زصهبا مگر صهیب‌کند

بویحیی صهیب‌بن سنان‌بن مالك مکی، ازبنی نمربن قاسط صحابی است واز سابقان دراسلام است. پدر او ازاشراف جاهلیت بوده ، منازل‌کسان او درسرزمین موصل برشط فرات بود وصهیب بسال ۳۶ قبل‌ازهجرت درآنجا متولد شد، رومیان برآنها غارت‌بردند وصهیب را اسیرگرفتند ، یکی ازبنی‌کلب وی را اسیرگرفت و به مکه آورد ، عبدالله‌بن جدعان تمیمی اورا خرید وسپس‌آزاد کرد و او در مکه به تجارت پرداخت و چون اسلام

۱ــ ص ۲۶۱.

ظاهر گشت وی مسلمان شد، وسیوچندمین تنی بود که اسلام آورد،صهیب درجنگ بدر و احد ودیگرغزوات حاضربود، و در صحیحین ۳۰۷ حدیث از اوآمده است ،وی بسال ۳۲ هجری قمری درمدینه درگذشت ، صهیب بخاطرزهد وپارسائی بین مسلمانان شهرتیوافر داشته است. (نقل به اختصار ازلغت‌نامهٔ دهخدا شمارهٔ ۴۴ ص ۳۹۲) .

ص ۱۹۰ سطر۳ :

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد   که چندسال بجان‌خدمت شعیب کند

مقصود حضرت موسی است علیه‌السلام که ده سال شبانی حضرت شعیب (ع) کرد وشعیب دخترخود را به‌عقد او درآورد ، این داستان درقرآن مجید به‌تفصیل‌آمده . (رجوع شود به سورهٔ قصص) .

ص ۱۹۳ سطر۷ :

خاك وجود ما را از آب باده گل کن   ویران سرای دل را گاه عمارت آمد

ق : ازآب دیده گل‌کن

آب دیده با مضمون بیت سازگار ومناسب نیست ونادرست است .

حافظ درجای دیگرنیزفرماید :

بمی عمارت جان‌کن‌که این جهان خراب   بدان سر است‌که ازخاك ما بسازد خشت[1]

بعض نسخ : دل کن

و نیز دراین بیت‌گوید :

فرشته عشق نداندکه چیست قصه مخوان   بخواه جام و گلابی بخاك آدم ریز[2]

گلاب دراینجا مقصود شراب است .

ص ۱۹۸ سطر۱۵ :

صوفی مجنون که دی جام و قدح می‌شکست

دوش بیك جرعه می عاقل و فرزانه شد

ق : صوفی مجلس

صوفی مجنون اصح است ازجهت ارتباط آن با مضمون بیت و با عاقل و فرزانه درمصراع دوم ، می‌گوید صوفی‌مجنون‌که دیروزجام وقدح را می‌شکست دوش‌باخوردن یك جرعه می عاقل شد .

ص ۲۰۰ سطر۱۱ :

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

بغمزه مسأله آموز صد مدرس شد

۱ــ ص ۴۶ .   ۲ــ ص ۲۳۵ .

مصراع نخست اشاره به‌این‌آیه دارد :

وماکنت تتلو من قبله من‌کتاب ولاتخطه بیمینك اذاً لارتاب المبطلون.

(آیهٔ ٤٨ ازسورهٔ عنکبوت) .

ص ۲۰۵ سطر۱۱ :

من آن نگین سلیمان بهیچ نستانم — که گاه‌گاه برو دست اهرمن باشد

اشاره به دیوی است بنام صخرجنی‌که انگشتری حضرت سلیمان (ع) را ربود .

ص ۲۰۷ سطر۱ :

من وانکارشراب این چه حکایت باشد — غالبا این قدرم عقل کفایت باشد

ق وبیشترنسخ : عقل وکفایت باشد

درتأیید ضبط متن ازشیخ اجل سعدی :

« اگر بضرورت چیزی همی بینید این بیت‌کفایت است . »

(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۱۷۴).

ص ۲۰۷ سطر۱۳ :

دوش ازین غصه نخفتم که حسودی می‌گفت

حافظ ار مست شود جای شکایت باشد

ق : حکیمی ، ایا : رفیقی ، خ : فقیهی .

حافظ درموارد دیگرنیز به حسود اشاره دارد مانند این ابیات :

دلا زطعن حسودان مرنج و واثق باش — که بد بخاطر امیدوار ما نرسد[۱]

غمناك نبایدبود از طعن حسود ای دل — شایدکه چووابینی خیرتو درین باشد[۲]

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید — گوتوخوش‌باش‌که‌ماگوش‌به‌احمق‌نکنیم[۳]

پنهان زحاسدان گذری‌کن که منعمان — خیر نهان برای رضای خدا کنند[۴]

ص ۲۰۹ سطر۱۵ :

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ — که هیچش نظم در گوهر نباشد

ق وسایرنسخ : که هیچش لطف درگوهرنباشد

«نظم هرگوهر» و«گوهرمنظوم» دراین دوبیت مؤید ضبط متن است :

یاد بادآنکه به اصلاح شما میشد راست — نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود[۵]

حافظ این گوهرمنظوم‌که ازطبع‌انگیخت — اثر تربیت آصف ثانی دانست[۶]

ص ۲۱۰ سطر۵ :

درکارخانهٔ عشق ازکفرناگزیرست — آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد

۱ــ ص ۱۳۳. ۲ــ ص ۲۰۸. ۳ــ ص ۳۱۷. ۴ــ ص ۱۰۴.
۵ــ ص ۱۵۶. ۶ــ ص ۴۰.

مصراع دوم به این آیه اشاره دارد :

سیصلی ناراً ذات لهب (آیهٔ ۳ ازسورهٔ تبت) .

ص ۲۲۸ سطر ۱۲ : درین سراچهٔ بازی بغیرعشق مباز

ق ونسخ دیگر: درین سراچهٔ بازیچه غیرعشق مباز

دراین بیت نیز «بازی» بکاررفته ومؤید ضبط متن است :

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بباز
ورنه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس[1]

درکلیله ودمنه نیزآمده: « ماده چون‌آن بدید اضطراب کردو گفت من می‌دانستم ، آب بازی‌نیست. » (کلیله ودمنه تصحیح استاد قریب ص ۹۹)

ازتاریخ بیهقی : « وهرچند چنین است، از سلطان نصیحت بازنگیرم تاخون وی و هیچکس نریزد، البته‌که خون ریختن‌کاری بازی نیست .»

ص ۲۳۲ سطر ۱۰ : بسوی دیومحن ناوك شهاب انداز

نظیرمضمون فوق ازکلیله ودمنه (تصحیح مینوی ص ۹۳) :

« وشهاب صولتش دیو فتنه را بسوزد . »

ص ۲۶۷ سطر ۹ :

بیا که توبه ز لعل نگار و خندهٔ جام تصوریست که عقلش نمی‌کند تصدیق

ق : حکایتیست

بین تصوروتصدیق ارتباط وتناسب بیشتر وبهتراست .

ص ۲۹۶ سطر ۱۳ : ربع را برهم زنم اطلال را جیحون‌کنم

نظیراین مضمون از امیرمعزی است :

ربع ازدلم پرخون‌کنم خاك دمن گلگون‌کنم
اطلال را جیحون‌کنم از آب چشم خویشتن[2]

ص ۳۰۵ سطر ۵ :

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم دریغ ودردکه غافل زکارخویشتنم

ق :کجا رفتم هنوزکه نرفته است تابگویدکجا رفتم، همان ضبط متن درست‌است.

ص ۳۱٤ سطر ۱ :

چو دردستست رودی خوش بگومطرب سرودی خوش

ق وبعض ازنسخ : بزن مطرب سرودی خوش

۱ــ ص ۲۴۱.

۲ــ دیوان امیرمعزی تصحیح عباس اقبال‌آشتیانی ص ۵۹۷ .

سرود گفتن صحیح‌تر وبهتر ازسرود زدن است .

ص ۳۲۴ سطر ۱ :

اول زحرف وصوت وجودم خبرنبود ‌ ‌ ‌ در مکتب غم توچنین نکته‌دان‌شدم

ق وبیشترنسخ : زتحت وفوق

«حرف وصوت» دراین بیت درتأیید ضبط متن :

حدیث عشق که از حرف وصوت مستغنیست

بنالهٔ دف و نی در خروش و ولوله بود[1]

ص ۳٤۵ سطر ۱۰ :

ذرهٔ خاکم و درکوی توام وقت خوشست

ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

ق : جای خوشست

طبق ضبط متن «وقت خوشست» بهتر و مناسب‌تر است ، با توجه به اینکه حافظ آن را غالباً بکاربرده ، مانند این اشعار :

خوش وقت بوریا وگدائی و خواب امن

کین عیش نیست روزی اورنگ خسروی[2]

وقت‌آن شیرین قلندرخوش‌که در اطوارسیر

ذکر تسبیح ملك در حلقهٔ زنار داشت[3]

ص ۳۵۹ سطر ۱۳ :

چوگل هردم ببویت جامه برتن ‌ ‌ ‌ زنم چاك از گریبان تا بدامن

مصراع دوم نظیر مضمون‌این‌عبارت‌است:«وآن جامه‌که داشت‌ازگریبان‌تابدامن‌بازدرید.» (تاریخ برامکه به‌اهتمام استاد قریب ص ۵۱) .

ص ۳۶۵ سطر ۱۱ :

آنکه مدام شیشه‌ام از می عشق داده است

شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طبیب هر زمان

ق وسایرنسخ : ازپی عیش داده است

«می عشق» نظیرش دراین بیت‌آمده :

زان می‌عشق کزو پخته شود هرخامی ‌ ‌ ‌ گر چه ماه رمضانست بیاور جامی[4]

ص ۳۸۱ سطر ۵ :

گرروی پاك ومجرد چو مسیحا بفلك ‌ ‌ ‌ از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

۱ــ ص ۱۴۷. ‌ ‌ ۲ــ ص ۴۴۶. ‌ ‌ ۳ــ ص ۲۶. ‌ ‌ ۴ــ ص ۴۵۹

مصراع نخست اشاره است به‌این‌آیهٔ شریفه :

وماقتلوه یقیناً بل رفعه‌الله الیه وکان‌الله عزیزاً حکیماً. (سورهٔ نساءآیهٔ ۱۵۸)

ص ۳۹٤ سطر۱۵ :

ازچشم‌بدسگال گزندت مباد ازآنك   در دلبری بغایت خوبی رسیدهٔ

«ازچشم بداندیشان» دربیت ذیل نیزمؤید ضبط متن است :

زخوف هجرم ایمن کن اگر امید آن داری

که ازچشم‌بداندیشان‌خدایت‌درامان‌دارد[1]

ص ۳۹۵ سطر۱ :

منعم‌کنی زعشق وی ای مفتی زمان   معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ

ق : منعم مکن

«معذوردارمت» درمصراع دوم با منعم‌کنی ارتباط وتناسب دارد نه با منعم‌مکن.

ص ۴۰۵ سطر۴ : نگرتا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی

مصراع ازانوریست .

ص ٤۰۸ سطر۵ : ای‌که در دلق ملمع طلبی ذوق حضور

ق : نقد حضور

ذوق حضورنظیرآن دراین بیت :

بیا که چارهٔ‌ذوق‌حضور ونظم‌امور   بفیض بخشی اهل هنرتوانی کرد[2]

ص ۴۱۲ سطر۱ :

مفروش بباغ ارم و جنت شداد   یك شیشه می‌ونوش لبی‌ولب کشتی

ق وسایرنسخ : نخوت شداد

جنت شداد صحیح‌تراست ، زیرا نخوت چیزپسندیده ومطبوعی نیست تا بگوید یك شیشه می‌ونوش لب‌ولب‌کشت را به‌آن مفروش .

ص ۴۲۲ سطر۱۵ :

در حشمت سلیمان هر کس که شك نماید

بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

ق : درحکمت سلیمان

حشمت با سلیمان مناسبتر و بهتر است ، نظیر آن در این بیت آمده و مؤید ضبط متن است :

۱ـ ص ۱۱۱.   ۲ـ ص ۸۳

نگه کردن به درویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش[۱]

ص ٤۲۹ سطر۱۳ :
همایی‌چون توعالی قدر وحرص استخوان تا کی
دریغ آن سایهٔ همت که بر نااهل افکندی

معروفست که همای استخوان می‌خورد ، شیخ بزرگوار سعدی نیز در این مورد می‌فرماید :

همای برهمه مرغان ازان شرف دارد — که استخوان خورد و جانور نیازارد
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۳۴)

ص ٤٤۷ سطر۵ :
خوش وقت بوریا و گدائی و خواب امن
کین عیش نیست روزی اورنگ خسروی

ق : کین عیش نیست درخور اورنگ خسروی

« روزی » صحیح است ، زیرا حافظ نمی‌خواهد بگوید این عیش درخور و شایستهٔ اورنگ خسروی نیست بلکه می‌گوید اورنگ خسروی سعادت آنرا ندارد که این عیش روزی وقسمت اوبشود .

ص ۴۵۵ سطر۳ :
چوگل گرخرده‌ای داری‌خدا را صرف عشرت‌کن
که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی

سعدی نیزفرماید :
قارون هلاك شدکه چهل خانه‌گنج داشت
نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ٤۱)

قارون : نام مالداریست که از خویشان حضرت موسی علیه‌السلام بود ، اطاعت فرمان‌آن حضرت را نکرد وازبذل مال خود سرپیچی‌نمود ، عاقبت باگنجها وتمام‌دارائی خود به زمین فرورفت .

ص ۴۶۳ سطر۵ :
نوای بلبلت ای گل کجا پسندآید — که‌گوش‌هوش بمرغان‌هرزه‌گوداری

ق : گوش وهوش

۱ــ ص ۲۵۷ .

گوش هوش با حالت اضافهٔ استعاری صحیح است .

گوش هوش دراین ابیات درتأیید ضبط متن :

رباب و چنگ ببانگ بلند می‌گویند که گوش هوش به‌پیغام اهل راز کنید[1]

بگوش هوش زمن بشنووبعشرت کوش که این‌سخن سحراز هاتفم بگوش‌آمد[2]

ص ۴۸۴ سطر ۱ :

دگرشهنشه دانش، عضدکه‌درتصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

عضدالدین ایجی عبدالرحمن‌بن احمد یکی از دانشمندان ایرانی قرن هشتم هجری است تولدش درقصبهٔ «ایج» فارس پایتخت قدیم ولایت شبانکاره بوده ، وی به‌یك واسطه شاگرد ناصرالدین بیضاوی است ، عضدالدین مشرب تصوف داشت ودرحکمت و کلام و مذهب واخلاق متبحرودانا بود، ازتألیفات او کتاب مواقف درعلم کلام است .

ص ٤٨٧ سطر۵ :

آنکه ده با هفت‌ونیم‌آوردبس سودی‌نکرد

فرصتت بادا که هفت و نیم با ده میکنی

یکی ازوزرای شاه منصورحقوق دیوانی را از ده به هفت ونیم تقلیل داد و باز به امرشاه منصور به قراراول بازگشت، دراین بیت اشاره به‌این موضوع می‌کند.

ص ۴۹۳ سطر۷ :

قطعهٔ : سال وفال وحال ومال واصل ونسل وتخت وبخت.....

دردیوان امیرمعزی ضمن یکی ازقصائد وی نیزضبط شده .

(دیوان امیرمعزی به‌تصحیح عباس اقبال‌آشتیانی ص ۴۸۳)

ص ۵۱۱ سطر۴ :

دو تنها رو ، دو سرگردان بی کس دودامست از کمین از پیش و از پس

ق : ددودامت کمین ازپیش وازپس

عبارت رسانیست وهمان ضبط متن اصح است .

واژه‌ها وکنایات وترکیبات

آب طربناك : شراب.

آتش : کنایه ازچهرهٔ معشوق است.

حال دلم چو خال توهست برآتشش وطن

جسمم ازآن‌چوچشم‌تو خسته‌شدست‌وناتوان

(ص ۳۶۵)

۱ـ ص ۱۸۵. ۲ـ ص ۱۹۵

آن : نمك وچاشنی وحالت وکیفیتی است درحسن خوبان که بتقریر درنیاید وآن را جزبذوق نتوان دریافت .

آینه پاکان : آنانکه آینهٔ دلشان پاك وروشن است، پاك‌دلان ، پاك‌درونان .

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق صفای آینه پاکان و پاك دینان بین

(ص ۳۵٤)

آیینه‌دار: خادم که آیینه جلوی روی گذارد، وبمعنی ظاهرکنندهٔ عیب یا خوبی .

آیینهٔ سکندر: «چون سکندرشهراسکندریه درسرحد فرنگ معمورکرد درآن شهر برکنارهٔ دریا برای آگاهی ازشورش اهل فرنگ مناره‌ای بناکرد ، و آئینه‌ای از حکمت و طلسم ساخته ، برآن نهاده ودیده‌بانی معین کرد تا تهیهٔ آمدن ایشان در آن آئینه دیده ، فوج سکندررا آگاه گرداند، دوباربابن تدبیرشکست دادند بارسوم دیده‌بان غفلت‌کرداهل فرنک‌آمده شهراسکندریه را خراب کردند و آن آئینه را در میان دریا انداختند ، چون سکندربا خبرشد بازآن‌آئینه را ازدریا برآورده برسرمناره نصب کرد، ازآنوقت ایشان بر آن‌تصرف نیافتند. ودرتواریخ بهجت‌العالم‌مسطوراست که درشهراسکندریه بلیناس‌بفرمودهٔ اسکندرمناره‌ای عظیم ساخته‌بود به‌بلندی‌سه‌صد گز وبرسرآن‌آئینه‌ای‌نصب کرده که قطرآن هفت‌گز و دورآن بیست و یك گز بود تقریباً ، چون بدوربین در آن نگریستی هرچه در استنبول واقع بودی درآن‌آئینه ظاهرمیبود.» (غیاث‌اللغات)

ارزانی بودن : لایق وسزاواربودن .

خسروا شیرا دلا دادگرا ای جناب تو بانواع هنر ارزانی

(ص ۴۹۲)

ازراه افکندن : گمراه‌کردن ، ازراه منحرف‌کردن .

ازرق لباس : کبود جامه، صوفی .

افتادگی : تواضع، فروتنی .

حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود

عرض ومال ودل ودین درسرمغروری کرد

(ص ٨٤)

افسانه‌کردن : مشهورکردن.

افسوس‌کردن : سخریه وریشخندکردن.

ایرا : زیرا ، ازبرای‌آن ، ازین جهت .

ایمن : جانب دست راست .

باد استغنا : غروربی‌نیازی .

باد بدست بودن : چیزی دردست نداشتن ، بی‌بهره بودن ، هیچ نداشتن، فایده و نتیجه ازکاربدست نیاوررن ، محروم بودن .

باد پیمودن : کاربی‌فایده وبیهوده‌کردن ، شراب خوردن .

بار: رنج وزحمت ، غم واندوه .

گر دلی از غمزهٔ دلدار باری برد برد
ورمیان جان و جانان ماجرایی رفت رفت
(ص ۷۱)

کس ازکس بدور تو باری نبرد
گلی در چمن جور خاری نبرد
(بوستان تصحیح استاد قریب ص ۸۷)

بازارشکستن : ازرونق انداختن وکسادکردن .

بالا : قدوقامت .

بجای : درحق .

ده روزه مهر گردون افسانه است وافسون
نیکی بجای یاران فرصت شناس یارا
(ص ٤)

آن راکه بجای تست هردم‌کرمی
عذرش بنه ار کند بعمری ستمی
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۴۷)

بحکم‌آنکه : بسبب‌آنکه ، بعلت‌آنکه .

بحل‌کردن : حلال‌کردن .

بخود نپوشیدن : به‌اختیارخود نپوشیدن .

حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می‌آلود
ای شیخ پاك دامن معذور دار ما را
(ص ۵)

بخور: عطر.

بدرقه : راهنمای‌کاروان .

برآن بودن، برسرآن بودن : اعتقاد داشتن، معتقد بودن ، تصمیم داشتن ، قصد وآهنگ وعزم داشتن .

حلقهٔ پیر مغانم ز ازل درگوشست
برهمانیم که بودیم وهمان‌خواهد بود
(ص ١٥٤)

بر سر آنم که گر زدست برآید
دست بکاری زنم که غصه سر آید
(ص ۱۷۸)

برشدن : بالا رفتن، بلند شدن .

برقع : روبند، نقاب .

برگ چیزی داشتن : میل ورغبت ، التفات وتوجه وپروا ، قصد وعزم.

چو در گلزار امیدش خرامانم بحمدالله نه میل لاله ونسرین نه برگ نسترن دارم
(ص ۲۹۶)

چنان کرشمهٔ ساقی دلم زدست ببرد که باکسی دگرم نیست برگ گفت وشنید
(ص ۹۹)

بزم دور: مجلس شرابخواری.

بط شراب : شیشهٔ شراب.

بطغرا رسیدن : بامضا رسیدن، بصحه رسیدن.

بنام ایزد : بنام خدا، این ترکیب درمقام تعجب ودفع چشم زخم وقسم بکاررود.

بوالعجب : شگفت آور.

بوالعجبی : شگفت آوری، شگفت کاری .

بوکه : امید است که ، باشدکه .

بیرون شد : راه خروج ، راه بیرون رفتن .

«نزیبد ما را جنگ اختیارکنیم ، مادام که بیرون شد کارایشان را طریق دیگر یابیم.» . (کلیله ودمنه چاپ استاد مینوی ص ۱۹۵)

پاردم : چرمی است که برپس زین اسب بندند وبربالای دم اسب اندازند.

پرسش : احوالپرسی.

غرورحسن اجازت مگرنداد ای گل که پرسشی بکنی عندلیب شیدا را
(ص ۹)

پرسیدن : احوالپرسی، ازحال بیمارجویا شدن.

دوست راگر سرپرسیدن بیمارغمست گوبران خوش که هنوزش نفسی می آید
(ص ۱۷۹)

ازکلیله ودمنه : شیرگاورا گرم بپرسید. (تصحیح استاد قریب ص ۶۶.)

پروانه : اجازه .

پرویزن : غربال.

پسته : کنایه ازلب ودهان معشوق.

ای پستهٔ تو خنده زده برحدیث قند مشتاقم ازبرای خدا یك شکربچند
(ص ۸۹)

پیرانه سر: زمان وهنگام پیری .

پی سپرشدن : لگدکوب وپای مال.

پیمان ده : شراب دهنده .

بادهٔ لعل لبش کزلب من دورمباد راح روح که‌وپیمان‌ده پیمانهٔ کیست
(ص ۶۵)

تاب‌آوردن : شکیبایی ، صبروتحمل کردن، طاقت‌آوردن.
تتق : سراپرده .
تجرد : آزاد بودن ، برهنه ازعلائق بودن.
دلم که لاف تجرد زدی، کنون صد شغل
ببوی زلف تو بـا باد صبحـدم دارد
(ص ۱۱۳)

ترك فلك : کنایه ازآفتاب .
تریاك : نوشدارو، دوای ضد زهر، پازهر.
تشریف : خلعت، جامه‌ای‌که به‌کسی ببخشند.
تعبیه : پنهان‌کردن، آراستن.
تعویذ : آنچه ازادعیه واوراد برای حفظ وپناه از بلیات بربازو و گلو بیاویزند پناه دادن .
تغابن : افسوس ، زیان وخسارت .
تلبیس : اشتباه‌کاری وحیله ، مکروفریب .
تلخ‌وش : کنایه ازشراب .
توبرتو : لابرلا .
تیرپرتابی : تیری‌که برای انداختن به‌مسافت دوربکاررود ولی به‌نشانه نرسد تیر بدون هدف .
جادوی‌کمان‌کش : کنایه ازچشم .
جام‌جهان‌بین : جام‌کیخسروکه‌احوال‌خیروشرعالم ازآن‌معلوم‌میشد(غیاث‌اللغات)،

جام زجاجی : جام شیشه‌ای ، مقصود جام شراب است.
جان درآستین داشتن : آماده ومهیای جان بازی بودن .
جان من وجان شما : سوگند بجان من وسوگند بجان شما
دل خرابی می‌کند دلدار را آگـه کنید
زینهار ای دوستان جان من و جان شما
(ص ۲)

جبر: شکسته را بستن وکسی را نیکوحال گردانیدن.
جریده رفتن : تنها رفتن.

جمعیت : آسودگی خاطروخیال ، ضد پریشانی خاطر.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت ازان زلف پریشان کردم
(ص ۳۴۳)

«یقین است که فراغت بافاقه نپیوندد وجمعیت درتنگدستی صورت نبندد.»
(گلستان تصحیح استاد قریب باب هفتم ص ۱۷۸)

جناب : آستانه ، درگاه .

جنیبه‌کش : آنکه اسب یدك کشد.

چارده روایت : مقصود روایت راویان قراء سبعه است زیرا هرکدام دو راوی داشتند . قراء سبعه عبارتند از: نافع مدنی ، عبدالله بن کثیر مکی، ابوعمرو بصری ، ابن‌عامر شامی ، عاصم کوفی ، حمزهٔ کوفی ، علی کسائی .

چغانه : نام سازیست.

چمن‌آرای جهان : کنایه ازخدا ، طبیعت .

چنگ صبحی : چنگ که درصبح نوازند .

ما همه خلوتیان جام صبوحی گیرند چنگ صبحی بدر پیر مناجات بریم
(ص ۳۳۵)

چه شد : چه روی داد، چه اتفاق افتاد، یعنی مهم نیست، اهمیت ندارد.

من و دل گر فدا شدیم چه شد؟ غرض اندر میان سلامت اوست
(ص ۳۰)

حجاز: پردهٔ موسیقی.

این مطرب از کجاست که راه عراق ساخت
و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد
(ص ۸۹)

حریف : هم پیشه وهمکار، همدم ، رفیق ، هم‌آورد.

حسبةلله : برای رضای خدا .

حسن فروش : جلوه دهندهٔ حسن .

اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند
کسی به حسن و ملاحت به یار ما نرسد
(ص ۱۳۳)

حضرت : آستانه، درگاه .

حمائل : دوال شمشیر و آنچه دربر آویزند.

حور : سیاه چشم و کسی که سیاهی چشمش درنهایت سیاهی و سفیدی در نهایت سفیدی است، این کلمه درعربی جمع ومفردآن احور وحوراء درمذکر و مؤنث است ودرزبان فارسی مفرد استعمال شده .

حورالعین : زنان سیاه چشم سپیداندام .

خال هندو: خال سیاه .

سواد لوح بینش را عزیز از بهرآن دارم
که جانرا نسخه‌ای باشد زنقش خال هندویت
(ص ۶۰)

خام : نپخته، بی‌تجربه .

خانه پرداختن : خانه را خالی کردن .

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه
(ص ۳۹۴)

«یکی ازلوازم صحبت آنست که یا خانه بپردازی ، یا با خانه خدای درسازی.»
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۲۰۹)

خانه خدا : صاحب‌خانه .

خدنگ : نام درختی‌است که چوب آن بسیار محکم است وازآن کمان وتیر می‌ساختند، مجازاً بمعنی تیر.

چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند
بیمار که دیدست بدین سخت کمانی
(ص ۴۶۷)

خرده : نقد مختصر از زروسیم ، ریزهٔ هرچیز.

چوگل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت‌کن
که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی
(ص ۴۵۵)

خرقهٔ ازرق قبول کردن : خرقه قبول کردن به معنی جانشین مرشد شدن است ، خرقهٔ ازرق جامهٔ صوفیان ودرویشان است .

خرقه‌پوش : صوفی .

خرقه سوختن : ترك تعينات وظواهر كردن ، ترك خودبيني وخودپسندی .
خزف : مهرهٔ گلی .
خستن : آزردن ، مجروح کردن .
خضاب : وسمه وحنا ، گلگونه ، وهررنگ بطوراعم .
خط کشیدن : محو کردن ، برطرف ساختن .
زین خوش رقم که بر گل رخسار میکشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار میکشی
(ص ۴۱۲)
خلاف‌آمد عادت : برخلاف عادت بودن ، غیرعادی .
هر چه خلاف آمد عادت بود قافله سالار سعادت بود
(مخزن‌الاسرارنظامی نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده.)
خمار: به‌تشدید میم می فروش .
خندهٔ جام : کنایه از پرتو وموج شراب .
خنده زدن : مسخره کردن ، استهزاء وریشخندکردن .
خنگ : اسب سفید .
خواسته : مال .
خوبان‌سامری : مقصود ازگوساله‌ایست‌که سامری‌ساخته بود وصدای‌گاومی‌داد، شعبده‌ها وساحریهای سامری .
کرشمه‌ای کن وبازار ساحری بشکن بغمزه رونق خوبان سامری بشکن
(ص ۳۶۱)
خود فروشی : تکبر ، خودپسندی.
خودکامی : خودرأیی ، خودسری .
خوش باش : خوش باشنده ، خوش‌آمدگو.
خوش باشی : حالت خوش بودن ، بی‌غمی ، لاابالی‌گری .
نیست در بازار عالم خوش دلی ورزانکه هست
شیوهٔ رندی و خوش باشی عیاران خوشست
(ص ۴۳)
خوشه‌چین : گدای سرخرمن .
خوگر : بسیارعادت‌کننده ، معتاد .
«که خوگری ازعاشقی بتر بود» (کلیله‌ودمنه تصحیح استاد قریب ص ۱۰۵)
خیال‌کج : خیال باطل وبیهوده .

خيمه بركندن : رفتن ،كوچ كردن ، ترك خانه وشهر كردن .

دامن‌كشان : آنكه با تبختروناز حركت‌كند .

دامن كشان همی شد در شرب زر كشيده
صد ماه رو ز رشكش جيب قصب دريده
(ص ۳۹۷)

دامن‌كشيدن : دوری‌كردن .

داوری : جنگ وخصومت ، تظلم ودادخواهی ، حكم‌كردن ، قضا .

دانستن : شناختن .

بسته بر آخر او استر من جو ميخورد
تبره افشاند و بمن گفت مرا ميدانی ؟
(ص ۴۹۳)

پس از مدتی كرد برمن گذار
كه ميدانيم ؟ گفتمش زينهار
(بوستان چاپ استاد قريب ص ۱۶۴)

«كسی گفت فلان نعمتی دارد بی‌قياس ، اگر بر حاجت تو وقوف يابد همانا كه در قضای‌آن توقف روا ندارد ،گفت من اورا ندانم ،گفت منت رهبری‌كنم.»
(گلستان تصحيح استاد قريب باب سوم ص ۱۰۲) .

دبير : منشی ، نويسنده .

دجال : مردی‌كذاب‌كه درآخرالزمان ظهوركند ومردم را بفريبد .

دختر رز : كنايه ازشراب ، درعربی بنت‌العنب .

دخمه : گورخانهٔ‌گبران .

كه آگهست‌كه‌كاوس‌كی به دخمه چه برد
كه واقفست‌كه چون رفت ملك جم برباد
(ص ۱۷۱)

فرو رفت جم را يكی نازنين
كفن‌كرد چون‌كرمش ابريشمين
به‌دخمه درآمد پس ازچند روز
كه بر وی بگريد بزاری وسوز
(بوستان تصحيح استاد قريب ص ۲۰۱)

درا : جرس .

درتاب شدن : به‌هيجان‌آمدن .

چو در رويت بخندد گل مشو در تاب ای بلبل
كه بر گل اعتمادی نيست گر حسن جهان دارد

درج : بضم اول، صندوقچهٔ جواهر.
دردکش : شرابخوار، آنکه درد شراب را بیاشامد .
درنوشتن : درهم پیچیدن ، طی کردن .
دریا دل : کنایه ازکریم وسخاوت‌مند .
دژم :بضم اول، آشفته وغمگین .
دستار: عمامه .
دستان : حیله ، حکایت وافسانه ، نغمه وسرود .
دل ازکف افتادن : کنایه ازعاشق شدن .
دل افتاده : عاشق .
دل برگرفتن : قطع علاقه‌کردن .

دل برگرفته بودم از ایام گل ، ولی کاری بکرد همت پاکان روزه‌دار (ص ۲۱۷)

دل دادن : راضی وخشنود شدن .

دل شگفتم که درین مدت ایام فراق برگرفتی زحریفان دل ودل‌میدادت (ص ۷۴)

«نه دلم میدهد برپای‌خاستن وآن صینی یله‌کردن»
(تاریخ برامکه تصحیح استاد قریب ص ۲۲)
«ودلش نداد که نمازخفتن ترك‌کند»
(تذکرةالاولیاء طبع لیدن مجلد ۲ ص ۱۲۲ .)

دل سودا زده : دل عاشق .
دل شدگان : عاشقان .
دلق ازرق فام : جامهٔ پشمینهٔ کبود رنگ .
دلق ملمع : جامهٔ پشمینه ووصله‌دار و دورنگ درویشان .
دلیری : گستاخی ، جسارت ، جرأت .

دیدهٔ بدبین بپوشان ای کریم عیب پوش
زین دلیریهاکه من در کنج خلوت می‌کنم
(ص ۳۰۴)

دوستکام : بمراد دل دوستان، خوشبخت ونیکبخت ، کامروا ، کسی‌که کارهایش برحسب مطلوب وبمراد دوستان باشد، ضدآن دشمنکام است .
دوکون : دودنیا ، دوجهان .
دون‌پرور: پست وفرومایه‌پرور، دون درعربی جمع و مفرد آن ادون ودوناء در مذکر ومؤنث است ، ولی درزبان فارسی مفرد استعمال شود .

دونیم افتادن : دوپاره شدن .

تا سرزلف تو در دست نسیم افتادست　　دل سودا زده از غصه دو نیم افتادست
(ص ۳۶)

دیجور: تاریك وسیاه ، شب تاریك .

بی‌مهررخت روز مرا نورنماندست　　وزعمرمرا جزشب دیجورنماندست
(ص ۲۶)

دیده دریاکردن : کنایه ازگریهٔ بسیاراست .

دیر رند سوز: کنایه ازدنیا .

دیرشش جهت : کنایه ازدنیا ، شش جهت عبارتست از: شمال، جنوب ، مشرق، مغرب ، فوق وتحت .

راح : شراب، شاد شدن، شادمانی .

راوق : صافی .

راه : پرده ومقام ودستگاه موسیقی .

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس　　که در میان غزل قول آشنا آورد
(ص ۱۲۹)

راهی بزن‌که آهی برساز آن توان زد　　شعری‌بخوان که‌باآن‌رطل‌گران‌توان‌زد
(ص ۱۳۵)

راه‌رو : سالك .

راه نشین : گدای سرراه ، غریب، بی‌خان‌ومان، آنکه درکنارراه نشیند .

رباط دو در: کنایه ازاین دنیا ، رباط‌کاروان‌سرا است .

رخ : نام مهرهٔ شطرنج ، رخ نمودن : روی دادن .

تا چه بازی رخ نماید بیذقی خواهیم راند

عرصهٔ شطرنج رندان را مجال شاه نیست
(ص ۳۲)

رخ نماید صنعت ایهام تناسب دارد .

رخت وپخت : پخت ازاتباع است .

گر سیل خیز حادثه سر بر فلك زند

عارف به‌آب تر نکند رخت وپخت خویش
(ص ۲۵۸)

رخصت : اجازه .

ببین که رقص‌کنان می‌رود به نالۀ چنگ
کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع
(ص ۲۶۰)

رشحۀ قلم : تراوش قلم .
رطل‌گران : پیمانۀ بزرگ شراب .
رقم‌کردن : نوشتن .
رقیب : نگهبان وپاسبان، هم‌چشم، دوکس‌که بریك معشوق عاشق باشند وهریك دیگری‌را رقیب باشد چراکه هریکی ازدیگری حفاظت ونگهبانی‌معشوق می‌کند. (غیاث‌اللغات) چون دو کس بر یك نفر ویا یك چیز عاشق و مایل باشند ، هریك مردیگری را رقیب خواهد بود . (فرهنگ نفیسی)
رند : زیرك وبا هوش ، زرنگ ، بی‌قید ، محیل ، آنکه با تیزبینی وذکاوت‌خاص مرائیان و سالوسان را چنانکه هستند شناسد ، نه چون مردم عامی ، و در اصطلاح متصوفه وعرفا بمعنی‌کسی است‌که جمیع کثرات و تعینات وجوبی ظاهری وامکانی وصفات واعیان را ازخود دورکرده وسرافراز عالم و آدم است‌که مرتبت هیچ مخلوقی بمرتبت رفیع اونمی‌رسد. (لغت‌نامۀ دهخدا)
رواق زبرجد : کنایه ازآسمان .
رود : فرزند .
ره : بار ودفعه .
ره توشه : توشۀ راه .
زاغ سیه : کنایه ازشب .
زبور: نوشته ، کتاب ، نام‌کتاب داود (ع) .

زبورعشق نوازی نه کار هر مرغیست
بیا ونوگل این بلبل غزل خوان باش
(ص ۲۵۰)

زمان دادن : مهلت دادن .

شکر بصبردست دهد عاقبت ، ولی
بد عهدی زمانه زمانم نمی‌دهد
(ص ۱۲۸)

زهرۀ چنگی : زهرۀ چنگ زن ، زهره را مربی‌ساز وآواز وموسیقی می‌دانستند.
زهرهلاهل : زهربسیارکشنده ومهلك، هلاهل،گیاهی است موسوم به‌بیش‌که‌دارای مقادیرزیادی‌آلکالوئیدهای سمی وخطرناك ازدستۀ آکونی‌تین‌ها است ودرچین وهند یافت می‌شود ، و زهرآن بسیارکشنده ومهلك است.
ساغرزدن : شراب خوردن .

ساغر کشیدن : شراب خوردن .

سالوس : چرب زبان ، فریبنده ، فریب .

سبکبار: آسوده خاطر ، فارغ‌البال ، آزاد .

شب تاریك وبیم موج وگردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران بساحلها
(ص ۱)

مرد درویش که بار ستم و فاقه کشید
به در مرگ یقینم که سبکبار آید
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۱۷۶)

سبو کش : سبوکشنده ، آنکه شراب از سبونوشد، شراب خوار.

سبیل کردن : درراه خدا خیرات کردن .

ستردن : پاك کردن ، زدودن ، محوکردن.

سحور: بفتح اول ، شراب یا طعامی که درسحرگاه خورند .

سخت کمانی : مهارت درتیراندازی داشتن، سخت کمان تیراندازماهر.

چشم توخدنگ ازسپرجان گذراند بیمارکه دیدست بدین سخت کمانی
(ص ۴۶۷)

سخن بخاك افکندن : کنایه ازبهدردادن وضایع وبی‌اثرکردن سخن است .

اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گو سخن بخاك میفکن چراکه من مستم
(ص ۳۴۲)

سر بر کردن : سرکشیدن ، سربرآوردن .

سربمهر: پوشیده ونهفته ، مختوم ومهرکرده شده .

سرتازیانه : نشان وعلامت بخشش سلاطین وبزرگان درحال سواری بوده .

سمند دولت اگر چند سر کشست ، ولی
ز همرهان بسر تازیانه یاد آرید
(ص ۱۸۵)

سرحلقه : سردسته ، رئیس قوم .

سروبن : درخت سرو.

سفینه : مجموعه ودیوان شعر.

سلسبیل : چشمه‌ایست دربهشت .

سلسلهٔ مشکین : کنایه اززلف .

سماع : شنیدن ، شنیدن‌آواز وموسیقی ، وجد وحالت ورقص .

سمند : اسبی که رنگش مایل به زردی است .

سموم : بفتح اول ، باد گرم .

سنبل مشکین : کنایه اززلف .

سواد : سیاهی .

سواد سحر: سیاهی وتاریکی سحر.

سودا : عشق ، اندیشه وخیال جنون‌آمیز ، جنون و در اصل سودا بمعنی سیاه و یکی ازاخلاط چهارگانه است که عبارت از: صفرا ، سودا ، بلغم ، خون، باشد .

سور: جشن وشادی .

سوسن‌آزاد : سوسن سفید .

سوگوار: با کاف عربی ، عزادار، ماتم‌دار.

سها : نام ستاره‌ایست دربنات‌النعش .

سیاه‌کج : کنایه اززلف .

سیاه‌نامه . گناه‌کار، آنکه نامهٔ عملش پرازگناه وسیاه‌کاری باشد.

سیل‌خیز: جایی‌که سیل ازآنجا روان می‌شود .

شاب : جوان .

شادخوار: شادمان ، خوشحال ، آنکه ازروی شادی شراب بخورد .

شادخواری : شراب خوردن از روی شادی بی‌بیم و تشویش ، شراب خوردن بی‌اغیار ومزاحمت ، خوشحالی ، فرح ، عیش وشادی .

شارع : بزرگ راه .

شاهباز زرین‌بال : کنایه ازآفتاب .

شاهد : زیباروی .

شبان وادی ایمن ؛ مقصود حضرت موسی است علیه‌السلام .

شبگیر: سحرگاه ، آخرشب .

شبل‌الاسد : بچهٔ شیر.

شحنه : داروغه ، کلانتر شهر ، کسی‌که برای ضبط کارها وسیاست مردم در شهر می‌گماشتند .

شحنهٔ نجف : مقصود حضرت علی است علیه‌السلام .

شخص : بدن ، جثه ، کالبد .

[illegible] را ز کنار شفق کنند نگاه
(ص ۳۹۱)

ای که شخص منت ضعیف بود   تا درشتی هنر نپنداری
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ۲۰)

شرطه : باد موافق کشتی .
شکاری سرگشته : کنایه ازدل .
شکرخنده : تبسم شیرین ، خندهٔ زیرلبی .
عشوه‌ای از لب شیرین تو دل خواست بجان
بشکر خنده لبت گفت مزادی طلبیم
(ص ۳۲۸)

شکرخواب : خواب شیرین وخوش .
شکرین پسته : کنایه ازدهان شکرین معشوق .
گر چه از کبر سخن با من درویش نگفت
جان فدای شکرین پستهٔ خاموشش باد
(ص ۱۶۹)

شکل صنوبر: کنایه ازدل وقلب است .
من آن شکل صنوبر را زباغ سینه برکندم
که هر گل کز غمش بشکفت محنت بارمی آورد
(ص ۱۳۰)

مانند دل صنوبری دراین بیت :
دل صنوبریم همچو بید لرزانست   زحسرت قدوبالای چون صنوبر دوست
(ص ۳۵)

شکنج : چین ، پیچ وخم .
شمال : باد شمال .
بجز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس   عزیز من که بجز باد نیست همرازم
(ص ۲۸۷)

شمامه : عطردان، گلوله‌ای بشکل گوی مرکب ازخوشبوها که در دست گیرند ، دستنبو .
شمع روز: کنایه ازآفتاب .
شمشاد سایه‌پرور: کنایه از قدوبالای معشوق .
شنگ : شوخ وظریف ، شیرین حرکات ، خوب وزیبا .
شنگول : شوخ ، ظریف ، زیبا .
شوخ سربریده : کنایه ازشمع .

شهرآشوب : آنکه درحسن وجمال فتنه‌انگیز وآشوبگرشهرباشد، معشوق .

شیب : بفتح شین، پیری .

شیرآفتاب : برج اسدکه خانهٔ آفتابست .

شیرین‌کار: کسی‌که‌کارهای خوب ازدستش برآید، شعبده‌باز،کسی‌که سخنان‌لطیف وطرفه‌گوید .

شیشه : قاروره .

آنکه مدام شیشه‌ام از می عشق داده است
شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طبیب هر زمان
(ص ۳۶۵)

صاحب‌قران : کسی که هنگام زادن وی قرانی در سیارات صورت گیرد ، پادشاه عظیم‌الشأن عادل وجهانگیری‌که دولتش دوام داشته باشد .

ساقیا جامی که رندیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحبقران جرم بخش عیب پوش
(ص ۲۵۹)

صبا : بادی‌که ازجانب مشرق وزد وبه‌آن باد قبول نیزگویند .

صبح‌خیزی : پگاه برخاستن ، سحرخیزی .

صبوحی : شرابی‌که دربامداد نوشند .

صبوحی زدگان : نوشندگان صبوحی .

صدا : بفتح صاد، انعکاس صوت .

دل به‌امید صدائی‌که مگر درتورسد نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد
(ص ۸۷)

صداع : بضم صاد، دردسر.

صلا : آوازدادن برای طعام یا احسان دیگر.

صمد : آنکه بی‌نیاز ودرقدرت وتوانایی برتر وبالاتر ازهرقادر وتواناست.

صوفی‌وش : مانند صوفی .

صهبا : شراب سرخ .

ضیمران : اسپرغم ، ریحان .

طارم پیروزه : کنایه ازآسمان .

طارم زبرجد : کنایه ازآسمان .

طاق : کنایه از ابرو .

بچشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل ودین بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن
(ص ۳۶۶)

طالح : بدکار.

طالع : نخستین برج که درموقع تولد بچه ازمشرق برمی‌آید، بخت و اقبال

طاوس عرش : کنایه ازجبرئیل .

طایردولت : پرندهٔ نیکبختی واقبال .

طایرقدسی : فرشته ، ملك ،کنایه از معشوق ومحبوب .

طبله : قفصه .

طرفه : هرچیز نو وبدیع ونادر وخوش ، امرغریب .

فریب دختررز طرفه می‌زندره‌عقل مباد تا بقیامت خراب طارم تاك

(ص ۲۶۸)

طره : موی پیشانی .

طرهٔ دستار : ریشه وفش و علاقهٔ دستار، تارهای بی‌پود که در دستار برای زینت گذارند .

ساقی مگر وظیفهٔ حافظ زیاده داد کاشفته گشت طرهٔ دستار مولوی

(ص ۴۴۷)

طغرا : خطی که بشکل قوس باشد ، خطی پیچیده شامل نام والقاب پادشاه که بر بالای فرمانها بشکل قوس می‌نوشتند و غالباً ابرو وکمان را به آن تشبیه کرده‌اند .

طغراکش : آنکه امرطغراکشیدن برسرفرمانها واحکام برعهدهٔ اومحول باشد .

ای که انشاء عطارد صفت شوکت تست

عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد

(ص ۴۸٤)

طنز : افسوس‌کردن ، مسخره‌کردن ، طعنه زدن ، سرزنش‌کردن .

ناصح به طنزگفت بروترك عشق‌کن محتاج جنگ نیست برادر نمی‌کنم

(ص ۲۹۹)

طوبی : نام درختیست دربهشت .

طیب : به‌کسرطاء ، بوی خوش .

عارض : صورت ، چهره .

عدن : جاویدان ، همیشگی .

عذار : بکسراول ، صورت .

عذارا (عذاری) : بفتح اول، دوشیزگان ، مفردآن عذراء است .

عراق : نام پردهٔ موسیقی .

این مطرب ازکجاست که راه عراق ساخت
و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد
(ص ۸۹)

عشرت شبگیر: عیش ونوش درهنگام سحر.

عشوه : فریب ، ناز.

نوشته‌اند بر ایوان جنةالمأوی — که‌هر که عشوهٔدنیاخریدوای‌بوی
(ص ۴۳۷)

ای همه شکل تومطبوع وهمه جای توخوش
دلم از عشوهٔ شیرین شکرخای تو خوش
(ص ۲۴۴)

عشوه گر: ناز کننده وطناز، فریب دهنده .

عطارد : بضم اول و کسر راء ، ستارهٔ تیر که‌آن را مربی انشاء وشعرونویسندگی وحکمت می‌دانند .

ای که انشاء عطارد ، صفت شوکت تست
عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
(ص ۴۸۴)

عقد ثریا : گردن بند ثریا ، ثریا هفت ستاره است در برج ثور نزدیك بهم شبیه بخوشه که بفارسی پروین گویند .

عقده : گره .

عقل کل : جبرئیل ، عقل اول .

عقیق : کنایه ازلب سرخ معشوق .

ازآن عقیق که خونین دلم زعشوهٔ او — اگر کنم گله‌ای غمگسار من باشی
(ص ۴۱۸)

علم نظر: فن ودانش نظربازی .

از بتان آن طلب ارحسن شناسی ای دل
کین کسی گفت که در علم نظر دانا بود
(ص ۱۶۲)

عمارت کردن : آبادکردن .

عماری : هودج ، کجاوه .

عنان تافتن : برگشتن، روگردان شدن، اعراض کردن .

عنبر سارا : عنبرخالص ، کنایه اززلف ، عنبرمادهٔ خوشبوئیست که ازنوعی ماهی مخصوص بدست آیدکه درقدیم به‌آن گاوعنبر و گاو بحری می گفتند وبه زبان فرانسه کاشالوت Cachalot گویند .

ای که برمه کشی از عنبر سارا چوگان مضطرب حال مگردان من سرگردان را

(ص ۶)

عهد الست : پیمانی که درروز الست خدای ازارواح بنی‌آدم گرفت. (الست اشاره است به این قسمت ازآیهٔ شریفه : الست بربکم،قالوا بلی. (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۱) آیا من پروردگارشما نیستم گفتند چرا .

عیار: جوانمرد ، فتی ، بسیار رفت وآمدکننده ، تردست ، زیرك ، چالاك، طرار.

عین‌الیقین : کیفیت و ماهیت چیزی را بیقین دریافتن و بچشم دیدن ، یقین را سه مرتبه است : علم‌الیقین ، عین‌الیقین ، حق‌الیقین .

غالیه خط : آنکه موی عارضش سیاه باشد.

غالیه سا : غالیه ساینده ، خوشبوی ساز، عطرفروش .

غش : کدورت وآمیختگی ، عیب وخیانت .

غمازصبا : صبای غماز وسخن‌چین .

غنج : کرشمه وناز، اعتدال حرکات معشوق .

فاتحهٔ صبح : ابتدا وآغازصبح .

فتراك : به‌کسراول ، شکاربند .

فتنه : عاشق وشیفته .

چشمی که نه فتنهٔ تو باشد از گوهر اشك بحرخون باد

(ص ۱۷۳)

فراغ داشتن : آسوده بودن ، آرامش داشتن ، غفلت داشتن ، فراموش کردن.

دل ما بدور رویش ز چمن فراغ دارد
که چوسروپای‌بنداست‌وچولاله داغ‌دارد

(ص ۱۱۰)

سر ما فرو نیاید بکمان ابروی کس که‌درون‌گوشه‌گیران‌ز‌جهان‌فراغ‌دارد

(ص ۱۱۰)

من‌وشمع‌صبحگاهی‌سزداربهم بگرییم که بسوختیم و از مابت ما فراغ دارد

(ص ۱۱۰)

فرخنده فال : نیکبخت ، مبارك طالع ، خجسته اقبال .

فروکش‌کردن : ماندن، اقامت‌کردن .

دل‌گفت فروکش‌کنم این شهر ببویش بیچاره ندانست که یارش سفری بود

(ص ۱۵۹)

فروگذاشتن : صرف‌نظرکردن ، چشم‌پوشی واغماض .

حافظ شراب وشاهد ورندی نه وضع تست

فی‌الجمله می‌کنی و فرو میگذارمت

(ص ۲۳)

صحبت عافیتت گر چه خوش افتاد ، ولی

جانب عشق عزیزست فرو مگذارش

(ص ۲۴۸)

فسوس‌کردن : ریشخند واستهزاءکردن .

دامن دوست بصد خون دل افتاد بدست

بفسوسی که کند خصم رها نتوان کرد

(ص ۷۸)

فسون : اوراد وکلماتی‌که عزیمت‌خوانان وافسون‌گران می‌خوانند .

فضول : بفتح فاء ، زیاده طلب ، زیاده‌گو، زیاده‌رو.

قافیه سنج : ناقد شعر، شاعر.

قامت ناساز بی‌اندام : قامت وبالای نامتناسب وناهم‌آهنگ وناموزون .

قبس : پارهٔ آتش بی‌دود .

قبله : بضم قاف ، بوسه .

قبه : گنبد .

قرابه‌کش : باده‌نوش ، قرابه‌کشنده ، بسیارشراب‌خوار.

قرارکردن : عهد وپیمان‌کردن .

خدا را چون دل ریشم قراری‌کرد با زلفت

بفرما لعل نوشین را که حالش با قرار آرد

(ص ۱۲۷)

قرعه زدن : به‌قرعه فال زدن ، قرعه انداختن .

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند

(ص ۹۲)

قصب : قسمی پارچهٔ ظریف که ازکتان تنك نرم یا حریرمی‌بافتند.
قصه پرداختن : قصه گفتن
قطع مرحله کردن : پیمودن وبریدن وطی کردن مرحله وراه .

قطع این مرحله بی همرهی خضرمکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی
(ص ۴۲۵)

قلب : زروسیم ناسره .

گرقلب دلم را ننهد دوست عیاری من نقد روان در رهش از دیده ببارم
(ص ۲۸۹)

قلندر: درویش بی‌قید درخوراك وپوشاك وطاعات وعبادات .
قندآمیخته باگل : مقصود گلقند است وآن نام داروئیست که از گل سرخ و شکر سازند وبه‌آن گل شکر نیز گویند .

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست بوسه‌ای چند برآمیز به دشنامی چند
(ص ۱۰۵)

گر گلشکر خوری به تکلف زیان کند ورنان خشك دیرخوری گلشکر بود
(گلستان تصحیح استاد قریب باب سوم ص ۱۰۰)

قند پارسی : کنایه ازاشعاراست .
قوس مشتری : برج قوس که خانهٔ مشتری است .
قول : سرود .
قیاس کردن : سنجیدن .
کارفرمای قدر : کارفرمای قدرالهی ، خدا .
کاسه گرفتن : جام شراب گرفتن .
کاکل : موی میان سر .
کاکل برشکستن : کاکل برهم زدن، کنایه ازفخرونازکردن وشاد وخوشحال شدن.

برشکن کاکل ترکانه که درطالع تست بخشش و کوشش خاقانی و چنگزخانی
(ص ۴۳۸)

کاهل‌رو: سست‌رو ، تنبل .
کحل‌الجواهر: سرمه‌ای که با مروارید ناسفته‌ودیگر جواهر بسایند برای روشنی چشم.
کرشمه : اشاره به‌چشم و ابرو، غمزه .
کش : زیبا وخوش .
کشتی هلال : کنایه ازماه نو.
کفایت کردن : بس شدن ، کافی بودن .

کلاله : بضم کاف، موی پیچیده ومجعد .
کلاهداری : شکوه وبزرگی ، سروری .
کله بستن : نصب کردن خیمه ازپارچهٔ نازك ولطیف .
کمیت : بضم کاف، اسب سرخ رنگ که یال‌ودم اوسیاه باشد.
کنشت : بضم کاف، معبد یهود ونصاری .
کوته‌آستین : صوفی .
کیسه پرداختن : کیسه را از زروسیم خالی کردن .

کیسهٔ سیم و زرت پاك بباید پرداخت — این‌طمعها که تو ازسیم‌بران میداری
(ص ۴۰۹)

گام‌آرمیده : گام‌آهسته وآرام .
گرانی : ناگواری ، کراهت ، گرانجانی، ناپسندی .

تو نازك طبعی وطاقت نداری — گرانیهای مشتی دلق پوشان
(ص ۳۶۹)

گرم‌رو: تندرو، تیزرو.

چنان گرم‌رو درطریق خدای — که خارمغیلان نکندی زپای
(بوستان تصحیح استاد قریب ص ۶۸)

گره ازدل گشودن : غم دل را بردن ، شادکردن دل .
گره بباد زدن : کنایه ازتکیه واعتماد برکاربی‌بقاکردن ، عزم کاری ممتنع کردن، قصدکاری عبث وبیهوده داشتن ، اعتماد برعمرکردن .

گره بباد مزن، گرچه برمراد وزد — که این‌سخن بمثل‌باد باسلیمان گفت
(ص ۵۹)

گریوه : پشته .
گشاد : فتوح ، فرج ، گشایش .
گلبانگ : آوازخوش،آوازبلند، آوازقلندران وشاطران ، آوازبلبل ، بانگ‌وشور مردم دروقت شادی .
گلبرگ : صورت وچهرهٔ معشوق که مانند برگ گل لطیف است .

گلبرگ را زسنبل مشکین نقاب کن — یعنی که‌رخ بپوش‌وجهانی‌خراب کن
(ص ۳۵۷)

گل حمرا : گل سرخ .
گلخن : آتش‌خانه، آتشگاه وتون حمام، مزبلهٔ تون حمام، جایی که خس وخاشاك درآن ریزند .

گل سوری : گل سرخ .
گل گشت : تفرج گاه و جایی که دارای گل سرخ و ریاحین باشد، نام تفرج گاهی نزدیك شیراز که گل گشت مصلا گویند . (غیاث اللغات)
گوش پهن کردن : کاملاً گوش را بازکردن برای شنیدن مطلبی مهم.
دوشم زبلبلی چه‌خوش آمد که می‌سرود
گل گوش‌پهن کرده زشاخ درخت خویش
(ص ۲۵۷)
گوهرمنظوم : کنایه ازاشعار.
لاابالی : باك ندارم ، آدم بی‌قید وبی‌بندوبار وبی‌پروا .
لالهٔ خودرو: شقایق ، از انواع گل لاله .
لب گزیدن : پشیمان شدن ، افسوس خوردن .
لخت لخت : پاره پاره .
لسان عذب : زبان شیرین وخوش .
لعبت : بازیچه ، عروسك ، معشوق .
لعل روح‌فزا : کنایه ازلب .
لعل شکرافشان : کنایه ازلب شیرین معشوق .
لقمه پرهیزی : ازخوردن چیزهای حرام پرهیزکردن ، احتیاط در خوردن طعام از جهت حلال وحرام بودن .
لله درقائل : خیرونیکی بسیارازخدا برای گوینده باد ، خدایراست نیکوئی و خیر برای گوینده .
ماجری : آنچه رفته وگذشته .
مبصر : بینا ، خبیر، آگاه .
بهای وصل تو گر جان بود خریدارم که جنس خوب مبصربهرچه دید خرید
(ص ۱۰۸)
ماه خرگهی : کنایه ازشاهد ومعشوق .
مجمر : عود سوز، آتشدان .
محابا : باك داشتن (دراصل محاباة است) .
محاکا : با هم حکایت‌کردن (دراصل محاکاة است) .
محتسب : آنکه مردم را ازمناهی جلوگیری می‌کرد وحد می‌زد وسیاست می‌کرد (دراشعارحافظ غالباً مقصود ازمحتسب امیرمبارزالدین است) .
مردافکن :قوی وپرزور، شراب زوردارقوی .

مرد راه : سالك .

مرغ سلیمان : هدهد .

مرغ شب‌خوان : بلبل .

مرغان قاف : مقصود عنقا است .

مرغول نای ونی : تحریرنغمه وآواز، آوازمطربان .

بشنوکه بلبلان چمن راست کرده‌اند آهنگ چنگ وبربط ومرغول‌نای‌ونی

(ص ۴۳۶)

مرقع : لباس وصله کرده ، جامهٔ وصله‌داردرویشان .

مروق : صاف شده ، پالوده شده ، صاف و روشن .

مریخ سلحشور: مریخ جنگ‌آور، جنگی، مریخ را رب‌النوع جنگ وقتال‌می‌دانستند.

مستور: پاك‌دامن ، پارسا .

مستوری : پاك‌دامنی ، پارسایی .

مشعلهٔ صبحگاه : خورشید .

مصطبه : میخانه ، صفهٔ میخانه .

مصقول : درخشان ، صاف شده .

مظلمه : بفتح میم وکسر لام، ستمکاری ، آنچه به‌ستم وظلم گرفته شود .

معامل : معامله کننده ، خرید وفروخت کننده .

قلب اندودهٔ حافظ براوخرج نشد که معامل بهمه عیب نهان‌بینابود

(ص ۱۶۲)

معامله : تجارت وسوداگری ، دادوستد ، حالت ووضع ، کار ورفتار.

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که با شکستگی‌ارزد بصدهزاردرست

(ص ۲۸)

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم‌نخواهدماند

(ص ۹۳)

«حالی که ازین معامله بازآمد ، یکی از محبان‌گفت ازین بستان که بودی تحفه‌ای کرامت‌کن .» (گلستان تصحیح استاد قریب ص ٤)

مغاك : بفتح اول،گودال ، چاله .

مغبچه : پسرکی‌که درمیکدها خدمت‌کند .

مغیلان : درخت‌خاردار، ودراصل‌بعربی «ام‌غیلان» بوده‌که درفارسی مغیلان‌شده.

مفرح : نام داروئیست مقوی قلب .

مفرح یاقوت : نوعی شراب که درآن بمقدار کم گرد سائیده شدهٔ انواع سنگهای قیمتی از قبیل یاقوت و فیروزه وعقیق و جز آنها را می‌ریختند و عقیده داشتندکه موجب نشاط بیشتری است .

علاج ضعف دل مابلب حوالت کن که این مفرح یاقوت درخزانهٔ تست

(ص ۵۷)

مقام شناس : شناسندهٔ پرده ودستگاه ومقام موسیقی، موسیقی‌دان، موقع‌شناس.

مقرنس زنگاری : کنایه ازآسمان ، مقرنس عمارتی که‌آن را بصورت قرناس‌ساخته باشند، قرناس بمعنی بینی‌کوه ، نوعی گچ‌بری مخصوص .

مکحول : سرمه‌کشیده .

مل : بضم اول ، شراب .

ملکوت : عالم فرشتگان ، عالم ارواح، عالم معنی .

منشور: فرمان‌گشاده وسرباز، گشادنامه .

منظر: کنایه ازچشم .

بچشم وابروی‌جانان سپرده‌ام دل‌ودین بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن

(ص ۳۶۶)

منهج : راه راست ، راه‌گشاده .

مهرگیاه : گیاهی است از تیرهٔ بادنجانیان که علفی است و غالبا آن را یکی از گونه‌های گیاه بلادن محسوب می‌دارند، این گیاه دارای ریشه‌ای کلفت وستبر وگوشت‌دار وبیشتردوشاخه است و شکل ظاهری ریشه شباهت به هیکل‌آدمی دارد، و بهمین جهت افسانه‌های مختلف در بین ملل در مورد این‌گیاه ازقدیم رواج یافته است .

مهوس : هوس‌انگیز، دیوانه .

می خام : می نپخته ، شرابی‌که با جوشش طبیعی یعنی بی‌واسطهٔ‌آتش بعمل‌آید.

زاهد خام طمع بر سر انکار بماند پخته‌گردد چونظربرمی‌خام اندازد

(ص ۱۳۵)

میرعسس : رئیس شبگردان وپاسبانان ، عسس جمع ومفردآن عاس است .

عشرت شبگیرکن ، می‌نوش‌کاندر راه عشق

شب روانرا آشنائیهاست با میر عسس

(ص ۲۴۱)

میرنوروزی : کسی‌که‌درچندروزآخرسال پیش‌ازنوروز، وی را اصطلاحا بپادشاهی برمی‌داشتند ، واورا سوار مرکوبی می‌کردند و از طلوع آفتاب تا

عصر، وی درخیابانها ومیدانها حرکت‌می‌کرد، گروهی ازخدمتکاران دربار اورا مشایعت می‌کردند ، وحکم وی روان بود و ازصاحبان دکانها و حجره‌ها وجوهی دریافت می‌داشت ، ولی چون غروب می‌شد، اگروی‌را بدست‌می‌آوردند به‌انواع عقوبت‌شکنجه‌می‌دادند.
(مجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ ۳.)

سخن درپرده می‌گویم ، چوگل ازغنچه بیرون‌آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
(ص ۴۵۵)

میل‌کشیدن : کورکردن .
نادره‌گفتار: آنکه‌گفتارش پسندیده ومشحون ازلطیفه‌ها ونکته‌های نادراست .
آنکه درطرز غزل نکته به حافظ آموخت
یار شیرین سخن نادره گفتار منست
(ص ۵۳)

نازکانه رفتن : ظریفانه راه رفتن ، ازروی نازکی رفتن .
خوش‌نازکانه می‌روی ای شاخ‌نوبهار کاشفتگی مبادت از آسیب باد دی
(ص ۴۳۵)

نازك طبع : زود رنج ، حساس .
تو نازك طبعی وطاقت نداری گرانیهای مشتی دلق پوشان
(ص ۳۶۹)

نازك عذار: لطیف چهره .
ز دست شاهد نازك عذار عیسی دم شراب‌نوش‌ورهاکن‌حدیث‌عادوثمود
(ص ۱۶۳)

نازکی : باریکی، لطافت وظرافت ، بنازپروردگی ، نغزی، دلکشی .
دلا چوپیرشدی، حسن‌ونازکی مفروش که این معامله در عالم شباب رود
(ص ۱۲٤)

ناسزایان : نااهلان .
تا بگیسوی تودست ناسزایان‌کم رسد هر دلی‌درحلقه‌ای‌درذکریارب‌یاربست
(ص ۲۲)

ناسزائی را که بینی بخت یار عاقلان تسلیم کردند اختیار
(گلستان تصحیح استاد قریب ص ٤۳)

نافه‌گشایی : عطرافشانی ، نافه‌گشا : آنکه نافهٔ مشك را بازکند و هوا را معطر سازد .

نامهٔ سیاه : مقصود ازنامهٔ عمل است‌که پرازگناه وسیاهکاری باشد.

از نامهٔ سیاه نترسم که روز حشر　　با فیض‌لطف‌اوصد ازین‌نامه‌طی‌کنم

(ص ۲۹۸)

نامه طی‌کردن : نامه را تمام‌کردن ودرهم‌پیچیدن .

نرگس ترکانه : کنایه ازچشم زیبا ویغماگرمعشوق .

نظرباز: کسی‌که بنگریستن بچهرهٔ زیبارویان عادت دارد .

نظربازی : نگریستن‌بچهرهٔزیبارویان،چشم‌چرانی،ردوبدل‌نظربین‌عاشق‌ومعشوق.

در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند　　من چنینم‌که نمودم دگر ایشان دانند

(ص ۹۰)

نفحه : بوی خوش .

نکته‌دان : آنکه نکته‌های باریك ولطیف داند ودرك‌کند .

نگار: معشوق ، نقشی‌که ازحنا بردست وپای محبوب‌کنند .

شکرشکر بشکرانه بیفشان حافظ　　که نگارِ خوش شیرین حرکاتم دادند

(ص ۹۲)

هر نقش که دست عقل بندد　　جز نقش نگار خوش نباشد

(ص ۲۱۰)

زنقش بند قضا هست امیدآن حافظ　　که همچو سرو بدستم نگار باز آید

(ص ۱۸۲)

نگارندهٔ غیب : خدا .

نگران باش : نگاه‌کن ، منتظرباش .

صوفی ما که زورد سحری مست شدی　　شام‌گاهش نگران‌باش‌که سرخوش‌باشد

(ص ۲۰۷)

دلدارکه‌گفتا بتوام دل‌نگرانست　　گومیرسم‌اینك بسلامت‌نگران‌باش

(ص ۲۵۱)

نمودن : نشان دادن .

درنظربازی ما بی‌خبران حیرانند　　من چنینم‌که‌نمودم دگرایشان‌دانند

(ص ۹۰)

نوا : گروگان ، سازوبرگ ووسائل زندگی .

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب   جان عزیز خود بنوا می‌فرستمت
(ص ۲۱)

برگ و نوا تبه شد و سازطرب نماند   ای‌چنگ ناله برکش‌وای دف‌خروش کن
(ص ۳۶۸)

نواله : عطا وبخشش .

نوشانوش : بنوش بنوش ، گفتن نوش باد ، نوش باد .

شراب خانگی ترس محتسب خورده   بروی یار بنوشیم وبانگ نوشانوش
(ص ۲۵۳)

نوید : خبرخوش ، مژده ، مژدگانی ، هرچیزکه سبب خوشحالی شود .

نیك : بسیار.

ازین مزوجه و خرقه نیك درتنگم   بیك کرشمهٔ صوفی کشم قلندر کن
(ص ۳۶۷)

درحق من لبت این لطف که میفرماید   نیك خوبست ولیکن قدری بهتر ازین
(ص ۳۵۹)

«بازرگان گفت ، آری موش آهن را نیك دوست دارد» .

(کلیله ودمنه تصحیح استاد مینوی ص ۱۲۲)

«واین غدر وغمزرا مدخلی نیك باریك جستی» (کلیله‌ودمنه همان‌چاپ‌ص۱۲۸)

وادی ایمن : نام صحرائیست که جانب دست راست کوه طوربوده ودرآنجا ازطرف خدای تعالی به موسی ندا رسید .

وادی خاموشان : گورستان .

وادیدن : دوباره نگریستن، بازنگریستن .

غمناك نباید بود ازطعن حسود ای دل   شایدکه چووابینی خیر تودرین باشد
(ص ۲۰۸)

واستدن : بازستدن ، بازپس گرفتن .

واقعه : مرگ (بمعنی قیامت وخواب هم هست) .

بخاك پای توای سرونازپرورمن   که روزواقعه پا وامگیرازسرخاك
(ص ۲۶۸)

به روز واقعه تابوت ما زسرو کنید   که میرویم بداغ بلند بالایی
(ص ۴۰۰)

وحشی وضع : وحشی طبیعت .

عیب دل کردم که وحشی وضع وهرجائی مباش
گفت چشم شیر گیر و غنج آن آهو ببین
(ص ۳۶۳)

ورق ساده کردن : ورق را پاك کردن .

خاطرت کی رقم فیض پذیرد، هیهات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
(ص ۴۴۶)

وظیفه : مقرری ، ماهیانه ، مواجب .

هاتف : فرشتهٔ آوازدهنده ، آوازدهنده .

هزار : بلبل .

رقصیدن سرو و حالت گل بی‌صوت هزار خوش نباشد
(ص ۲۱۰)

هشتن : گذاشتن ، فروگذاشتن ، رهاکردن .

هفتادودوملت : «باید دانست که همگی ملتها هفتادوسه‌اند ، یکی از آن سنت و جماعت و هفتادودو سوای آن ، بدانکه در اصل شش گروه‌اند : رافضیه ، خارجیه ، جبریه ، قدریه ، جهیمیه ، مروجیه ، و هر گروهی از اینها دوازده فرقه دارد .»
(برای تفصیل رجوع شود به‌غیاث‌اللغات)

همت خواستن : مدد خواستن از روح پیر یا مرشد برای سوق به‌کمال ، همت : ارادهٔ بلند ، قصد دل .

برسرتربت ما چون گذری همت‌خواه که زیارتگه رندان جهان خواهدبود
(ص ۱۵۴)

همتم بدرقهٔ راه‌کن ای طایر قدس که‌درازست ره مقصدومن‌نوسفرم
(ص ۲۶۴)

هم رکیب : هم رکاب ، ملازم وهمراه .

هم قران : همسر ویار، نزدیك ، مصاحب وهمنشین .

هم‌وثاق : هم‌حجره ، هم‌خانه ، هم‌اتاق .

هندو : راه‌زن ، کنایه از زلف .

زلف دل دزدش صبا را دست در گردن برد
با هواداران ره رو حیلت هندو ببین
(ص ۳۶۳)

هواگرفتن : پروازکردن .

بپال وپر مرو از ره که تیرپرتابی هواگرفت زمانی ولی بخاك نشست

(ص ۵۴)

هواگیر: پروازکننده .

از راه نظرمرغ دلم گشت هواگیر ای دیده نگه کن که بدام که درافتاد

(ص ۱۶۴)

هیهات : دور است ، افسوس .

یارنازك : یارلطیف وظریف ، یارنازنین ودلکش .

دویار نازك واز بادهٔ کهن دومنی فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

(ص ٤٥١)

یاقوت قدح : کنایه ازشراب .

یاوه کردن : گم کردن .

زبان موربر آصف دراز گشت ورواست که خواجه‌خاتم‌جم‌یاوه‌کردوبازنجست

(ص ۲۸)

یك جهت : یکرو ، بی‌ریا ، بی‌غل وغش ، صمیمی وصدیق ، با وفا .

بحق صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یك جهت حق گزار ما نرسد

(ص ۱۳۳)

امثال

«عنقا شکار کس نشود دام بازچین» کانجا همیشه باد بدستست دام را

تو و طوبی و ما و قامت یار «فکر هر کس بقدر همت اوست»

دور مجنون گذشت و نوبت ماست «هر کسی پنج روز نوبت اوست»

هر گه که دل بعشق دهی خوش‌دمی‌بود «درکارخیرحاجت هیچ استخاره‌نیست»

«گره بباد مزن گرچه بر مراد وزد» که این‌سخن بمثل باد با سلیمان گفت

فریب جهان قصهٔ روشنست ببین تا چه زاید شب آبستنست

«دولت آنست که بی‌خون‌دل‌آید به‌کنار» ورنه با سعی‌عمل‌باغ‌جنان‌اینهمه‌نیست

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج «فکرمعقول بفرما گل بی‌خارکجاست»

ای‌آنکه به‌تقریر وبیان دمزنی ازعشق «ما با تونداریم‌سخن، خیروسلامت[1]»

بکام تا نرساند مرا لبش چون نای «نصیحت‌همه‌عالم بگوش من باد ست»

باز آی که باز آید عمر شدهٔ حافظ «هرچند که‌ناید‌بازتیری که‌بشدازشست»

---

۱ ــ نظیر: ما بخیروشما بسلامت .

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست / که از دروغ سیه‌روی گشت صبح نخست

اگر بمذهب تو خون عاشقست مباح / «صلاح ما همه آنست کان ترا ست صلاح»

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چشد / «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف / «هرسخن وقتی وهر نکته مکانی دارد»

ستم از غمزه میاموز که درمذهب عشق / «هرعمل اجری وهر کرده جزائی دارد»

گوهر پاك بباید که شود قابل فیض / ورنه هرسنگ وگلی لؤلؤ ومرجان نشود

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش / «که بتلبیس و حیل دیو سلیمان نشود»

بفتراك ارهمی بندی خدارا زودصیدم کن / «که آفتهاست در تأخیر وطالب را زیان دارد»

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات / «با دردکشان هر که درافتاد برافتاد»

طبیب عشق مسیحادمست ومشفق، لیك / چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

برین رواق زبرجد نوشته‌اند بزر / که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

طالب لعل وگهر نیست وگرنه خورشید / همچنان درعمل معدن وکانست که بود

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب / «یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود»

روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش / «روشکر کن مباد که از بد بتر شود»

«عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگوی» / نفی حکمت مکن ازبهر دل عامی چند

سعی نابرده درین راه بجایی نرسی / «مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر»

مرا بکشتی باده در افکن ای ساقی / «که گفته‌اند نکوئی کن ودرآب انداز»

روندگان حقیقت ره بلا سپرند / «که مرد راه نیندیشد ازنشیب وفراز»

گفت آسان گیر برخود کارها کز روی طبع / «سخت می گردد جهان برمردمان سخت کوش»

«عشقست و مفلسی وجوانی ونوبهار» / عذرم پذیر و جرم بذیل کرم بپوش

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان برخاك[1] / «ازان گناه که نفعی رسد بغیر چباك»

درخلوص منت ارهست شکی تجربه کن / «کس عیار زرخالص نشناسد چومحك»

پای ما لنگست و منزل بس دراز / «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»

ز دست کوته خود زیر بارم / که از بالا بلندان شرمسارم

چاك خواهم زدن این دلق ریائی چکنم / «روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم»

فکر بهبود خود ای دل زدری دیگر کن / «درد عاشق نشود به بمداوای حکیم»

حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن / «پای ازگلیم خویش چرا بیشتر کشیم»

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید / «که می‌خورند حریفان ومن نظاره کنم»

باده خور، غم مخور وپندمقلد منیوش / «اعتبار سخن عام چه خواهد بودن»

---

۱ ــ اشاره به این مصراع عربیست : وللارض من کأس الکرام نصیب .

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد — «گفت پرهیز کن ازصحبت پیمان‌شکنان»
بزیر دلق ملمع کمندها دارند — «دراز دستی این کوته آستینان بین»
دامن دوست بدست‌آر و زدشمن بگسل — «مردیزدان شو وفارغ گذرازاهرمنان»
هر گل نو زگلرخی یاد همی‌کند ، ولی — گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد — «گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه»
جوانا سر متاب از پند پیران — «که رای پیر از بخت جوان به»
هر چند آزمودم از وی نبود سودم — «من جرب‌المجرب حلت به‌الندامه»
برو این دام بر مرغ دگر نه — که عنقا را بلندست آشیانه
این سرزنش که کرد ترا دوست حافظا — «بیش‌ازگلیم خویش مگرپا کشیده‌ای»
دائم گل این بستان سیراب نمی‌ماند — «در یاب ضعیفانرا هنگام توانایی»
«ای‌مگس‌حضرت‌سیمرغ‌نه‌جولانگه‌تست» — عرض خود میبری‌وزحمت ما میداری
حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند — «کار ناکرده چه امید عطا میداری»
یك بیت صوفیانه بگویم اجازتست — «ای‌نوردیده صلح به‌ازجنگ‌وداوری»
بس گل شکفته می‌شود این‌باغ‌را، ولی — «کس بی‌جفای خارنچیدست ازو گلی»
گله از جور رقیبت چکنم رسم اینست — «که چوصبحی‌بدمددرپیش افتد شامی»
بعجب‌عقل‌نتوان‌شدز اسباب‌طرب‌محروم — «بیاساقی‌که‌جاهل‌رانکوترمیرسدروزی»
زرهم میفکن ای‌شیخ به‌دانهای تسبیح — «که‌چومرغ‌زیرك‌افتد نفتدبهیچ‌دامی»
گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌گیریم — «بعد منزل نبود در سفر روحانی»
تکیه بر جای‌بزرگان نتوان زد بگزاف — مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
دهقان سالخورده‌چه‌خوش گفت باپسر — «کای‌نورچشم‌من بجزازکشته ندروی»
بیا که رونق این کارخانه کم نشود — ززهد همچو توئی یا بفسق همچو منی

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

نموداری ازاشعار پندآمیز واخلاقی وانتقادی وافکاربلند و اندیشه‌های بدیع و ارجمند حافظ

مبارزه با زهد ریائی وزاهدان ریاکار و زهد فروش وخودبین :

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ — مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد
اگر به بادهٔ مشکین دلم کشد شاید — که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید
حافظ مکن ملامت رندان ، که در ازل — ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب — بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
در میخانه ببستند ، خدایا مپسند — که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند — دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند
من و هم صحبتی اهل ریا ، دورم باد — از گرانان جهان رطل گران ما را بس
دلا دلالت خیرت کنم براه نجات — مکن به‌فسق مباهات و زهد هم مفروش
دور شو از برم ای زاهد و بیهوده مگوی — من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
چاك خواهم زدن این دلق ریائی چکنم — روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم — یعنی از خلق جهان پاك دلی بگزینم
مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ — که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن
آتش زهد ریا ، خرمن دین خواهد سوخت — حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو
می صوفی افکن کجا می‌فروشند — که در تابم از دست زهد ریائی

توبه فرمایان چرا خود توبه‌کمترمی‌کنند

واعظان کین جلوه درمحراب ومنبرمی‌کنند — چون بخلوت می‌رونه،آن کاردیگرمی‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس — توبه‌فرمایان، چرا خود توبه‌کمترمی‌کنند
گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری — کین همه قلب ودغل درکار داور می‌کنند

علم بی‌عمل :

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس — ملالت علما هم ز علم بی عمل است
عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس — که وعظ بی‌عملان واجبست نشنیدن

پرهیز ازمصاحبت با بدان وناجنسان :

نیك‌نامی‌خواهی‌ای‌دل،بابدان‌صحبت‌مدار — خودپسندی، جان من، برهان نادانی بود
نخست موعظهٔ پیر صحبت ، این حرفست — که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
بیاموزمت کیمیای سعادت — ز هم صحبت بد ، جدائی جدائی

یاری به‌ناتوانان ومستمندان ـ تیمارغریبان

در یاب ضعیفانرا هنگام توانائی

ای صاحب کرامت ، شکرانهٔ سلامت — روزی تفقدی کن درویش بی نوا را
تیمار غریبان ، سبب ذکر جمیلست — جانا، مگراین قاعده در شهر شما نیست
درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد — اندیشهٔ آمرزش و پروای ثوابت
تنش درست و دلش شادباد و خاطرخوش — که دست دادش و یاری ناتوانی داد
توانگرا ، دل درویش خود بدست آور — که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند

بلاگردان جان وتن، دعای مستمندانست / که بیندخیر ازان خرمن که ننگ از خوشه‌چین دارد
از عدالت نبود دور ، اگرش پرسد حال / پادشاهی که به همسایه گدائی دارد
گفتم هوای میکده ، غم می‌برد ز دل / گفتا ، خوش‌آن کسان که‌دلی شادمان کنند
ای نورچشم من ، سخنی هست گوش کن / چون ساغرت پراست، بنوشان و نوش کن
آن کس که اوفتاد و خدایش گرفت دست / گو بر تو باد ، تا غم افتادگان خوری
دائم گل این بستان ، سیراب نمی‌ماند / دریاب ضعیفانرا هنگام توانائی
ثوابت باشد ای دارای خرمن / اگر رحمت کنی بر خوشه چینی
تشنهٔ بادیه را هم به زلالی دریاب / به امیدی که درین ره به خدا میداری

سبکباران وآنانکه دربستر راحت وسنجاب شاهی غنوده‌اند در اندیشهٔ گرفتاران نیستند وغم مسکینان نخورند :

شب تاریک وبیم‌موج و گردابی چنین‌هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم / گر زخاروخاره دارد بستر و بالین غریب
حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست / زین میان گر بتوان به که کناری گیرند

در پی آزار مباش :

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن / که درشریعت‌ما ، غیرازین گناهی نیست
دلش بناله میازار و ختم کن حافظ / که رستگاری جاوید در کم آزاریست
چنان بزی که اگر خاك ره شوی ، کس را / غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

کار بد مصلحت‌آنست که مطلق نکنیم

ما نکوئیم بد و میل به ناحق نکنیم / جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
عیب درویش وتوانگر به‌کم وبیش بدست / کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم / سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

می خوردن بهتر ازمال وقف وحرام خوردن است :

فقیه مدرسه ، دی مست بود و فتوی داد / که می حرام ، ولی به ز مال اوقافست
بیا که خرقهٔ من گرچه وقف میکدهاست / ز مال وقف نبینی بنام من درمی

حافظ آزادیخواه وبلند همت وبی‌نیاز :

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
سرم بدنیی و عقبی فرو نمی‌آید / تبارك‌الله ازین آتشی که در سرماست
زهی همت‌که حافظ راست‌کزدنیی وازعقبی / نیاید هیچ درچشمش بجز خاك سر کویت
بیار باده که در بارگاه استغنا / چه‌پاسبان وچه‌سلطان، چه‌هوشیار وچه‌مست

حافظ ار بر صدر ننشیند زعالی مشربیست / عاشق دردی‌کش اندربند مال‌وجاه نیست
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم / با پادشه بگوی که روزی مقدر ست
ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله / گدای خاك در دوست پادشاه منست
واعظ شحنه شناس این‌عظمت گو مفروش / زانکه منزلگه سلطان دل مسکین منست
زیر بارند درختان که تعلق دارند / ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد
گنج زر گر نبود کنج قناعت باقیست / آنکه‌آن داد به شاهان به‌گدایان این داد
همت عالی طلب ، جام مرصع گو مباش / رند را آب عنب ، یاقوت رمانی بود
چوحافظدرقناعت‌کوش‌وازدنیی دون بگذر / که یك جومنت‌دونان دوصدمن‌زرنمی‌ارزد
بندهٔ پیر خراباتم که درویشان او / گنج را از بی‌نیازی، خاك بر سر می‌کنند
چوبادازخرمن‌دونان‌ربودن‌خوشه‌ای‌تاچند / زهمت‌خوشه‌ای‌برداروخودتخمی‌بکارآخر
چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد / من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلك
گرچه گردآلود فقرم ، شرم باد از همتم / گر به آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
من‌که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست / کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
بال و پری ندارم و این طرفه‌تر که نیست / غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم
سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو / گر دهد دست که دامن ز خسان در چینم
حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز / حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم
خوشا آن دم که استغنای مستی / فراغت بخشد از شاه و وزیرم
دل خستهٔ من گرش همتی هست / نخواهد ز سنگین دلان مومیائی

انتقاد دربارهٔ اوضاع اجتماعی ومردم زمان خود وشکایت ازروزگار :

پری نهفته رخ و دیو در کرشمهٔ حسن / بسوخت‌عقل‌زحیرت‌که‌این‌چه‌بوالعجبیست
خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان / زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت
سبب مپرس‌که چرخ ازچه سفله پرور شد / که کام بخشی او را بهانه بی‌سببیست
در آستین مرقع پیاله پنهان کن / که همچوچشم صراحی زمانه خونریزست
خموش حافظ واین‌نکته‌های چون زر سرخ / نگاهدار که قلاب شهر صرافست
سزدم چو ابر بهمن که بدین چمن بگریم / طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد
شهر خالیست ز عشاق ، بود کز طرفی / مردی از خویش برون آید و کاری بکند
همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز / بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ / ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
معرفت نیست درین قوم خدایا مددی / تا برم گوهر خود را بخریدار دگر
فلك بمردم نادان دهد زمام مراد / تو اهل فضلی ودانش ، همین گناهت بس

جای آنست که خون موج زند دردل لعل / زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش
خدایرا بمیم شست و شوی خرقه کنید / که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع
هنر نمی‌خرد ایام و غیر ازینم نیست / کجا روم به تجارت بدین کساد متاع
حدیث عهد محبت ز کس نمی‌شنوم / وفای صحبت یاران و هم نشینان بین
نمی‌بینم نشاط عیش در کس / نه درمان دلی، نه درد دینی
درونها تیره شد، باشد که از غیب / چراغی بر کند خلوت نشینی
نه حافظ را حضور درس خلوت / نه دانشمند را علم‌الیقینی
به گوشه‌ای بنشین خوش دل وتماشا کن / که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی
نگار خویش بدست کسان همی بینم / چنین شناخت فلك قدر صحبت چو منی
صبور باش تو ای دل که حق رها نکند / چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن / درین چمن که گلی بوده است، یا، سمنی
ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت / عجب که رنگ گلی هست وبوی یاسمنی
مزاج دهر تبه شد درین هوا حافظ / کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

حافظ، عاشق و رند :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق / ثبتست بر جریدهٔ عالم دوام ما
حافظ چه شد، ارعاشق ورندست ونظرباز / بس طور عجب، لازم ایام شبابست
هرگه‌که دل به‌عشق دهی، خوش‌دمی‌بود / درکار خیر، حاجت هیچ استخاره نیست
فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان / چون راه گنج بر همه‌کس آشکاره نیست
عشق وشباب و رندی، مجموعهٔ مرادست / چون جمع شد معانی، گوی بیان توان‌زد
نفاق و زرق نبخشد صفای دل، حافظ / طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد
حدیث عشق ز حافظ شنو، نه از واعظ / اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر / یادگاری که درین گنبد دوار بماند
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه / که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
عاشق و رند و نظر بازم و میگویم فاش / تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام
همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود / دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
از یمن عشق و دولت رندان پاك باز / پیوسته صدر مصطبها بود مسکنم
فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم / بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم
نشان اهل خدا عاشقیست، با خود دار / که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

درعاشقی، از ساز وسوز وسرباختن‌گزیرنیست :

دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست / چولاف عشق زدی، سر ببازچابك و چست

در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز
استاده‌ام چو شمع ، مترسان ز آتشم

درعشق به خدا :

غریق بحرخدا شو

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راه رو نباشی ، کی راهبر شوی
در مکتب حقایق ، پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
خواب وخورت ز مرتبهٔ خویش دور کرد
آنگه‌رسی بخویش که بی‌خواب وخورشوی
گر نور عشق او به دل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلك ، خوبتر شوی
یکدم غریق بحر خدا شو ، گمان مبر
کز آب هفت بحر ، بیك موی تر شوی
از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی
بنیاد هستی تو چو زیرو زبر شود
در دل مدار هیچ که زیرو زبر شوی
وجه خدا اگر شودت منظر نظر
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
گر در سرت هوای وصالست حافظا
باید که خاك درگه اهل هنر شوی

حافظ ، پیرو قرآن :

عشقت رسد بفریاد ، ار خود بسان حافظ
قرآن زبر بخوانی ، در چارده روایت
حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور
صبح خیزی و سلامت طلبی ، چون حافظ
هر چه کردم ، همه از دولت قرآن کردم
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری

حافظ و مذهب جبر :

حافظ بخود نپوشید ، این خرقهٔ می آلود
ای شیخ پاك دامن ، معذور دار ما را
رضا به داده بده ، وز جبین گره بگشا
که بر من و تو ، در اختیار نگشا دست
به درد وصاف، ترا حکم نیست، دم‌درکش،
که هرچه ساقی ما کرد ، عین الطافست
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
که هرچه برسر ما می‌رود ارادت اوست
گررنج پیشت‌آید و گر راحت ، ای حکیم
نسبت مکن بغیر ، که اینها خدا کند
بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که من دل شده این ره نه بخود می‌پویم
در پس آینه ، طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
نقش‌مستوری ومستی، نه بدست من‌وتست
آنچه سلطان ازل گفت بکن ، آن کردم
برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
کار فرمای قدر میکند این ، من چکنم
مکن بچشم حقارت ، نگاه بر من مست
که هست معصیت و زهد در مشیت او

درمقامات معنوی درویشان :

روضهٔ خلد برین ، خلوت درویشانست   مایهٔ محتشمی ، خدمت درویشانست
گنج عزت که طلسمات عجایب دارد   فتح آن ، در نظر همت درویشانست
قصرفردوس ، که رضوانش به دربانی رفت   منظری از چمن نزهت درویشانست
آنچه زر میشود از پرتو آن ، قلب سیاه   کیمیائیست که در صحبت درویشانست
وانکه پیشش بنهد تاج تکبر ، خورشید   کبریائیست که در حشمت درویشانست
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال   بی تکلف بشنو ، دولت درویشانست
خسروان قبلهٔ حاجات جهانند ، ولی   سببش بندگی حضرت درویشانست
روی مقصود که شاهان بدعا می‌طلبند   مظهرش آینهٔ طلعت درویشانست
از کران تا بهکران، لشکرظلمست ، ولی   از ازل تا به ابد ، فرصت درویشانست
ای توانگر، مفروش اینهمه نخوت‌که ترا   سر و زر در کنف همت درویشانست
گنج قارون که فرو می‌رود از قهر هنوز   خوانده باشی‌که هم ازغیرت درویشانست
حافظ ، ار آب حیات ازلی می‌خواهی   منبعش خاك در خلوت درویشانست

عالم رندان قلندر- سلطنت فقر :

بر در میکده رندان قلندر باشند   که ستانند و دهند ، افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای   دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
اگرت سلطنت فقر ببخشند ، ای دل   کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی
فکر خود ورای خود درعالم رندی‌نیست   کفرست‌درین‌مذهب، خودبینی‌وخودرائی

شیوهٔ درویشی وراه‌روی ، ملامت‌کشی ووفاست، نه رنجیدن وجفا :

در طریقت رنجش خاطر نباشد ، می بیار   هرکدورت راکه بینی‌چون‌صفائی‌رفت‌رفت
جفا نه شیوهٔ درویشی است و راه روی   بیار باده که این سالکان ، نه مرد رهند
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم   که در طریقت ما ، کافریست رنجیدن

انتقاد ازخرقه‌پوشان وصوفی وشان سالوس وارادت به‌رندان بی‌سامان :

خدا را کم نشین با خرقه پوشان   رخ از رندان بی سامان مپوشان
درین خرقه هزار آلودگی هست   خوشا وقت قبای می فروشان
بیا ، وزغبن این سالوسیان بین   صراحی خون دل و بر بط خروشان
درین صوفی و شان ، دردی ندیدم   که صافی باد عیش درد نوشان

سلطان و درویش :

سلطان وفکر لشکر و سودای گنج و مال   درویش و امن خاطر و کنج قلندری

خوش وقت بوریا و گدائی و خواب امن کین عیش نیست، روزی اورنگ خسروی

حال سبکباران ، احوال جهانداران :

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش کاندرین‌دیر کهن، حال سبکباران‌خوشست
حافظا ترك جهان گفتن طریق خوشدلیست تا نپنداری که احوال جهانداران‌خوشست

بی‌وفائی عروس جهان :

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار دامادست
خوش عروسیست جهان ازره‌صورت،لیکن هرکه پیوست بدو، عمر خودش کابین داد
جمیله‌ایست عروس جهان ، ولی هشدار که این مخدره در عهد کس نمی‌پاید
عروس جهان گرچه در حد حسنست ز حد می‌برد شیوهٔ بی وفائی

کار امروز به فردا میفکن وتکیه واعتماد برایام مکن :

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد
حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا من چرا عشرت امروز به فردا فکنم
اعتمادی نیست بر کار جهان بلکه بر گردون گردان نیز هم

فریب وعشوهٔ دنیا را مخور :

از ره مرو به عشوهٔ دنیا که این عجوز مکاره می‌نشیند و مختاله می‌رود
طرهٔ شاهد دنیا همه مکرست و فریب عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع
نوشته‌اند بر ایوان جنةالمأوی که هر که عشوهٔ دنیا خرید وای بوی

نشاط دوران جوانی را غنیمت بدان :

نشاط روز جوانی چو گل غنیمت دان که بر رسول نبد حافظا بغیر بلاغ

ازسفله ثبات قدم و مروت مجوی :

سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن ای جهاندیده ثبات قدم از سفله مجوی
زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی

چشم اِنعام از مردم چون اَنعام مدارید :

ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند

دراین دنیا فقط نکوئی اهل‌کرم بجا می‌ماند :

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

کار خیررا بدون ریا وتظاهر بایدکرد :

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد

اعمال انسان باید از روی حقیقت باشد نه مجاز :

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده ره روی که عمل بر مجاز کرد

به‌صحبت حکام وارباب بی‌مروت دنیا امیدوار مباش :

صحبت حکام ظلمت شب یلداست   نور ز خورشید خواه ، بو که برآید
بر در ارباب بی مروت دنیا   چند نشینی که خواجه کی بدر آید

به‌نیك وبد مردم‌کاری نداشته باش وبخود بپرداز :

من‌اگر نیکم وگر بد، تو برو خود را باش   هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

منت ازکسی مکش :

منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش   که‌چوخوش‌بنگری‌ای‌سرو‌روان‌اینهمه‌نیست

راه‌رو را توکل لازم است :

تکیه برتقوی ودانش در طریقت‌کافریست   راه‌رو ، گر صد هنر دارد توکل بایدش

هر که قدم به‌کوی عشق‌گذارد ، دلیل راه و رهبر لازم دارد :

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم   که گم شد آنکه درین ره به‌رهبری‌نرسید

دوستی‌کام دل بارآرد ودشمنی رنج بی‌شمار :

درخت دوستی بنشان که‌کام دل ببار آرد   نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

رنجی‌که حافظ ازمردم نادان می‌برد :

به‌یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست   زحمتی می‌کشم از مردم نادان که مپرس

جدل با سخن حق نبایدکرد :

حافظ ار خصم خطا گفت ، نگیریم برو   ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

ظالم راه به‌منزل نبرد وبه مقصود خود نرسد :

دور فلکی یکسره بر منهج عدلست   خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

زاهد مغرور ـ رند با نیاز :

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه   رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

نهاد نیك ، انسان را کامیاب می‌کند :

حافظ نهاد نیك تو کامت برآورد   جانها فدای مردم نیکو نهاد باد

عیب جو مباش :

دو نصیحت کنمت ، بشنو و صد گنج ببر   از در عیش درای و به ره عیب مپوی

رفیق کیمیای سعادت است :

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم — که کیمیای سعادت ، رفیق بود رفیق

بی‌هنراگرچند قبای اطلس ببرکند درنظرقلندران حقیقت نیم جو نیرزد :

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند — قبای اطلس آنرا که از هنر عاریست

کارناکرده، امید عطا نباید داشت :

حافظ از پادشهان پایه به خدمت طلبند — کار ناکرده چه امید عطا میداری

روزی دهنده خداست :

بر در شاهم، گدائی نکته‌ای برکار کرد — گفت برهرخوان که بنشستم،خدا رزاق‌بود

گوهرپاك قابل فیض است وتاج شاهی را گوهرذاتی لازم است :

گوهر پاك بباید که شود قابل فیض — ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ ومرجان‌نشود
گر جان بدهد ، سنگ سیه لعل نگردد — با طینت اصلی چکند ، بد گهر افتاد
تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای — گر خود ازگوهر جمشید وفریدون باشی

اعتقاد به قسمت :

مگر گشایش حافظ درین خرابی بود — که قسمت ازلش در می مغان انداخت
کنون به آب می لعل خرقه می‌شویم — نصیبهٔ ازل از خود نمی‌توان انداخت
جام می و خون دل هریك به کسی دادند — در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند — هرآن‌قسمت‌که‌آنجارفت‌از‌آن‌افزون‌نخواهدشد
حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست — طبع چون‌آب و غزلهای روان ما را بس

حافظ ومدعیان سخن وحسودان سست نظم وبی‌هنر :

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود — با مدعی نزاع و محاکا چه حاجتست
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست — احباب حاضرند به اعدا چه حاجتست
حافظ ببر تو گوی فصاحت که مدعی — هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت
حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ — قبول خاطر و لطف سخن خدادا دست
حافظ چو آب لطف ز نظم تو می‌چکد — حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
حدیث مدعیان و خیال هم‌کاران — همان حکایت زردوز و بوریا بافست
مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش — کلك ما نیز زبانی و بیانی دارد

* * *

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر دارند
آسایش دو گیتی ، تفسیر این دو حرفست
دهروزه مهر گردون افسانه است وافسون
حافظا می‌خورو رندی کن وخوش‌باش، ولی
دی می‌شد و گفتم صنما عهد بجای آر
بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دائمست
هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
پیوند عمر بسته بموئیست . گفتمت
راز درون پرده چه داند فلك . خموش
ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر
در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس
مزن ز چون و چرا دم که بندهٔ مقبل
شب‌صحبت غنیمت‌دان، که، بعدازروزگارما
شکوه تاج‌سلطانی که‌بیم‌جان درو درجست
اوقات‌خوش‌آن بودکه با دوست بسر رفت
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد
بجان دوست که غم پرده بر شما ندرد
بخواری منگر ای‌منعم، ضعیفان ونحیفانرا
پند حکیم عین صوابست و محض خیر:
ساقی به جام عدل بده باده ، تا گدا
بیا که چارهٔ ذوق حضور و نظم امور
تو با خدای خود انداز کارودل خوش‌دار
طبیب عشق مسیحا دمست ومشفق، لیك
حافظ افتادگی ازدست مده ، زانکه حسود
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
یارب این‌نودولتان‌هم با خرخودشان‌نشان
کو کریمی که ز بزم طربش غم زده‌ای
مبین حقیر ، گدایان عشق را ، کین قوم
وفا و عهد نکو باشد ، ار بیاموزی

جوانان سعادتمند ، پند پیر دانا را
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
نیکی بجای یاران فرصت شناس یارا
دام تزویر مکن چون دگران قرآنرا
گفتا غلطی‌خواجه ، درین‌عهد وفا نیست
ورنه‌لطف‌شیخ وزاهد، گاه‌هست‌وگاه‌نیست
ورنه تشریف تو بربالای‌کس‌کوتاه نیست
کس را وقوف نیست‌که انجام کار چیست
غم‌خوارخویش باش ، غم روزگارچیست
ای مدعی ، نزاع تو با پرده دار چیست
که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست
بازار خود فروشی از آن راه دیگرست
قبول‌کرد بجان هر سخن که جانان گفت
بسی گردش کند ایام وبس لیل‌ونهار آرد
کلاهی دلکشست اما بترك سر نمی‌ارزد
باقی همه بیحاصلی و بی خبری بود
قدر یك ساعت عمری که درو دادکند
گر التفات بر الطاف کار ساز کنید
که صدرمجلس‌عشرت، گدای‌ره‌نشین دارد
فرخنده بخت ، آنکه به‌سمع رضا شنید
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند
بفیض بخشی اهل هنر توانی کرد
که رحم اگر نکند مدعی ، خدا بکند
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند
عرض ومال ودل‌ودین درسرمغروری‌کرد
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
کین همه ناز از غلام ترك واستر می‌کنند
جرعه‌ای در کشد و دفع خماری بکند
شهان بی کمر و خسروان بی کلهند
وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند

به‌قدو چهره هر آنکس که شاه خوبانست	جهان بگیرد اگر دادگستری داند
تو بندگی چو گدایان به‌شرط مزد مکن	که دوست خود روش بنده پروری داند
عشق می‌ورزم و ، امیدکه این فن شریف	چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
بر آستانهٔ تسلیم سر بنه حافظ	که گر ستیزه کنی ، روزگار بستیزد
کاروانی که بود بدرقه‌اش حفظ خدا	بتجمل بنشیند ، بجلالت برود
حافظ از چشمهٔ حکمت بکف آور آبی	بو که از لوح دلت نقش جهالت برود
زگرد خوان نگون‌فلك، طمع‌نتوان داشت	که بی‌ملالت صد غصه ، یك نواله‌برآید
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم ، چشد	دیو بگریزد ازان قوم که قرآن خوانند
چه جای شکروشکایت زنقش نیك وبدست	چو بر صحیفهٔ هستی ، رقم نخواهد ماند
من از بیگانگان دیگر نرنجم	که با من هر چه کرد ، آن آشنا کرد
لاف عشق و گله از یار ، زهی لاف دروغ	عشق بازان چنین مستحق هجرانند
بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل	توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
ناز پرورد تنعم نبرد راه به‌دوست	عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد
خوش بود گر محك تجربه آید بمیان	تا سیه روی شود هر که درو غش باشد
نه هر درخت تحمل کند جفای خزان	غلام همت سروم که این قدم دارد
جام می وخون دل ، هریك به‌کسی دادند	در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد
چودرروی‌زمین باشی، توانائی غنیمت‌دان	که دوران ناتوانیها بسی زیرزمین دارد
ز مهربانی جانان طمع مبر ، حافظ	که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
طالب لعل‌وگهر نیست ، وگرنه خورشید	همچنان در عمل معدن و کانست که بود
ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود	تسبیح ما و خرقهٔ رند شراب خوار
تا کی می صبوح و شکر خواب بامداد	هشیارگرد هان که گذشت اختیار عمر
سعی نابرده درین راه بجائی نرسی	مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر
ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل	که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز
غم حبیب ، نهان به زجست‌وجوی رقیب	که نیست سینهٔ ارباب کینه محرم راز
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست	حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز
بیا که هاتف میخانه ، دوش با من گفت	که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین	این اشارت ز جهان گذران ما را بس
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان	گرشما را نه‌بس، این سودوزیان‌ما را بس
ما قصهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم	از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس
هیچ آگهی ز عالم درویشیش نبود	آنکس که با توگفت‌که درویش را مپرس
در دفتر طبیب خرد ، باب عشق نیست	ای دل بدرد خو کن و نام دوا مپرس .

من که قول ناصحانرا خواندمی قول رباب   گوشمالی دیدم ازهجران که اینم پند بس
طوطیان در شکرستان ، کامرانی می کنند   وز تحسر دست برسرمی‌زند مسکین مگس
نه عمر خضر بماند ، نه ملك اسکندر   نزاع بر سر دنیی دون مکن درویش
چوغنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان   تو همچو باد بهاری گره گشا می‌باش
سماط دهر دون پرور ، ندارد شهد آسایش   مذاق حرص وآز ای دل بشوی از تلخ واز شورش
نگه کردن به‌درویشان منافی بزرگی نیست   سلیمان با چنان حشمت نظرها بود بامورش
گر سیل خیز حادثه سر بر فلك زند   عارف به آب تر نکند رخت وپخت خویش
گفت آسان گیر برخود کارها کزروی طبع   سخت می گردد جهان برمردمان سخت کوش
با دل خونین، لب خندان بیاورهمچو جام   نی گرت زخمی رسد، آئی چوچنگ اندرخروش
رند عالم سوزرا با مصلحت بینی چه کار   کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایدش
دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند   خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش
وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی   بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش
تو بنده‌ای گله از پادشه مکن یارا   که شرط عشق نباشد، شکایت ازکم وبیش
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی   گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه ملك   به‌مذهب همه کفر طریقتست امساك
برو بهرچه تو داری بخور ، دریغ مخور   که بی دریغ زند روزگار تیغ هلاك
قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند   بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم
گوهر معرفت اندوز که با خود ببری   که نصیب دگرانست نصاب زرو سیم
این که پیرانه سرم، صحبت یوسف بنواخت   اجر صبریست که در کلبهٔ احزان کردم
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند   تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم
شاه اگر جرعهٔ رندان نه بحرمت نوشد   التفاتش به می صاف مروق نکنیم
پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد   گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل   مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان
باده خور ، غم مخور و پند مقلد منیوش   اعتبار سخن عام چه خواهد بودن
از جان طمع بریدن ، آسان بود ولیکن   از دوستان جانی مشکل توان بریدن
فرصت شمار صحبت ، کز این دو راه منزل   چون بگذریم ، دیگر نتوان بهم رسیدن
پیران سخن بتجربه گویند ، گفتمت   هان ای پسرکه پیرشوی ، پندگوش کن
در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسیست   پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
بمی پرستی ازان نقش خود بر آب زدم   که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود   هم مستی شبانه و سوز و نیاز من
با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست   صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن

گوشوار زر ولعل ارچه گران دارد گوش
مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
بیار باده که دوشم سروش عالم غیب
هر گل نو زگلرخی یاد همی کند ، ولی
درین بازار اگر سودیست بادرویش خرسندست
مروت گر چه نامی بی نشانست
گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید
خدا زان خرقه بیزارست ، صد بار
ساقی بیار آبی از چشمهٔ خرابات
جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
کاروان رفت‌وتودرخواب و بیابان درپیش
ملول ازهمرهان‌بودن‌طریق کاردانی نیست
مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
مکن حافظ از جور دوران شکایت
سخا نماند ، سخن طی کنم شراب کجاست
بخیل بوی خدا نشنود ، برو حافظ
بس دعای سحرت حارس جان خواهد بود
بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
طبیب راه نشین درد عشق نشناسد
طریق کام‌بخشی چیست، ترك کام خود گفتن
به‌عجب عقل نتوان‌شدزاسباب‌طرب‌محروم
مرغ زیرك به در خانقه اکنون نپرد
درده بیاد حاتم طی ، جام یك منی
شکوه سلطنت و حکم کی ، ثبات نداشت
ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست
خزینهٔ داری میراث خوارگان کفرست
آلودگی خرقه ، خرابی جهانست
در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد
وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی

دور خوبی گذرانست ، نصیحت بشنو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
نوید داد که عامست فیض رحمت او
گوش سخن شنو کجا ، دیدهٔ اعتبار کو
خدایا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی
نیازی عرضه کن بر نازنینی
آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی
که صد بت باشدش در آستینی
تا خرقها بشوئیم از عجب خانقاهی
ما را چگونه زیبد ، دعوی بی گناهی
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی
کی‌روی، ره زکه پرسی،چکنی،چون‌باشی
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی
بسی پادشاهی کنم در گدائی
چه دانی تو ای بنده کار خدائی
بده بشادی روح و روان حاتم طی
پیاله گیر و کرم ورز ، والضمان علی
توکه چون حافظ شب‌خیز غلامی داری
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی
کلاه سروری آنست‌کزاین ترك بردوزی
بیا ساقی‌که جاهل‌را نکوتر می‌رسد روزی
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی
تا نامهٔ سیاه بخیلان کنیم طی
زتخت جم سخنی مانده است و افسر کی
عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری
به‌قول مطرب و ساقی به‌فتوی دف و نی
کو راه روی ، اهل دلی ، پاك سرشتی
چون بالش زر نیست بسازیم به‌خشتی
حاصل ازحیات ای‌جان این‌دمست‌تا دانی

فهرست غزلیات

حرف «ث»

حرف «ج»

حرف «ح»

حرف «خ»

حرف «د»

حرف «ر»

حرف «ز»

حرف «س»

حرف «ش»

حرف «ع»

حرف «ن»

حرف «و»

حرف «ه»

حرف «ی»

فهرست «مقطعات»

فهرست «ساقی نامه»

فهرست «شه نامه»

فهرست «مثنوی»

فهرست «رباعیات»

فهرست نامهای کسان

فهرست اعلام جغرافیایی و قبایل وانساب

فهرست نام کتابها

جدول درست و نادرست

				درست	نادرست
ص	دو	سطر	۶ :	سنة	سنه
ص	چهار	سطر	۱۳ :	سلاـنته	سلطنه
ص	۱۳	سطر	۱۷(حاشیه):	درهای حافظ راگر	درهای حافظ راگرد
ص	۳۲	سطر	۲۱(حاشیه):	حاکمست	حاکسمت
ص	۳۵	سطر	۲۵(حاشیه):	نگفتم	نگفتم
ص	٤۳	سطر	۸ :	دلفگاران	دلفکاران
ص	۵۵	سطر	۱۰ :	غمز	غمزه
ص	۶۰	سطر	۲ :	شست	دست
ص	۷۵	سطر	۷ :	درد	رد
ص	۱۱۴	سطر	۲۲(حاشیه):	باد دلم	با دلم
ص	۱۴۳	سطر	۲۰ :	عدد ۱۰ باید در روی «نغز» واقع شود	
ص	۱۴۳	سطر	۲۴(حاشیه):	اصح	اصحح
ص	۲۴۳	سطر	۱۵(حاشیه):	بدینسان	ازینسان
ص	۳۳۹	سطر	۱۷(حاشیه):		۱۴
ص	۳۴۲	سطر	۲۳(حاشیه):	بنشستم	ننشستم
ص	۳۴۵	سطر	۲۱(حاشیه):	جملهٔ «الف: که بنالدروزی» باید درزیر: حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی، واقع شود	
ص	۳۵۱	سطر	۱۹(حاشیه):	بآب کرم	کرم بآب
ص	۳۹۸	سطر	۱۶ :	در میانه	میانه
ص	۴۱۱	سطر	۱۹(حاشیه):	نج	نخ
ص	۴۲۴	سطر	۱۱ :	هلاهل	هلال
ص	۴۵۵	سطر	۸ :	سروری	سروی

		درست	نادرست
ص ۴۷۵	سطر ۱۴ (حاشیه):	اساس	ساس
ص ۵۰۶	سطر ۱۱ :	سکندر	سکندد
ص ۵۱۱	سطر ۱ :	الا	الا
ص ۵۱۹	سطر ۱۴ :	سر	ستر
ص ۵۴۳	سطر ۸ :	انیس	س
ص ۵۴۵	سطر ۶ :	مانند «بم وزیر» دراین بیت، باید بعداز سطر ۶ واقع شود	
ص ۵۴۷	سطر ۱۷ :	آخرالدواءالکی	آخر الدوالکی
ص ۵۵۳	سطر ۴ :	اینجا	اینخا
ص ۵۶۵	سطر ۱ :	از بهر بوسهٔ.... درلف ونشرمشوش	درلف ونشر مرتب
ص ۵۷۲	سطر ۱۵ :	جماش....بایدبعد ازبیت: وگرکند رایست..... واقع شود	
ص ۵۷۵	سطر ۱ :	راه بهده بردن باید بعد از: دم‌دادن، واقع شود	
ص ۵۷۸	سطر ۱ :	عَطف	عِطف
ص ۶۰۶	سطر ۲۱ :	کاویانی، باید در صفحهٔ ۶۰۸ بعد از«قاف» بیاید	
ص ۶۰۸	سطر ۱۴ :	کلبهٔ احزان، باید بعداز «کعبه» بیاید	
ص ۶۰۸	سطر ۱۵ :	کرمان، باید قبل از«کعبه» واقع شود	